

نام کتاب: تصویر امامان شیعه در دائرة المعارف اسلام

نویسنده: محمود تقی زاده داوری

وفات: معاصر

تعداد جلد واقعی: ۱

زبان: فارسی

موضوع: دوازده امام علیهم السلام

ناشر: مؤسسه شیعه‌شناسی

مکان نشر: قم

سال چاپ: ۱۳۸۵ ش

نوبت چاپ: اول

ص: ۵

فهرست مندرجات

مقدمه ۱۳

امام علی بن ابی طالب علیه السلام / ۱۷ علی بن ابی طالب [علیه السلام] ۱۹

دلایل نظامی علی [علیه السلام] ۱۹

اختلاف علی [علیه السلام] با ابو بکر ۲۰

روابط علی [علیه السلام] با عمر ۲۱

مخالفت علی [علیه السلام] با عثمان ۲۲

انتخاب علی [علیه السلام] و اولین اقدامات او ۲۴

شورش عایشه، طلحه و زبیر ۲۶

درگیری با معاویه ۲۷

انتصاب حکمین (تحکیم) و وظیفه آنان ۲۹

اعتراضات علیه حکمیت ۲۹

حکمیت (حکومه) ۳۱

جنگ نهروان ۳۲

اجلاس اذرح ۳۲

آخرین سالهای حیات علی [علیه السلام]، وفات و تدفین او ۳۴

جزئیات شخصی علی [علیه السلام] ۳۵

شخصیت علی [علیه السلام] ۳۶

منابع و مآخذ ۳۹

پژوهش‌ها ۳۹

ص: ۶

نقد و بررسی / ۴۱ چکیده ۴۳

۱. نگاهی کلی به مقاله ۴۴

۲. اشکالهای موردی ۴۶

متألم از چشم درد! ۷۹

بدخلق و تند و مستعد برای توهین و حمله! ۸۰

منابع و مأخذ ۹۰

امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السّلام / ۹۵ حسن بن علی بن ابی طالب [علیهما السّلام] ۹۷

سالهای نخست زندگانی حسن [علیه السّلام] ۹۷

خلافت علی [علیه السّلام] ۹۹

خلافت حسن [علیه السّلام] ۹۹

شرایط توافقنامه درباره کناره‌گیری حسن [علیه السّلام] ۱۰۲

پس از کناره‌گیری حسن [علیه السّلام] از خلافت ۱۰۵

خصوصیات جسمانی و اخلاقی حسن [علیه السّلام] ۱۰۶

حسن [علیه السّلام] از دیدگاه شیعیان ۱۰۷

منابع و مأخذ ۱۰۹

منابع زندگی نامه‌ای شیعی ۱۱۰

نقد و بررسی / ۱۱۱ مقدمه ۱۱۳

بخش اول: ملاحظات کلی ۱۱۶

شخصیت فردی امام حسن علیه السّلام ۱۱۶

صلح با معاویه ۱۱۹

شرایط توافقنامه صلح ۱۲۶

همسران امام حسن علیه السّلام ۱۳۳

بخش دوم: ملاحظات جزئی و موردی ۱۳۷

منابع و مأخذ ۱۴۲

ص: ۷

امام حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام / ۱۴۵ حسین بن علی بن ابی طالب [علیهما السلام] ۱۴۷

دوران کودکی و جوانی ۱۴۷

نگرش حسین [علیه السلام] درباره معاویه ۱۴۸

خودداری مجدد حسین [علیه السلام] از بیعت با یزید پس از مرگ معاویه، و عواقب آن ۱۴۹

منابع مربوط به قیام حسین [علیه السلام] و سرانجام فاجعه آمیز او ۱۵۰

دعوت کوفیان از حسین [علیه السلام]، [و] مأموریت «مسلم بن عقیل» در کوفه ۱۵۱

عزیمت حسین [علیه السلام] به کوفه ۱۵۲

نبرد کربلا؛ مهم ترین رویدادها ۱۵۸

رویدادهای جانبی واقعه کربلا ۱۶۵

وقایع پس از جنگ ۱۶۶

افسانه های مربوط به حسین [علیه السلام] ۱۶۷

معجزات حسین [علیه السلام] ۱۶۹

معجزات مربوط به تولد و دوران کودکی حسین [علیه السلام] ۱۶۹

معجزات مربوط به وفات او ۱۷۰

معجزات مربوط به سر بریده ۱۷۲

مجازات کسانی که به حسین [علیه السلام] اهانت کردند و او را مجروح ساختند ۱۷۲

ویژگیهای فوق طبیعی حسین [علیه السلام] که معجزاتی را سبب شد ۱۷۳

اسامی و القاب حسین [علیه السلام] ۱۷۴

آیاتی از قرآن که شیعیان آنها را اشاره به حسین [علیه السلام] می‌دانند ۱۷۵

داوری‌ها درباره حسین [علیه السلام] ۱۷۶

منابع و مآخذ ۱۸۱

نخستین منابع کهن شیعی ۱۸۳

منابع جدید شیعی ۱۸۴

آثار اندیشمندان غرب ۱۸۴

نقد و بررسی / ۱۸۵ مقدمه ۱۸۷

۱. نگاهی کلی به مقاله ۱۸۸

۲. موارد نقد ۱۸۹

منابع و مآخذ ۲۰۶

ص: ۸

امام علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام / ۲۰۹ علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب [علیهم السلام] ۲۱۱

منابع و مآخذ ۲۱۷

نقد و بررسی / ۲۲۱ ۱. سرنوشت مادر امام سجاد علیه السلام ۲۲۴

۲. موضع امام زین العابدین علیه السلام در برابر امویان و زبیریان ۲۲۵

۳. دوستی امام علیه السلام با خلفای مروانی! ۲۲۶

الف. بی‌اعتنائی امام سجاد علیه السلام به عبد الملک ۲۲۹

ب. نمونه دیگر ۲۳۰

ج. پاسخ به نامه تحقیرآمیز عبد الملک ۲۳۱

د. پاسخ کوبنده امام در برابر پیشنهاد عبد الملک ۲۳۱

طرح استقلال اقتصادی امام علیه السلام ۲۳۱

۴. معتبر نبودن قصیده فرزدق! ۲۳۲

۵. ازدواج سکینه با مصعب بن زبیر ۲۳۳

۶. پذیرش اجباری هدیه مختار ۲۳۵

منابع و مآخذ ۲۳۶

امام محمد بن علی الباقر علیهما السلام / ۲۳۹ محمد بن علی ... الباقر [علیهما السلام] ۲۴۱

منابع و مآخذ ۲۵۰

نقد و بررسی / ۲۵۳ درآمد ۲۵۵

۱. رئوس کلی ۲۵۷

۲. داده‌ها و منقولات و استنتاجات ۲۵۸

۳. منابع ۲۷۹

منابع و مآخذ ۲۸۲

ص: ۹

امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام / ۲۸۵ جعفر صادق [علیه السلام] ۲۸۷

منابع و مآخذ ۲۹۱

نقد و بررسی / ۲۹۳ ۱. محتوا ۲۹۵

۲. ساختار ۲۹۶

۳. منابع ۲۹۶

بررسی محتوایی مدخل ۲۹۷

منابع و مآخذ ۳۰۵

امام موسی بن جعفر کاظم علیهما السلام / ۳۰۷ موسی کاظم [علیه السلام] ۳۰۹

منابع و مآخذ ۳۲۱

نقد و بررسی / ۳۲۵ الف) اشکالات ساختاری ۳۲۷

حیات علمی و فکری امام کاظم علیه السلام ۳۲۸

شیوه رهبری امام کاظم علیه السلام ۳۲۹

ارتباط با شیعیان ۳۳۰

امام کاظم علیه السلام و مبارزه با انحرافات فکری ۳۳۱

ب) اشکالات محتوایی ۳۳۱

۱. مفهوم «کاظم» ۳۳۱

۲. شرکت امام کاظم علیه السلام در قیام محمد بن عبد الله ۳۳۲

۳. تعیین اسماعیل بن جعفر به جانشینی امام صادق علیه السلام ۳۳۲

۴. اقتباس الگوی غیبت آخرین امام از واقفیه توسط شیعه اثنا عشری ۳۳۵

۵. امام کاظم علیه السلام و ایفای نقش در میان غلات ۳۳۸

نتیجه‌گیری ۳۳۹

منابع و مآخذ ۳۴۰

ص: ۱۰

امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام / ۳۴۳ علی الرضا ابو الحسن بن موسی بن جعفر [علیهم السلام] ۳۴۵

منابع و مآخذ ۳۴۸

آثار شیعی ۳۴۸

نویسندگان معاصر ۳۴۹

نقد و بررسی / ۳۵۱ منابع و مآخذ ۳۶۵

امام محمد بن علی الجواد علیهما السلام / ۳۶۷ محمد بن علی الرضا [علیهما السلام] ۳۶۹

منابع و مآخذ ۳۷۲

نقد و بررسی / ۳۷۳ چکیده ۳۷۵

نگاه کلی علیه السلام ۳۷۶

ویژگیهای فردی امام جواد علیه السلام ۳۷۷

ازدواج امام جواد علیه السلام با ام الفضل ۳۸۲

امامت حضرت جواد علیه السلام ۳۸۴

شهادت حضرت جواد علیه السلام ۳۸۸

کلمات امام جواد علیه السلام ۳۹۰

منابع و مآخذ ۳۹۲

امام علی بن محمد الهادی علیهما السلام / ۳۹۵ عسکری [امام هادی علیهم السلام] ۳۹۷

منابع و مآخذ ۳۹۹

نقد و بررسی / ۴۰۱ بخش اول. بررسی کلیت مقاله ۴۰۳

ص: ۱۱

بخش دوم ۴۰۵

امامت از دیدگاه شیعه ۴۰۵

ویژگیهای اخلاقی امام ۴۰۶

ساده زیستی امام ۴۰۸

آگاهی از اسرار ۴۰۸

احترام به اهل دانش ۴۰۹

بخشش ۴۱۰

وضعیت فرهنگی - اجتماعی عصر امام ۴۱۰

الف) مبارزه فرهنگی با گروههای منحرف عقیدتی ۴۱۱

ب) تحریر رساله کلامی ۴۱۳

ج) مناظره‌های علمی و اعتقادی ۴۱۴

د) دفع شبهه‌های دینی و پاسخ‌گویی به مسائل گوناگون ۴۱۵

ه) تربیت شاگردان و تقویت دین‌مداران ۴۱۷

و. بسترسازی فرهنگ انتظار ۴۱۸

اوضاع سیاسی عصر امام هادی علیه السلام و مبارزات سیاسی آن حضرت ۴۱۹

الف) اوضاع داخلی دولت عباسی ۴۱۹

ب) فساد و خوش گذرانی درباریان ۴۲۰

ج) شکل‌گیری جنبشهای مخالف ۴۲۰

ه) مبارزات سیاسی امام هادی علیه السلام ۴۲۱

امام و خلفای معاصر ۴۲۳

۱. محبوبیت امام در مدینه ۴۲۴

۲. رخدادهای بین راه ۴۲۴

۳. سفارش اسحاق بن ابراهیم حاکم بغداد به یحیی ۴۲۵

۴. اهانت به امام هادی علیه السلام هنگام ورود به سامرا ۴۲۵

اقدامات متوکل ۴۲۵

امام در زندان متوکل ۴۲۷

منبع‌شناسی ۴۲۷

نتیجه ۴۲۷

منابع و مآخذ ۴۲۹

ص: ۱۲

امام حسن بن علی العسکری علیهما السلام / ۴۳۱ حسن عسکری [علیه السلام] ۴۳۳

منابع و مآخذ ۴۳۵

نقد و بررسی / ۴۳۷ منابع و مآخذ ۴۴۶

امام م ح م د القائم «عجل الله تعالی فرجه الشریف» / ۴۴۹ محمد قائم [عجل الله تعالی فرجه] ۴۵۱

منابع و مآخذ ۴۵۴

نقد و بررسی / ۴۵۵ الف) نقدهای کلی ۴۵۷

ب) نقدهای جزئی ۴۶۲

ج) نقدهای شکلی ۴۶۳

منابع و مآخذ ۴۶۵

امامت، بی‌تردید از مهم‌ترین و اساسی‌ترین آموزه‌های مذهب تشیع است. در واقع می‌توان ادعا کرد که یکی از برجسته‌ترین نقاط تمایز تشیع از دیگر مذاهب اسلامی همین آموزه امامت است. بنابراین برای هر مسلمان شیعی شناخت این آموزه اساسی یکی از ضروریات به شمار می‌آید.

امامت را می‌توان با رویکردها و نگاه‌های گوناگونی مطالعه کرد. محض نمونه هم می‌توان تاریخ زندگی و شخصیت هر یک از امامان شیعه را به صورت مستقل کاوید. هم تاریخ آموزه امامت را بررسی کرد، و هم از دیدگاه کلامی آن را کانون مطالعه قرار داد و جایگاه آن را در کلام و عقاید شیعه تحلیل کرد و

دائرة المعارف اسلام، چاپ لیدن هلند، یکی از معروف‌ترین دائرة المعارف‌های انگلیسی زبان در زمینه اسلام است که در مدخل‌های متعددی عقائد و آموزه‌های شیعی، از جمله آموزه امامت و امامان شیعه، را مورد بررسی قرار داده، ولی متأسفانه در ارائه تصویری جامع و مستند از آن موفق نبوده است. از این‌روی، مؤسسه شیعه‌شناسی در صدد برآمد تا در گام نخست کاستی‌ها و تقایص این نوشته‌ها را مشخص، و سپس آنها را نقادی و تصحیح کند. بدین منظور ابتدا مدخل‌های مرتبط با شیعه و آموزه‌های شیعی از این دائرة المعارف استخراج و ترجمه شد، و سپس در بوته نقد و بررسی نهاده آمد.

در دسته‌بندی این مدخل‌ها، مدخل‌های مربوط به چهارده معصوم علیهم السّلام در قالب یک پروژه تحقیقاتی تعریف شدند که نقد و بررسی مدخل‌های مربوط به دوازده امام علیهم السّلام در جلد نخست، و نقد و بررسی مدخل‌های مربوط به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا علیها السّلام در جلد دوم این مجموعه ارائه می‌شود.

آنچه خوانندگان محترم در پیش روی دارند جلد نخست از این مجموعه است که در زمانی نسبتاً طولانی آماده شده است. برای آماده‌سازی این مجموعه ابتدا مدخل‌های مربوط به دوازده امام شیعه علیهم السّلام از دائرة المعارف اسلام استخراج و به قلم جناب آقای حسین مسعودی ترجمه شد. سپس ترجمه ابتدایی این مدخل‌ها برای کسب اطمینان هرچه بیشتر از صحت ترجمه، برای مقابله با متن اصلی در اختیار جناب آقای هدایت یوسفی قرار گرفت و به لحاظ فنی تأیید شد. بنابراین می‌توان به صورت نسبی ادعا کرد همه مدخل‌ها با دقت بالایی ترجمه و مقابله شده و از این نظر معتبر و صحیح‌اند.

در مرحله بعد، تعدادی از محققان ذی صلاح در حوزه تاریخ امامان شیعی علیهم السّلام کار نقد و بررسی مدخلها را بر عهده گرفتند و سپس نقدهای مزبور توسط اساتید معتبر و شناخته شده رشته تاریخ تشیع مورد ارزیابی قرار گرفت.

گفتنی است که در نقد و بررسی این مدخلها به مواردی از این دست پرداخته شده است:

۱. تحلیل کلی مدخل، به منزله یک پژوهش علمی؛

۲. نقد و بررسی اطلاعات جزئی ارائه شده در مدخل بر اساس منابع اولی و کهن تاریخی؛

۳. نقد و بررسی منابع استفاده شده در نگارش مدخل؛

۴. نقد و بررسی تحلیلهای ارائه شده از سوی نویسندگان مدخلها بر اساس شواهد معتبر تاریخی؛

ص: ۱۵

۵. پرداختن به نکات و حوادث و جریانهای مهم و تأثیرگذار امامان دوازده گانه علیهم السّلام که نویسندگان از آنها غفلت ورزیده اند.

با این توضیح مشخص می شود که رویکرد مؤسسه شیعه شناسی در نقد و بررسی این مدخلها صرفاً ناظر به مطالب ارائه شده نبوده است؛ بلکه مواردی که شایسته بود در مدخلهای دائرة المعارف آورده شود اما یادی از آنها به میان نیامده نیز کانون توجه قرار گرفته است. حتی در برخی موارد به نکاتی اشاره شده است که آوردن آنها در دائرة المعارف ضرورت نداشته اما بر اتقان و کیفیت یک پژوهش علمی می افزوده، یا در ارائه تصویری درست از ائمه علیهم السّلام اهمیت داشته است. از این روی، منظور ما از نقد و بررسی در این پژوهش، چیزی اعم از نقد، اصلاح و تکمیل متعارف بوده است، و نه صرفاً تذکر موارد نادرستی که در متن مدخل به آنها پرداخته شده است.

از آنجا که این کار حاصل تلاش مجموعه ای از دست اندرکاران اعم از مترجم، محقق و استاد است، طبیعی است که هم نوع نگارش افراد و هم رتبه های علمی آنان با یکدیگر متفاوت باشد و این نکته موجب اختلاف سطح در نقدها و بررسیها گردد؛ اما مهم این است که سعی شده ترجمه و نقد و بررسی علمی تمام مقاله ها، اگر در حد عالی نیستند دست کم متوسط به بالا باشند. با وجود این، هنوز نمی توان ادعا کرد که این کار بی نقص بوده یا نمی توان آن را تکمیل کرد و بر غنای آن افزود. بنابراین امیدواریم محققان، اندیشمندان و پژوهشگران عرصه مطالعات شیعه شناسی ما را در این امر یاری کرده، نقایص احتمالی یا نظرات تکمیلی خویش را ارائه فرمایند تا انشاء الله در ویرایشها و چاپهای بعدی مورد توجه قرار گیرند.

این پروژه تحقیقاتی کاری است گروهی که مترجم، مقابله گر، ناقد، ارزیاب، ویراستار و تعداد دیگری از محققان در به ثمر رساندن آن ما را یاری داده اند، و

ص: ۱۶

در این مقام از همکاریهای مخلصانه آنان تشکر می‌کنم؛ به‌ویژه از همکاران خود در مؤسسه شیعه‌شناسی آقایان مهندس علی تقی‌زاده، مدیر اجرایی مؤسسه، محمد کاظم آزر و آقای علیرضا تاجیک که ویرایش اثر را بر عهده داشته‌اند.

بار خدایا بر اشرف مخلوقات خود، حضرت ختمی مرتبت، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و خاندان گرامی‌اش درود بی‌پایان فرست؛ چشم شیعیان عالم را به ظهور امام منتظر، حضرت ولی عصر (عج) روشن فرما؛ حکومت سراسر عدل ایشان را هرچه سریع‌تر در سراسر عالم مستقر گردان؛ ما را از پیروان مخلص آن حضرت قرار بده؛ و این اثر را از خدمتگزاران مذهب تشیع و جامعه علمی آن بپذیر. آمین سید لطف الله جلالی، مدیر ترجمه و نقد

احمد بهشتی مهر، مدیر پژوهش

۱۳۸۵ / ۵ / ۵

ص: ۱۷

امام علی بن ابیطالب علیه السلام

نویسنده: ال. وچپا والیری (L. Veccia Vaglieri)

مترجم: حسین مسعودی

ص: ۱۹

[متن ترجمه]

علی بن ابی طالب [علیه السلام]

او پسر عمو و داماد محمد [صلی الله علیه و آله] و خلیفه چهارم، و یکی از اولین کسانی بود که به رسالت محمد [صلی الله علیه و آله] ایمان آورد. این مسئله که آیا او دومین مسلمان پس از خدیجه [علیها السلام]، یا سومین مسلمان پس از خدیجه [علیها السلام] و ابو بکر بود، بین شیعه و سنی محل بحث فراوان بوده است. علی [علیه السلام] در آن زمان حداکثر ۱۰ یا ۱۱ ساله بود و پیامبر او را به خانه خود برده بود تا به پدرش ابو طالب که دچار فقر و تنگدستی شده بود، کمکی کند. یک روایت - که از چندین لحاظ مورد انتقاد است - بیان می‌دارد علی [علیه السلام] در شبی که پیامبر از مکه به سمت مدینه حرکت کرد، به جای او در رختخواب خوابید؛ به گونه‌ای که توطئه‌گران هنگام ورود به خانه برای کشتن پیامبر، از اینکه پسر عموی جوانش در آنجا خوابیده، شگفت زده شدند. علی [علیه السلام] پس از آنکه چیزهایی را که پیامبر به امانت نگاهداری می‌کرد به صاحبانشان بازگرداند، در قبا به پیامبر ملحق شد. چند ماه بعد، او با فاطمه [علیها السلام] دختر پیامبر ازدواج کرد

و حاصل این ازدواج حسن و حسین [علیهما السّلام] بودند. در زمان حیات فاطمه [علیها السّلام]، علی [علیه السّلام] هیچ همسر دیگری نکرده.

دلاوریهای نظامی علی [علیه السّلام]

در زمان حیات محمد [صلی الله علیه و آله]، علی [علیه السّلام] تقریباً در تمام لشکرکشیها شرکت جست، که غالباً علمدار بود، و فقط دو بار در مقام فرمانده، عمل کرد (یک بار سال ۶ ق / ۶۲۸ م، در فدک، و یک بار سال ۱۰ ق / ۶۳۲ م در یمن). او همیشه از خود

ص: ۲۰

شجاعت به خرج می داد که بعدها حالتی افسانه‌ای یافت: در جنگ بدر، او شمار زیادی از قریشیان را از پای درآورد؛ در جنگ خیبر او درب سنگینی را به جای سپر به کار برد، و پیروزی مسلمین بر یهودیان مرهون جانفشانیهای وی بود؛ در جنگ حنین (سال ۸ ق / ۶۳۰ م) او یکی از کسانی بود که با پایمردی از پیامبر دفاع کرد.

پس از وفات پیامبر، او به دلایل نامعلومی در هیچ عملیات نظامی شرکت نکرد. می گویند که عمر قریشیان را از رفتن به سایر ولایات منع کرده بود، اما عثمان همه موانع را از سر راه آنان برداشت. شاید علی [علیه السّلام]، خود مایل نبود که مدینه را ترک کند؛ شاید صرفاً وضعیت جسمانی و سلامتی‌اش به او اجازه جنگیدن نمی داد؛ گرچه در جنگهای جمل و صفین (۳۶ ق / ۶۵۶ م و ۳۷ ق / ۶۵۷ م) یعنی هنگامی که شصت ساله بود، کارهای بزرگی را به او نسبت می دهند.

افزون بر این، علی [علیه السّلام] چندین کار دیگر را برای پیامبر انجام می داد: او یکی از منشیها و کاتبان پیامبر [صلی الله علیه و آله] بود و گاهی مأموریتهایی به او واگذار می شد که می توان نام دیپلماتیک بر آنها نهاد؛ در دو مورد، او مأمور نابودی بتها شد. او دشمنانی را که پیامبر به مرگ محکومشان کرده بود، به دست خود معدوم ساخت، و به همراه زبیر، بر قتل عام بنی قریظه نظارت داشت (سال ۵ ق / ۶۲۷ م). در سال ۹ ق / ۶۳۱ م، او در جمع زائران در منی، هفت آیه اول سوره براءت را قرائت کرد.

اختلاف علی [علیه السّلام] با ابو بکر

در خلال انتخاب ابو بکر به جانشینی پیامبر [صلی الله علیه و آله]، علی [علیه السّلام] با طلحه و زبیر و شماری دیگر از صحابه در خانه پیامبر باقی ماندند تا مراقب پیکر پیامبر باشند و مقدمات تدفین او را فراهم سازند. به رغم درخواست عباس و نیز - بنابر اقوال - ابو سفیان از علی [علیه السّلام]، وی برای نگهداشتن زمام جامعه در دستان بنی هاشم هیچ اقدامی نکرد. کسانی که ابتدا از پذیرش خلافت ابو بکر سر باز می زدند، به تدریج

ص: ۲۱

انتخاب او را پذیرفتند؛ اما علی [علیه السلام] تا شش ماه از این امر امتناع ورزید. مسئله ارث و میراث، موقعیت علی [علیه السلام] را پیچیده کرده بود: فاطمه [علیها السلام] مدعی مالکیت زمینهای پدرش شده بود، و ابو بکر با این استدلال که به گفته محمد [صلی الله علیه و آله]، «پیامبران وارثی ندارند» ادعای فاطمه [علیها السلام] را به شدت رد کرده بود. این مسئله که علی [علیه السلام] واقعا امید داشت جانشین پیامبر گردد، مورد تردید است. اعراب طبق رسوم خود، مردان سالخورده را به ریاست خود بر می‌گزیدند (در سال ۱۱ ق / ۶۳۳ م، علی [علیه السلام] کمی بیش از سی سال سن داشت)، و تمایلی به حکومت موروثی مشروع (legitimism) نداشتند. شیعیان با جعل سخنان خاصی که گفته می‌شود محمد درباره علی [علیه السلام] بیان کرده است یا با تفسیر آنها بر اساس اعتقادات خود (Ali Wensinck, Handbook, s. v.:. (همواره معتقد بوده‌اند پیامبر قصد داشت جانشینی خود را به داماد و پسر عمویش واگذار کند. اما به هر حال مسلم است که او در آخرین بیماری خویش، این خواسته را بیان نکرده است.

روابط علی [علیه السلام] با عمر

به گفته نویسندگان مسلمان، علی [علیه السلام] مشاوری ارزشمند برای خلفای پیش از خود بود. گرچه احتمال دارد به سبب دانش فوق العاده علی [علیه السلام] از قرآن و سنت، در مسائل شرعی و حقوقی با او مشورت می‌کرده‌اند، اما در اینکه عمر توصیه‌های وی را در مسائل سیاسی می‌پذیرفته، تردید وجود دارد. حداقل درباره دیوان معروف، دیدگاه علی [علیه السلام] با دیدگاه خلیفه کاملاً در تضاد بود؛ زیرا هنگامی که عمر در این باره از او نظر خواست، وی توصیه کرد کل عایدات - بدون هیچ‌گونه ذخیره‌ای - توزیع شود (بلاذری، نقل از: ۲۷۲، ۴۰. Caetani, Annali, A. H.). در زمان حیات عمر (و عثمان)، علی [علیه السلام] هیچ سمتی نداشت - نه نظامی و نه سیاسی - بجز نیابت عمر در مدینه در مدت سفر وی به فلسطین و

ص: ۲۲

شام (طبری، ج ۱، ص ۲۴۰۴، ۲۵۲۲). به همین دلیل او در جلسه‌ای که در جاییه برگزار شد حضور نداشت. فرماندهان نظامی و شخصیت‌های برجسته‌ای که به دعوت عمر در این گردهمایی حاضر شده بودند، مصوبات مهمی را درباره مقررات ناظر به متصرفات و دیوان، تصویب کردند. شاهی دیگر بر عدم موافقت کامل علی [علیه السلام] با سیاست‌های ابو بکر و عمر، در روایات مربوط به شورا موجود است [ر. ک: مدخل: UTHMAN B. AFFAN]. بنابراین روایات، عبد الرحمن بن عوف از علی [علیه السلام] پرسید آیا علاوه بر متابعت قرآن و سنت، خود را ملزم به پیروی از کار (فعل، سیره) خلفای پیشین می‌کند. علی [علیه السلام] به این سؤال جوابی سربالا و طفره‌آمیز داد.

مخالفت علی [علیه السلام] با عثمان

در زمان خلافت عثمان، علی [علیه السلام] به همراه سایر اصحاب (به ویژه طلحه و زبیر)، بارها او را به انحراف از قرآن و سنت پیامبر متهم می‌ساختند؛ به خصوص در زمینه اجرای حدود [ر. ک: مدخل: Al -HURMUZAN]. علی [علیه السلام] بر وظیفه اجرای شریعت (divine law) اصرار می‌ورزید. او از جمله کسانی بود که تقاضا داشت حد شرعی برای شرب خمر درباره ولید بن عقبه والی کوفه، اجرا شود؛ و طبق برخی روایات، وی به دست خود، ولید را تازیانه زد. همسو با

عبد الرحمن بن عوف، او عثمان را به دلیل بدعتگذاری در دین سرزنش کرد؛ مثلاً اقامه چهار رکعت نماز در عرفات و منی، به جای دو رکعت (ر. ک: s. v. Ali Wensinck, handbook). اما در مسائل سیاسی نیز، او خود را در عداد مخالفان عثمان قرار داد و آنان، علی [علیه السلام] را - حداقل به لحاظ اخلاقی - پیشوای خود، یا یکی از پیشوایان خود می‌دانستند. موارد ذیل، نمونه‌هایی از این مسئله به شمار می‌آید:

(۱) هنگامی که ابو ذر غفاری - که علیه اعمال خلاف صاحبان قدرت تبلیغ می‌کرد -

ص: ۲۳

از مدینه تبعید شد، به رغم منع عثمان، علی [علیه السلام] به همراه پسرانش به بدرقه ابو ذر رفت، و بدین‌سان به مشاجره‌ای خشونت‌آمیز با عثمان دامن زد؛ (۲) هنگامی که شورشیان - که از مصر به مدینه آمده بودند - مذاکراتی را با عثمان آغاز کردند، علی [علیه السلام] در مقام واسطه آنان، یا یکی از واسطه‌هایشان، عمل کرد (برای مثال ر. ک: طبری، ج ۱، ص ۲۹۶۹؛ ۳) هنگامی که بعداً شورشیان به مدینه بازگشتند و بیت عثمان را محاصره کردند، از علی [علیه السلام] خواستند که فرماندهی آنان را بر عهده گیرد (طبری، ج ۱، ص ۲۹۶۵). گرچه او خواسته آنان را نپذیرفت، با رفتار خود، موجب دلگرمی شورشیان در طول محاصره بود؛ و دلایلی برای این سوء ظن به او وجود دارد که او با تقاضای شورشیان مبنی بر استعفای خلیفه موافق بود. در عین حال، احتمال هرگونه مشارکت وی در پایان خونین این درگیری، منتفی است؛ (۴) پس از انتخاب علی [علیه السلام] به خلافت، هواداران او را کسانی تشکیل می‌دادند که بر سر مسائل اقتصادی با حکومت وقت، خصومت داشتند؛ از جمله مالک اشتر، ابن الکواء، صعصعه (مسعودی، ج ۴، ص ۲۶۱؛ طبری، ج ۱، ص ۲۹۰۸، ۲۹۱۶). معلوم نیست که خود علی [علیه السلام] در برابر مطالبات مالی‌ای که بر اثر مقاتله مطرح می‌شد (توزیع مازاد عایدات، تقسیم اراضی تصرف شده و ...) چه طرح و برنامه‌ای داشت. تنها این مورد به ثبت رسیده است که در آغاز خلافتش، تمام آنچه را در بیت المال مدینه، بصره و کوفه یافت، و تمام ذخایر غذایی موجود در بیت الطعام را تقسیم کرد (همچنین قس. ۲۷۶، A. H. ۴۰، Annali - ۸۰). این عمل را نباید صرفاً یک حرکت عوام‌فریبانه [از سوی علی] دانست؛ بلکه باید آن را حاصل همان دیدگاهی به شمار آورد که خودش قبلاً برای عمر بیان کرده بود. همچنین می‌گویند علی [علیه السلام] قصد داشت زمینهای سواد (ارضی تصرف شده در عراق) را نیز تقسیم کند؛ اما به دلیل ترس از منازعات شرعی و حقوقی، از این کار منصرف شد (بلاذری، فتوح، ص ۲۶۵ و صفحه بعد).

ص: ۲۴

گذشته از این، هیچ گفته‌ای وجود ندارد که با اتکا به آن، وی را شخصی افراطی بدانیم؛ بلکه برعکس، او مخالف سبئی، پیروان عبد الله بن سبأ، بود، و هنگامی که آنان علی [علیه السلام] را بیش از حد و به گونه‌ای مبالغه‌آمیز می‌ستودند، خود از آنان تبری جست؛ وی به محض آنکه اوضاع اجازه داد، کوشید تا خود را از گروه نفار - محاصره‌کنندگان بیت عثمان و طرفدارانشان - جدا کند (طبری، ج ۱، ص ۳۱۶۳ - ۳۱۶۵، ۳۱۸۲). پایبندی بی‌نهایت علی [علیه السلام] به اسلام، او را وامی‌داشت تا برای پیشی گرفتن در گروش به اسلام یا انجام خدمات در آغاز اسلام، فضل و برتری مطلق قایل شود؛ و این

ویژگیها را بر ادعاهایی از قبیل شرافت در اصل و نسب یا قدرت سیاسی و اجرایی، برتری دهد. علی [علیه السلام] در برخورد با حکومت، همواره به وظیفه اجرای قرآن و پیروی از سنت پیامبر، متوسل می‌شد، که به نظر او مغفول واقع می‌شدند. علی [علیه السلام] چه به خاطر همین خط مشی، چه به دلیل آنکه برای دفاع از حق خاندان هاشمی در خلافت، مجبور بود با اصلی که حق خلافت را به کلّ قبیله محمد [صلی الله علیه و آله] تعمیم می‌داد، مقابله کند، قریش را در مقابل خویش قرار داد؛ هرچند خود نیز از قریش بود. در عوض، حمایت بیشتر انصار و حمایت اعراب غیر قریشی - که از جمله نخستین مؤمنان بودند - و نیز حمایت جنگجویان در ایالات دیگر، و به‌طور کلی حمایت اقشار محروم و ستم‌دیده را به دست آورد (آغانی، ج ۱۱، ص ۳۱).

انتخاب علی [علیه السلام] و اولین اقدامات او

هنگامی که عثمان کشته شد، بنی امیه از مدینه گریختند و مخالفان، زمام اوضاع را به دست گرفتند. از آنجا که آنان به علی [علیه السلام] بیش از همه احترام می‌گذاشتند، او را برای تصدّی خلافت، دعوت کردند. روایاتی که به شیوه و شرایط انتخاب او پرداخته‌اند (تاریخی که بیشتر مورد توافق است، هجدهم ذی الحجه سال ۳۵ ق/

ص: ۲۵

۱۷ ژوئن ۶۵۶ م است)، درباره تمایل او به پذیرش خلافت، حاوی مطالب ضد و نقیض‌اند. از سوی دیگر، هواداران وی (از جمله طلحه و زبیر)، آماده اعمال خشونت علیه کسانی بودند که از پذیرش خلافت وی خودداری می‌ورزیدند. با وجود این، عده‌ای تسلیم نشدند و مدینه را ترک کردند؛ کسانی مانند عبد الله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، مغیره بن شعبه، محمد بن مسلمه انصاری، و اسامة بن زید.

بنابراین معاویه توانست ادعا کند که انتخاب علی [علیه السلام] بی‌اعتبار است؛ زیرا به دست یک اقلیت صورت گرفته است. علی [علیه السلام] در پاسخ گفت که انتخاب خلیفه، حق همین افراد است (یعنی انصار، مهاجرین، مبارزان جنگ بدر) که در زمان مناسب خود، در مدینه حضور داشتند. آنچه مسلم است این است که علی [علیه السلام] اجازه داد شورشیانی که دستشان به خون عثمان آلوده بود، نیز در انتخاب او سهیم باشند. این یک اشتباه بود؛ چرا که وی را در معرض اتهام همدستی با قاتلان عثمان قرار داد؛ هرچند برخی روایات بیان می‌دارند که وی تلاش بی‌حاصلی به خرج می‌داد تا خود را از شرّ فتنه‌جو و تفرقه‌افکن‌ترین هواداران خود خلاص کند. به رغم اینکه ابن عباس به علی [علیه السلام] توصیه کرد که محتاطانه حرکت نماید، او بی‌درنگ دست به اقداماتی زد که مخالفان عثمان تقاضا کرده بودند: او فرماندارانی را که عثمان منصوب کرده بود برکنار و هر جا که ممکن بود، افرادی را از گروه خویش جانشین آنان ساخت؛ و مردم را با تقسیم پول راضی کرد و این کار را به نحوی پسندیده و با رعایت عدل و انصاف انجام داد. در همین اثنا، خبر قتل عثمان و خبر حمایت علی [علیه السلام] از مجرمان در این واقعه، واکنشهای شدیدی را در مکه، شام و مصر برانگیخت. معاویه که حاکم شام و پسر عموی عثمان بود، علی [علیه السلام] را به همدستی با قاتلان عثمان متهم ساخت و از بیعت با او خودداری ورزید. علی [علیه السلام] عجلانه سپاهی فراهم آورد تا او را وادار به اطاعت کند، اما شورش مهم دیگری او را وادار ساخت تا عملیات

را در شام به تعویق اندازد؛ درحالی که معاویه به سهم خود سیاست احتیاط و انتظار را در پیش گرفت.

شورش عایشه، طلحه و زبیر

گرچه عایشه از مخالفان عثمان حمایت می کرد، در زمان محاصره بیت عثمان، برای زیارت به مکه رفته بود. او در راه بازگشت، از ماجراهای مدینه باخبر شد و با بهت و ناباوری - به خصوص از شنیدن خبر انتخاب علی [علیه السلام] - به مکه بازگشت و با جدیت به تبلیغ علیه خلیفه جدید پرداخت. چهار ماه بعد، طلحه و زبیر نیز به او ملحق شدند، و کمی بعد علی [علیه السلام] مطلع شد که این سه تن به همراه صدها سپاهی، از راههای فرعی عازم عراق شده اند. او فوراً در تعقیب آنان به راه افتاد اما نتوانست از ایشان پیشی گیرد. شورشیان انتظار داشتند که در عراق نیرو و امکانات مورد نیازشان را بیابند. علی [علیه السلام] کاملاً مجبور بود تا آنان را از تصرف این ایالت باز دارد؛ زیرا شام تنها از معاویه فرمان می برد؛ مصر گرفتار هرج و مرج بود؛ و از دست دادن عراق به معنای از دست دادن استانهای شرقی وابسته به آن بود.

این سه شورشی، مدعی بودند که حدود مجدداً باید برای همه و به طور یکسان برقرار شود و اصلاح باید انجام گیرد (طبری، ج ۱، ص ۳۰۹۳، ۳۱۳۱، ۳۱۳۲). از آنجا که این رهبران با نفوذ تا حدودی مسئول سرنوشت عثمان بودند، دلایل قیام آنان به خونخواهی عثمان و مقصود آنان از اصلاح مشخص نیست.

ظاهراً انگیزه های اجتماعی و اقتصادی - که منشأ آن، ترس از تأثیرگذاری احتمالی افراتیان بر علی [علیه السلام] بود - تبیین قانع کننده تری برای عمل آنان و به خصوص برای پیامد ناشی از آن ارائه می دهد تا احساسات و علایق شخصی.

بدون شک در میان مخالفان عثمان، افراد میانه رو خواستار تغییر سیاستها بودند اما نه چنان تغییر بنیادینی که اکنون نشانه های آن را می دیدند.

درحالی که شورشیان، بصره را اشغال و بسیاری از نفّار را در آنجا قتل عام کردند، علی [علیه السلام] حامیان خویش را به کوفه فرستاد تا مردم آن دیار را به یاری خویش فراخواند، و هنگامی که نیروی کافی فراهم آورد، عازم بصره شد. از آنجا که هر دو گروه هدفشان حل مسالمت آمیز این نزاع بود، مذاکراتی برای دستیابی به یک توافق صورت گرفت که مطابق آن، علی [علیه السلام] باید خود را از دست نفّار خلاص می کرد (و در عین حال زندگی آنان را تضمین می نمود)، اما این سرانجامی نبود که افراتیان گروه علی [علیه السلام] به دنبال آن بودند. آنان جنجالی بر پا کردند که به جنگ منتهی شد. این جنگ در وقایع نگاری مسلمین به جنگ جمل معروف شد. (۱۵ جمادی الثانی سال ۳۶ ق / ۹ دسامبر ۶۵۶ م) [ر.ک: مدخل:

[در این جنگ طلحه و زبیر جان خود را از دست دادند، اما عایشه به دستور قاطع علی [علیه السلام]، تحت الحفظ به مدینه بازگشت.

درگیری با معاویه

پس از این موفقیت، علی [علیه السلام] امیدوار بود که بیعت حاکم شام را از طریق مذاکراتی با او، به دست آورد؛ اما این امیدی بیهوده بود. معاویه با استناد به آیاتی از قرآن (اسراء (۱۷)، ۳۲ / ۳۵) که کشتن افراد را ممنوع کرده، مگر اینکه به حق باشد (الا بالحق)، و در عین حال حق خونخواهی از کشته شده به ناحق (مظلوما) را به ولیّ او (یعنی خویشاوند نزدیکش) واگذار ساخته است، خواستار تسلیم کردن قاتلان عثمان شد. معاویه معتقد بود عثمان به ناحق کشته شده است در نتیجه قصد داشت این حق اعطا شده از سوی خداوند را استیفا کند. در این اثنا، او همچنان از بیعت با علی [علیه السلام] خودداری می‌ورزید. منابع، درباره اینکه علی [علیه السلام] برای ردّ تقاضای معاویه، به چه نظریه‌ای قایل بود، بیان روشنی ندارند؛ به استثنای بیان صریحی که در کتاب وقعة صفین نوشته نصر بن مزاحم

ص: ۲۸

منقروی (ص ۵۷۰) آمده است: عثمان به دست مردمی کشته شد که از اعمال خودسرانه‌اش به خشم آمده بودند؛ بنابراین نباید قاتلان او را مشمول قصاص دانست. در واقع این درگیری، ریشه‌های بسیار عمیق‌تری داشت. مسئله برتری شام یا عراق بود، و همچنین احتمالا دو برداشت متفاوت از خط مشی و سیاستی که باید در دولت اسلامی دنبال می‌شد.

علی [علیه السلام] چون دریافت که معاویه تسلیم نخواهد شد، دست به رفتار تهاجمی زد. دو سپاه، هریک با دهها هزار نیرو، در دشت صفین رویاروی هم قرار گرفتند. پس از چند زد و خورد که با یک آتش‌بس در محرم سال ۳۷ ق/ ژوئن - جولای ۶۵۷ م متوقف شد، و نیز پس از چند مذاکره و صلح، جنگ درگرفت. جنگ به مدت یک هفته بین نیروهای سواره و پیاده ادامه یافت که نهایتاً به درگیری شدیدی در لیلة الهیریر (شب هیاهو) انجامید که مصادف با دهم صفر سال ۳۷ ق/ ۲۸ جولای ۶۵۷ م بود. به نظر می‌رسید ستاره اقبال معاویه روی به افول نهاده بود که عمرو بن عاص به معاویه توصیه کرد تا دستور دهد سربازانش نسخه‌های قرآن را بر فراز نیزه‌های خویش بالا برند. این حرکت که در تاریخ مسلمین شهرت دارد، به مفهوم تسلیم شدن نبود، بلکه معاویه بدین وسیله از جنگجویان خواست که مسئله را از طریق مشورت با قرآن، حل و فصل کنند. هر دو لشکر که از نبرد خسته شده بودند (بنابر منابع، شمار کشته‌شدگان بالغ بر هفتاد هزار یا حتی بیشتر بود)، سلاحهای خویش را بر زمین نهادند. هواداران علی [علیه السلام] او را وادار ساختند تا حلّ اختلاف را همان‌گونه که معاویه پیشنهاد کرده بود، به حکمیت واگذارد؛ و نیز او را وادار ساختند تا حکم خویش را از میان افراد بی‌طرف برگزیند؛ زیرا کاملاً مطمئن بودند که حق به جانب خودشان است! قرآء که شمار زیادی از آنان در لشکر علی [علیه السلام] حضور داشتند (گرچه شماری از ایشان در لشکر معاویه نیز بودند)، نقش مهمی در این تصمیم‌گیریها ایفا کردند.

ص: ۲۹

انتصاب حکمین (تحکیم) و وظیفه آنان

قراردادی در همان صفین تهیه و تنظیم شد (صفر ۳۷ ق/ ۶۵۷ م) که بنابر مفاد آن، دو حکم یعنی ابو موسی اشعری از جانب علی [علیه السلام] و عمرو بن عاص از جانب معاویه، در مکانی میانه راه شام و عراق و در حضور شاهدانی که خود آنان بر می‌گزیدند، تصمیم خویش را اعلام می‌کردند. زمانی که برای این اجلاس مقرر شده بود، ماه رمضان بود اما حکمین می‌توانستند این تاریخ را جلو بیندازند یا آن را تا پایان سال ۳۷ هجری به تأخیر اندازند. در دو نسخه از این قرارداد، که به دست ما رسیده، مشخص نشده است که حکمین چه نکاتی را باید بررسی می‌کردند؛ تنها این نکته بیان شده که آنان می‌بایست به قرآن «از اولین تا آخرین سوره آن» رجوع کنند، و هر جا که دلالت‌های روشنی در کتاب خدا نبود، به سنت پیامبر رجوع کنند، بجز مواردی که ممکن است باعث اختلاف گردد. ال. وچیا والیری (L. Veccia Vaglieri) ر. ک: مقاله ذکر شده در کتابنامه) نشان داده است که وظیفه حکمین این بود که مشخص کنند آیا کارهایی که عثمان متهم به انجام آن بود، احداث بودند یا نه. منظور از احداث، اعمال خودسرانه‌ای است که با شریعت منافات دارند. اگر خلیفه گنهکار بود، قتل او می‌توانست کاری بر حق و عادلانه محسوب شود؛ اما اگر او خطایی نکرده بود، نتیجه این بود که او نابحق (مظلوما) به قتل رسیده است، و بنابراین ادعای معاویه در خونخواهی خلیفه، ادعایی موجه می‌بود. اما ماجرا به اینجا ختم نمی‌شد؛ چرا که هرگونه حکمی به نفع معاویه، قطعاً برای علی [علیه السلام] به معنای از دست دادن خلافت بود.

اعتراضات علیه حکمیت

سپاهیان درحالی‌که منتظر صدور حکم بودند به پایگاههای خویش بازگشتند؛ اما پیش‌تر در صفین افراد خاصی، به توسل به حکمیت اعتراض کرده بودند و شعارشان این بود که لا حکم الا لله؛ «هیچ حکمی جز حکم خداوند نیست».

ص: ۳۰

معنای ضمنی این جمله این بود که رجوع به انسانها برای داوری، مطلقاً نادرست است؛ زیرا برای مسئله مورد اختلاف، در آیات ۸/ ۹ سوره حجرات حکمی وجود دارد که می‌گوید: «اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر نزاع کنند بین آنان آشتی برقرار کنید؛ اما اگر یکی علیه دیگری طغیان کند (بغت) پس با آن گروهی که طغیان کند (الّتی تبغی) بجنگید تا آن‌گاه که به اطاعت از خداوند بازگردد...».

علی [علیه السلام] در جنگ با مخالفانش به این آیه استناد کرده بود؛ زیرا به نظر او «گروه طاغی»، ابتدا گروه عایشه، طلحه و زبیر، و اکنون گروه معاویه بود. مخالفان به نحوی بسیار منطقی تأکید می‌کردند که وظیفه علی [علیه السلام] ادامه جنگ با معاویه است، زیرا وضع جدیدی به میان نیامده بود تا وضعیت را تغییر دهد.

هنگام بازگشت به کوفه کسانی که ابتدا فریاد لا حکم الا لله سر داده بودند (و به همین دلیل المحکمة الاولى نامیده می‌شدند)، بسیاری دیگر از طرفداران علی [علیه السلام] را متقاعد ساختند که حکمیت گناهی در پیشگاه خداوند بوده است چرا که داوری انسانها را جایگزین حکم الهی کرده است. گروهی شامل چند هزار تن اظهار پشیمانی کرده، در حروراء نزدیک کوفه

توقف نمودند (و به همین سبب آنان را حروریون نامیدند). خلیفه در دیداری شخصی از اردوگاه آنان موفق شد تمامی مخالفان یا شماری از آنان را با خود آشتی دهد؛ که ظاهراً [این امر] از طریق انجام توافقاتی با ایشان صورت گرفت. اما پس از بازگشت به کوفه، بر بالای منبر، اخباری را مبنی بر اینکه وی قصد دارد پیمان صفین را نقض کند، تکذیب کرد. هنگامی که مشخص شد او ابو موسی را برای تشکیل جلسه با عمرو بن عاص فرستاده، گروهی از مخالفان شامل سه یا چهار هزار نفر مخفیانه کوفه را ترک کردند و صدها تن دیگر نیز از بصره خارج شدند. محل گردهمایی این مخالفان - که خوارج نامیده شدند - نهروان بود، [مکانی] در کنار نهری که سرچشمه آن با رود دجله یکی بود.

ص: ۳۱

حکمت (حکومت)

معاویه و محافظانش نخستین گروهی بودند که به محل ملاقات حکمین رسیدند (رمضان سال ۳۷ ق/ فوریه ۶۵۸ م). علی [علیه السلام] درحالی که مشکلات ایجاد شده از سوی مخالفان را بهانه قرار می داد، جز فرستادن ابو موسی و محافظانش و نیز فرستادن پسر عمویش ابن عباس به نمایندگی از خود، کار دیگری نکرد. درباره مکان و زمان این ملاقات، در منابع اظهارات مبهم یا ضد و نقیضی به چشم می خورد. برخی، مکان آن را دومة الجندل (که اکنون جوف نامیده می شود)، تقریباً در میانه راه شام و عراق - همان گونه که در معاهده قید شده بود - ذکر می کنند.

برخی دیگر مکان آن را در ناحیه اذرح بین معان و پترا «۱» دانسته اند. دلایل بسیاری در دست است (ر. ک: مقاله فوق الذکر) که ملاقات اولیه فقط در حضور شش نفر و در دومة الجندل صورت گرفت و ملاقات دیگری (ر. ک: بخش ذیل) در اذرح و در ماه شعبان سال ۳۸ هجری. در ملاقات نخستین، حتماً حکمین درباره نتیجه بررسیهایشان به توافقی دست یافته اند: عثمان مرتکب هیچ گونه تخلفی از مسئولیت خویش نشده است؛ زیرا تنها بر همین اساس می توان وقایع بعدی را تبیین کرد. متنی در کتاب وقعة صفین (ص ۶۱۸ و صفحه بعد) توضیح می دهد که چرا رأی آنان به شکلی غیرمستقیم برای ما آشکار شده است: از سر احتیاط «حکمین در دومة الجندل توافق کردند که [از رأی خود] چیزی نگویند». هرچند رأی رسماً اعلان نشد، مسلماً هر دو گروه از آن مطلع گردیدند. شامیان که احتمالاً مشتاقانه در انتظار آن لحظه بودند با معاویه بیعت کردند (ذی القعدة سال ۳۷ ق/ آوریل ۶۵۸ م، طبری، ج ۲، ص ۱۹۹)، درحالی که علی [علیه السلام] علناً به هر دو حکم اعتراض، و اعلام کرد که رأی آنان برخلاف قرآن و سنت است، و

(۱). petra - شهری باستانی در جنوب غربی اردن (مترجم).

ص: ۳۲

بنابراین وی ملزم به اطاعت از آن نیست. در نتیجه علی [علیه السلام] نیروهای خویش را گرد آورد و عازم نبردی دیگر با معاویه شد. پس از رسیدن به شهر انبار، او به سمت نهروان تغییر مسیر داد زیرا معتقد بود ابتدا لازم است این مرکز آشوب

ویران گردد. در همان ماهی که علی [علیه السلام] درگیر جنگ با خوارج بود، معاویه مصر را تصرف کرد (صفر سال ۳۸ هجری).

جنگ نهروان

ابتدا علی [علیه السلام] کوشید تا مجدداً خوارج را به نیروهای خود ملحق سازد، و به این منظور اعلام کرد که بار دیگر با معاویه وارد جنگ خواهد شد، اما این تلاش وی بی‌ثمر بود. مخالفان خواستند که علی [علیه السلام] به عمل کفرآمیز خویش اعتراف کند اما وی درخواست آنان را با عصبانیت رد کرد. او پس از اینکه قول داد به کسانی که تسلیم شوند امان دهد - و شماری نیز تسلیم شدند - به شورشیان حمله کرد (۹ صفر سال ۳۸ ق/ ۱۷ جولای ۶۵۸ م). آنچه روی داد یک قتل عام بود تا یک جنگ، و ظاهراً علی [علیه السلام] اولین کسی بود که از این بابت تأسف خورد. این عمل که از دیدگاه امروزی محکوم است - زیرا بسیاری از مؤمنان راستین و دینداران نامدار، در این جنگ جان باختند - برای علی [علیه السلام] عواقب سنگینی در پی داشت؛ موارد ارتداد از دین - که از پیش آغاز شده بود - افزایش یافت، و او ناچار شد که جنگ با معاویه را رها کرده، به کوفه بازگردد.

اجلاس اذرح

پس از این وقایع، اوضاع به کلی تغییر کرد. از آن پس طرفین متخاصم، دیگر یک خلیفه (علی [علیه السلام]) و یک والی آشوبگر (معاویه) نبودند، بلکه دو رقیب برای کسب منصب عالی حکومت بودند. درحالی‌که معاویه به موفقیت دست یافته

ص: ۳۳

بود، علی [علیه السلام] در ورطه مشکلات گرفتار بود: رأی حکمین وی را در نظر جامعه مسلمین، بی‌کفایت جلوه داده بود؛ او با پیروی نکردن از تصمیم یارانش پس از رضایت از حکمیت و با کشتار خوارج، و به‌طور کلی با سیاست متزلزل خویش، بسیاری از حامیان خویش را از دست داد. وضعیت بدین منوال بود تا آن‌گاه که حکمین و بسیاری از اشخاص سرشناس (به استثنای علی [علیه السلام] و ظاهراً نمایندگان وی) در شعبان سال ۳۸ ق/ ژانویه ۶۵۹ م در اذرح گرد آمدند. این جلسه را که تنها حکمین و اشخاص معینی در آن حضور داشتند باید از جلسه عمومی نهایی، متمایز دانست. در جلسه اول، رأی داوران رسماً اعلام شد (منابع متعددی اظهار می‌دارند که ابو موسی، به ظالمانه بودن قتل عثمان اذعان کرد)، و درباره انتخاب خلیفه جدید گفت‌وگو و بررسی صورت گرفت. اطلاعات ارائه شده در منابع، تا حدودی با هم ناسازگارند، به استثنای آنچه در صحنه پایانی رخ داد. جمع‌بندی اطلاعات، حاکی از آن است که ابو موسی برای منصب خلافت، عبد الله بن عمر را مطرح ساخت، و عمرو عاص در برابر این پیشنهاد از حق معاویه دفاع کرد. البته عبد الله بن عمر نیز به سهم خود، به دلیل نبود اتحاد و همدلی، از انتخاب خود طرفداری نکرد. سپس ابو موسی پیشنهاد کرد و عمرو عاص پذیرفت که هم علی [علیه السلام] و هم معاویه را از منصب خود خلع کنند و انتخاب خلیفه را به شورا واگذارند. در گفت‌وگوهای عمومی که بعداً انجام شد، ابو موسی این توافق را رعایت کرد و احتمالاً توصیه‌هایی را مطرح ساخت و در آنها به پیشنهاد خود درباره عبد الله بن عمر اشاره‌ای کرد. عمرو عاص به نوبه خود عزل علی [علیه السلام] را اعلام و سپس خلافت معاویه را تأیید کرد. چند تن از

مورخان معاصر، چنین صحنه‌ای را کاملاً نامحتمل می‌دانند؛ اما این نگرش منفی درباره روایاتی که صراحت دارند و در این باره با یکدیگر نسبتاً سازگارند، ناشی از فهم ناقص وقایع پیشین است، که پیش‌تر توضیح آن گذشت. در پرتو درک صحیح این وقایع،

ص: ۳۴

صحنه پایانی در اذرح، به آسانی قابل پذیرش است. ظاهراً اعلام غیر منتظره عمرو عاص پیشنهادی کاملاً شخصی از سوی وی بوده است. وی به منزله شخصی با مسئولیت خطیر، اعلام چنین پیشنهادی را حق خود- یا حتی وظیفه خود- می‌دانست. اما این اعلام، که مسلماً نقض توافق قبلی بود (زیرا ابو موسی با تندی و غضب در برابر آن واکنش نشان داد)، عموماً در اعصار بعد حيله‌ای خائنه قلمداد شد، و قطعاً عملی عهدشکنانه بود. جالب توجه است که حتی در جلسه عمومی، هیچ صدایی به حمایت از علی [علیه السلام] برخاست؛ برخوردی که پس از اعلام عمرو عاص در گرفت، در واقع واکنشی علیه امویان بود، نه به طرفداری از علی [علیه السلام]. در هر حال این اجلاس، نتایجی کاملاً منفی در پی داشت، زیرا حاضران بدون آنکه درباره خلافت تصمیمی بگیرند، متفرق شدند.

آخرین سالهای حیات علی [علیه السلام]، وفات و تدفین او

طرفداران پر و پا قرص علی [علیه السلام] همچنان او را خلیفه می‌دانستند- گرچه شمارشان روزبه‌روز کاهش می‌یافت- و یاران معاویه نیز، معاویه را خلیفه می‌دانستند. در سال ۳۹ ق / ۶۵۹ م، اوضاع همچنان متزلزل بود. علی [علیه السلام] که [حکومتش] به کوفه محدود شده بود، منفعل باقی ماند؛ حتی هنگامی که معاویه لشکرکشیهای محدودی به مرکز عراق و عربستان انجام داد. در خراسان و در شرق، حکومت اعراب سرنگون شد [ر. ک: مدخل عبد الرحمن بن سمره - ABD AL RAHMAN B. SAMURA -]، اما زیاد بن ابیه، فرماندار علی [علیه السلام]، با مهارت، قیامی را در فارس سرکوب کرد. در سال ۴۰ ق / ۶۶۰ م، علی [علیه السلام] هیچ اقتداری در دو شهر مقدس نداشت و نتوانست جلو حمله معاویه را به یمن بگیرد.

سرانجام یکی از خوارج به نام عبد الرحمن بن ملجم مرادی [ر. ک: مدخل ابن ملجم IBN MULDJAM -] به انتقام خون کشته‌شدگان نهروان، با شمشیری زهرآلود

ص: ۳۵

علی [علیه السلام] را در آستانه ورود به مسجد، مضروب ساخت. علی [علیه السلام] دو روز بعد در ۶۲ یا ۶۳ سالگی وفات یافت. طبق یکی از روایات مشکوک، ابن ملجم تنها یکی از اعضای گروهی متعصب بود که توطئه کردند تا اسلام را از دست سه تن که مسئول جنگهای داخلی شمرده می‌شدند نجات دهند، و قرار بود معاویه و عمرو عاص نیز هم‌زمان به قتل برسند.

مدفن علی [علیه السلام] مخفی نگاه داشته شد، که ظاهراً از ترس این بود که مبدا پیکر او را از خاک بیرون آورند و هتک حرمت کنند. در زمان هارون الرشید بود که اعلام کردند قبر علی [علیه السلام] مشخص شده و در چند مایلی کوفه قرار دارد. سپس در آن مکان بارگاهی بنا کردند و شهری به نام نجف در آنجا پدید آمد که گورستانهای بزرگی آن را در بر گرفته‌اند؛ زیرا شیعیان متقی آرزو دارند که در نزدیکی امامان خود مدفون شوند.

جزئیات شخصی علی [علیه السلام]

از لحاظ شخصی، علی [علیه السلام] را این‌گونه توصیف کرده‌اند: فردی بی‌مو یا کم‌مو، مبتلا به التهاب چشم، تنومند، با پاهایی کوتاه و چهارشانه بود؛ بدنی پرمو و ریشی بلند و سفید داشت که سینه‌اش را می‌پوشاند. از لحاظ رفتاری فردی خشن و تندخو، متمایل به توهین به دیگران، و آدمی گوشه‌گیر و منزوی بود. او دو لقب داشت: حیدر، یعنی «شیر» و ابو تراب، یعنی «dustman - سوپور»، لقبی که احتمالاً دشمنانش، و برای تحقیر، بر وی نهادند، اما بعدها در رویدادهای جعلی [تاریخ] به مثابه لقبی افتخارآمیز تفسیر شد (ر. ک: ۳۰، ۱۸۹۸، Noldeke in ZDMG). او چهارده پسر و نوزده دختر از نه زن و چند متعه داشت. از میان پسرانش تنها سه تن به نامهای حسن [علیه السلام]، حسین [علیه السلام]، و محمد بن حنفیه نقشی تاریخی ایفا کردند و کلاً پنج تن از آنان فرزندان از خود بر جای گذاشتند. معروف است

ص: ۳۶

که علی [علیه السلام] دانش عمیقی از قرآن داشت و یکی از بهترین «قاریان» قرآن بود (سیوطی، اتقان) Sprenger، ص ۱۶۹، ۱۷۱. این گفته که او نسخه‌ای اصلاح شده از قرآن گرد آورد، مردود است: ر. ک: ۱۱-۸، ii، Gesch. des Qor. (۱۶۹). شمار زیادی از سخنان سیاسی، خطابه‌ها، نامه‌ها و گفته‌های حکیمانه (حکم) به وی نسبت داده‌اند که می‌توان آنها را در کتابی به نام نهج البلاغه یافت. این کتاب مجموعه‌ای است مربوط به قرن ۵ [ق] / ۱۱ [م]، که به‌طور پراکنده شامل متون تاریخی قدیمی و قطعه‌های ادبی است [ر. ک: مدخل الشریف الرضی - AL-SHARIF AL-RADI]. درباره دیوان (که احتمالاً برخی از اشعار آن معتبر است) و متون نثری که منسوب به علی [علیه السلام] است، رجوع شود به ۴۳، i، Brockelmann f ۷۳، S I، f. بی‌شک، استعداد او به منزله سخنوری بلیغ، قابل توجه است اما درباره اشعار او، این مطلب صدق نمی‌کند.

(H. Lammens, A propose de Ali ibn Abi Talib, Etudes sur le siecle des Omayyades, ۱۹۳۰, I- II.)

شخصیت علی [علیه السلام]

توضیح دادن شخصیت علی [علیه السلام] مشکل است، زیرا هیچ راهنمای مطمئنی برای این مورد در کردار و گفتار او، یا در اطلاعات موجود در منابع، یافت نمی‌شود.

خواست و اراده خود او به اقتضای رویدادها و با اجبار هوادارانش، بی‌اثر می‌گشت یا تغییر می‌یافت. سخنان او به لحاظ صورت و شکل [ظاهری] مبهم بوده، تشخیص سخنان اصیل او از سخنان جعلی و منتسب به وی کار ساده‌ای نیست. از آنجا که تنازعاتی که وی در آنها درگیر بود، قرن‌ها طول کشید، منابع به شیوه‌ای مغرضانه بدانها پرداخته، و اگرچه آن قدرها هم که بیان شده، دچار آرمان‌گرایی یا خصومت نبوده‌اند، غالباً در این زمینه سکوت اختیار نموده‌اند.

ص: ۳۷

قضاوت‌های خصمانه لامنس (Lammens) به خصوص در دو اثر Mo awiaer ?? و Fatima را- که بعضاً با تحمیل به متن صورت گرفته است- نباید پذیرفت.

اظهارات ملایم‌تر کائتانی (Caetani)، در عین نشان دادن نقاط ضعف علی [علیه السلام]، به میزان شایسته‌ای به فشاری که اوضاع و شرایط بر علی وارد می‌ساخت توجه کرده است، اما این اظهارات نیز در خطوط کلی خود، مبهم باقی می‌ماند. نه لامنس و نه کائتانی هیچ کدام، مسئله تعصب دینی علی [علیه السلام] و بازتاب آن را در خط مشی و سیاست وی بازگو نکرده‌اند. در زمینه زهد علی [علیه السلام]، رعایت جدی آداب و شعائر دینی، بی‌اعتنایی او به مال و دارایی، دل‌نگرانی و دقت نظر او درباره غنایم و اجرای قصاص، اظهارنظرهای فراوانی وجود دارد. دلیل ندارد که همه این اظهارات را جعلی و مبالغه‌آمیز بدانیم؛ زیرا این روحیه دینی بر تمام اعمال علی [علیه السلام] حاکم بود. تلاش ما این نیست که مشخص کنیم آیا دلبستگی علی [علیه السلام] به اسلام همواره بی‌شائبه بوده و انگیزه‌های دیگر در آن راه نداشته اما این جنبه از شخصیت وی را از این لحاظ که بیانگر روان‌شناسی اوست، نباید نادیده گرفت. او به منزله یک وظیفه، با مسلمانان «گمراه» به جنگ برمی‌خاست و این کار را برای «حفظ دین و پیروزی راه راست (الهدی)» انجام می‌داد (بلاذری در) A. H. ۴۰, Caetani, d, ۲۳۵, d, etc .. پس از پیروزی در جنگ «جمل» به رغم اعتراضات گروهی از یارانش، وی کوشید تا رنج و محنت گروه شکست خورده را با جلوگیری از اسارت زنان و کودکانشان تسکین دهد. پس از پایان جنگ، او تأسف خود را ابراز کرد؛ برای کشته‌شدگان گریست؛ و بر دشمنان خویش نماز خواند. حتی ابهام در طرز برخورد او با حروریون را می‌توان با ترس وی از نافرمانی خدا تبیین کرد؛ گرچه آنان علی [علیه السلام] را متقاعد نمودند که پذیرش حکمت گناه است، او نقض پیمان صفین را نیز به همان میزان، گناه می‌دانست و در این دو راهی دشوار، ادامه کار حکمت را برگزید. نکته کلیدی در سیره او

ص: ۳۸

اطاعت از شریعت بود؛ اما در اندیشه‌های او نوعی سخت‌گیری افراطی وجود داشت و شاید به همین دلیل بود که دشمنانش او را محدود یعنی «کوتاه‌بین و متعصب» می‌دانستند. او که در حصار تعبد انعطاف‌ناپذیر خود [به دین] محصور گشته بود، نتوانست خود را با مقتضیات شرایطی وفق دهد که با شرایط زمان محمد [صلی الله علیه و آله] بسیار متفاوت بود. بنابراین او فاقد انعطاف سیاسی بود، که [این انعطاف] از سوی دیگر، یکی از ویژگیهای برجسته معاویه بود. طرح و برنامه وی نامشخص نبود بلکه آرمان‌گرایانه بود. احتمالاً هنگامی که او قدرت را به دست آورد، خود متوجه شد که تحقق چنین آرمانی، غیر

ممکن است. این امر در کنار رویدادهای خارجی، موجب شد که وی در سالهای آخر عمر دچار یأس و ناامیدی گردد. کائناتی می‌گوید هاله‌ای نیمه‌الاهی که به زودی چهره علی [علیه السلام] را فراگرفت، نه تنها ناشی از رابطه وی با پیامبر بود بلکه ناشی از تأثیر شخصی وی بر معاصران خود نیز بود. اما کائناتی به خصوصیاتش که به ایجاد شخصیتی اسطوره‌ای از علی [علیه السلام] انجامید، اشاره نکرده است. اگر تصدیق کنیم علی [علیه السلام] روحیه‌ای عمیقاً دینی داشت و با اقتدار خود از یک برنامه اصلاحات اجتماعی و اقتصادی حمایت می‌کرد، و در عین حال این اصلاحات را بر مبنایی دینی استوار می‌ساخت، آنگاه ممکن است پاسخ این سؤال نیز مشخص گردد. [برای اطلاع از عقاید و اسطوره‌های شیعی درباره علی [علیه السلام]، ر. ک: مدخل شیعه - SHI'A].

ص: ۳۹

منابع و مآخذ

منابع عمده تاریخی به همراه بسیاری از متون دیگر ادب، حدیث و دیگر آثار، در سالنامه اسلام به قلم کائناتی (که جلد‌های ۹ و ۱۰ (۱۹۲۶) آن به خلافت [حضرت] علی [علیه السلام] اختصاص یافته) ترجمه و یا خلاصه شده‌اند. اطلاعات بیشتری هم در آثار زیر موجود است:

۱. محب الدین الطبری، الرياض الناظره فی مناقب العشرة، ج ۲، ص ۱۵۳ - ۲۴۹، قاهره، ۱۳۲۷.

۲. نصر بن مزاحم المنقری، وقعة صفین، چاپ عبد السلام محمد هارون، قاهره، ۱۳۶۵، (چاپ سنگی، تهران، ۱۳۰۱، و تلخیص چاپ بیروت، ۱۳۴۰، در رتبه بسیار پایینی قرار دارند).

پژوهش‌ها

۳. طه حسین، الفتنة الكبرى، ج ۲، (علی)، (که به برخی از نظرات اشاره می‌کند)، قاهره، ۱۹۵۴.

ص: ۴۱

نقد و بررسی

محمد رضا هدایت‌پناه

ص: ۴۳

نقد و بررسی

چکیده

نوشتار حاضر، نقد مقاله «علی بن ابی طالب»، نوشته وچیا والیری، در دایرة المعارف اسلام است. چهره‌ای که این مقاله از علی علیه السّلام ترسیم کرده، غیر واقعی و تحریف شده است. مؤلف، در تمام مقاله، درباره شخصیت سیاسی مذهبی علی علیه السّلام بر سه محور اساسی تأکید و توجه کرده است:

الف) علی علیه السّلام و خلفا؛ ب) علی علیه السّلام و مواجهه با مخالفان؛ ج) علی علیه السّلام و کفایت لازم سیاسی و اجتماعی برای حل مشکلات حکومت.

در قسمت اول، نویسنده می‌کوشد تا سیاست علی علیه السّلام را در مواجهه با خلفا، کاملاً خصمانه نشان دهد؛ به گونه‌ای که خواننده تصور می‌کند علی علیه السّلام کاری جز مانع‌تراشی و منازعه با خلفا نداشته، و به هنگام شورش بر عثمان، نه تنها از شورشیان حمایت کرده، بلکه رهبری آنان را نیز بر عهده داشته است. بر این اساس، مؤلف، او را به دلیل پذیرش خلافت از طرف این گروه، تخطئه کرده است.

در قسمت دوم، سیاست علی علیه السّلام را در مواجهه با مخالفان حکومتش سیاستی

ص: ۴۴

خشن، افراطی و برآمده از خصوصیات اخلاقی او نشان داده است. از سوی دیگر، کوشیده است تا مطالبات دشمنان او را تا حد ممکن بر حق جلوه دهد.

در بخش سوم، نویسنده به مناسبت‌های مختلف نشان داده که علی علیه السّلام کفایت لازم سیاسی را برای اداره حکومت و حل مشکلات نداشته است؛ به گونه‌ای که خود، پیوسته از تصمیمات و اقداماتش پشیمان می‌شده است.

با توجه به این موارد، در نقد این مقاله کوشیده‌ایم تا با استناد به منابع معتبر تاریخی شیعی و سنی، برداشتهای غیرواقعی نویسنده را آشکار سازیم و چهره واقعی علی علیه السّلام را بنمایانیم.

۱. نگاهی کلی به مقاله

الف) مؤلف به جای اینکه از موضع مستشرقی بی‌طرف افکار و اندیشه‌های امیر مؤمنان علی علیه السّلام و وقایع مربوط به او را بررسی کند، از جایگاه یک سنی متعصب سخن گفته است، و در حقیقت امام علی علیه السّلام را سوژه‌ای برای تبلیغ علیه شیعه قرار داده است.

ب) مؤلف جز در چند مورد، برای مطالب و ادعاهای خود هیچ‌گونه مدرک و منبعی ارائه نداده است. مقاله وی انباشته از ادعاها و مطالب سست، بی‌پایه، و گاه مغرضانه‌ای است که بی‌شک اگر می‌خواست آنها را به منابع تاریخی مستند سازد، نمی‌توانست چنین مقاله‌ای را عرضه کند. فهرست کردن چند منبع تاریخی عمومی در آخر مقاله کاری است فریبنده و البته بی‌حاصل، و هر کس می‌تواند با این شیوه صدها مقاله پر از ادعاهای عجیب و غریب بنویسد.

قطعا این گونه قلم‌فرسایی‌ها، نزد اهل فن ارزش و اعتبار علمی ندارد، و تنها انگیزه ما بر نقد آن، جایگاه خاص این دایرة المعارف در کشورهای مختلف، به ویژه کشورهای غیر اسلامی است. مطالعه این مقاله، در ذهن کسانی که با

ص: ۴۵

درخشنده‌ترین چهره اسلام، یعنی علی علیه السّلام، آشنایی ندارند، ممکن است تصویری غیر واقعی و نامطلوب از اسلام، و به ویژه از شیعه، ایجاد کند.

ج) مقاله انباشته از مطالب ضد و نقیضی است که از غرض‌ورزی مؤلف یا دست‌کم ناآشنایی وی با شخصیت والای امیر مؤمنان علی علیه السّلام برمی‌خیزد؛ مثلاً وی از سویی می‌گوید: «تقسیم همه بیت المال را میان مردم نباید عملی عوام‌فریبانه تلقی کرد» «۱» و از سوی دیگر می‌گوید: «علی با تقسیم و توزیع پول و راضی کردن توده مردم، عدالتی عوام‌پسند برقرار ساخت»؛ «۲» یا «هیچ گفته‌ای نیست که ما را به افراطی دانستن او (علی) مجاز دارد» «۳» و در چند صفحه بعد، مدعی افراطگرایی دینی علی علیه السّلام شده است؛ «۴» در جایی مدعی است «علی علیه السّلام نتوانست خود را با ضروریات و مقتضیات وفق دهد، و از این روی، فاقد نرمی و انعطاف‌پذیری سیاسی بود» «۵» و در جای دیگر می‌گوید: «او می‌خواست زمینهای مفتوح العنوة عراق را تقسیم کند، ولی به سبب ترس از مشاجرات حقوقی از این کار خودداری ورزید». «۶»

د) چهره‌ای که از امام علی علیه السّلام ترسیم شده، غیرواقعی و تحریف شده است. از نظر مؤلف، وی انسانی است فاقد تدبیر سیاسی، درمانده، و ناتوان از تصمیم‌گیری صحیح برای رفع مشکلات و اختلافات داخلی حکومت و

اینها نمونه‌هایی است که بر فضای مقاله حاکم است. مؤلف بدون ریشه‌یابی مشکلات دوران حکومت امام علی علیه السّلام، از جمله فرهنگ فاسدی که در نتیجه

(۱).

Vaglieri, L. Vecchia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; p. ۳۸۲.

. Ibid. p. ۳۸۳. (۲)

. Ibid. p. ۳۸۲. (۳)

. Ibid. p. ۳۸۵. (۴)

. Ibid. (۵)

. Ibid. p. ۳۸۲. (۶)

سیاستهای خلفای پیشین در جامعه ریشه دوانده بود- مانند دنیاگرایی مردم به تبع از بزرگان، احیای سنتهای جاهلی و تعصبات قبیله‌ای و قومی، و دور شدن آنان از سیره و سنت نبوی- علی علیه السلام و شخصیت او را مسبب تمام مشکلات دانسته است؛ شخصیتی که به اقرار خود وی توصیفش مشکل است و برای شناخت او راهنما و منبع معتبری در دست نیست. «۱»

ه) مؤلف اصلاً از منابع شیعه استفاده نکرده است، که این امر افزون بر یک‌سونگری وی، مؤید سخن «ادوارد براون» است که می‌گوید:

هنوز در هیچ یک از زبانهای اروپایی، تألیف مشروح و کافی و موثق درباره مذهب شیعه نداریم. با این وصف، همواره درباره شیعه نظر داده شده است، و مسائل ابطال شده‌ای مانند مسئله عبد الله بن سبا را همواره به رخ کشیده‌اند. «۲»

۲. اشکالهای موردی

افزون بر چهار مشکل پیشین، این مقاله اشکالهای محتوایی و تاریخی متعددی دارد که اکنون به این موارد می‌پردازم:

مؤلف در سطرهای نخستین این مقاله درباره صحت حدیث «لیلة المبيت» تردید روا داشته و آن را روایتی قابل نقد دانسته است. «۳»

Ibid. p. ۳۸۵. (۱)

(۲). گرچه این سخن به هشتاد سال پیش باز می‌گردد، و از آن زمان تاکنون تحقیقات جدیدی در حوزه اندیشه‌های شیعه صورت گرفته است، به این لحاظ که اصولاً تشیع در جهان غرب چندان مطرح نبوده و منابع مهمی ترجمه نشده است، هنوز مستشرقان با منابع، افکار و اندیشه‌های شیعه به قدر لازم آشنایی ندارند، «نقد مدخل تاریخ شرق اسلامی، ژان سواژه، ترجمه نوش‌آفرین انصاری، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۶ ش»، آینه پژوهش، سال دوم، شماره دوم (مرداد و شهریور ۱۳۷۰)، پاورقی ۱۲، به نقل از:

یادنامه علامه امینی، ص ۵۰۴-۵۰۵.

(۳).

جانفشانی علی علیه السلام در آن شب خطر خیز و داوطلب شدن او برای خوابیدن در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله، یکی از افتخارات حضرت به شمار می‌رود، و از جمله روایاتی است که مورخان بر سر آن اتفاق نظر دارند، و آیه وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ «۱» نیز در همین باره نازل شد. «۲» روشن نیست تردید مؤلف در این باره چه دلیلی داشته است.

مؤلف با نام‌گذاری جنگ خیبر به «جنگ فدک» (۶ ق، ۶۲۸ م) گستره اطلاعات تاریخی خود را آشکار ساخته است؛ حال آنکه هیچ مورخی از جنگ خیبر به جنگ فدک یاد نکرده است. «۳»

او با بیانی احساسی، مجازات یهودیان بنی قریظه را به دست علی علیه السلام بیان کرده است. «۴»

محقق بی‌طرف نمی‌تواند چنین تعبیرهایی به کار برد. مؤلف - چنان‌که اشاره خواهد شد - پیوسته می‌کوشد تا چهره‌ای خشن و غیرواقعی از علی علیه السلام به دست دهد، و در اینجا نیز بدون کوچک‌ترین اشاره‌ای به جرم یهودیان بنی قریظه، احساسات خواننده، به ویژه یهودیان را بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و به‌طور کلی مسلمانان برانگیخته است؛ درحالی‌که بنابر نقل منابع تاریخی، یهودیان بنی قریظه به خیانت خود اعتراف کردند و با حکم ساختن سعد بن معاذ، حکم تورات درباره آنان اجرا شد. «۵»

(۱). بقره (۲)، ۲۰۷.

(۲). محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۸۳؛ فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۳۵؛ محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۲۰۴؛ محمد بن احمد قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۳، ص ۱۶.

(۳). محمد بن عمر واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۶۳۳؛ محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۰۶؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۴۳.

(۴).

Vaglieri, L. Vecchia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; p. ۳۸۱

(۵). عبد الملك بن هشام، سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۹؛ نیز، ر. ک: سید علی میرشریفی، «غزوه بنی قریظه»، نور علم، شماره ۱، دی ماه ۱۳۶۴.

از جمله ادعاهای خاص این مقاله، همراهی طلحه و زبیر در مراسم کفن و دفن پیامبر است. «۱»

بنابر نقل اغلب مورخان، در مراسم غسل و کفن رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله، علی علیه السّلام به همراه عباس بن عبد المطلب و فضل و قثم، پسران عباس، و شقران غلام رسول الله صَلَّی اللّٰه علیه و آله و اسامة بن زید حضور داشته‌اند و از طلحه و زبیر در این مراسم نامی به میان نیامده است. «۲»

مؤلف ادعا می‌کند:

به‌رغم درخواست ابن عباس، و بنا به نقلی ابو سفیان، [علی علیه السّلام] برای آنکه هاشمیان زمام امور را به دست گیرند، هیچ تلاشی نکرد. «۳»

درباره این مدعا باید گفت اولاً، عباس بن عبد المطلب صحیح است؛ ثانیاً، خود مؤلف می‌گوید: «علی مخالفت خود را تا شش ماه ادامه داد» «۴» و با این وصف، ادعای بی‌اعتنایی امام علیه السّلام به این امر، یک تناقض‌گویی به شمار می‌آید. افزون بر این، علی علیه السّلام در همان روزهای نخست، وقتی خالد بن سعید و جماعتی دیگر نزد او آمدند و برای بیعت اعلام آمادگی کردند، به آنان فرمود: بروید و فردا صبح با سرهای تراشیده نزد من بیایید. ولی فردای آن روز جز دو سه نفر کسی حاضر نشد. «۵» همچنین علی علیه السّلام حضرت فاطمه علیها السّلام را در خانه‌های انصار برد، و فاطمه علیها السّلام آنان را به یاری علی علیه السّلام فراخواند، ولی انصار گفتند: اگر زودتر آمده بودی با علی بیعت می‌کردیم، اما اکنون نمی‌توانیم بیعت خود را بشکنیم. «۶»

(۱).

Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; p. ۳۸۱.

(۲). شمس الدین شامی، سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۲۱-۳۲۵.

(۳).

Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; p. ۳۸۱.

. Ibid.(۴)

(۵). احمد بن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶.

(۶). ابن قتیبہ دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۲.

اقدام دیگر علی علیه السلام تحصن در خانه فاطمه علیها السلام به همراه گروهی از بنی هاشم و شماری از مهاجران و انصار بود. این تحصن چنان برای ابو بکر خطرناک بود که خانه فاطمه علیها السلام را «بیت حرب» نامید. «۱» برای شکستن این تحصن، به آن خانه هجوم بردند و تهدید کردند که اگر علی به همراه یارانش از این کار دست برندارند و از خانه بیرون نیایند، خانه را آتش خواهند زد. «۲»

علی علیه السلام نیز هنگامی که این اقدامات را بی نتیجه دید و دریافت که اگر بر خواسته بر حق خود اصرار ورزد، میان امت تفرقه خواهد افتاد، و از طرفی ماجرای پیامبران دروغین و ارتداد برخی از قبایل رخ داد، دیگر بر ضد خلفا اقدامی نکرد، و تا جایی که ممکن بود از همکاری با آنان به صلاح اسلام و مسلمین دریغ نورزید. علی علیه السلام بارها در سخنان خود به این موضوع اشاره کرده است. «۳»

نکته دیگر نیز اینکه، پشتیبانی ابو سفیان از علی علیه السلام به هیچ روی، جنبه مذهبی نداشته و تنها براساس تعصبات قومی و قبیله‌ای بوده است. این مطلب، از اشعاری که وی در این زمینه سروده، کاملاً آشکار است. «۴» از این روی، علی علیه السلام به درخواست او پاسخ مثبت نداد و با بیان اینکه «تو قصدی جز فتنه‌انگیزی نداری و پیوسته مایه شر و عصیانگری بر ضد اسلام بوده‌ای»، نیت او را آشکار ساخت. «۵»

(۱). همان، ج ۱، ص ۱۸؛ محمد بن احمد ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۹.

(۲). محمد بن عبد الکریم شهرستانی، الملل و النحل، ص ۵۹؛ احمد بن محمد ابن عبد ربّه اندلسی، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹-۲۶۰؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۶ و ج ۶، ص ۴۸؛ حسن ابن یوسف (علامه حلی)، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۷۱.

(۳). محمد بن حسین (سید رضی)، نهج البلاغه، نامه ۶۲.

(۴). ترجمه اشعار چنین است:

ای بنی هاشم! چنان نباشید که مردم و به ویژه تیم بن مرّه یا عدی در شما طمع کنند.

زیرا زمامداری جز در میان شما و به دست شما نیست و جز علی شایستگی آن را ندارد.

ای ابا الحسن! با دستی کاردان و نیرومند خلافت را قبضه کن؛ چه، تو بر آنچه امید می‌رود نیرومند و توانایی. البته حق مردی که قصّی پشتیبان اوست، پامال شدنی نیست و تنها قصّی مردی از نسل غالب است. (احمد بن واضح، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۱، ص ۵۲۶).

(۵). علی بن ابی کرم (ابن اثیر)، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۸۹.

ص: ۵۰

در بخشی دیگر از مقاله، مؤلف برخلاف اخبار تاریخی ادعا می‌کند اینکه علی علیه السلام واقعا در پی جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، مشکوک است. «۱»

این ادعا به معنای نفی نزاع تاریخی میان تشیع و تسنن بر سر خلافت است، و با توجه به فراوانی اخبار تاریخی در این زمینه، آنچنان بی‌بایه است که اگر به مؤلف با حسن ظن بنگریم، باید بگوییم ادعای وی از سر ناآشنایی وی با تاریخ اسلام بوده است.

اگر علی علیه السلام چنین قصدی نداشته است، پس موضع‌گیریهای او در برابر خلیفه اول و دوم و سوم چه دلیلی می‌تواند داشته باشد؟! اخبار و شواهدی که مدعای مؤلف را کاملاً رد می‌کند بسیار زیاد است و ما در این مختصر تنها به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. علی علیه السلام در خطبه شقشقیه می‌فرماید:

اما و الله لقد تقمّصها فلان [در برخی منابع ابن ابی قحافه] و إنه لیعلم انّ محلّی منها محلّ القطب من الرّحا ...؛ «۲» آگاه باشید، به خدا سوگند که فلانی [پسر ابی قحافه (ابو بکر)] جامه خلافت را پوشید در حالی که می‌دانست موقعیت من نسبت به خلافت، مانند موقعیت محور به سنگ آسیاست ...؛

۲. وقتی از او خواستند با ابو بکر بیعت کند، فرمود:

سزاوار است شما با من بیعت کنید. من بر شما همان‌گونه احتجاج می‌کنم که شما بر انصار احتجاج کردید. ای گروه مهاجر؛ ما اهل بیت پیامبر هستیم ... آیا قاری قرآن و فقیه در دین و عالم به سنت از میان ما نیست؟ «۳»

(۱).

Vaglieri, L. Vecchia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; p. ۳۸۲.

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۳.

(۳). ابن قتیبہ دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۱؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۲.

ص: ۵۱

۳. عزم علی علیه السلام برای گرفتن خلافت چنان استوار بود که به حریص بودن بر آن متهم شد؛ «۱»

۴. ابن ابی الحدید به نقل از کتاب تاریخ بغداد اثر «احمد بن ابی طاهر طیفور» به طور مستند از قول ابن عباس می گوید:

در آغاز خلافت عمر پیش او رفتم. مشغول خوردن خرما بود و مرا نیز دعوت به خوردن کرد، و سپس از من پرسید: عبد الله از کجا می آیی؟ گفتم: از مسجد. گفت: پسر عمویت در چه حالی است؟

من گمان کردم مقصودش عبد الله بن جعفر است؛ اما او گفت مقصودش بزرگ اهل بیت [علی علیه السلام] است. من گفتم: مشغول آبیاری نخلهای بنی فلان بود و در همان حال قرآن می خواند.

پرسید: آیا هنوز درباره خلافت اندیشه ای در سر دارد؟ گفتم: آری.

گفت: آیا بر این باور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را منصوب کرده است؟ گفتم: آری، و افزون بر این، من از پدرم عباس در این باره پرسیدم و او نیز تأیید کرد. عمر گفت: آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره وی مطلبی گفت که حجت نتواند بود. آن حضرت در هنگام بیماری تصمیم داشت به نام او تصریح کند، اما من از این کار ممانعت کردم. «۲»

نویسنده مقاله برای کامل کردن مدعای پیشین خود، شیعه را به جعل و تأویل احادیثی درباره انتصاب علی علیه السلام از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله برای جانشینی خود متهم ساخته است. «۳»

اولاً، همچنان که در ابتدای سخن گفتیم مؤلف از موضع یک سنی، و نه یک

(۱). ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، الغارات، ج ۱، ص ۳۰۸.

(۲). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۱.

(۳).

حدیثی خود آورده‌اند «۱» و به صحت آن اقرار داده‌اند، «۲» یا حدیث «غدير خم» که تواتر آن نزد تمام محدثان ثابت شده است؟

این سخن مؤلف، فاقد ارزش علمی است و می‌توان گفت وی با این ادعا صرفاً در پی تبلیغاتی سوء بر ضد شیعه برآمده است. برای اینکه این مطلب روشن شود تنها به حدیث غدير خم که یکی از اصلی‌ترین ادله شیعه بر امامت علی علیه السلام است از منظر علمای اهل سنت اشاره می‌کنیم.

حدیث غدير به طرق گوناگون به ویژه در منابع مکتوب قرن دوم و سوم هجری مانند مسند احمد حنبل، السنة ابن ابی عاصم و المصنف ابن ابی شیبہ روایت شده است.

روایات این واقعه را حدود یکصد نفر از صحابیان رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش داده‌اند، و تنها طبری حدیث غدير را از ۷۵ طریق نقل کرده و به صحت آن اعتراف داده است.

طرق پرشمار این حدیث، ذهبی را، که میانه خوبی با اندیشه‌های شیعی

(۱). احمد بن شعیب نسائی، خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۹۹-۱۰۰؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۲۵-۱۲۶؛ محمد بن جریر طبری، تهذیب الآثار؛ مسند علی علیه السلام، ص ۶۲-۶۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۱۹-۳۲۲؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۷۴-۷۵؛ علی بن حسن ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۶-۵۰؛ محمد بن الواحد ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ج ۲، ص ۷۱-۷۲؛ یوسف بن عبد الرحمن مزّی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۹، ص ۱۴۶-۱۴۷؛ علی بن حسام الدین متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۷۴-۱۷۵؛ علی بن عمر دار قطنی، العلل الواردة فی الاحادیث النبویه، ج ۳، ص ۷۵-۷۷.

(۲). محمد بن جریر طبری، تهذیب الآثار؛ علی بن ابی بکر هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۸، ص ۵۳۲؛ احمد بن حنبل شیبانی، فضایل الصحابة، ج ۲، ص ۷۱۲-۷۱۳؛ الاحادیث المختارة، ج ۲، ص ۷۱؛ محمد بن یوسف گنجی شافعی، کفایت الطالب فی مناقب آل ابی طالب، ص ۶۴.

ص: ۵۳

ندارد، به تعجب واداشته است و او خود، آن را از ۳۵ صحابی نقل کرده و به صحت و تواتر آن اعتراف داده است. «۱»

از آنجا که این مختصر مجال بحث گسترده در این زمینه نیست، تنها به کتابهای مستقلاً اشاره می‌کنیم که برخی از علمای اهل سنت درباره حدیث غدير نوشته و روایات آن را گرد آورده‌اند، «۲» تا معلوم گردد آیا شیعه حدیثی را به دروغ به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده است یا خیر:

۱. فقیه، مفسر، محدث و مورخ مشهور، ابو جعفر محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ق):

وی در رد سخن ابو بکر بن ابی داوود سجستانی «۳» کتاب الولاية «۴» را نوشت، و حدیث غدیر را از ۷۵ صحابی نقل، و خود به صحت و تواتر آن اعتراف کرد. «۵»

این کتاب بسیار مهم آنچنان خشم حنابله متعصب بغداد را برانگیخت که او را به تشیع و رفض و حتی الحاد متهم کردند. «۶»

۲. ابو الحسن دار قطنی علی بن عمر (م ۳۸۵ ق)، عالم برجسته اهل سنت که

(۱). ر. ک: محمد بن احمد ذهبی، تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۳۰۲؛ محمد بن احمد ذهبی، رسالة طرق حدیث من کنت مولاہ فعلی مولاہ.

(۲). برای اطلاع بیشتر، ر. ک: سید عبد العزیز طباطبایی، الغدیر فی التراث الاسلامی؛ محمد بن جریر طبری، کتاب فضایل علی بن ابی طالب و کتاب الولاية؛ محمد بن احمد ذهبی، رسالة طرق حدیث من کنت مولاہ فعلی مولاہ؛ اطلاعاتی که در این زمینه ارائه خواهیم داد برگرفته از کتاب الغدیر فی التراث الاسلامی است.

(۳). وی پسر ابو داوود سجستانی، مؤلف سنن مشهور و از جمله صحاح اهل سنت است. ابو بکر سجستانی به ناصبی‌گری چنان متهم بود که پدرش درباره‌اش می‌گفت: «ابنی کذاب». ر. ک: تاریخ الاسلام، ص ۵۱۸.

(۴). از این کتاب با عنوان الرد علی الحرقوصیة، و رسالة فی طرق حدیث غدیر، نیز یاد کرده‌اند. برای اطلاع بیشتر، ر. ک: رسول جعفریان، کتاب فضایل علی بن ابی طالب و کتاب الولاية، ص ۱۰-۱۲.

(۵). محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام، ص ۲۳۸؛ شمس الدین محمد ذهبی، تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۲۰۲؛ یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۸۰، ۸۴-۸۵؛ علی بن حسن بن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۲، ص ۱۹۸؛ احمد بن علی بن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۰۰.

(۶). ابو علی مسکویه رازی، تجارب الامم، ج ۵، ص ۱۴۲؛ عبد الرحمن بن علی ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۳، ص ۲۱۷؛ علی بن ابی کرم (ابن اثیر)، الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۱۳۴.

ص: ۵۴

خطیب بغدادی او را «فرید عصره» و «امام وقته» و «امیر المؤمنین فی الحدیث» خوانده است: «۱» گنجی شافعی نوشته که دارقطنی طرق حدیث غدیر را در یک رساله مستقل جمع آورده است. «۲»

۳. حاکم نیشابوری، ابو عبد الله محمد بن عبد الله (م ۴۰۵ ق) محدث مشهور اهل سنت و مؤلف کتاب ارزشمند المستدرک علی الصحیحین: وی رساله‌ای در طرق حدیث غدیر نگاشته است.

۴. ابو سعید مسعود بن ناصر سجستانی (م ۴۷۷ ق) از علما و حافظان و محدثان بزرگ سنی مذهب خراسان: کتاب وی در این باره الدراية فی حدیث الولاية نام دارد.

۵. ابو القاسم حسانی عبید الله بن احمد از علمای حنفی مذهب قرن پنجم و مؤلف کتاب مشهور شواهد التنزیل: وی تصریح می‌کند که تمام روایات غدیر را در رساله مستغنی گردآوری و تألیف کرده است. نام این اثر دعاء الهداة الی أداء حق الموالاة بوده است.

۶. حافظ، محدث و مورخ بزرگ اهل سنت ابن عساکر دمشق، علی بن حسن (م ۵۷۱): وی در بخش ترجمه امیر المؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق تا آنجا که توانسته، طرق این حدیث را گرد آورده است. شمار این روایات به نود می‌رسد. «۳»

۷. حافظ عراقی، زین الدین عبد الرحیم بن حسین شافعی (م ۷۲۵ ق): رساله وی طرق حدیث من کنت مولاه نام دارد.

۸. ذهبی، محمد بن احمد (م ۷۴۸ ق)، حافظ، فقیه، محدث و مورخ مشهور و بزرگ اهل سنت: کتاب مستقل وی در این باره رساله طرق حدیث من کنت مولاه

(۱). احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۴، ۳۶.

(۲). محمد بن یوسف گنجی شافعی، کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۶۰.

(۳). علی بن الحسن بن عساکر، ترجمة الامام علی بن ابی طالب من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۵-۹۰.

روایت ۵۰۳ تا ۵۹۳. محقق محترم، منابع هریک از این احادیث را در پاورقی بیان کرده است.

ص: ۵۵

فہذا علی مولاه نام دارد. وی در این کتاب، حدیث غدیر را از ۳۵ صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده، و به صحت و تواتر آن اعتراف داده است. «۱»

۹. حافظ بزرگ و مورخ مشهور ابن کثیر دمشقی (م ۷۷۴ ق): وی با بیان حوادث سال دهم هجرت و نیز برشمردن فضایل علی علیه السلام، در ضمن حوادث سال چہلم هجرت برخی از طرق حدیث غدیر را نقل کرده است. «۲»

بدین ترتیب، ادعای مؤلف، تهمتی بیش نبوده، فاقد ارزش علمی است، و می‌توان گفت وی کوشیده تا با این ادعا بر ضد شیعه تبلیغات کند.

نویسنده برای متهم کردن علی علیه السلام در ماجرای قتل عثمان، آن حضرت را با عباراتی، در ردیف طلحه و زبیر، و جزو شورشیان قرار داده است. «۳»

قرار دادن نام علی علیه السلام در کنار طلحه و زبیر، به منزله دو نفر از رهبران شورش بر ضد عثمان، تلاشی است برای سهیم کردن علی علیه السلام در ماجرای عثمان؛ موضوعی که منابع تاریخی کاملاً خلاف آن را تأیید می‌کند.

افزون بر این، دلایل و شواهد پرشماری حکایت از آن دارند که اعتراض طلحه و زبیر به علت زیر پا گذاشته شدن احکام قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده، بلکه آنان مقاصد دنیاطلبانه‌ای داشته‌اند. «۴»

در ادامه، نویسنده پای را فراتر نهاده، صریحاً امام را نه تنها به همکاری با شورشیان بر ضد عثمان متهم می‌کند، بلکه او را رهبر، یا یکی از رهبران آنان معرفی می‌کند. «۵»

اینکه علی علیه السلام از برخی اعمال عثمان رضایت نداشته، صحیح است؛ اما

(۱). این کتاب با تحقیقات ارزشمند مرحوم استاد سید عبد العزیز طباطبائی، به چاپ رسیده است.

(۲). اسماعیل بن کثیر دمشقی، البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۱۸۳-۱۸۹ و ج ۷، ص ۳۵۹-۳۶۳.

(۳).

Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; p. ۳۸۲.

(۴). احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۶، ص ۱۲۵.

(۵).

Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; p. ۳۸۲.

معرفی علی علیه السلام نه به منزله یک منتقد، بلکه به منزله رهبر یا یکی از رهبران مخالفان، تهمتی است که دشمنان، به ویژه بنی امیه به آن دامن می‌زدند.

کلمات و نامه‌های علی علیه السلام، سخنان اصحاب و حتی دشمنان آن حضرت، که هرگونه شرکت او را در قتل عثمان رد می‌کند، در منابع تاریخی فراوان است. «۱» او نه تنها اقدامی انجام نداد که باعث تحریک شورشیان بر ضد عثمان شود، بلکه در حد توان خویش در خاموش کردن فتنه کوشید، تا آنجا که مروان معترف بود هیچ کس به پایه علی علیه السلام به عثمان یاری نرساند. «۲» زهری نیز گفته مروان را تأیید کرده است. «۳»

زمانی که طلحه و زبیر آب را به روی عثمان بستند، علی علیه السلام با زحمت فراوان توانست آب به او برساند، «۴» و حسن و حسین علیهما السلام را برای دفاع از خانه او فرستاد و آن دو، در این ماجرا به شدت زخمی شدند. «۵» به نظر می‌رسد حتی طرح مالک اشتر با ام حبیبیه برای نجات عثمان «۶»- با توجه به رابطه مالک با علی علیه السلام- از نقشه‌های امیر مؤمنان بوده است.

(۱). برای نمونه، ر. ک: عمر بن شبّه، تاریخ المدینة المنورة؛ عبد الله بن محمد، المصنف، ج ۸، ص ۶۸۴؛ نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۲۹ و ۵۸ و ۸۲-۸۳؛ محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۶۹؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۶۴؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۱۷۰؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۱، ص ۵۳۱ و ۵۳۸؛ سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۸۶؛ عبد الملک بن حسین، سمط النجوم.

(۲). عبد الملک بن حسین، سمط النجوم، ج ۲، ص ۴۱۳؛ علی بن حسن بن هبة الله ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۳، ص ۱۲۷؛ محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام: عهد الخلفاء، ص ۴۶۰-۴۶۱؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۲۳۰.

(۳). عبد الله بن محمد، المصنف، ج ۸، ص ۶۹۳.

(۴). محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۹۸؛ عمر بن شبّه، تاریخ المدینة، ج ۴، ص ۱۳۰۳؛ علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۴؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشراف، ج ۵، ص ۶۸-۶۹؛ الأمامة و السیاسة، ج ۱، ص ۴۱؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۲، ص ۲۱۹؛ نعمان بن محمد، شرح الأخبار، ج ۲، ص ۷۸؛ احمد بن عبد الله، محب الدین طبری، ریاض النضرة، ج ۳، ص ۸۷؛ اسماعیل بن کثیر، البداية و النهایة، ج ۷، ص ۱۸۷؛ محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام: عهد الخلفاء، ص ۴۵۹؛ عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۶.

(۵). محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۱۹؛ عبد الله بن محمد، المصنف، ج ۸، ص ۶۹۱.

(۶). عبد الله بن محمد، المصنف، ج ۸، ص ۶۹۳.

این کمکها تا بدان پایه بود که علی علیه السلام می‌فرمود: به خدا سوگند، آن قدر او را یاری رساندم که ترسیدم گنهکار شوم.
«۱»

ابن ابی الحدید در این باره می‌گوید: به خدا سوگند، اگر جعفر بن ابی طالب محاصره شده بود، علی علیه السلام همان قدر در آن راه می‌کوشید که برای عثمان انجام داد. «۲»

با توجه به این مطالب، چگونه معقول است چنین شخصی، از رهبران شورش بر ضد عثمان باشد. شاهی که مؤلف مطرح کرده، غیرواقعی است؛ زیرا سخنان علی علیه السلام با ابوذر در میان جمع خصوصی بوده است. «۳» بروز خشونت که مؤلف از آن یاد کرده، به سبب آن بود که مروان نمی‌خواست علی علیه السلام ابوذر را مشایعت کند. از این روی، علی علیه السلام تازیانه‌ای به صورت اسب مروان زد، و چون مروان نزد عثمان شکایت کرد، علی علیه السلام حاضر شد تازیانه‌ای به مرکب او زده شود، «۴» و این نهایت خویشتنداری علی علیه السلام را در بروز هرگونه خشونت بر ضد عثمان ثابت می‌کند.

مؤلف در ادامه می‌گوید: «دلایلی در دست است که این شبهه را دامن می‌زند که او در تقاضای استعفای خلیفه، با شورشیان هم‌نوا بود.» «۵»

این سخن نیز تهمتی بیش نیست و مؤلف هیچ دلیل قابل قبولی بر مدعای خویش ارائه نداده است. سفارش علی علیه السلام به عثمان این بود که به تعهدات خود در قبال شورشیان عمل کند و از کارهایی که موجب نارضایتی و خشم مردم شده است دست بشوید. عثمان نیز یک بار در مسجد چنین کرد، ولی چون به خانه بازگشت، مروان او را از کار خود پشیمان ساخت، و این موجب اوج‌گیری شورش علیه او شد. «۶»

(۱). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۹۶؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۱۰.

(۲). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۷.

(۳). احمد بن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۲، ص ۱۵۸ - ۱۵۹؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۶، ص ۱۶۸.

(۴). همان.

(۵).

Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; p. ۳۸۲.

(۶). محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۹۴ - ۳۹۹؛ خطبه ۱۶۴ و نامه ۲۸.

نویسنده در بخش دیگری از مقاله خود برنامه‌های اقتصادی امیر مؤمنان علیه السلام را در مواجهه با درخواستهای مالی پرشمار رزمندگان، از جمله تقسیم زمینهای مفتوح العنوة ناشناخته دانسته است. «۱»

علی علیه السلام سیاست اقتصادی خود را بارها به روشنی تبیین کرده و جای تعجب است که مؤلف در این باره اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. با نگاهی گذرا به سخنان علی علیه السلام، سیاست اقتصادی او را در چند جمله می‌توان خلاصه کرد:

الف) امتیازی در کار نیست و بیت المال به‌طور مساوی تقسیم خواهد شد، و وی کسی را بر دیگری برتری نخواهد داد؛

ب) با کسانی که به اموال بیت المال کوچک‌ترین تعرضی کرده باشند به شدت برخورد خواهد شد، هرچند اگر آن اشخاص دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام باشند، و اگر این اموال در کابین همسران یا خرید کنیزان صرف شده باشد آنها را باز پس خواهد گرفت؛

ج) غنائم مجاهدان (فیء) مخصوص آنان است و دیگران را در آن حقی نیست، و این اموال به‌طور مساوی میان ایشان تقسیم خواهد شد. چنانچه شخصیتهای حقیقی یا حقوقی از این اموال که در آنها حقی نداشته‌اند، برای خود یا اقوام و خویشان خود سهمی برداشته باشند، آنها را بازپس خواهد گرفت؛

د) اموالی که در زمان خلفای پیشین به ناحق بذل و بخشش شده است، باز پس گرفته خواهد شد.

این سیاستها را می‌توانیم از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات علی علیه السلام به دست آوریم. «۲»

نویسنده به نحوی زیرکانه، عدم تبعیت معاویه از علی علیه السلام را، با این اتهام که انتخاب حضرت از سوی اقلیت صورت گرفته، موجه دانسته است. «۳»

(۱).

Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; p. ۳۸۲.

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۴۱، ۷۶، ۱۲۴، ۲۲۱، ۲۲۹ و نامه‌های ۲۰، ۴۳.

(۳).

Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; p. ۳۸۲- ۳.

انتخاب علی علیه السلام به اجماع مسلمانان بوده است؛ چرا که نمایندگان و بزرگان آنان از مصر و عراق و حجاز در آن اجتماع حضور داشتند و با آزادی کامل، و حتی به اصرار زیاد، با علی علیه السلام بیعت کردند. «۱» افزون بر توده مردم و بزرگان تابعین، بسیاری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام بیعت کردند؛ کسانی همچون عمار بن یاسر، جابر بن عبد الله انصاری، حصین بن حارث بن عبد المطلب (مجاهد بدری)، طفیل بن حارث (مجاهد بدری)، ابو عیاش زرقی (از مجاهدان احد)، ابو سعید خدری، ابو ایوب انصاری، خزیمه بن ثابت (ذو الشهادتین)، زید بن ارقم، ابو الهیثم بن تیّهان، یزید بن نویره (رسول خدا صلی الله علیه و آله بهشت را برای او تضمین کرد)، عبادة بن صامت، مسطح بن اثاثه، براء بن عازب، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، هاشم بن عتبّه، عمرو بن حمق خزاعی (به برکت دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله تا پایان عمر، جوانی خود را از دست نداد)، قیس بن سعد بن عبادّه، و نیز تمام بنی هاشم. «۲»

علی علیه السلام نیز در نامه‌ای، برای معاویه نوشت همان کسانی با او بیعت کردند که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند. «۳»

روایات دیگری نیز مبنی بر بیعت اهل حرمین و عامه مسلمانان گزارش شده است که می‌تواند مؤید این مطلب باشد. «۴»

با توجه به مطالب یاد شده، بیعت نکردن شماری اندک در مقابل اکثریت قاطع صحابه و تابعین - و نه اقلیت که مؤلف مدعی است - دیگر جایی برای این سخن باقی نمی‌گذارد که «معاویه می‌توانست این انتخاب را غیر معتبر بداند». «۵»

(۱). نهج البلاغه، نامه ۵۴ و خطبه ۱۳۷ و ۲۲۹.

(۲). محمد بن محمد (شیخ مفید)، الجمل، افزون بر اسامی مزبور، شیخ مفید فهرستی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و تابعان را ارائه کرده است.

(۳). نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۲۹.

(۴). احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۸، ۹، ۱۱.

(۵).

مؤلف مدعی است طرفداران علی علیه السلام آماده بودند در برابر آنانی که از بیعت با وی سر باز می‌زدند، خشونت بورزند. «۱»

شاید این ادعا برگرفته از سخن طلحه و زبیر و نیز روایت واقدی در این زمینه باشد، اما به هر روی از چند نظر قابل تأمل است:

۱. علی علیه السلام می‌فرمود: «من هیچ کس را برای بیعت با خود مجبور نخواهم کرد و بیعت باید با رضایت مردم باشد». این فرموده امام علیه السلام، و نیز هجوم گسترده مردم برای بیعت با ایشان، با ادعای اعمال خشونت تناقض دارد. «۲» علی علیه السلام برای آنکه این آزادی را اثبات کند، اعلام داشت بیعت با او مخفی نخواهد بود، و در مسجد برگزار خواهد شد. «۳»

۲. اگر اکراهی در کار بود چرا امام کسانی از جمله سعد بن ابی وقاص و اسامة بن زید را که بیعت نکردند، آزاد گذاشت؟! «۴» هیچ شاهی در دست نیست که طرفداران علی علیه السلام اندک تعرضی به آنان کرده باشند. مروان نیز پس از جنگ جمل به علی علیه السلام اعلام داشت که با او بیعت نخواهد کرد، مگر اینکه او را مجبور سازد. علی علیه السلام فرمود: من تو را مجبور نخواهم کرد. «۵» طلحه و زبیر نیز اگر در گفته خود صادق بودند، «۶» می‌توانستند بیعت نکنند. علی علیه السلام طلحه و زبیر را به این نکته رهنمون ساخت که اگر چنین است، چرا سعد بن ابی وقاص

Ibid, p. ۳۸۲. (۱)

(۲). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۱، ص ۹.

(۳). محمد ابو الفضل ابراهیم و علی محمد البجاوی، ایام العرب فی الاسلام، ص ۳۲۹؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۷ و ۱۱.

(۴). احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۹.

(۵). همان، ص ۵۸.

(۶). البته اخبار و شواهد فراوانی وجود دارد که آنان در گفته خود صادق نبودند و به علت مسائل سیاسی این ادعا را مطرح می‌کردند؛ چنان‌که علی علیه السلام و مالک اشتر و دیگران به این مطلب تصریح کرده‌اند. ر. ک: عبد الله بن محمد، المصنف، ج ۸، ص ۶۹۳؛ ابن قتیبہ دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۷۵؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۲، ص ۲۷۱.

و ابن عمر و محمد بن مسلمه را مجبور نکرده است؟! «۱» بنای امام بر این بود که مردم را به کاری که نمی‌خواستند مجبور نسازد. «۲»

۳. ادعای این افراد و شهادت آنان بر ضد علی علیه السلام و طرفدارانش پذیرفتنی نیست؛ چرا که گذشته از طلحه و زبیر، واقدی عثمانی مذهب است و چنان‌که در جای خود ثابت شده است، شهادت خصم پذیرفته نیست؛ از همین‌روی، اگر از سوی جوزجانی در جهت تضعیف شیعه چیزی نقل شود مردود است؛ چرا که وی ناصبی مذهب بوده است. «۳»

نویسنده مدعی است، حضرت پس از شورش بر ضد عثمان، نمی‌بایست حکومت را می‌پذیرفت؛ چرا که با این عمل، خود را در معرض اتهام همدستی با شورشیان قرار داد. «۴»

در پاسخ باید گفت، علی علیه السلام خود را نامزد خلافت نکرد، بلکه مردم با اصرار زیاد با او بیعت کردند. «۵» علی علیه السلام بارها در سخنانش به این نکته تصریح کرده است. «۶» ایشان از مردم خواست تا او را رها سازند و در پی دیگری روند: «۷» به خدا قسم من به خلافت و ولایت تمایلی نداشتم، ولی این شما بودید که مرا بدان دعوت کردید. «۸»

(۱). ابن قتیبه دینوری، الأمانة و السياسة، ج ۱، ص ۷۵. حتی بنابر روایتی علی علیه السلام در نامه‌ای که به عثمان بن حنیف نوشته بود، اعلام داشت اگر آن دو مدعی‌اند که به زور بیعت کرده‌اند می‌توانند خود را از این بیعت خلع کنند، ولی آنان چیز دیگری در نظر دارند. ر. ک: علی بن ابی کرم (ابن اثیر)، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۱۵.

(۲). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۲۰.

(۳). احمد بن محمد بن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۳-۲۴؛ احمد بن محمد بن حجر عسقلانی، فتح الباری، ص ۳۸۸.

(۴).

Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; p. ۳۸۳.

(۵). تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۵۵-۴۵۶؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشراف، ج ۳، ص ۸؛ علی ابن ابی کرم (ابن اثیر)، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۸۱؛ الأمانة و السياسة، ج ۱، ص ۴۶.

(۶). نهج البلاغة، کلام ۵۴ و خطبه ۲۲۹، ۱۳۷.

(۷). همان، خطبه ۹۲.

(۸). همان، خطبه ۲۰۵.

ص: ۶۲

نکته دیگر اینکه، پذیرش خلافت در آن اوضاع از دو منظر قابل بررسی است: از سویی بنابر نظریه شیعه، علی علیه السلام از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به خلافت منصوب شده بود، و این انتصاب به اختیار و دلخواه علی علیه السلام نبود تا بتواند آن را رد کند. بر اساس این دیدگاه، چه مردم با وی بیعت می کردند و چه نمی کردند، او جانشین و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله بود. گرچه مردم ۲۵ سال او را کنار گذاشته بودند، ولی اکنون که به او رجوع، و اعلام آمادگی کرده بودند، جایز نبود که وضعیت فعلیت یافته آن منصب الهی را نادیده بگیرد و از پذیرش آن سر باز زند. به همین دلیل، علی علیه السلام برای پذیرش خلافت فرمود:

لو لا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر ... لألقت حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بكأس أولها؛ «اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته و به یاریم قیام کرده اند و از این جهت حجت تمام شده است ... مهار شتر خلافت را رها می ساختم و از آن صرف نظر می نمودم». «۱»

اما بنابر نظریه اهل سنت، گرچه برای علی علیه السلام، که اهل حل و عقد او را برای خلافت انتخاب کرده بودند، جایز بود این مسئولیت را نپذیرد - چون خلافت عقدی طرفینی است و اجباری در قبول آن نیست - «۲» نپذیرفتن چنین مسئولیتی برای پرهیز از متهم شدن در قتل، پذیرفتنی نیست. تمام کسانی که عثمان را رها ساخته، از او دفاع نکرده بودند، از جمله سعد بن ابی وقاص و تمام قاعدین، در معرض چنین اتهامی بودند. «۳» از سویی، طلحه و زبیر که از اعضای شورای شش

(۱). همان، خطبه ۳.

(۲). علی بن محمد ماوردی، الاحکام السلطانیة، ص ۷.

(۳). مؤید این مطلب، گزارشی است که نصر بن مزاحم نقل کرده است. در این گزارش آمده است:

«عبد الله بن عمر و سعد بن ابی وقاص به همراه چند نفر دیگر که عثمان را یاری نکرده بودند، نزد علی علیه السلام آمدند و سهم خود را از بیت المال درخواست کردند. علی علیه السلام به سعد گفت: چرا ما را در

ص: ۶۳

نفره بودند، بیشتر در معرض اتهام و بلکه شریک جرم بودند. بنابراین باید نتیجه این می شد که اهل حل و عقد اختیار امت را رها می کردند و جامعه دچار هرج و مرج می گشت. افزون بر این، اگر قرار باشد صرفاً به این دلیل که کسی مورد اتهام قرار

گیرد از بار مسئولیت شانه خالی کند، هیچ کس نباید مسئولیتی را بپذیرد؛ زیرا دشمنان برای کنار گذاشتن رقیب خود به هر بهانه‌ای دست خواهند یازید.

تمام این بحثها بر فرض به ناحق کشته شدن عثمان مبتنی است که خود فرضیه‌ای درخور تأمل است؛ زیرا در این ماجرا بسیاری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به نوعی شرکت داشته‌اند.

از جمله موضوعاتی که در این مقاله بسیار جلب نظر می‌کند و نویسنده با عبارات مختلف و زیرکانه‌ای کوشیده است آن را به خواننده القا کند، خشونت طلبی علی علیه السلام در برابر مخالفان و تندروی توأم با بی‌منطقی است، و از سویی کوچک جلوه دادن اعمال مجرمانه مخالفان و بر حق دانستن مطالبات آنان؛ چنان‌که درباره جنگ جمل می‌گوید:

هدف دو حزب، پایان دادن مسالمت‌آمیز جنگ بود؛ ولی علی مرعوب اطرافیان افراطی خود بود. از این‌روی، هرچند با اصحاب جمل به توافق رسیده بود، آنان وی را به جنگ واداشتند. «۱»

صفین و جمل یاری نکردی؟ سعد گفت: چون عثمان کشته شد، و ما نمی‌دانستیم که خون او حلال بود یا حرام علی علیه السلام فرمود: آیا می‌دانید خداوند شما را به امر به معروف و نهی از منکر فرمان داده و فرموده است: و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا بینهما فان بغت احدهما علی الاخری فقاتلوا التي تبغی حتی تفیء الی امر الله. سعد گفت: ای علی، شمشیری به من ده که کافر را از مؤمن بشناسد. من می‌ترسم که مؤمنی را بکشم و وارد جهنم شوم. علی علیه السلام فرمود: آیا شما نمی‌دانستید که عثمان امامی بود که شما بر اساس اطاعت محض با او بیعت کردید؟ پس اگر او نیکوکار بود چرا او را خوار کردید و یاری‌اش نکردید؟ و اگر زشتکار بود چرا با او نجنگیدید؟! بنابراین اگر عثمان در آن اعمال خود به راه صواب رفته بود پس شما به امام خود ستم کردید، و اگر گنهکار بود پس به کسانی که امر به معروف کردند ستم کرده‌اید ...». (نصر بن مزاحم منقري، وقعة صفین، ص ۵۵۱-۵۵۲).

(۱).

Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; p. ۳۸۳.

ص: ۶۴

در نقد این سخن باید گفت اولاً، مذاکره و توافقی در منابع که علی علیه السلام بر اساس آن موظف به عدم تعرض به فراریان باشد، به چشم نمی‌خورد.

ثانیا، اینکه هر دو حزب خواهان پایان دادن مسالمت‌آمیز به جنگ بودند، درباره حزب علی علیه السلام درست است، اما درباره حزب بصره خیر. مؤلف دلیلی ارائه نمی‌دهد که نشان دهد سپاه بصره قدمی در این راه برداشته باشد. بلکه به عکس، این سپاه جمل بود که برای تحریک عواطف مردم، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را همراه خود آورد و درباره همسران پیامبر صلی الله علیه و آله، خلاف نص صریح قرآن عمل کرد. «۱» آنان برای عایشه، که در منطقه حوآب تصمیم گرفته بود بازگردد پنجاه نفر را حاضر کردند و به دروغ شهادت دادند که آنجا حوآب نیست. «۲» آنان در بدو ورود به بصره، به درخواست نمایندگان عثمان بن حنیف مبنی بر خاموش کردن فتنه و پرهیز از ریختن خون مسلمین توجهی نکردند. «۳» سپاهیان جمل توافق خود را با عثمان بن حنیف زیر پا گذاشتند و شبانه به دار الاماره و بیت المال یورش بردند و هفتاد نفر را گردن زدند و حاکم آن را دستگیر کرده، موهای سر و صورت او را به گونه‌ای بسیار فجیع کنند. عایشه حتی دستور داد او را بکشند و تنها از ترس برادرش سهل بن حنیف، که حاکم مدینه بود، از این تصمیم صرف‌نظر کرد و او را به زندان انداخت، و پس از مدتی، از بصره اخراج کرد. «۴»

امیر مؤمنان علیه السلام، زید بن صوحان و ابن عباس را نزد آنان فرستاد و طلحه و زبیر را درباره قتل عامهایی که در بصره مرتکب شده بودند ملامت کرد و از ادامه

(۱). «و قرن فی بیوتکن؛ در خانه‌هایتان بنشینید و آرام گیرید» (احزاب، ۳۳).

(۲). احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۴.

(۳). محمد بن محمد (شیخ مفید)، الجمل، ص ۲۷۳-۲۷۴؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۸۰.

(۴). احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۶؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۸۴-۴۸۶؛ احمد بن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۱؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۹، ص ۳۱۹-۳۲۱.

ص: ۶۵

خونریزی بر حذر داشت و قرآن را میان خود و آنان حکم قرار داد؛ ولی آنان به این درخواستها کوچک‌ترین توجهی نکردند. «۱»

علی علیه السلام برای خاموش کردن این فتنه، یکی از یاران خود را فرستاد تا اندرز دهد؛ ولی هنگامی که این جوان در مقابل سپاه جمل قرار گرفت و آنان را به قرآن فراخواند، در برابر مادرش، که در سپاه علی علیه السلام حضور داشت، دو دست او را قطع، و او را تیرباران کردند. «۲» علی علیه السلام و یارانش در مقابل این همه قتل و جنایت سپاه جمل، خویشتنداری کردند، و تنها وقتی تمام راههای مسالمت‌آمیز را بسته دیدند، به خاموش کردن فتنه پرداختند.

با این همه، علی علیه السّلام بر اساس دستور اسلام به سپاه خود دستور داد تا فراریان و مجروحان را نکشند و به زنان هیچ تعرضی روا ندارند و کشته‌ها را مثله نکنند.

در تاریخ آورده‌اند علی علیه السّلام مشغول نصیحت سپاه خود بود که سپاه جمل به آنان تیراندازی کردند و چند نفر از ایشان در برابر دیدگان علی علیه السّلام به خاک افتادند.

حضرت فرمود: خدایا، تو شاهد باش. در این هنگام عبد الله بن بدیل در برابر امام علیه السّلام حاضر شد و در حالی که جسد برادرش عبد الرحمن را بر دست داشت، گفت: ای امیر مؤمنان، تا کی باید منتظر کشته شدن عزیزانمان باشیم؟ اگر منظور شما از این تأمل، اتمام حجت بر آنها بود، به خدا قسم انجام شده است. «۳»

مؤلف درباره وظیفه حکمین می‌گوید: آنان برای تعیین به حق یا به ناحق کشته شدن عثمان گرد هم آمدند، تا در صورت دوم، اعلام کنند که معاویه در تقاضای حق قصاص عثمان ذی حق بوده است. «۴»

(۱). علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۱؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۲، ص ۳۰۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۹، ص ۳۱۷، ۳۳۶ و ۳۳۸.

(۲). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۹، ص ۱۱۲؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۶-۳۷.

(۳). محمد بن محمد (شیخ مفید)، الجمل، ص ۳۴۲، ۵۴۲؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۹، ص ۱۱۱.

(۴).

L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; p. ۳۸۴, Vaglieri

ص: ۶۶

درباره موضوع انتخاب حکمین، میان پژوهشگران بحثهای فراوانی در گرفته است. اما به هر روی، این نکته از نظر فقهی و حقوقی کاملاً مسلم است که معاویه به هیچ وجه در ادعای خود ذی حق نبوده است؛ زیرا وی بر اساس کدام معیار و حکم شرعی، خود را ولیّ دم عثمان می‌دانست؟ در فقه، ولیّ دم مقتول، که حق عفو یا قصاص دارد، خانواده یا وارثانند، «۱» و در هر دو صورت، معاویه از این دایره بیرون است. او نه از خانواده عثمان است و نه از وارثان او؛ و تا فرزندان عثمان وجود داشتند کسی چنین حقی نداشت. نویسنده، خود بر آن است که فقط اولیای دم می‌توانند تقاضای قصاص کنند. «۲» بر این اساس، حق مزبور از کجا برای معاویه ثابت شده بود؟ اگر فرض کنیم حکمین به این نتیجه رسیده بودند که عثمان به ناحق

کشته شده است، اولیای دم باید نزد حاکم اقامه دعوا کنند، نه معاویه. اگر بر اساس ادعای بی‌اساس معاویه، علی علیه السلام حاکم مشروع و قانونی نبود تا نزد او اقامه دعوا کنند، همان‌گونه که امام علیه السلام می‌فرماید، حق انتخاب خلیفه - گذشته از نظریه شیعه در این زمینه که به نص عقیده دارند و در انتخاب امام رأی مردم را معتبر نمی‌دانند - چه بر اساس شورا و چه رأی عموم، در دست اهل حل و عقد، یا مهاجرین و انصار است؛ «۳» چنان‌که خلفا این‌گونه انتخاب شدند. امام علی علیه السلام به معاویه فرمود: «همان کسانی که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند، با من نیز بیعت کرده‌اند.» «۴»

آیا می‌توان پذیرفت خلافت امام علی علیه السلام که تمام بزرگان مهاجر و انصار با او بیعت کرده بودند نامشروع و غیرقانونی بوده باشد، درحالی‌که ابو بکر با رأی دو

(۱). قرطبی، محمد بن رشد، بدایة المجتهد و نهاية المقتصد، ج ۲، ص ۴۰۲.

(۲).

Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; p. ۳۸۳.

(۳). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۳۵ و ج ۳، ص ۷۵. این مطلب را ابن عباس و دیگران تأیید کرده‌اند. ر. ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۸، ص ۶۶؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشراف، ج ۳، ص ۹.

(۴). نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۲۹.

ص: ۶۷

یا سه نفر انتخاب شده بود، و عمر تنها با وصایت ابو بکر، و عثمان با رأی شورای شش نفره؟ و با این حال، چگونه معاویه حاکمیت بر شام را برای خود قانونی می‌دانست؟

نویسنده درخواست خوارج را برای از سرگیری جنگ با معاویه پس از قبول حکمیت، کاملاً منطقی شمرده است؛ درخواستی که بر آیه نهم سوره حجرات «۱» مبتنی و مستند خود علی علیه السلام در جنگ با اصحاب جمل و معاویه بوده است؛ زیرا واقعه جدیدی روی نداده بود تا موضوع تغییر یابد. «۲»

اما به سختی می‌توان پذیرفت نویسنده از حوادث مختلفی که اوضاع سیاسی را برای امام کاملاً تغییر داده بود، اطلاع نداشته است. «۳»

علی علیه السلام در ابتدای جنگ صفین افزون بر پیامها و پیکهای پرشماری که به شام فرستاد، معاویه را به حکمیت قرآن فراخواند، ولی وی به این پیشنهاد واقعی نهاد و تنها زمانی که شکست او قطعی شده بود، حکمیت قرآن را مطرح کرد، و علی

علیه السلام نیز بر اثر فشار سپاه خود به ناچار آن را پذیرفت. سفیان بن ثور (نقیق) می‌گفت: ما ابتدا اهل شام را به قرآن دعوت کردیم و چون نپذیرفتند جنگ با آنان حلال شد، و اکنون آنان ما را به قرآن دعوت می‌کنند و اگر ما رد کنیم، جنگ آنان با ما حلال خواهد شد. حتی اصحاب و قاریان قرآن دور ایشان را گرفتند و گفتند:

اگر مالک اشتر دست از جنگ نکشد، تو را نیز همانند عثمان خواهیم کشت. «۴»

(۱). وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ؛ «و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو اصلاح دهید و اگر (باز) یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن (طایفه) که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر بازگشت، میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می‌دارد» (حجرات، ۹).

(۲).

Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; p. ۳۸۴.

. Ibid.(۳)

(۴). نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۴۹۰ - ۴۹۱؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۳، ص ۳۱۲.

ص: ۶۸

بنابراین چگونه سخن مخالفان کاملاً منطقی بود، درحالی‌که خودشان علی علیه السلام را به قتل تهدید، و به پذیرش حکمیت مجبور کردند؟ آنان حتی امام را مجبور ساختند که دشمن خود، ابو موسی اشعری را حکم خویش معرفی کند.

اشعث نیز به امام گفت که دیگر حتی یک یمنی نیز تیر نخواهد انداخت. «۱» از طرفی برخی فرماندهان سپاه علی علیه السلام، از جمله خالد بن معمر سدوسی، به خاطر وعده‌های مخفیانه معاویه، دست از جنگ کشیدند. «۲»

بر این اساس، اوضاع سپاه علی علیه السلام چنان ناآرام شده بود که اگر ایشان به جنگ ادامه می‌داد، احتمال قتل او بدون هیچ نتیجه‌ای، بسیار زیاد بود، و در آن صورت، امام علی علیه السلام را چهره‌ای مخالف قرآن، و معاویه را چهره‌ای مدافع قرآن معرفی می‌کردند. در این موقعیت، تنها امید علی علیه السلام، اجرای حکم الهی و دستورهای قرآن توسط دو حکم بود، و حضرت یقین داشت که اگر بنابر قرآن حکم می‌کردند، به حقانیت او و ابطال مدعای معاویه رأی می‌دادند.

تعبیرهای دیگر نویسنده نیز از تبلیغات مسموم بر ضد آن حضرت نشان دارد؛ مثلاً درباره اعتراض امام به حکم حکمین، بدون اشاره به مفاد صلحنامه، می‌گوید: «... علی آشکارا به هر دو حکم اعتراض کرد و مدعی بود حکم آنان بر خلاف قرآن و سنت است، و بنابراین اجباری به تسلیم در برابر آن ندارد». «۳»

بهتر بود مؤلف ابتدا به شرطهای مندرج در صلحنامه اشاره می‌کرد، مبنی بر اینکه اگر حکمین بر اساس قرآن و سنت حکم نکردند حکم آنان ارزش و اعتباری نخواهد داشت و جنگ بر حالت سابق خود باقی خواهد بود. «۴» در این

(۱). احمد بن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۳، ص ۳۰۷.

(۲). احمد بن داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۱۸۸؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۲، ص ۵۱؛ نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۴۸۵؛ ابن قتیبہ دینوری، الامامة و السياسة، ص ۱۱۶.

(۳).

Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; p. ۳۸۴.

(۴). نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۵۰۵؛ احمد بن داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۱۹۵.

ص: ۶۹

صورت خواننده از دلایل واقعی تسلیم نشدن علی علیه السلام به حکم آن دو آگاه می‌شد؛ اما وی با تبیین ناقص این گزارش، امام علی علیه السلام را انسانی لجوج و بی‌منطق نمایانده است.

پیش از این گذشت که اگر حکمین بر اساس قرآن و فقه اسلامی حکم می‌کردند، آشکار می‌شد که معاویه، به این دلیل که از اولیای دم به شمار نمی‌آید، در دعوی خود ذی حق نبود؛ اما حکمین از موضوع خلافت، و عزل و نصب خلیفه سخن گفتند، و این، انحراف از موضوع اصلی بود که معاویه بر سر آن با امام به جنگ و ستیز برخاسته بود. افزون بر این، میان خود حکمین نیز بر سر نتیجه نشستها و توافقات خویش اختلاف افتاد و از نظر حقوقی نیز مفاد قرارداد آن دو، نافذ نبود.

نویسنده درباره برخورد علی علیه السلام با خوارج، بدون اشاره به مدارای امام با آنان و دعوت ایشان به گفت‌وگو، می‌نویسد علی علیه السلام با عصبانیت درخواست خوارج - یعنی اعتراف به کفر - را رد کرد. وی با عبارتی ترحم‌انگیز، جنگ نهروان را به یک قتل عام تشبیه کرده است؛ قتل عامی که خود علی علیه السلام نیز از آن ابراز تأسف کرد. «۱»

استفاده از این تعبیر برای نشان دادن چهره‌ای جنگ‌طلب و بی‌منطق از امام علیه السلام است، درحالی‌که ابتدا رفتار امام علیه السلام با ایشان کاملاً مسالمت‌آمیز بود.

برای نمونه، آنان در مسجد با آزادی کامل، هر چه می‌خواستند - که اغلب توهین و اهانت به امام بود - گفتند؛ چنان‌که روزی حضرت مشغول نماز بود و یکی از آنان با قرائت آیه *وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ*، «۲» به کنایه علی علیه السلام را کافر خواند، ولی حضرت متعرض او

(۱).

Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; p. ۳۸۴.

(۲). «بر تو و بر رسولان پیش از تو چنین وحی شده که اگر به خدا شرک ورزی عملت را نابود می‌گرداند و سخت از زیانکاران خواهی بود» (الزمر، ۶۵).

ص: ۷۰

نشد. به راستی کدام یک از پادشاهان دنیا را می‌شناسید که دشمنانش در مرکز حکومت و در برابر وی با آزادی کامل، وی را به بدترین وجه متهم سازند، اما دستور دهد که کوچک‌ترین تعرضی در حق آنان صورت نگیرد.

رئیس نیروهای انتظامی بارها از حضرت اجازه خواست تا آنان را دستگیر و مجازات کند، ولی علی علیه السلام بر این بود که تا آنان به فساد و خونریزی دست نیازیده‌اند متعرضشان نشود. «۱» علی علیه السلام حتی دستور داد مانع ورود خوارج به مساجد، که محل اجتماع عبادی و سیاسی مسلمانان بود، نشوند؛ هرچند آنان آن مکان مقدس را محل تبلیغ بر ضد امام کرده بودند. همچنین امر کرد که سهم آنان از بیت المال قطع نشود و آنان در امنیت کامل باشند. «۲»

«ابن قتیبه دینوری» از علمای اهل سنت در قرن سوم هجری (متوفای ۲۸۲ ق) گزارش مفصلی درباره روز نهروان و پیش از درگیری نقل کرده و می‌گوید:

علی علیه السلام در آن روز پیش از درگیری آنان را نصیحت کرد و فرمود: چون حکمین بر اساس قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله قضاوت و حکم نکردند، حکمشان ارزشی ندارد و آنان بر همان موقعیت نخست پیش از حکمیت‌اند، ولی خوارج لجاجت ورزیدند و گفتند: باید به جرم و کفر خود اعتراف کنی. علی علیه السلام از آنان خواست تا یک نفر را که مورد اطمینان‌شان است به نمایندگی نزد وی بفرستند تا با هم گفت‌وگو کنند. خوارج، عبد الله بن کواء را انتخاب کردند و او با حضرت به گفت‌وگو نشست. در این گفت‌وگوی طولانی علی علیه السلام از آیات قرآن و سیره نبوی برای ابن کواء دلیل آورد و او نیز تمام آنها را پذیرفت و به حضرت عرض کرد: تو یک سر سخن به حقیقت گفتی، اما با قبول حکمیت کافر شدی، و ابو موسی نیز کافر شد. علی علیه السلام فرمود: وای بر تو، ابو موسی چه زمانی کافر شد؟ آن هنگام که

(۱). احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشراف، ج ۲، ص ۳۵۹.

(۲). ابو علی مسکویه رازی، تجارب الامم، ج ۱، ص ۳۷۲.

ص: ۷۱

من او را فرستادم یا زمانی که حکم کرد؟ جواب داد: زمانی که حکم کرد. حضرت فرمود: پس اعتراف می‌کنی که وقتی او را فرستادم مسلمان بود، ولی بنا بر گفته خودت، وقتی حکم کرد کافر شد. حال چه می‌گویی اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از مسلمانان را برای دعوت کفار به پرستش خداوند بفرستد، ولی او برخلاف دستور، آنان را به غیر خدا دعوت کند؟ آیا در این باره بر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایرادی وارد است؟ ابن کواء گفت: خیر. حضرت فرمود: وای بر تو، پس اگر ابو موسی گمراه شده است، گناه و تقصیر من چیست؟ آیا به این علت که ابو موسی گمراه شده، جایز است شما شمشیر به دست گیرید و به جان مردم بیفتید؟!

سخن که به اینجا رسید و ابن کواء پاسخی برای آن حضرت نداشت، بزرگان خوارج به ابن کواء گفتند: بازگرد و گفت و گو با این مرد را رها کن.

ابن قتیبه می‌گوید: وی بازگشت و آن جماعت همچنان بر طغیان و گمراهی خود اصرار ورزیدند. «۱»

در پی همین سخنان و نیز احتجاجاتی که ابن عباس با آنان داشت، نزدیک به هشت هزار تن از لشکر خوارج جدا شدند، «۲» و آن‌گاه که جنگ آغاز می‌شد، «فروة بن نوفل اشجعی» با پانصد نفر از یارانش کناره‌گیری کرد و به «بندینجین» رفت تا ببیند حق با کیست، «۳» و گروهی دیگر نیز از صفوف لشکر خوارج خارج شدند و خود را به کوفه رساندند. هزار نفر دیگر نیز زیر پرچم امان پناه آوردند. «۴» به این ترتیب، شمار خوارج به کمتر از چهار هزار تن رسید، و از این روی، گفته‌اند شمار آنان ۲۸۰۰ نفر بوده است. «۵»

(۱). احمد بن داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۰۸ - ۲۰۹.

(۲). عبد الرحمن بن علی بن جوزی، المنتظم، ج ۵، ص ۱۳۴؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۶۴.

(۳). احمد بن داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۱۰؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۶۴؛ عبد الرحمن بن علی ابن جوزی، المنتظم، ج ۵، ص ۱۳۴.

(۴). همان.

(۵). همان.

ص: ۷۲

علی علیه السّلام پس از پیروزی در جنگ، فرمان داد زخمیها را به خانواده‌هایشان برسانند و اموال آنان را، غیر از اسلحه و اسب، به ورثه کشتگان بازگردانند. «۱»

نکته بسیار مهم اینکه، علی علیه السّلام خاموش کردن فتنه ناکتین (سپاه جمل) و قاسطین (سپاه شام) و مارقین (خوارج) را به دستوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله از پیش به او ابلاغ کرده بود، انجام داد. روایات پرشماری در کتب شیعه و سنی در این باره به چشم می‌خورد. «۲» به همین دلیل ابن حزم از جنگ نهروان و سرکوب خوارج به دست علی علیه السّلام به فتح بزرگ یاد کرده و آن را در شمار فتوحات برشمرده است. وی می‌گوید: چرا این فتح بزرگ نباشد، درحالی‌که مردم از قتل و غارت و وحشتی که این گروه در جامعه پدید آورده بودند، نجات یافتند؛ چرا این فتح نباشد درحالی‌که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جنگ با این گروه دستور داده بود. «۳»

بر این اساس علی علیه السّلام هیچ گاه از اقدامات خود پشیمان نشد. چرا باید علی علیه السّلام از اقدام خود پشیمان شده باشد درحالی‌که خوارج جماعتی یاغی و مقدس‌مآب بودند که از اسلام تنها اذکاری را از بر کرده، و امنیت جامعه را به خطر انداخته بودند؛ چنان‌که به زن باردار نیز رحم نکردند و به گونه‌ای فجیع شکم او را دریدند و فرزند او را نیز به همراه مادرش کشتند؟

مؤلف می‌کوشد با عبارات خود، عواطف خواننده را تحریک، و او را وادارد تا امام علی علیه السّلام را محکوم کند؛ درحالی‌که ناراحتی حضرت برای انحراف آنان بود، نه اینکه از عمل خود پشیمان شده باشد. تعبیر امام علی علیه السّلام این است که «چشم فتنه را

(۱). احمد بن داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۱۱.

(۲). سعد بن عبد الله اشعری قمی، المقالات و الفرق، به کوشش محمد جواد مشکور، ص ۱۱؛ حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعة، ص ۱۴؛ محمد بن عبد الله نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۳۹؛ احمد ابن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۸۷؛ یوسف بن عبد الله، الاستیعاب، ج ۳، ص ۵۳؛ علی بن ابی الکرّم (ابن اثیر)، اسد الغابة، ج ۴، ص ۳۳؛ علی بن ابی بکر هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۶؛ محمد بن محمد (شیخ مفید)، الجمل، ص ۵۰.

(۳). جمل فتوح الاسلام، رسائل ابن حزم، ص ۱۲۵.

ص: ۷۳

درآوردم». حقیقت آن است که این شیوه تاریخ‌نویسی چیزی جز دروغ‌پردازی و تحریف تاریخ نیست؛ چه، مؤلف از ابتدا تا انتها می‌کوشد که از درخشنده‌ترین شخصیت‌های اسلام چهره‌ای غیرواقعی ترسیم کند.

نویسنده معتقد است که حضرت پس از جنگ نهروان از لشکرکشی بر ضد معاویه منصرف شد. «۱»

انصراف علی علیه السلام از لشکرکشی بر معاویه پس از جنگ نهروان، کاملاً بر خلاف حقایق تاریخ است. شواهد فراوانی در دست است که علی علیه السلام در پایان حکومت خود و اندکی پیش از شهادتش برای مقابله با معاویه سپاهی چهل هزار نفری آماده کرد، و همین سپاه بود که بلافاصله پس از به خلافت رسیدن فرزندش امام حسن علیه السلام به سوی شام به راه افتاد. اگر امام علی علیه السلام از لشکرکشی به سوی معاویه صرف نظر کرده بود، چرا چهار هزار نفر در نخیله به رهبری امام حسین علیه السلام گرد آورده بود؟ «۲» این ادعای مؤلف شاید برگرفته از خبر دروغی باشد که در تاریخ طبری «۳» نقل شده است. بنابراین گزارش، علی علیه السلام در اواخر عمر خود با معاویه صلح کرد، و قرار شد شام برای معاویه، و عراق برای علی علیه السلام باشد.

چنین موضوع بسیار مهمی نباید تنها از طریق طبری نقل شده باشد. البته چنین پیشنهادی از طرف معاویه داده شد، اما علی علیه السلام به شدت آن را رد کرد و فرمود:

«من چیزی را که دیروز از تو منع کردم امروز به تو نخواهم بخشید». «۴»

از جمله مسائل دیگری که نویسنده می‌خواهد بر آن تأکید ورزد، و در حقیقت برگرفته از تبلیغات امویان و مورخان همسوی آنان است، عاجز نشان دادن

(۱).

Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; p. ۳۸۴.

(۲). ابراهیم بن محمد تقفی کوفی، الغارات، ص ۴۳۸ - ۴۴۰؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشراف، ص ۴۷۹؛ محمد بن مکرم بن منظور، مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، ص ۹۹.

(۳). محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۰۷.

(۴). نهج البلاغة، کلام ۱۷؛ احمد بن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۳، ص ۲۸۶ - ۲۸۷.

ص: ۷۴

علی علیه السلام از اداره حکومت و ناتوانی در مملکت‌داری است. از این‌روی، مؤلف درباره اوضاع حکومت علی علیه السلام می‌گوید:

درحالی‌که معاویه سرزمینهایی را به دست آورده بود، علی [علیه السلام] در باتلاقی از مشکلات دست‌وپا می‌زد. او در اذهان جامعه اسلامی، با حکم حکمها سلب صلاحیت شده بود و با امتناع از قبول خواسته هوادارانش و ... در کل، با خط مشی

دودلانه خود، بسیاری از آنان را از دست داده بود گفتنی است حتی در اجتماع نهایی نیز هیچ صدایی به نفع علی بلند نشد، و مهمه‌ای که در پی اعلام عمرو عاص بالا گرفت، واکنشی بر ضد امویان بود، نه در طرفداری از علی [علیه السلام].
«۱»

سیاست حکومتی علی علیه السلام کاملاً روشن، و بدون کمترین دودلی و تردیدی بوده است، و مؤلف نمی‌تواند کوچک‌ترین دلیلی اقامه کند که تردید امام علیه السلام را در تصمیمات و اصول خویش برساند.

مؤلف می‌نویسد: «علی [علیه السلام] در باتلاقی از مشکلات دست و پا می‌زد». اگر هدف او این است که حکومت علی علیه السلام با مشکلات زیادی روبه‌رو بوده، امری کاملاً بدیهی است؛ ولی بیان این مطلب با این ادبیات شایسته نیست، و اگر هدف او این است که علی علیه السلام نمی‌توانست در برابر مشکلات تصمیم درستی بگیرد و عاجزانه در این باتلاق دست و پا می‌زد، مرتکب قضاوت غیرکارشناسانه‌ای شده است؛ زیرا اولاً، مشکلات موجود را عواملی پدید می‌آورد که بیش از دو دهه در جامعه نهادینه شده بود، و حکومت علی علیه السلام به منزله حکومتی اصلاحگر روی کار آمده بود، و انتظار اصلاح این جامعه، که امام مشکلات آن را به روز بعثت

(۱).

Vaglieri, L. Vecchia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; P ۳۸۴- ۳۸۵

ص: ۷۵

پیامبر صلی الله علیه و آله تشبیه کرده بود «۱» و ریشه‌کنی آن عوامل در مدتی نزدیک به چهار سال، انتظاری غیرمنصفانه است؛ آن هم با کارشکنیها و دشمنیهای امویان؛

ثانیاً، علی علیه السلام برای حل این مشکلات برنامه و طرحی داشت، و در همان روزهای نخست خلافت خود، آنها را به اطلاع مردم رساند و در همان لحظه نخست کسانی که منافع به ناحق آنان در خطر افتاده بود بهتر از هرکسی پیام علی علیه السلام را دریافت کردند؛ «۲» اما انجام این برنامه‌ها همراهی مردم و بزرگان قوم را می‌طلبید، ولی متأسفانه این کار صورت نگرفت. بدیهی است اگر مردم اطاعت و تمکین نکنند نتیجه عملی فعالیتهای رهبری که برنامه اصلاحی نداشته باشد یا داشته باشد یکسان خواهد بود؛ گرچه آن‌که دارای برنامه است معذور خواهد بود و امیر مؤمنان علیه السلام نیز با این کلام کوتاه که لا رأی لمن لا یطاع «۳» و أفسدتم رأیی بالعصیان و الخذلان «۴» به این واقعیت اشاره کرده است.

امیر مؤمنان علیه السلام از زر و زور و تزویر، یعنی راهی که سیاستمدارانی مانند معاویه برای پیشبرد اهداف خود و به اطاعت درآوردن مردم از آن بهره بردند، استفاده نکرد؛ زیرا اتخاذ این سیاست به معنای نفی خود علی علیه السلام و در تضاد

با تفکر دینی و اصلاح گرایانه اوست، و محال است این دو در وجود علی علیه السلام جمع شود؛ چرا که اگر بخواهیم امیر مؤمنان علیه السلام را با اوصافی چون انسان الاهی و کامل و عدالت خواه و هدایتگر جامعه به سوی خیر و سعادت تعریف کنیم، چگونه این

(۱). نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۷.

(۲). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۷ - ۴۰.

(۳). تدبیری نیست برای آنکه اطاعت نشود. (نهج البلاغه، خطبه ۲۷، ص ۷۰).

(۴). نهج البلاغه، (صبحی صالح)، خطبه ۲۷، ص ۷۱. تدبیر مرا با نافرمانی و تنها گذاشتنم از بین بردید.

با این حال، شواهد فراوانی وجود دارد که علی علیه السلام توانست در ابعاد مختلف حکومتی و دینی تأثیر قابل توجهی بر جامعه بگذارد و هدفها و برنامه های خود را تا حد قابل توجهی اجرا کند؛ به طوری که به جرئت می توان گفت حکومت چهار ساله وی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از بهترین حکومت های دینی و الگویی منحصر به فرد برای دیگر حکومت های دینی است که می خواهند برنامه های عالیه اسلام را در جامعه بشری اجرا کنند.

ص: ۷۶

انسان می تواند خواهان زر و زور و تزویر باشد. چنین کسی اگر خواهان پیشبرد حکومت خود از چنین راههایی باشد باید تعریف دیگری برای او به دست داد.

در این صورت چگونه می توانیم عدالت خواهی و سعادت جامعه را از چنین انسانی طلب کنیم؟ این حقیقتی است که علی علیه السلام خود بدان اشاره فرموده اند: لو لا الدّین و التّقی لکنت أدهی العرب؛ «۱» «اگر دین و تقوا نبود، همانا من زیکرترین عرب بودم»؛ و لم یکن الله لیرانی اتّخذ المضلّین عضدا. «۲» حضرت همچنین فرمودند: «مرا فرمان می دهید که پیروزی را بجویم به ستم کردن درباره آن که والی اویم؟! به خدا که نپذیرم تا جهان سر آید و ستاره ای در آسمان پی ستاره ای بر آید». «۳» و یا اینکه «شما با زبان منطق اصلاح پذیر نیستید. تنها چیزی که می تواند شما را به راه اصلاح آورد شمشیر و زور است؛ ولی بدانید من برای اصلاح شما خودم را دچار فساد نمی کنم». «۴»

مؤلف مدعی است امام علیه السلام با حکم حکمها در نظر مردم سلب صلاحیت شده بود. ما پیش از این درباره مفاد قرارداد صلح و غیرقانونی بودن حکم حکمها به قدر کافی توضیح دادیم، و در این مقام فقط اشاره می کنیم که اگر مراد ایشان مردم شام اند، آنان از پیش، هواخواه معاویه بودند و علی علیه السلام را قبول نداشتند؛ و نیز اگر مراد وی، مردم عراق باشند، ادعایی است بدون دلیل. اعتراض و خشم مردم عراق و بزرگان اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام از جمله شریح بن هانی،

ابن عباس، مالک اشتر، سعید بن قیس همدانی، و بسیاری دیگر از مردم به حکم حکمین، به ویژه حیلہ گری عمرو عاص، گواه صادقی است بر اینکه آنان کاملاً از

(۱). نهج البلاغه، کلام ۲۰۰. در جای دیگر می‌فرماید: لو لا کراهیة الغدر لکنت من أدهی الناس. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۱۱).

(۲). نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۵۲.

(۳). نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

(۴). نهج البلاغه، خطبه ۶۹.

ص: ۷۷

علی علیه السّلام دفاع کردند و هیچ‌گونه ارزش و اعتباری برای رأی بی‌حاصل حکمین قایل نبودند. برای مثال وقتی نمایندگان امام به کوفه آمدند و علی علیه السّلام و مردم را از آنچه گذشت با خبر ساختند، سعید بن قیس به ابو موسی اشعری گفت:

به خدا سوگند، اگر بر راه هدایت نیز اتفاق می‌کردید، بر ما چیزی بیش از آنکه اکنون برآئیم، نمی‌افزودید؛ از این‌روی، گمراهی شما الزام‌آور نیست. شما در پایان به همان (اختلافی) رسیدید که در آغاز داشتید، و من امروز در هواداری علی علیه السّلام چنانم که همگی دیروز چنان بودیم. «۱»

یا در اشعار کردوس بن هانی پس از اعلام نتیجه حکم حکمین آمده است:

و بالله ربّا و النبی و بالذّکر

رضینا بحکم الله لا حکم غیره

رضینا بذاک الشیخ فی العسر و البسر

و بالأصلع الهادی علیّ امامنا

امام هدی فی الحکم و النهی و الأمر

رضینا به حیّا و میّنا و أنّه

و ما بیننا غیر المنقّفة السّمّر «۲»

و ما لابن هند بیعة فی رقابنا

(۱). احمد بن داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۰۲؛ نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۵۴۷.

(۲). «ما فقط به حکم خدا رضا داده‌ایم و جز او را حکمی نباشد، و به خداوند، پروردگار خویش و پیامبر و به نام خدا رضا دادیم».

و بدان راهنمای بلند پیشانی، علی پیشوای خود، بدان پیر راستی، در سختی و آسایش رضا دادیم.

بدو رضایت دادیم، چه بمیریم و چه بمانیم، و به راستی او در امر و نهی و حکمرانی ما را امام و پیشوای رهنماست.

پسر هند را بر گردن ما بیعتی نیست و در میان ما جز نیزه و سنان به کار نیاید. (نصر بن مزاحم منقری، پیکار صفین، ترجمه پرویز اتابکی، ص ۷۵۹؛ نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۵۴۸).

ص: ۷۸

یکی دیگر از یاران علی علیه السلام در سروده خود چنین گفته است:

أنت الامام الذی نرجوا بطاعته	یوم النشور من الرحمن رضوانا
نفسی الفداء لخير الناس کلهم	بعد النبی علی الخیر مولانا
أخی النبی و مولی المؤمنین معا و	اول الناس تصدیقا و ایمانا» ۱

نویسنده در ادامه، در تحلیل‌های شخصی خود، حکومت حضرت را ضعیف و غیرفعال معرفی می‌کند؛ حکومتی که محدود به کوفه بوده، از حکمرانی بر خراسان و شرق و مکه و مدینه و یمن هیچ بهره‌ای نداشته است. «۲»

این ادعاها غیر واقعی است. محض نمونه وقتی معاویه، عبد الله بن عامر حضرمی را، که عثمانی مذهب بود، به سوی بصره فرستاد، علی علیه السلام اعین بن نضیبعه مجاشعی را برای سرکوب او فرستاد، ولی او را به‌طور ناگهانی کشتند؛ و بار دیگر آن حضرت جاریة بن قدامه را فرستاد، و او توانست عبد الله بن عامر را سرکوب کند. جاریه عبد الله را کشت و خانه‌اش را آتش زد. «۳» همچنین در ماجرای یمن، علی علیه السلام جاریة بن قدامه را فرستاد، ولی بسر توانست بگریزد، «۴» و عبید الله که از سوی علی علیه السلام حاکم یمن شده بود، به آنجا بازگشت. ولایت مکه در دست

(۱). تو آن امامی هستی که با پیروی از او به رضایت خدا در روز رستاخیز امیدواریم.

جانم فدای علی که بهترین مردم و بهترین پیشوا پس از پیامبر است.

او، هم برادر رسول خداست، و هم پیشوای مؤمنان و نخستین تصدیق‌کننده و ایمان آورنده است (احمد بن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۴، ص ۳۶).

(۲).

Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; P. ۳۸۵.

(۳). خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه، ص ۱۴۸.

(۴). همان، ص ۱۵۰.

ص: ۷۹

قثم بن عباس بود؛ «۱» و بر مدینه نیز سهل بن حنیف، و سپس تمام بن عباس و ابو ایوب انصاری و نماینده او تا هنگام شهادت حضرت ولایت داشتند. «۲»

خلیفه بن خیاط نام تمام کارگزاران، قضات، فرماندهان نیروهای انتظامی، نویسندگان و دیگر مسئولان مملکتی را تا آخرین لحظات عمر شریف امیر مؤمنان علیه السلام ثبت و ضبط کرده است. «۳»

نویسنده به خصوصیات شخصی امام علیه السلام چنین اشاره کرده است: «علی به لحاظ شخصی، با سری کم‌مو، متألّم از چشم درد، قوی بنیه، کوتاه قد، چهار شانه، با بدنی پرمو و ریش سفید و بلندی که تا سینه‌اش امتداد داشت، تصویر شده است.

در معاشرت بدخلق و تند، غیراجتماعی و مستعد برای توهین و حمله بود». «۴»

نویسنده، اگر تا اینجا تعصب و کینه خود را در قبال امیر مؤمنان علیه السلام با مبهم‌نویسی و استفاده از الفاظ دو پهلو پنهان داشته بود، در این مقام، قلم را رها کرده و درباره آن حضرت توصیفات - یا بهتر بگوییم، توهین‌هایی - را مطرح ساخته که تنها از شخصی عصبی انتظار می‌رود.

متألّم از چشم درد!

فقط در جنگ خیبر بود که امام علی علیه السلام به درد چشم مبتلا شد، و چنان نبود که این درد مدام او را بیازارد. وقتی مسلمانان در جنگ خیبر نتوانستند قلعه‌های یهود را فتح کنند، رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث معروف «رایت» را درباره علی علیه السلام فرمود و دستور داد علی علیه السلام را، که در آن هنگام به درد چشم مبتلا شده بود، بیاورند.

علی علیه السلام چون نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، ایشان از آب دهان مبارکش به چشمان علی علیه السلام

(۱). همان، ص ۱۵۰-۱۵۱.

(۲). همان، ص ۱۵۲.

(۳). همان، ص ۱۵۱-۱۵۲.

(۴).

Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; P. ۳۸۵

ص: ۸۰

کشید، و چشمان امام علیه السلام چنان بهبود یافت که فرمود: «پس از آن دیگر به چشم درد مبتلا نشدم». «۱»

بدخلق و تند و مستعد برای توهین و حمله!

علی علیه السلام کسی بود که عمرو بن عبدود به صورت مبارکش آب دهان انداخت و به او ناسزا گفت، اما او خشم خود را فروخورد و چون آرام شد، سر از تن او جدا کرد. «۲»

علی علیه السلام کسی بود که به دشمن خود، معاویه نیز توهین نکرد، و در جنگ صفین حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی را از ناسزاگویی به معاویه منع کرد. «۳»

علی علیه السلام کسی بود که ابن کواء در نماز جماعت برای توهین به او این آیه را خواند: وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ، «۴» و جوابی که از این حاکم قدرتمند در مقرر خلافتش و در حضور انبوهی از یارانش شنید نه شمشیر بود و نه زندان و نه اعدام؛ بلکه تنها جواب این بود: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ. «۵»

علی علیه السلام کسی بود که تصمیم داشت اگر زنده بماند قاتل خود را ببخشد. «۶»

علی علیه السلام کسی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اخلاق و صبر و شکیبایی وی

(۱). محمد بن عمر واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۶۵۴.

(۲). محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۱۵.

(۳). نصر بن مزاحم منفردی، وقعة صفین، ص ۱۰۳.

(۴). «بر تو و بر رسولان پیش از تو چنین وحی شده که اگر به خدا شرک ورزی، عملت را نابود می گرداند، و سخت از زیانکاران خواهی بود» (زمر، ۶۵).

(۵). «پس صبر پیشه کن که همانا وعده پروردگارت حتمی است و مراقب باش تا کسانی که ایمان و یقین ندارند تو را به خفت و سبکی نکشانند» (روم، ۶۰).

(۶). علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۴.

ص: ۸۱

می فرماید: علی خیر امتی، اعلمهم علما و افضلهم حلما، «۱» یا لو کان الحلم رجلا لکان علیا. «۲» ابن عباس نیز در وصف علی علیه السلام می گوید: کان و الله مملوا حلما و علما. «۳»

پس از شهادت علی علیه السلام یکی از یاران نزدیکش به نام ضرار بن حمزه نزد معاویه رفت. معاویه از او خواست تا علی را وصف کند. ضرار گفت: مرا از این کار معاف دار. معاویه اصرار ورزید، و سرانجام ضرار در کلماتی طولانی حضرت را توصیف کرد. وی در بخشی از سخنان خود گفت: «به خدا، حکمت از رفتارش نمودار بود. غذای سخت می خورد و لباس کوتاه می پوشید. وقتی او را دعوت می کردیم می پذیرفت، و وقتی از او تقاضا می کردیم بخشش می کرد. به خدا، با آنکه نزدیک ما بود، از هیبتش، با او سخن نمی گفتیم، و از عظمتی که در دلهای ما داشت با وی آغاز سخن نمی کردیم. وقتی لبخند می زد دندانهایش چون مروارید مرتب نمودار می شد. مردم دیندار را بزرگ می داشت، و با مسکینان مهربان بود، و به هنگام سختی، یتیمان، خویشاوندان و مسکینان بی چیز را اطعام می کرد.

برهنه را می پوشاند و مظلوم را یاری می کرد...». «۴»

همچنین او را این گونه وصف کرده اند: «علی کوتاه قد و فربه بود؛ با چشمانی درشت و سیاه. چهره اش گویی به ماه تمام می مانست؛ بزرگ شکم، با مویی گسترده پهن بر سینه ای فراخ، درشت مشتش، ستبر اندام. گویی گردنش همچون ابریقی سیمین بود. موی پیش سرش ریخته بود و جز اندکی موی در پشت سر نداشت رنگش به گندمگونی می زد؛ بینی او کوتاه و خرد بود». «۵»

مؤلف حتی لقب «حیدر» و کنیه افتخارآمیز «ابو تراب» را برای علی علیه السلام،

(۱). احمد بن عبد الله بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۲۶.

(۲). موفق بن احمد، مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۶۰.

(۳). عمرو بن بحر جاحظ، البیان و التبیان، ج ۳، ص ۱۷۷.

(۴). علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابو القاسم پاینده، ج ۲، ص ۷۸۰-۷۸۱ با اندکی دخل و تصرف.

(۵). نصر بن مزاحم منقری، پیکار صفین، ص ۳۱۸-۳۱۹.

ص: ۸۲

برگرفته از توهین دشمنانش دانسته که بعدها با حوادث جعلی به معانی افتخارآمیز تفسیر شدند.

القاب حیدر و ابو تراب نیز، برخلاف ادعای مؤلف، با حوادث جعلی به معانی افتخارآمیز تفسیر نشده‌اند. مورخان گفته‌اند وقتی علی علیه السلام با مرحب خیبری وارد کارزار شد، در مقابل رجزخوانی وی، چنین سرود:

أنا الذي سمّني أمي حيدرة ضرغام آجام و ليث قسورة

«من همان کسی هستم که مادرم مرا حیدر (شیر) نامیده است. من مرد دلاور و شیر بیشه‌ها هستم».

زمانی که علی علیه السلام به دنیا آمد مادرش او را حیدر نامید، اما پدرش وقتی نوزاد را دید او را علی نام گذاشت. «۱»
درباره کنیه ابو تراب باید گفت این لقب از بهترین القابی بود که علی علیه السلام با آن خشنود و شادمان می‌گشت. «۲» در این باره از عمار بن یاسر روایتی نقل شده است:

من و علی بن ابی طالب در جنگ عشیره با هم بودیم. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا فرود آمد و موضع گرفت، گروهی از طایفه بنی مدلج را دیدیم که در چشمه و نخلستان خود مشغول کار بودند.

علی بن ابی طالب به من گفت: بیا نزد این قوم برویم و ببینیم چگونه کار می‌کنند.

گفتم: اگر بخواهی می‌رویم.

پس نزد آنان رفتیم و ساعتی کارهایشان را تماشا کردیم و آن‌گاه که خوابمان گرفت، در بین نخلهای کوچک روی خاکهای نرم

(۱). علی بن ابراهیم حلبی، السیرة الحلبیة، ج ۲، ص ۷۳۸.

(۲). «ابو تراب افتخار امیر المؤمنین» وقف میراث جاویدان، سال سوم، پاییز و زمستان ۱۳۷۴، شماره ۱۱-۱۲، به نقل از: تهذیب الأسماء و اللغات، ج ۱، ص ۳۴۴؛ ذخایر العقبی، ص ۵۷؛ الأئمة الاثنی عشر، ص ۴۷؛ محاضرة الأوائل، ص ۸۱؛ مؤمن بن حسن شبلنجی، نور الابصار، ص ۱۶۳.

ص: ۸۳

خواهیدیم. به خدا سوگند کسی ما را بیدار نکرد جز رسول خدا صلی الله علیه و آله. ما از خواب بیدار شدیم درحالی که خاک آلود بودیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون علی بن ابی طالب را خاک آلود دید به او گفت: ما لک یا ابا تراب؟ «ای ابو تراب تو را چه شده، (که چنین خاک آلود شده ای)؟» سپس فرمود: آیا شما را آگاه کنم از دو نفر که بدبخت ترین مردم اند؟ گفتیم: آری، ای رسول خدا. فرمود: یکی مردک سرخ روی قوم ثمود که ناقه صالح را پی کرد، و دیگر آن که به اینجا تو ضربت می زند (و) دستش را بر پیشانی علی گذاشت؛ و آن گاه محاسن علی را گرفت و گفت: تا اینکه این از خون آن تر شود. «۱»

در روایات دیگری آمده است رسول خدا صلی الله علیه و آله این کنیه را در هنگام پیمان برادری میان خود و علی علیه السلام به کار برده است. «۲»

این روایات را اهل سنت به طرق صحیح نقل کرده اند و از سوی شیعه نه جعلی صورت گرفته و نه تأویلی. در حقیقت بنی امیه بودند که برای محو فضایل اهل بیت علیهم السلام این حدیث را بر ساختند که در ماجرای نزاع بین امام و حضرت فاطمه علیها السلام پیامبر صلی الله علیه و آله کنیه علی علیه السلام را ابو تراب خواند، «۳» و مسلماً مؤلف تحت تأثیر

(۱). همان، به نقل از عبد الملک بن هشام، سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۹؛ محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۰؛ احمد بن عبد الله بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۲۶۳؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۸۹؛ احمد بن شعیب نسائی، خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۲۸۰، و

(۲). محمد بن یوسف گنجی شافعی، کفایة الطالب، ص ۱۹۲-۱۹۳؛ ابراهیم بن محمد جوینی، فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۱۷؛ احمد بن محمد ابو حنبل شیبانی، فضایل الصحابة، ج ۲، ص ۶۵۶؛ احمد بن علی، مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ محمد بن مکرم بن منظور، مختصر تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۵۴-۵۵.

(۳). «ابو تراب افتخار امیر المؤمنین علیه السلام» وقف میراث جاویدان، به نقل از: محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱۴؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۴ - ۱۸۷۵؛ عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۷.

ص: ۸۴

این گونه روایات، می گوید که بعدها با حوادث جعلی به معانی افتخارآمیز تفسیر شدند؛ درحالی که جنگ عشیره و پیمان برادری میان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پیش از ازدواج او با فاطمه علیها السلام رخ داده است.

مؤلف در جای دیگر حضرت را در برابر فشار اطرافیان بی اراده و سست معرفی می کند. «۱»

اگر هدف مؤلف این است که علی علیه السلام متناسب با وضعیتهای مختلفی که پیش می آمد تصمیم می گرفت، سخن درستی است. اما اگر هدف وی آن است که علی علیه السلام توان و کفایت سیاسی لازم را برای اداره حکومت نداشته است، باید گفت این ادعا نشان می دهد که وی کوچک ترین شناختی از علی علیه السلام ندارد؛ زیرا این توصیف سزاوار انسانهای بی اراده، فاقد هدف و اندیشه، بی بهره از سیاست، و ناتوان از اداره حکومت است. آیا مؤلف تصور کرده است علی علیه السلام همانند سیاستمداران بی اراده ای است که اطرافیان بر اساس منافع حزبی، برنامه هایشان را بر آنان دیکته می کنند و آنان چاره ای جز اجرای فرمان ندارند؟!

علی علیه السلام با فشار کدام یک از اطرافیان خود حاضر شد معاویه را حتی برای یک لحظه بر حکومت شام باقی گذارد؟! یا در تقسیم بیت المال مساوات را رعایت نکند و به کسی اندک امتیازی دهد؟! یا در شورای خلافت تسلیم سنت شیخین شود و دوازده سال خود را از خلافت محروم سازد؟! یا مانع رفتن طلحه و زبیر به مکه شود با اینکه به یقین می دانست آنان قصد توطئه و نه زیارت دارند؟! یا برای جلب حمایت کدام یک از اشراف یا رؤسای کدام قبایل حاضر شد به آنان امتیاز و رشوه دهد و ...؟!

علی علیه السلام در هیچ یک از این امور سازش نکرد و به سبب همین برنامه های اصولی - که برگرفته از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بود - بسیاری از یاران و اشراف و

(۱).

.Vaglieri, L. Vecchia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; P. ۳۸۵

ص: ۸۵

بزرگان را از دست داد و در بیشتر این موارد، از طرف اطرافیان زیر فشار قرار گرفت و کسانی چون ابن عباس خواهان تعدیل در سیاست آن حضرت شدند.

این فشارها به حدی بود که علی علیه السلام در نامه‌ای به برادر خود عقیل، از آن، به اجتماع عرب بر جنگ و دشمنی با خود تعبیر کرده است. «۱»

نویسنده بدون هیچ گونه شناختی از کلام حضرت، آن را ساختگی می‌خواند:

«خطابه‌های او فاقد هرگونه شکل و فرم خاصی هستند؛ از این‌روی به آسانی نمی‌توان اصیل و ساختگی آنها را از هم تمییز داد». «۲»

سبک‌شناسی گرچه برای شناخت «اصیل» از «ساختگی»، شیوه مناسبی است، اما تنها راه نیست. راههای دیگری چون محتوای متن یا نقل در منابع مختلف نیز در شناخت اصیل از ساختگی به کار می‌آید. سخنان و خطابه‌های علی علیه السلام از نظر سبک، محتوا و نقل از طریق محدثان، مورخان و ادبای بزرگ، سه ویژگی دارد که می‌تواند اصیل بودن آنها را نشان دهد:

الف) سبک و فرم: تفاوتی که خطابه‌ها و کلمات علی علیه السلام با ادبای دیگر، از جمله عبد الحمید کاتب و ابن نباته دارد، آن است که علی علیه السلام معمولاً سخنان خود را در قالب مبتدا و خبر، بدون اینکه جملات معترضه میان آنها فاصله انداخته باشد، بیان می‌کند؛ مانند الحلم عشیره، یا: ارسله بالضياء، و قدّمه فی الاصطفاء فرتق به المفاتق، و ساور به المغالب. «۳» یا «فاراد قومنا قتل نبینا، و احتیاج اصلنا، و همّوا بنا الهموم، و فعلوا بنا الأفاعیل و منعونا العذب، و أحلسونا الخوف، «۴» و یا: دار بالبلاء محفوفة و بالغدر معروفة، لا تدوم احوالها، و لا یسلم نزالها، احوال مختلفة و نارات متصرفّة، العیش فیها مذموم، و الامان

(۱). ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، الغارات، ج ۲، ص ۴۳۱.

(۲).

Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; P. ۳۸۵.

(۳). نهج البلاغه، خطبه ۲۱۱.

(۴). همان، نامه ۹.

فیهام معدوم، و «۱» عبد الحمید کاتب معمولاً میان مبتدا و خبر با جملات معترضه فاصله می‌اندازد، مانند «فان الله - عز و جل - جعل الناس، بعد الأنبياء والمرسلین - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - و من الملائكة المکرمین، اصنافاً» و یا مانند این عبارت: «فان الکاتب یحتاج من نفسه - و یحتاج منه صاحبه الذی یثق به فی مهمات اموره - ان یکون حلیم فی موضع الحلم».

ب) معانی: خطابه‌ها و کلمات علی علیه السلام در باب خداشناسی، انسان‌شناسی و ...

چنان معانی عمیق و ژرفی دارند که حکما و متکلمان بزرگ اسلامی را به تعجب و تأمل واداشته‌اند؛ به گونه‌ای که درباره سخنان او گفته‌اند: «دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق». «۲»

ج) نقل خطابه‌ها در منابع: یکی از راههای شناخت خطابه‌ها و کلمات اصیل علی علیه السلام، معرفی محدثان و مورخان بسیاری است که پیش از سید رضی خطبه‌ها، کلمات و نامه‌های علی علیه السلام را نقل کرده‌اند. برای این منظور از دیرباز محققان و اندیشمندانی چند به این کار پرداخته و این منابع را شناسانده‌اند.

برای نمونه می‌توان از تألیفات زیر نام برد:

نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغة، تألیف محمد باقر محمودی؛

مصادر نهج البلاغة، تألیف عبد الله نعمت؛

مصادر نهج البلاغة و أسانیده، تألیف عبد الزهرا حسینی؛

روشهای تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغة، تألیف محمد دشتی.

نویسنده در تأیید این ادعای خود که امیر مؤمنان علیه السلام ثبات فکری و سیاست لازم را نداشت، و از این‌روی، در حوادث مختلف - مانند آنچه درباره خوارج گذشت - از کرده‌های خود پشیمان می‌شد در ادامه می‌گوید: علی علیه السلام از کرده خود در

(۱). همان، خطبه ۲۲۳.

(۲). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۲۴.

جنگ جمل پشیمان شد و برای تسکین آلام جنگ، مانع به اسارت بردن زنان و کودکان شد و برای مردگان آنان گریست و حتی دشمنان خود را دعا کرد. «۱»

نویسنده احکام اسلام را نمی‌شناسد؛ زیرا دلیل منع اسارت زنان و کودکان، تخفیف و تسکین پریشانی ناشی از شکست دشمن در جنگ جمل نبوده است؛ بلکه علی علیه السلام حکم اسلام را درباره آنان اجرا کرد؛ زیرا آنان مسلمان بودند، و فقط کشتن کسانی مجاز بود که دست به اسلحه برده، مسلمانان دیگر را کشته و در حکم «بغاة» بودند. از این‌روی، علی علیه السلام دستور داد به زخمیها آسیبی نرسانند و وقتی عده‌ای بر اسیر کردن زنان و غارت اموال آنان اصرار ورزیدند، حضرت حکم اسلام در باب بغاة را برای آنان بیان کرد. اگر علی علیه السلام اندوهگین شد، به علت اصرار بی‌جای آنان بر اسیر کردن زنان بود. حضرت به آنان فرمود: حال که بر اسیری زنان اصرار دارید، چه کسی حاضر است عایشه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به کنیزی ببرد؟

آنان چون این مطلب را شنیدند دیگر چیزی نگفتند. مؤلف با این جمله که «برای مردگان گریست و حتی دشمنانش را دعا کرد»، قصد دارد بگوید علی علیه السلام از کرده خود در جنگ با اصحاب جمل پشیمان و اندوهگین شده است. ولی این، اشتباه و تحریف حقایق تاریخی است. علی علیه السلام بالای سر برخی کشتگان جمل، مانند عبد الرحمن بن عتاب، اظهار اندوه کرد؛ زیرا شایسته نمی‌دید برخی از کشته‌شدگان، در چنین جنگی شرکت کنند، و در برابر او دست به شمشیر برند.

این پشیمانی، که مؤلف می‌کوشد به خواننده القا کند، نتیجه تبلیغات سوء بنی امیه است. آنان خواسته‌اند جنگهای علی علیه السلام را در نظر مسلمانان غیرشرعی و بیهوده بنمایانند. درحالی‌که علی علیه السلام، چنان‌که از خطبه‌اش در بصره و نیز از نامه‌هایش

(۱).

Vaglieri, L. Vecchia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; P. ۳۸۵

ص: ۸۸

پس از جنگ جمل برمی‌آید، با قاطعیت از موضع خود دفاع کرده و به ظالم بودن طرف مقابل خود تصریح فرموده است. «۱»

همچنین نویسنده برای اثبات نادرستی سیاستهای علی علیه السلام می‌گوید آن حضرت، به گناه بودن حکمیت متقاعد شد.

مدرکهای پرشماری در منابع تاریخی، گواهی می‌دهند که علی علیه السلام در برابر خواسته نابحق خوارج، یعنی گناه شمردن موضوع حکمیت، تسلیم نشد. کدام عقل سلیمی می‌پذیرد که امام علیه السلام، از یک سوی، حکمیت را گناه شمرده، و از سوی دیگر، با خوارج جنگیده باشد؟! امام علی علیه السلام در برابر خواسته خوارج فرمود:

أبعد ایمانی بالله و جهادی مع رسول الله صلى الله عليه و آله اشهد على نفسي بالكفر؟ لقد ظلمت اذا و ما انا من المهتدين؛ «۲» «آیا پس از ایمان آوردنم به خدا و جهادم همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر کفر خود شهادت دهم؟! در این صورت به گمراهی رفته‌ام و از هدایت‌شدگان نیستم».

نویسنده در ادامه حضرت را به ناتوانی در درک مقتضیات زمان متهم می‌سازد:

«سخت‌گیری افراطی، بر عقاید وی تسلط داشت، و شاید به همین علت بود که دشمنانش او را تنگ‌نظر توصیف می‌کردند. او به دلیل آنکه به شدت دنباله‌رو [سنت پیامبر صلی الله علیه و آله] بود، نتوانست خود را با مقتضیات موقعیتی که بسیار متفاوت با زمان محمد صلی الله علیه و آله بود، سازگار کند». «۳»

کسانی که امام علی علیه السلام را، به این دلایل، تنگ‌نظر می‌خوانند، اساساً به هیچ سلسله اصولی عقیده ندارند، و از همین‌روی، به هرکسی که همانند انسانهای

(۱). علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۱.

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۵۸؛ احمد بن داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۰۸.

(۳).

.Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; P. ۳۸۵

هرهری مذهب، بر اساس منافع خویش، هر لحظه به سویی میل نکند، اتهام تنگ‌نظری و «دگم‌اندیشی» و «سنت‌گرایی» می‌زنند. بر اساس این تفکر، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز - العیاذ بالله - تنگ‌نظر بوده است؛ زیرا هرگز با کفار قریش سرسازش نداشت. برای مثال، در سال نهم هجرت، نمایندگان قبایل از اطراف برای پذیرش اسلام به مدینه می‌آمدند. از آن جمله، نمایندگان قبایل ثقیف حضور پیامبر گرامی شرف‌یاب شدند و گفتند که حاضرند اسلام را بپذیرند اما شروطی دارند (مثلاً اینکه نماز نخوانند، و عمل منافی عفت، ربا، شراب‌خواری و بت‌پرستی تا سه سال برایشان جایز باشد)؛ اما حضرت

نپذیرفتند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حتی با خواسته آنان، که حاضر شدند مدت جواز بت پرستی را به یک ماه کاهش دهند، موافقت نرمودند. «۱»

علی علیه السلام نیز به پیروی از سیره و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نمی توانست برای بقا و ادامه حکومت خود، از اصول دست بردارد؛ زیرا- برخلاف معاویه- دین را نه برای حکومت، که حکومت را برای اجرای دین می خواست. بی تردید این به معنای درک نکردن مقتضیات زمان نیست؛ زیرا علی علیه السلام آنجا که پای فراروی از اصول در میان نبوده است، با توجه به اوضاع پدید آمده، از برخی تصمیمات خود صرف نظر کرده است. عزل نکردن ابو موسی اشعری در مرحله اول، عزل قیس ابن سعد بن عباد از حکومت مصر، جلوگیری نکردن از خواندن نماز طراویح و ... نمونه هایی هستند که انعطاف پذیری سیاسی علی علیه السلام و توجه او را به مقتضیات زمان اثبات می کنند.

(۱). عبد الملك بن هشام، سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۸۴-۱۸۵؛ محمد بن عمر واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۹۶۲-۹۶۸؛ احمد بن علی مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۲، ص ۸۶-۸۷.

ص: ۹۰

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن محمد، شرح نهج البلاغة، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، اسماعیلیان، قم.
۲. ابن ابی شیبہ، عبد الله بن محمد، المصنف، تحقیق سعید محمد اللحام، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۹ ق.
۳. ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، اسد الغابة، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۴. ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، الكامل فی التاریخ، تحقیق ابو الفداء عبد الله بن القاضی، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۷ ق.
۵. ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، الكامل فی التاریخ، دار صادر، بیروت، ۱۳۹۹ ق.
۶. ابن اعثم کوفی، احمد، الفتوح، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
۷. ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم، تحقیق محمد عبد القادر عطاء و مصطفی عبد القادر عطاء، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
۸. ابن حجر، احمد بن علی، لسان المیزان، تحقیق محمد عبد الرحمن المرعشلی، دار احیاء التراث العربی و مؤسسة التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۱۸ ق.

٩. ابن حجر، احمد بن على، لسان الميزان، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٦ ق.
١٠. ابن حجر، احمد بن على، فتح الباری، تحقیق عبد العزيز بن عبد الله و محمد فؤاد عبد الباقي، چاپ دوم، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٨ ق.
١١. ابن حنبل شیبانی، احمد بن محمد، فضایل الصحابة، تحقیق وصی الله بن محمد عباس، دار العلم، مکه، ١٤٠٣ ق.
١٢. ابن حنبل شیبانی، احمد بن محمد، مسند احمد بن حنبل، دار الفكر، بيروت.
١٣. ابن شبة، عمر، تاریخ المدينة المنورة، تحقیق محمد فهيم شلتوت، دار الفكر، قم، ١٤١٠ ق.
١٤. ابن شهر آشوب، محمد بن على، مناقب آل ابی طالب، تحقیق يوسف التجاعی، دار الاضواء، بيروت، ١٤١٢ ق؛
١٥. ابن عبد البر، يوسف بن عبد الله، الاستيعاب فی أسماء الأصحاب، دار صادر، بيروت.
١٦. ابن عبد ربّه اندلسی، احمد بن محمد، العقد الفريد، تحقیق احمد امين و دیگران، دار الكتاب العربی، بيروت، ١٤٠٣ ق.
١٧. ابن عساکر، على بن الحسن، تاریخ مدينة دمشق، تحقیق على شیری، دار الفكر، بيروت، ١٤١٧ ق.
١٨. ابن عساکر، على بن الحسن، تاریخ مدينة دمشق (ترجمة الامام امير المؤمنين على بن ابی طالب عليه السلام)، تحقیق محمد باقر محمودی، مؤسسة المحمودی، بيروت،
- ص: ٩١
- ق. ١٣٩٨
١٩. ابن قتیبه دینوری، عبد الله بن مسلم، الامامة و السياسة، منشورات رضى و منشورات زاهدى، قم، ١٣٦٣ ش.
٢٠. ابن کثیر، اسماعیل، البداية و النهاية، تحقیق احمد ابو ملحم و على نجيب عطوی، دار الكتب العلمية و دار الفكر، بيروت، ١٤١٢ ق.
٢١. ابن منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق، دار الفكر، دمشق، ١٤٠٤ ق.
٢٢. ابن نعمان (شیخ مفید)، محمد بن محمد، الجمل و النصرة لسيد العترة فی حرب البصرة، تحقیق سيد على مير شريفی، مكتب الاعلام الاسلامی، قم، ١٤١٣ ق.
٢٣. ابن هشام، عبد الملك، السيرة النبوية، مطبعة مصطفى البانی، مصر، ١٣٥٥ ق، انتشارات ایران، ١٣٦٣ ش.

۲۴. ابن هلال ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، تحقیق سید جلال الدین محدث، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۵.
۲۵. ابو حنیفه دینوری، احمد بن داوود، الاخبار الطوال، تحقیق عبد المنعم عامر، منشورات الرضی، قم، ۱۴۰۹ ق.
۲۶. ابو یعلیٰ موصلی، احمد بن علی، مسند ابی یعلیٰ الموصلی، تحقیق عبد القادر عطا، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۸ ق.
۲۷. اشعری قمی، سعد بن عبد الله، المقالات و الفرق، به کوشش محمد جواد مشکور، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۰ ش.
۲۸. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دار التعلیم، ۱۹۸۷ م.
۲۹. بلاذری، احمد بن یحییٰ، انساب الاشراف، تحقیق محمد باقر محمودی، مؤسسة الأعلمی، بیروت، ۱۳۹۴ ق.
۳۰. بلاذری، احمد بن یحییٰ، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار، چاپ اول، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۷ ق.
۳۱. جاحظ، عمرو بن بحر، البیان و التبیین، تحقیق علی ابو ملحم، دار مکتبة الهلال، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
۳۲. جوینی، ابراهیم بن محمد، فرائد السمطین فی فضایل المرتضی و البتول و السبطین و الأئمة علیهم السلام، تحقیق محمد باقر محمودی، مؤسسة المحمودی، بیروت، ۱۳۹۸ ق.
۳۳. حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله، المستدرک علی الصحیحین، دار المعرفة، بیروت، ۱۴۱۸ ق.
۳۴. حلبی، علی بن ابراهیم، السیرة الحلبیة، دار المعرفة، بیروت.
۳۵. حموی، یاقوت، معجم الادباء، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- ص: ۹۲
۳۶. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، دار الکتب العلمیة بیروت.
۳۷. خلیفة بن خیاط، تاریخ خلیفة بن خیاط، تحقیق سهیل زکار، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
۳۸. خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل خوارزمی، مکتبة المفید، قم.
۳۹. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۹ ش.

٤٠. دار قطنى، على بن عمر، العلل الواردة فى الاحاديث النبوية، تحقيق محفوظ الرحمن ابن الله السلفى، دار الطيبة، الطبعة الاولى، مكة.

٤١. ذهبى، محمد بن احمد، تاريخ الاسلام و وفیات المشاهير و الأعلام، تحقيق عمر عبد السلام تدمرى، دار الكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٧ ق.

٤٢. ذهبى، محمد بن احمد، تذكرة الحفاظ، تحقيق شيخ زكريا عميرات، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٩ ق.

٤٣. ذهبى، محمد بن احمد، رسالة طرق حديث من كنت مولاه فهذا على مولاه، تحقيق سيد عبد العزيز طباطبائى، انتشارات دليل، قم، ١٣٧٩ ش.

٤٤. ذهبى، محمد بن احمد، ميزان الاعتدال، تحقيق على محمد البجاوى، دار الفكر، بيروت.

٤٥. سبط ابن جوزى، يوسف بن قزغلى، تذكرة الخواص، مكتبة نينوى الحديثية، تهران.

٤٦. سوازه، ژان، مدخل تاريخ شرق اسلامى، ترجمه نوش آفرين انصارى (محقق)، مركز نشر دانشگاهى، تهران، ١٣٦٦ ش.

٤٧. سيد رضى، محمد بن حسين، نهج البلاغه، تحقيق صبحى صالح، مركز البحوث الاسلامية، قم، ١٣٩٥ ق.

٤٨. سيوطى، عبد الرحمن بن ابى بكر، تاريخ الخلفاء، تحقيق رحاب خضر عكاوى، مؤسسة عز الدين، بيروت، ١٤١٢ ق.

٤٩. شمس الدين شامى، سبل الهدى و الرشاد فى سيرة خير العباد، تحقيق عادل احمد عبد الموجود و على محمد معوض، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٤ ق.

٥٠. شهرستانى، محمد بن عبد الكريم، الملل و النحل، تحقيق محمد بن فتح الله مازندراني، منشورات شريف الرضى، قم.

٥١. ضياء الدين مقدسى، محمد بن الواحد، الاحاديث المختارة، تحقيق عبد الملك بن عبد الله دهيشى، مكتبة النهضة الحديثية، مكة، ١٤١٠ ق.

٥٢. طباطبائى، سيد عبد العزيز، الغدير فى التراث الاسلامى، دار المؤرخ العربى، بيروت، ١٤١٤ ق.

٥٣. طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، تحقيق سيد هاشم رسولى محلاتى و سيد فضل الله يزدى طباطبائى، دار المعرفة، بيروت، ١٤٠٨ ق.

٥٤. طبري، محمد بن جرير، تاريخ الطبري، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، دار سويدان، بيروت.
٥٥. طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، بيروت.
٥٦. طبري، محمد بن جرير، تهذيب الآثار، تحقيق محمود محمد شاكر، مطبعة المدني، قاهره.
٥٧. طبري، محمد بن جرير، جامع البيان في تفسير القرآن، دار المعرفة، بيروت، ١٤٠٣ ق.
٥٨. طبري، محمد بن جرير، كتاب فضائل علي بن ابي طالب و كتاب الولاية، به كوشش رسول جعفريان، انتشارات دليل، قم، ١٣٧٩ ش.
٥٩. طوسي، محمد بن حسن، التبيان في تفسير القرآن، دار احياء التراث العربي، بيروت.
٦٠. عبد الملك بن حسين، سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل التوالي، مطبعة السلفية و مكتبتها، قاهره، ١٣٨٠ ق.
٦١. علامه حلي، حسن بن يوسف، نهج الحق و كشف الصدق، تحقيق شيخ عين الله حسنى ارموى، منشورات دار الهجرة، قم، ١٤١٤ ق.
٦٢. فخر رازي، محمد بن عمر، التفسير الكبير، دار احياء التراث العربي، بيروت.
٦٣. قاضي ابو حنيفه، نعمان بن محمد، شرح الاخبار في فضائل الأئمة الأطهار، تحقيق السيد محمد الحسيني الجلالى، مؤسسة النشر الاسلامى، قم، ١٤١٢ ق.
٦٤. قرطبي، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٨ ق.
٦٥. قرطبي، محمد بن احمد، بداية المجتهد و نهاية المقتصد، دار المعرفة، بيروت، ١٤٠٩ ق.
٦٦. گنجى شافعى، محمد بن يوسف، كفاية الطالب في مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام، تحقيق محمد هادى امينى، دار احياء تراث اهل البيت عليهم السلام، تهران، ١٤٠٤ ق.
٦٧. ماوردى، على بن محمد، الأحكام السلطانية، مكتبة الاعلام الاسلامى، قم، ١٤٠٦ ق.
٦٨. متقى هندی، على بن حسام الدين، كنز العمال، تحقيق شيخ بكرى حيّانى و شيخ صفوة السقا، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٥ ق.

٦٩. محب الدين طبرى، احمد بن عبد الله، رياض النضرة فى مناقب العشرة المبشرين بالجنة، دار الندوة الجديدة، بيروت، ١٤٠٨ ق.

٧٠. محمد ابو الفضل ابراهيم و على محمد البجاوى، ايام العرب فى الاسلام، مكتبة العصرية، بيروت.

٧١. مزى، يوسف بن عبد الرحمن، تهذيب الكمال فى اسماء الرجال، تحقيق بشار عواد معروف، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٣-١٤٠٤ ق.

٧٢. مسعودى، على بن حسين، مروج الذهب، ترجمه ابو القاسم پاينده، تهران، ١٣٦٩ ش.

٧٣. مسعودى، على بن حسين، مروج الذهب و معادن الجواهر، مؤسسة دار الهجرة، قم، ١٤٠٩ ق.

ص: ٩٤

٧٤. مسكويه رازى، ابو على، تجارب الامم، تحقيق دكتور ابو القاسم امامى، سروش، تهران، ١٣٧٧ ش.

٧٥. مسلم بن حجاج نيشابورى، صحيح مسلم، بيروت، دار الفكر.

٧٦. مقرئى، احمد بن على، امتاع الاسماع، تحقيق محمد عبد الحميد النميسى، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٢٠ ق.

٧٧. منقرى، نصر بن مزاحم، پيكار صفين، ترجمه پرويز اتابكى، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، تهران.

٧٨. منقرى، نصر بن مزاحم، وقعة صفين، تحقيق عبد السلام محمد هارون، منشورات مكتبة آيت الله العظمى مرعشى، قم، ١٤٠٣ ق.

٧٩. نسائى، احمد بن شعيب، السنن الكبرى، تحقيق عبد الغفار سليمان البندارى و سيد كسروى حسن، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١١ ق.

٨٠. نسائى، احمد بن شعيب، خصائص امير المؤمنين عليه السلام، تحقيق سيد جعفر الحسينى، دار الثقلين، قم، ١٤١٩ ق.

٨١. نوبختى، حسن بن موسى، فرق الشيعة، دار الأضواء، بيروت، ١٤٠٤ ق.

٨٢. واقدى، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، دار الفكر، بيروت.

٨٣. واقدى، محمد بن عمر، المغازى، تحقيق مارسدن جونز، نشر دانش اسلامى، قم، ١٤٠٥ ق.

٨٤. هيثمى، على بن ابى بكر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، دار الكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٢ ق.

۸۵. یعقوبی، احمد بن واضح، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر تهران.

۸۶. یعقوبی، احمد بن واضح، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت.

۸۷.

The Encyclopedia of Islam, Prepared by a Number of leading orientalists, Leiden, E. J. BRILL. ۱۹۸۶

۸۸.

Vaglieri, L. Veccia, Ali B. ABITALIB; The Encyclopedia of Islam; P. ۳۸۲

مجلات

۸۹. آینه پژوهش، «فرهنگ اسلامی و خاورشناسان»، سال چهارم، شماره دوم (مرداد- شهریور)، و شماره سوم (مهر- آبان).

۹۰. نور علم، شماره ۱، دی ماه ۱۳۶۴ ش.

۹۱. وقف میراث جاویدان، ابو تراب افتخار امیر المؤمنین علیه السلام، سید علی میر شریفی، سال سوم، پاییز و زمستان ۱۳۷۴، شماره ۱۱-۱۲.

ص: ۹۵

امام حسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام

نویسنده: ال. وچیا والیری) L. Veccia Vaglieri

مترجم: حسین مسعودی

ص: ۹۷

[متن ترجمه]

حسن بن علی بن ابی طالب [علیهما السلام]

او پسر علی [علیه السلام] و فاطمه [علیها السلام]، و مدعی خلافت بود، تا اینکه به نفع معاویه بن ابی سفیان از ادعای خود صرف نظر کرد. او از نظر شیعیان امام دوم است.

سالهای نخست زندگانی حسن [علیه السلام]

او در سال سوم هجری قمری / ۶۲۴-۶۲۵ م متولد شد (مشخص نیست که ماه و زمان تولد او نیمه رمضان است یا خیر؟) و پیامبر [صلی الله علیه و آله] او را حسن نامید؛ در حالی که پدرش می‌خواست او را حرب بنامد. او تنها هفت سال با پیامبر زیست؛ با این حال بعدها می‌توانست بعضی از گفته‌ها و اعمال پیامبر را به خاطر بیاورد (مانند اینکه پیامبر خرمایی را از روی مقداری خرمای صدقه‌ای برداشته و در دهان گذاشته بود، اما آن را دوباره سر جایش گذاشت زیرا مایل نبود چیزی از صدقه بخورد). روایات - از جمله روایاتی در مجموعه‌های سنی - شواهدی بر محبت پیامبر به نوه‌هایش نقل می‌کنند. این شواهد نه تنها شامل تعابیری است که می‌گویند پیامبر درباره نوه‌هایش به کار برده، بلکه دربرگیرنده حکایات جذابی است که محبت پیامبر را در حق آنان بیان می‌دارد (مثلاً پیامبر در جریان یکی از خطابه‌هایش از منبر پایین آمد تا حسن [علیه السلام] را که پایش به لبه لباسش گیر کرده و

ص: ۹۸

روی زمین افتاده بود از زمین بلند کند. او می‌گفت: «آه، که اموال و کودکان، مایه فریب شمايند». محمد [صلی الله علیه و آله] در حال نماز اجازه می‌داد نوه‌هایش بر پشت او سوار شوند، و نمازش را به همین دلیل طولانی می‌کرد؛ و مواردی دیگر).

نمونه‌ای دیگر که برای شیعیان اهمیت بیشتری دارد - چرا که از آن استنباطهایی می‌کنند - تعابیر خاصی است که به پیامبر نسبت داده‌اند (مثلاً اینکه «آنان (حسن و حسین [علیهما السلام]) سرور جوانان اهل بهشت خواهند بود»؛ حدیثی که مروان بن حکم صحت آن را زیر سؤال برد. ر. ک: ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵) و مهم‌تر از همه اینکه پیامبر، آن دو را همراه پدر و مادرشان زیر عباي خود قرار داد و اعلام کرد که آنان اهل بیت بوده، از هرگونه پلیدی مبرايند [ر. ک: مدخل اهل الکساء - AHL AL - KISA، و فاطمه - FATIMA]. پس از وفات پدر بزرگشان (که مدت کوتاهی پس از آن، وفات مادرشان نیز رخ داد)، حسن [علیه السلام] و برادرش، هیچ نقشی در وقایع مهم خلافت ابو بکر، عمر، و عثمان ایفا نکردند. به گفته یکی از منابع، آنان مطیع پدرشان بودند. در واقع، حتی اگر در برخی از ابراز مخالفت‌های پدرشان علیه عثمان، او را همراهی می‌کردند، باز هم نقشی کاملاً منفعل و غیرفعال داشتند. (در هر حال، آنان هنوز خیلی جوان بودند). نام ایشان در واقعه محاصره «بیت عثمان» ذکر شده است [ر. ک:

مدخل عثمان - UTHMAN] زیرا بنا بر چندین روایت، علی [علیه السلام] آنان را فرستاد تا برای خلیفه - که از شدت عطش به حال مرگ افتاده بود - آب ببرند؛ و هنگامی که خطر از ناحیه محاصره‌کنندگان بالا گرفت، به آنان امر فرمود که از خلیفه دفاع کنند. هنگامی که حسن [علیه السلام] وارد خانه شد، عثمان به قتل رسیده بود؛ اما او شاهد بود که محمد بن ابی بکر در قتل عثمان دست داشته است و به همین دلیل، از آن پس او را فاسق خطاب می‌کردند (ابن سعد، ج ۳، فصل ۱، ص ۵۸).

خلافت علی [علیه السلام]

هنگامی که علی [علیه السلام] به خلافت رسید و طلحه، زبیر و عایشه شورش کردند، حسن [علیه السلام] به اتفاق عمار بن یاسر به کوفه فرستاده شد تا اهالی آن دیار را ترغیب کند که جانب پدرش را بگیرند و برای او نیروی کمکی بفرستند [ر.ک: مدخل الجمل - DJAMAL - AL]. بعدها در زمان درگیری با معاویه، حسن [علیه السلام] در جنگ صفین شرکت جست.

خلافت حسن [علیه السلام]

پس از قتل علی [علیه السلام]، عبید الله بن عباس مردم را دعوت کرد تا حسن [علیه السلام] را به خلافت برگزینند (زیرا علی [علیه السلام] جرئت نکرده بود درباره جانشینی، توصیه‌ای بنماید)، و حسن [علیه السلام] سخنانی ایراد کرد که در بسیاری از متون نقل شده و در آن سخنان، فضایل خاندان و پدرش را و نهایتاً فضایل خویش را با تأکید بر اینکه با پیامبر در صمیمیت زیسته است، ستود. قیس بن سعد بن عبادۀ انصاری اولین کسی بود که با حسن [علیه السلام] بیعت کرد، اما کوشید تا شروطی را مطرح سازد مبنی بر اینکه بیعت باید «مبتنی بر کتاب خدا، سنت پیامبر و جنگ (قتال) علیه کسانی باشد که حرام [خدا] را حلال کرده‌اند (محلون)»؛ اما حسن [علیه السلام] موفق شد که از این تعهد احتراز کند و گفت که شرط آخر در همان مورد اول گنجانده شده است (طبری، ج ۲، ص ۱). به گفته بلاذری، حاضران سوگند خوردند با کسانی که در مقابل حسن [علیه السلام] به جنگ بایستند، بجنگند، و با کسانی که با او سازش کنند از در صلح و آشتی در آیند. این عبارت، جماعت را متعجب ساخت. اگر حسن [علیه السلام] از صلح و آشتی سخن می‌گفت، آیا به این علت بود که مایل بود با معاویه صلح کند؟

حسن [علیه السلام] می‌توانست بر چهل هزار طرفدار سابق علی [علیه السلام] تکیه کند، یا به این دلیل که آنان سرسختانه به اعتقادات سیاسی خویش پایبند بودند، یا به علت

اینکه از انتقامجویی معاویه می‌هراسیدند. وجود چنین هراسی را می‌توان از این واقعیت حدس زد که معاویه بی‌درنگ به تمام کسانی که از او امان می‌خواستند، امان می‌داد، و هنگام ورود به عراق، همین سیاست را با موفقیت دنبال کرد. با توجه به شیوه وقایع‌نگاران عرب باستان، مشکل می‌توان تمام وقایع ناظر به درگیری بین حسن [علیه السلام] و معاویه را از نظر ترتیب زمانی دقیقاً روشن ساخت. به هر روی آشکار است که معاویه بلافاصله تصمیم خویش را مبنی بر نپذیرفتن انتخاب حسن [علیه السلام] به خلافت، در سخنرانیها یا نامه‌هایی به وی اعلام کرد. او به سرعت آماده نبرد شد و فرماندهان خویش را از شام، فلسطین و اردن فراخواند.

در آغاز، نامه‌هایی مزین به آیات قرآن بین حسن [علیه السلام] و معاویه، و بین عبید الله بن عباس (برخی منابع او را عبد الله بن عباس یا صرفا ابن عباس نامیده‌اند) و معاویه ردّ و بدل شد. این نامه‌ها درباره جاسوسانی بود که معاویه به کوفه و بصره فرستاده بود (اغانی، ج ۱۸، ص ۱۶۲ و غیره). مکاتبات، مدتی در قالب بحث و جدل ادامه یافت و به بحث درباره مسائل دیرینه باز می‌گشت - که (حداقل اگر نامه‌هایی که ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل ذکر کرده است، اصیل و معتبر باشند) قضیه را جالب‌تر می‌سازد. هنگامی که مقاصد جنگ طلبانه معاویه روشن‌تر شد (او تا موصل پیش رفته بود اما در عین حال احتمالا از طریق نامه، پیشنهاداتی برای حل اختلاف ارائه می‌داد)، حسن [علیه السلام] مجبور شد خود را برای نبرد آماده سازد. ابتدا طرفدارانش به تقاضای کمک او پاسخی ندادند؛ اما هنگامی که عدی بن حاتم با اصرار آنان را به کمک فراخواند، برای این کار اقدام کردند.

برای جلوگیری از پیشروی معاویه، حسن [علیه السلام] گروهی از طلایه‌داران را شامل دوازده هزار نفر به فرماندهی عبید الله بن عباس به سوی معاویه فرستاد و به عبید الله دستور داد که از قیس بن سعد و سعید بن قیس همدانی به منزله مشاور استفاده کند. شاید هدف حسن [علیه السلام] این بود که «قیس» را که نماینده گروهی بود

ص: ۱۰۱

که تا پای جان آماده جنگیدن بودند، از مواضع خود دور سازد؛ زیرا حسن [علیه السلام] از پیش تصمیم گرفته بود که با دشمن مذاکره کند؛ یا لاقلا این نظری است که طبری (ج ۱، ص ۱ و صفحات بعد) صریحا مطرح ساخته است. آن‌گاه حسن [علیه السلام] نیز شروع به پیشروی کرد (۲ یا ۳ ماه پس از انتخابش به خلافت). او در ساباط مدائن توقف کرد و سخنانی گفت که باعث ناراحتی یارانش شد. آنان احتمالا به دلیل سخنانی که او بیان کرده بود یا به دلیل کندی پیشروی او، از پیش، به وی بدگمان شده بودند. او بیان داشت که هیچ‌گونه احساس کینه و عداوتی درباره یک مسلمان در دل ندارد، و صلح و سازشی که یارانش از آن امتناع می‌ورزند بهتر از دو دستگی و انشعابی است که خواستار آن‌اند (مثلا ر. ک: دینوری، ص ۲۳۰).

سربازان حسن [علیه السلام] نمی‌دانستند که آیا او واقعا می‌خواهد با معاویه صلح کند یا خیر. واکنش آنان خشونت‌آمیز بود: گروهی - که از قرار معلوم کسانی بودند که بسیار مصمم بودند سیاست علی [علیه السلام] را ادامه دهند - خیمه او را غارت کرده، فرش زیر پایش را ربودند و ردای ابریشمی روی دوش او را تقریبا تکه‌تکه کردند. حسن [علیه السلام] یاران باوفایش را از خاندان ربیع و همدان به کمک طلبید و از دست این افراطیان نجات یافت. [او] سوار بر اسبی شد و از آنجا دور گشت.

هنگامی که حسن [علیه السلام] به ساباط مظلم رسید، شخصی به نام جرّاح بن سنان اسدی - که اعتقادات خارجی داشت - درحالی‌که فریاد می‌زد (تو نیز مانند پدرت کافر شده‌ای) با فروکردن خنجر در پایش، او را مجروح ساخت. حسن [علیه السلام] را با خونریزی شدیدی که داشت به مدائن بردند و در خانه حاکم آنجا از او مراقبت کردند. پس از آن، خبر حمله به حسن [علیه السلام] در همه جا منتشر شد. انتشار این خبر که عمدا معاویه به آن دامن زد، موجب فرار لشکریان حسن [علیه السلام] شد.

السّلام] گردید. معاویه تا اخنویّه پیشروی کرد و با سپاهیان عبید الله که در مسکن اردو زده بودند، رو در رو شد. در همین زمان، طلایه‌داران سپاه معاویه نزدیک مدائن رسیدند. در همین

ص: ۱۰۲

جا بود که مذاکرات به نتیجه موفقیت‌آمیزی رسید؛ مذاکراتی که احتمالاً از مدتی قبل، به‌رغم مخالفت حسین [علیه السّلام] آغاز شده بود، و میان نمایندگان دو جناح ادامه یافته بود. لشکریان حسن [علیه السّلام] تمایلی به جنگیدن نداشتند و هر روز، شمار فزاینده‌ای از اهل عراق به معاویه می‌پیوستند.

شرایط توافقنامه درباره کناره‌گیری حسن [علیه السّلام]

درباره شرایط توافقنامه، روایات گوناگونی در منابع وجود دارد که اصلاح و سازگار کردن آنها غیر ممکن است. طبق برخی روایات، معاویه به حسن [علیه السّلام] اختیار تام داد (اما [مشخص نیست] در چه زمینه‌ای؟)، و حسن [علیه السّلام] بعدها تأسف می‌خورد که چرا حق المصالحه بیشتری درخواست نکرده است.

حق المصالحه عبارت بود از یک میلیون درهم (مستمری سالانه [؟] علاوه بر مبلغ پنج میلیون که باید از خزانه کوفه برداشت می‌شد [؟]) و نیز درآمد حاصل از ناحیه‌ای در ایران (داراب جرد [؟] فسا [؟] اهواز [؟])، که حسن [علیه السّلام] هرگز قادر نبود این درآمد را جمع‌آوری کند؛ زیرا مردم بصره با وی خصومت داشته، معتقد بودند که ناحیه مزبور، از توابع آنان است. برخی روایات، شرایط دیگری را نیز می‌افزایند که سوء ظن می‌رود بعدها در این قرارداد گنجانده شده‌اند تا انتقادات وارد بر حسن [علیه السّلام] را کاهش داده، نشان دهند وی با مشکلات خاص و بزرگی روبه‌رو و بر دیدگاه خویش پابرجا بوده است. شرایط مزبور از این قرارند: ۱) پس از مرگ معاویه، قدرت به حسن [علیه السّلام] باز گردد (اما ایده از پیش تعیین کردن جانشین هنوز بروز و ظهور نیافته بود، و می‌دانیم که بعدها معاویه با چه مشکلاتی مواجه شد تا بتواند این ایده را به جامعه مسلمین بقبولاند. از یکی از نامه‌های معاویه این امر استنباط می‌شود که وی مسئله مزبور را در آینده ممکن دانست، اما از جانب خود تعهدی به گردن نگرفت؛ ۲) بنابر یکی دیگر از منابع، معاویه

ص: ۱۰۳

متعهد شد که برای خود جانشینی تعیین نکند، و انتخاب جانشین را به یک شورا واگذارد (اما در این صورت معاویه در فکر جانشینی پسرش نبود و نمی‌توانست باشد؛ ۳) همچنین معاویه قول داد که از «کتاب خدا، سنت پیامبر و سیره خلفای عادل و صالح پیروی کند» (اما چنین شرطی - در مفهومی که پیروان علی [علیه السّلام] برای آن قایل بودند - مستلزم محکومیت سیاست عثمان بود. آیا معاویه می‌توانست چنین شرطی را بپذیرد؟؛ ۴) عفو عمومی داده شود؛ ۵) دو میلیون درهم به حسین [علیه السّلام] پرداخت شود (آیا این شرط نیز اضافه گردیده تا نشان دهد که حسن [علیه السّلام] به فکر برادرش بوده است؟؛ ۶) درباره پرداخت مستمریها (عطاء) و پاداشها، بنی هاشم (علویان و عباسیان) بر بنی عبد شمس (امویان) حق تقدم داشته باشند (آیا این شرط، شرطی پذیرفتنی است؟).

معاویه در مدت اقامتش در اخنویّه که رو در روی طلایه‌داران سپاه حسن [علیه السلام] قرار داشت، به عبید الله بن عباس خبر داد که حسن [علیه السلام] خواستار صلح است؛ اما عبید الله حرف او را باور نکرد. سپس معاویه از طریق طرف سوم، به‌طور سری با عبید الله مذاکره کرد و به او پیشنهاد داد که اگر به معاویه ملحق شود، یک میلیون درهم به او خواهد پرداخت؛ و عبید الله بدون اطلاع لشکریانش این کار را انجام داد. این پناهندگی، به ایجاد انشعاب و دو دستگی در میان طلایه‌داران سپاه [امام حسن] انجامید. ظاهراً هشت هزار نفر، همان راه فرمانده خویش را رفتند. قیس بن سعد فرماندهی چهار هزار نفر را که با وی باقی مانده بودند، بر عهده گرفت و از آنان خواست تا میان اطاعت از امامی گمراه (معاویه) یا جنگ به فرماندهی رهبری که امام نیست - یعنی خود قیس - یکی را انتخاب کنند. (خطابه‌ای از او به اشکال گوناگون روایت شده است). ظاهراً سربازان ترجیح دادند که بجنگند، اما به زودی اوضاع تغییر کرد و در نتیجه قیس پذیرفت که سلاح خویش را بر زمین گذارد. معاویه از مسکن به کوفه رفت.

ص: ۱۰۴

حسن [علیه السلام] دوباره به او پیوست و رسماً در مسجد اعلام کرد که از خلافت کناره گرفته است.

کناره‌گیری حسن [علیه السلام] طبیعتاً واکنشهای خاصی برانگیخت: حجر بن عدی به او گفت ترجیح می‌داد که پیش از آن روز خبر مرگش را شنیده بود. همین شخص یا یکی دیگر از هواداران، حسن [علیه السلام] را متهم کرد که مسلمین را خوار ساخته است. سایرین به او پیشنهاد دادند که در تصمیم خود تجدید نظر کند. چند سال بعد، شیعیان گرد هم آمدند و ناخشنودی خود را از اینکه حسن [علیه السلام] تقاضای ضمانت کافی نکرده است، ابراز داشتند؛ چرا که تعهد کتبی از معاویه نگرفته که پس از مرگش خلافت را به حسن [علیه السلام] واگذارد. معاویه اقدامات گوناگونی به عمل آورد تا از شورشهای آتی جلوگیری کند؛ او برخی قبایل را که از یاران صدیق علویان بودند از کوفه نقل مکان داد، و به جای آنان قبایل دیگری را از شام، بصره و بین‌النهرین به کوفه آورد (طبری، ج ۱، ص ۱۹۲۰).

چه انگیزه‌هایی باعث شد که حسن [علیه السلام] از خلافت انصراف دهد؟ می‌توان مواردی را که در منابع بیان شده پذیرفت - مثلاً علاقه به صلح و آرامش، بی‌میلی به سیاست و منازعات مربوط به آن، تمایل به اجتناب از خونریزی گسترده - اما احتمالاً او می‌دانست که هدف و آرمانش از دست رفته است. اگر صحت داشته باشد که علی [علیه السلام] عادت داشت خزانه دولتی را (چنان‌که می‌گویند «هر هفته») خالی کرده، موجودی آن را تقسیم کند، در نتیجه قاعدتاً حسن [علیه السلام] با کمبود مالی مواجه بوده است. افزون بر این، در آخرین سالهای خلافت پدرش، موارد پناهندگی [به معاویه] فراوان بود و حتی در زمان خلافت خود او نیز، این موارد افزایش یافته بود. بنابراین او نمی‌توانست به سربازانی متکی باشد که تمایل چندانی به جنگیدن نداشتند. پیامدهای کناره‌گیری حسن [علیه السلام] از خلافت، برای علویان - که بعدها ادعای حکومت کردند - بسیار سنگین بود. در مباحث جدلی

ص: ۱۰۵

علیه علویان، این استدلال مطرح می‌شد که آنان به سبب کناره‌گیری حسن [علیه السلام]، تمام حق خود را از دست دادند؛ و ردّ این استدلال کار آسانی نبود. متن یک حدیث (بخاری، ج ۲، ص ۱۶۹؛ همو، ترجمه فرانسوی، ص ۲۳۸ و صفحه بعد) مدعی است که عدم مقاومت حسن [علیه السلام] یک فضیلت بزرگ برای اوست:

می‌گویند پیامبر فرمود: «این فرزند من، پیشوایی است که روزی خداوند به واسطه او، دو گروه بزرگ از مسلمین را با هم متحد خواهد ساخت».

پس از کناره‌گیری حسن [علیه السلام] از خلافت

حسن [علیه السلام] در راه بازگشت به مدینه و در ناحیه قادسیه نامه‌ای از معاویه دریافت کرد که از او می‌خواست در عملیاتی علیه یکی از خوارج به نام ابن حنساء طایی - که به تازگی شورش کرده بود - شرکت جوید. وی در جواب معاویه نوشت که من جنگ با تو را ترک کرده‌ام تا صلح و آرامش را به مردم بازگردانم، و در کنار تو نخواهم جنگید. حسن [علیه السلام] پس از استقرار در مدینه - حداقل در ظاهر - در آرامش زیست، و در سیاست دخالت نکرد. او همچون گذشته، بارها همسران خویش را طلاق داد و مجدداً ازدواج کرد؛ به گونه‌ای که لقب مطلق یعنی طلاق دهنده به خود گرفت. وی شصت، هفتاد، یا نود زن «۱» و نیز سیصد یا چهارصد متعه «۲» داشت. اما این زندگی توأم با لذاذ شهوی، ظاهراً سرزنش‌چندانی را در پی نداشت. در سال ۴۹ ق / ۶۶۹ - ۶۷۰ م، تاریخهای دیگری نیز ذکر شده‌اند:

۴۸، ۵۰، ۵۸، ۵۹) وی به علت یک بیماری نسبتاً طولانی یا مسمومیت در گذشت. بسیاری از منابع، مسموم کردن او را به یکی از همسرانش به نام جعده بنت اشعث نسبت می‌دهند. می‌گویند معاویه، این زن را با وعده پول فراوان و

Wieves.(۱)

Concubines.(۲)

ص: ۱۰۶

ازدواج با یزید تطمیع کرد. اما باید خاطرنشان ساخت که حسن [علیه السلام] به هیچ وجه مایل نبود سوءظنهای خویش را برای برادرش حسین [علیه السلام] بازگو کند؛ زیرا می‌ترسید انتقام مرگ او، از شخص بی‌گناهی گرفته شود. شیعیان، فرمانده یمنی اشعث را شخصی خائن و مزدور معاویه می‌دانستند، و کاملاً امکان‌پذیر است که نفرت او از حسن [علیه السلام] به دخترش (جعده) نیز منتقل شده باشد. حسن [علیه السلام] ابراز تمایل کرده بود که در کنار جدش پیامبر دفن شود، اما مروان بن حکم و عایشه با یکدیگر توافق کردند تا مانع شوند که حسین [علیه السلام] این خواسته او را برآورده سازد (طبق روایتی دیگر، عایشه رضایت داد، اما مروان لجاجت کرد. اسد الغابه، ص ۱۴ و صفحه بعد). آنان در شرف درگیری مسلحانه بودند، اما حسن [علیه السلام] گفته بود که در صورت مخالفت، او را در بقیع دفن کنند، و ابو هریره، حسین [علیه السلام] را متقاعد

ساخت که بهترین کار این است که همین راه حل را برگزینند. از آنجا که ما، نه تاریخ دقیق «توافق برای کناره‌گیری» و نه تاریخ «مراسم رسمی در کوفه»، هیچ‌کدام را نمی‌دانیم، نمی‌توان مدت خلافت حسن [علیه السلام] را تعیین کرد. منابع تاریخی نیز با همین مشکل مواجه‌اند و مدت زمانهای مختلفی را بیان می‌دارند (پنج ماه و ده روز، شش ماه و چند روز، هشت ماه و ده روز).

خصوصیات جسمانی و اخلاقی حسن [علیه السلام]

این نوه پیامبر شبیه‌ترین فرد به وی بود. به گفته ابو الفرج اصفهانی، او در گفتار دچار نقصی بود که از یکی از عموهایش به ارث برده بود. گاهی می‌گویند او خطیب خوبی بود (و تعدادی از خطابه‌های او نقل گردیده‌اند). می‌گویند او حاکمی نرم‌خو بود که هرگز آرامش و متانت خویش را از دست نمی‌داد (حلیم بود)؛ شخصی سخاوتمند، و باتقوا بود (به سبب همین تقوا، بارها با پای پیاده به زیارت مکه رفت). اما اطلاعات ما درباره او به همین جا ختم می‌شود، و نکته جالب

ص: ۱۰۷

توجه این است که مطلبی در ستایش از هوش، مهارت یا شجاعت او بیان نشده است. او شخصیتی بود که در پرتو نوری بازتابیده می‌درخشید؛ نوری که از پدر بزرگ و والدینش ساطع می‌شد.

حسن [علیه السلام] از دیدگاه شیعیان

تمام شیعیان از هر دسته و گروهی، حسن [علیه السلام] را دومین امام خویش دانسته و می‌دانند. آنان همواره بر این باور بوده‌اند که پدرش او را برای جانشینی خود در مقام حاکم مؤمنین تعیین کرد. امتیازات ویژه‌ای که شیعیان به منزله امام به او نسبت می‌دهند، همانند امتیازاتی است که برای سایر امامان سلسله مورد قبول خویش قایل‌اند (اختلاف فرقه‌های شیعی، در سلسله امامان، با یکی از امامان بعدی آغاز می‌شود)؛ از این‌روی، مسائل ناظر به عصمت و مصونیت از اشتباه و خطا و غیره به شخص حسن [علیه السلام] باز نمی‌گردد. بنابراین کناره‌گیری حسن [علیه السلام] از خلافت - که در زمان خود آماج انتقاد بسیاری از یارانش بود - مقام امامت او را بی‌اعتبار نساخت. اقدام او، به منزله عملی که ناشی از دوری پرهیزکارانه وی از مسائل دنیوی بوده، توجیه می‌گردد. متون شیعی، خلأ فقدان ویژگیهای خارق العاده در وجود حسن [علیه السلام] را با روایاتی از معجزات او، جبران کرده‌اند.

موارد ذیل از جمله این معجزات هستند: (۱) او هنگام تولدش، خدا را سپاس گفت و [آیاتی] از قرآن را تلاوت کرد؛ (۲) جبرئیل گهواره او را تکان می‌داد؛ (۳) هنگامی که او و برادرش دور از خانه به خواب رفته بودند، فرشته‌ای آنان را محافظت می‌کرد؛ (۴) درحالی‌که هنوز کودکی بیش نبود، درخت نخلی را صدا زد و آن درخت مانند فرزندی که به سوی پدرش بیاید، سوی او آمد؛ (۵) او در کودکی، از سنگ‌ریزه‌ای عسل بیرون آورد و پیامبر تعجبی از خود نشان نداد؛ (۶) او کاری کرد که نخلی قدیمی محصول دهد؛ (۷) او حرم مکه را به سوی آسمان

ص: ۱۰۸

بالا برد؛ ۸) او خانه‌های مدینه را به لرزه درآورد؛ ۹) او در آسمان پرواز کرد، ناپدید شد و بعد از سه روز بازگشت؛ ۱۰) او مکانی را که خود و سایر مسلمانان در آن حضور داشتند به مکه منتقل ساخت؛ به گونه‌ای که حاضران می‌توانستند زائران را در حال انجام عمره ببینند و سپس به سرعت آن را به مکان اولیه‌اش بازگرداند؛ ۱۱) او از خداوند خواست که طعامی برای هفتاد نفر از همسفرانش بفرستد؛ درهای آسمان گشوده شد و فرشتگان با جامها و مشربیه‌ها و خوانهایی آماده، به همراه طعامی فرود آمدند که نه تنها برای تمام همراهانش کافی بود، بلکه مقدار آن [با خوردن] کاهش نمی‌یافت؛ ۱۲) هنگامی که دوستانش در جست‌وجوی آب بودند، او از زمین آب جوشاند؛ ۱۳) او ستارگان را از آسمان فرود آورد و سپس آنها را به جای خود بازگرداند؛ ۱۴) او مرده‌ای را زنده ساخت؛ و مواردی دیگر. دونالدسون (Donaldson) پس از مراجعه به منابعی که با منابع ما متفاوت‌اند، روایات دیگری را نیز به‌طور خلاصه ذکر کرده است؛ اما اشتباه او در اینجاست که می‌گوید شمار معجزات حسن [علیه السلام] به شانزده مورد، منحصر می‌گردد. شیعیان همچنین معتقدند که معاویه هفتاد بار کوشید تا حسن [علیه السلام] را مسموم سازد اما موفق به کشتن وی نشد؛ زیرا او با رفتن به مرقد پیامبر، خود را مداوا کرد. همچنین می‌گویند امویان، پیش از تدفین پیکر حسن [علیه السلام]، هفتاد تیر بر آن افکندند (دونالدسون). دیگر اینکه حسن [علیه السلام] به منزله عضوی از گروه مقدس (شامل پیامبر، علی [علیه السلام]، فاطمه [علیها السلام]، حسن و حسین [علیهمما السلام]) در امتیازات ویژه آنان سهیم بود. این امتیازات عبارت‌اند از: خلقت آنان به شکل صوری از نور، هزاران سال پیش از خلقت جهان؛ فرستادن نور آنان به صلب آدم و از آن پس به صلب و رحم اجداد این پنج تن. حسن [علیه السلام] یکی از شخصیت‌های اصلی در نمایش‌های مذهبی ایران (تغزیه) است.

ص: ۱۰۹

منابع و مآخذ

۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، به نظارت اچ. زاخاو (H. Sachau) و دیگران، لیدن ۱۹۰۵-۴۰، ج ۱، ف ۲، ص ۳۳، ۱۰۶، ج ۳، ف ۱، ص ۲۰، ۲۴، ۴۹، ۵۸، ۱۵۲، ج ۴، ف ۱، ص ۴۳، ج ۵، ص ۱۱ و صفحه بعد، ۲۴، ۲۹۴، ج ۶، ص ۳۴ و صفحه بعد، ۱۱۸، ۱۸۴.

۲. ابن حبیب، محبّر، ص ۱۸، ۱۹، ۴۶، ۵۷، ۶۶، ۲۹۳، حیدرآباد، ۱۳۶۱ ق/ ۱۹۴۲ م.

۳. بلاذری، انساب، ج ۱، چاپ حمید الله، ص ۴۰۰، ۴۰۴ و صفحه بعد، ۵۷۸، قاهره، ۱۹۵۹ (نسخه خطی پاریس، ص ۵۷۸ پشت، ۶۰۶ پشت).

۴. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۳۰-۲۳۲.

۵. طبری، تاریخ الرسل و الملوك، به نظارت م. ج. د خويه) M. J. De Goeje (و دیگران لیدن ۱۸۷۹-۱۹۰۱، ج ۱، فهرست؛ ج ۲، ص ۱-۹، ۱۹۹، ۱۶۷۹ و فهرست؛ ج ۳، ص ۲۳۲۳-۲۳۲۵ و فهرست.
 ۶. عقد، ج ۱، ص ۱۹۴؛ ج ۳، ص ۱۲۴ و صفحه بعد (در کتاب العسجدۃ الثانيه)، قاهره، ۱۹۲۸.
 ۷. مسعودی، مروج الذهب، زیر نظر س. باربی یر د مینارد و. پاوت دکورتایل) C. Barbier de Meynard et Pavet de Courteille (پاریس، ۱۸۶۱-۱۸۷۷، فهرست.
 ۸. همو، کتاب التنبیه و الاشراف. زیر نظر م. ج. د خويه) M. J. De Goeje (، لیدن، BGA ۱۸۹۴ (جلد ۸)، در BGA، ج ۸، ص ۳۰۰ و صفحه بعد، و فهرست.
 ۹. ابو الفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، به نظارت سکر) Sakr (، ص ۴۶-۷۷ و فهرست، قاهره، ۱۳۶۸ ق / ۱۹۴۹ م.
 ۱۰. همو، اغانی ۱ یا ۲ یا ۳، بولاق ۱۲۸۵؛ ۲ قاهره ۱۳۲۳؛ ۳ قاهره ۱۳۴۵، فهرست.
 ۱۱. ابن عبد البر، استیعاب، ص ۱۴۲-۱۴۶.
 ۱۲. ابن عساکر، التاريخ الكبير، ج ۴، ص ۱۹۹-۲۲۸، دمشق، ۱۳۳۲.
 ۱۳. یاقوت، معجم البلدان، زیر نظر ف. ووستنفلت) F. Wu ?stenfeld (، لایپزیگ، ۱۸۶۶-۱۸۷۳، ج ۲، ص ۳، ۲۹۵؛ ج ۴، ص ۱۰۳۹.
 ۱۴. ابن اثیر، کتاب الکامل، زیر نظر س. ج. تورنبرگ) C. J. Turnberg (، لیدن، ۱۸۵۱-۱۸۷۹، فهرست.
 ۱۵. همو، اسد، ج ۲، ص ۹-۱۵.
 ۱۶. بیاسی، الاعلام بالحروف فی صدر الاسلام، ص ۳۰ روی صفحه- ۳۴ پشت، نسخه خطی، پاریس.
- ص: ۱۱۰
۱۷. ابن کثیر، بدایه، ج ۸، ص ۹-۱۴.
 ۱۸. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۰۱-۱۰۴؛ ج ۳، ص ۲۹۲، ۴۳۴؛ ج ۴، ص ۲۰-۲۴.
 ۱۹. ابن خلدون، کتاب العبر و دیوان المبتدأ و الخبر و غیره، بولاق، ۱۲۸۴، ج ۲، ضمیمه، ص ۱۸۶-۱۸۸.
 ۲۰. ابن حجر، تحجیب، ج ۲، ص ۲۵۹-۳۰۱، ش ۵۲۸.

۲۱. همو، اصابه، ج ۱، ص ۶۷۳-۶۷۹، ش ۱۷۱۱، کلکته، ۱۸۵۶-۱۸۹۳.

۲۲. دیار بکری، تاریخ الخميس، ج ۲، ص ۳۱۹، ۳۲۳-۳۲۵، ۳۲۸-۳۲۶، قاهره، ۱۳۰۲.

۲۳. حلبی، السيرة الحلبیه، ج ۳، ص ۶۱۴ و صفحه بعد، اسکندریه، ۱۲۸۰.

۲۴. درباره احادیث ر. ک: Hasan: s. v. Wensinck, Handbook دیگر نقل قولها در:

L. Caetani, Chronographia, s. a. ۴۹ H, p. ۵۳۹.

و در توضیحات لامنس آمده است (ر. ک: موارد زیر).

۷.۲۵-۱۸۵، Mukhtasar al -duwal, (Bar -Hebraeus) Abu'l -Faradj.

۲۶. Bibliotheca geographorum arabicorum.

۲۷.

Der Tod des Husein ben'Ali und die Rache, U? bersetzt von F. Wu? stenfeld, Go? ttingen
۶- ۱, xxx, Abh. d. K. Gesellsch. d. Wiss., (۱۸۸۳).

۲۸. Ya'kubi, Historiae, ii, ۲۵۴-۶ and index.

منابع زندگی نامه ای شیعی:

۲۹. ابن رستم الطبری، دلائل الامامة، ص ۵۹-۷۰، نجف، ۱۳۶۹ ق / ۱۹۴۹ م.

۳۰. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳ (سال ۱۳۷۵)، ص ۱۷۰-۲۰۵، نجف، ۱۳۷۶ ق / ۱۹۵۶ م.

۳۱. حسین بن عبد الوهاب، عیون المعجزات، ص ۵۲-۵۹، نجف، ۱۹۵۰.

۳۲. درباره دیگر منابع شیعی، ر. ک: کتابنامه مدخل الحسین بن علی بن ابی طالب.

۳۳. محسن الامین العاملی، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳-۱۰۸، بیروت، ۱۳۶۷ ق / ۱۹۴۸ م.

۳۴. نویسندگان غربی (با قطع نظر از تاریخهای کلی درباره خلافت [امام] حسن [علیه السلام]):

.Dwight M .Donaldson ,The Shi'ite Religion ,London ۱۹۳۳ ,۶۶۷۸.۳۵

۳۶.

.H. Lammens, Etudes sur le regne du Calife Omayyade Mo'awia I^{er}

۳۷.

Leipzig ۱۹۰۸, ۱۴۷- ۹) Me'langes de la Faculte' Orientale de l'Universite' St. Joseph de Bayrouth, ii, ۳۹- ۴۱.)

ص: ۱۱۱

نقد و بررسی

محمد رضا هدایت پناه

ص: ۱۱۳

نقد و بررسی

مقدمه

اخبار و روایات مربوط به امام حسن مجتبی علیه السلام در منابع تاریخی از دو سوی آماج تحریف و دست اندازی دشمنان واقع شده است: از یک سوی، به دلیل رویارویی با امویان، آن حضرت پیوسته کانون بغض و کینه آنان، به ویژه مروانیان، بوده است. پس از تحمیل صلح بر حضرت علیه السلام و کنار رفتن از صحنه قدرت، امویان خود را در عرصه سیاست بی رقیب دیدند و کوشیدند به انحای گوناگون تبلیغات وسیعی بر ضد آن حضرت به راه اندازند تا در صحنه معنوی و مذهبی نیز وی را از چشم مردم بپندازند.

از سوی دیگر، پس از پیروزی عباسیان و ظهور جنبشهای سادات حسنی بر ضد آنان، که خلافت عباسی را از شرق تا غرب فراگرفته بود، عباسیان نیز همانند امویان برای تضعیف سادات حسنی تیغ تبلیغات خود را متوجه جد بزرگشان امام حسن مجتبی علیه السلام ساختند. بدین سان حجم عظیمی از روایات و اخبار ساختگی که در جامعه پراکنده شده بود، به منابع تاریخی و حدیثی راه یافت، و اینک

ص: ۱۱۴

شاهدیم که همین مطالب در تحلیل زندگی سیاسی امام مجتبی علیه السلام، مورد استناد برخی محققان و مستشرقان مغرض قرار می‌گیرد. از جمله مستشرقانی که مقالات مختلف، البته با کاستیها و نواقص بسیار، درباره اهل بیت علیهم السلام نوشته است ال.

وچیا والیری است. مدخل «حسن بن علی علیهما السلام» مقاله دومی است که او درباره امامان معصوم شیعه علیهم السلام نگاشته است.

برای بهتر پی بردن به جهت‌گیری والیری در این مقاله، بایسته است - هرچند به صورت کلی و اجمالی - اندیشه‌های غالب خاورشناسان را درباره شخصیت امام حسن علیه السلام از نظر بگذرانیم.

یکی از این مستشرقان «لامنس» است که در دشمنی با اسلام و کینه‌توزی در حق بزرگان و رهبران آن، و نیز تحریف حقایق تاریخی در خدمت صهیونیسم و مسیحیت جهانی، شهرت دارد. نوشته‌های لامنس در موضوعات اسلامی سرشار از دروغ و بهتان درباره اسلام و رهبران آن است. او در کتاب خود، فاطمه و دختران محمد، می‌نویسد:

با امام حسن [علیه السلام] پس از کشته شدن پدرش بیعت کردند و یارانش کوشیدند او را به ادامه نبرد با اهل شام قانع سازند. این پافشاری آنان خشم امام حسن عافیت‌طلب را برانگیخت. او جز به تفاهم با معاویه، نمی‌اندیشید او از همان هنگام تنها در این اندیشه بود که با امویها به توافقی دست یابد، و معاویه نیز در ازای دست کشیدن وی از خلافت، به خود امام واگذارد تا شرایطش را تعیین کند. امام حسن [علیه السلام]، تنها به یک میلیون درهمی که با عنوان خرج زندگی برادرش امام حسین [علیه السلام] درخواست کرده بود بسنده نکرد، و برای خود پنج میلیون درهم دیگر، و نیز یک آبادی در فارس، خواست. ولی از اینکه درخواستهای خود را دو چندان

ص: ۱۱۵

نکرده بود، اظهار پشیمانی کرد، و در حالی عراق را ترک گفت که سرزنش مردم عراق را برای خود خریده بود. «۱»

«بروکلمان» نیز می‌نویسد: امام حسن [علیه السلام] مرد رزم نبود؛ زیرا از اینکه با لشکریانش به دشمن حمله کند، خودداری ورزید. «۲» «هوکلی» نیز می‌نویسد: امام حسن علیه السلام به دلیل تمایلی که به صلح داشت مرد لایقی برای این کار نبود، و «ساکیس» نیز در بیان افراطی خود، امام حسن علیه السلام را سزاوار فرزندی علی علیه السلام ندانسته است؛ چرا که به زعم باطل این مستشرق، امام حسن علیه السلام تنها در اندیشه هوسرانیهای خود بود. «۳» تحلیل «دونالدسون» از روایات چنین است که امام حسن علیه السلام توان معنوی و عقلی لازم را برای رهبری موفقیت‌آمیز مردمش نداشت. «۴» «فلیپ حتی» همین سخنان را تکرار می‌کند و خلافت امام حسن علیه السلام را هرچند به انتخاب مردم و شرعی می‌داند، می‌نویسد: او بیشتر نه به حکومت و اداره کشور، بلکه به عیاشی و خوش‌گذرانی تمایل داشت! «۵»

آنچه «ال. وچیا والیری» در این مقاله نوشته نیز دقیقاً روگرفتی از مطالب و افکار همین مستشرقان است. با صرف نظر از اهداف و افکار این مستشرقان، به نظر ما نه تنها نمی توان بر این نوشته ها نام تحقیقات تاریخی نهاد، حتی نمی توان این مطالب را رونویسی صحیح تاریخ نامید؛ زیرا دست کم دهها گزارش دیگر، مخالف با این مطالب در منابع وجود دارد؛ ولی این افراد بدون پاسخ به آن گزارشها، تنها به گزینشهای دلخواه خویش بسنده کرده اند.

در این مقام، نواقص و کاستیهای مقاله او را در دو بخش کلی و جزئی برمی رسیم.

(۱). هاشم معروف حسنی، الائمة الاثنی، ج ۱، ص ۵۴۲.

(۲). احمد محمود صبحی، نظریة الامامة لدى الشيعة الاثنی عشریة، ص ۳۲۴.

(۳). همان.

(۴). هاشم معروف حسنی، الائمة الاثنی، ج ۱، ص ۵۴۲.

(۵). همان.

ص: ۱۱۶

بخش اول: ملاحظات کلی

نویسنده بر چند موضوع مهم در زندگی امام مجتبی علیه السلام تأکید ورزیده است. این موضوعات عبارت اند از: «شخصیت فردی امام حسن علیه السلام»، «صلح با معاویه»، «شرایط صلح»، «همسران امام حسن علیه السلام».

شخصیت فردی امام حسن علیه السلام

نویسنده امام مجتبی علیه السلام را شخصیتی فاقد شجاعت لازم و هوش سیاسی معرفی می کند؛ فردی با روحیه ای مسالمت آمیز و مخالف هرگونه تنش و منازعه با دشمنان که از امور طبیعی و بدیهی مسئولیتهای اجتماعی همچون منصب خلافت است. وی به طور کلی امام را شخصیتی فردگرا معرفی کرده است؛ آنجا که در بیان سبب ناراحتی یارانش از سخنان صلح آمیز امام می گوید: «او (امام حسن علیه السلام) بیان داشت که هیچ گونه احساس کینه و عداوتی در قبال یک مسلمان را در سر نمی پروراند». «۱» یا آنجا که می گوید: «می گویند او حاکمی نرمخو بود که هرگز آرامش و متانت خویش را از دست نمی داد نکته جالب اینکه مطلبی در ستایش از هوش، مهارت یا شجاعت او بیان نشده است.» «۲» همچنین وی در تبیین علل انصراف امام از خلافت بر «بی میلی حضرت به سیاست و منازعات مربوط به آن» تأکید ورزیده است. «۳»

درباره فردگرایی و انزواطلبی امام که به یقین از ماجرای صلح وی با معاویه متأثر است، حتی خود کسانی که چنین نظری درباره امام حسن علیه السلام دارند، مطالبی نقل می‌کنند که به هیچ روی با شخصیتی انزواطلب سازگار نیست. اگر امام چنین می‌بود از ابتدا وارد جریانات سیاسی و حکومتی نمی‌شد و همانند عبد الله بن

(۱). ترجمه مدخل، ص ۱۰۱ از همین کتاب.

(۲). همان، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

(۳). همان، ص ۱۰۴.

ص: ۱۱۷

عمر و بسیاری از قاعدین، خود را از صحنه سیاست دور نگاه می‌داشت؛ نه اینکه بنابر برخی گزارشها، در فتوحات و نیز حوادث سخت و پر آشوب دوران خلیفه سوم و نیز جنگهای جمل و صفین و نهروان حضوری فعال داشته باشد. بداهت بطلان این اوصاف درباره امام حسن علیه السلام توضیح بیش از این را نمی‌طلبد.

اینکه حضرت علیه السلام کینه و دشمنی هیچ مسلمانی را در دل نداشته است - بر فرض صحت این گزارش - به‌طور کلی سخنی صحیح است؛ اما نه درباره کسی چون معاویه؛ زیرا آن حضرت در خطبه‌ای که پس از صلح در کوفه ایراد کرد معاویه را لعن و نفرین فرمود؛ «۱» چنان‌که امیر مؤمنان علیه السلام در دعای نمازهای پنج‌گانه، معاویه و تتی چند از امویان را لعن می‌فرمود. البته کینه و دشمنی آن حضرت با معاویه و امویان، کینه‌ای شخصی نبود، و از دین‌خواهی ایشان برمی‌خاست. براثت امام حسن علیه السلام از دشمنان دین، بدان روی بود که آنان را مانع اصلی رسیدن مردم و جامعه به صلاح و هدایت و سعادت می‌دید.

تردید در باب شجاعت و هوشمندی امام علیه السلام، حتی اگر از منظری بی‌طرفانه بدان بنگریم، پنداری باطل است؛ چرا که از نظر قانون وراثت، باید گفت نه پدر امام و نه مادرش علیهم السلام هیچ‌کدام جز به شیردلی شهره نبوده‌اند. برای مثال، شجاعت پدر آن حضرت، یعنی علی علیه السلام، در میان تمام عرب مثال زدنی بوده است. مادرش فاطمه زهرا علیها السلام نیز فرزند انسان قوی دلی بود که به تعبیر امیر مؤمنان علیه السلام در میدان جنگ نزدیک‌ترین فرد به دشمن بوده است، و هرگاه آتش جنگ شعله می‌کشید به پیامبر صلی الله علیه و آله پناه می‌بردند. «۲» قیام سادات حسنی و شجاعت‌های آنان نیز که در تاریخ ثبت و ضبط شده است، شاهدی بر میراث‌داری آنان از جدشان امام حسن علیه السلام است.

(۱). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۶.

(۲). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۷۹ و ج ۱۹، ص ۱۱۶.

در روایات تاریخی نیز نقل شده است که امیر مؤمنان علیه السلام به دلیل بی‌پروایی امام حسن علیه السلام در جنگ او را از رفتن به میدان بازداشت. «۱»

انکار هوشمندی و ذکاوت امام مجتبی علیه السلام نیز با صرف نظر از اینکه ادعای بدون دلیلی است قاعدتا یا باید از راه وراثت ثابت شود، که چنین موضوعی با نظر به نسب و پدر و مادر امام مجتبی علیه السلام منتفی است، و برعکس، آنان در حد کمال از هوش و ذکاوت بهره‌مند بوده‌اند، یا از سخنان و گفتار است، که خطبه‌ها و سخنان امام مجتبی علیه السلام در کتب حدیثی و تاریخی، خلاف نظر نویسندگان را ثابت می‌کند؛ محض نمونه بنابر روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله، امام حسن علیه السلام، عقل مجسم توصیف شده است: لو كان العقل رجلا لكان الحسن. «۲» امام حسن علیه السلام، از نظر حافظه نیز بسیار قوی بود؛ چنان‌که سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در کودکی شنیده بود برای مردم باز می‌گفت. «۳»

همچنین از راه اعمال و رفتار می‌توان به فقدان هوش و ذکاوت در کسی پی برد، که نویسنده هیچ مطلب یا گزارشی در این زمینه ارائه نداده است. به نظر می‌رسد تنها چیزی که نویسنده را به چنین ادعای سست و بی‌دلیلی سوق داده است، نگاه ظاهری و سطحی به ماجرای صلح بوده باشد؛ اما به عکس، صلح با معاویه و اتخاذ این سیاست در آن برهه، از کمال ذکاوت و هوشمندی سیاسی آن حضرت حکایت دارد؛ امری که بزرگان اصحاب از درک عمق آن عاجز بودند و تنها هنگامی به حکمت آن پی بردند که یک دهه گذشت و خیانت‌های اشراف آشکار گشت.

نویسنده به لکنت زبان امام حسن علیه السلام اشاره کرده است. هرچند در روایات به این نکته اشاره شده است، با توجه به گزارشهای تاریخی به نظر می‌رسد این موضوع نیز نسبت ناروایی بیش نیست.

(۱). نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، خطبه ۲۰۷، ص ۲۴۰.

(۲). ابراهیم بن محمد جوینی، فرائد السمطين، ج ۲، ص ۶۸.

(۳). باقر شریف القرشی، حياة الامام الحسن بن علي عليه السلام، ج ۱، ص ۶۲.

اولا در پاره‌ای از این روایات، سلمان فارسی علت این امر را میراث‌بری امام مجتبی علیه السلام از یکی از عموهایش، یعنی حضرت موسی علیه السلام، دانسته است! «۱»

این موضوع از چند نظر قابل نقد است: اول، از جهت سند. برخی از این روایات از طریق واقدی نقل شده است که علمای اهل سنت او را تضعیف کرده‌اند؛ «۲» دیگر اینکه علت بروز این تقیصه قابل قبول نیست؛ زیرا بر فرض که بپذیریم مراد حضرت موسی علیه السلام از «و احلل عقدة من لساني» لکنت زبان بوده است و نه فصاحت و بلاغت، «۳» این لکنت ژنتیکی نبوده است؛ زیرا بنابر برخی روایات، زبان حضرت موسی علیه السلام در کودکی می‌سوزد و ایشان را دچار این عارضه می‌سازد. «۴» از سوی دیگر، چنین صفاتی ارثی نیستند. اما بر فرض که این عارضه ژنتیکی هم بوده باشد، باز از نظر علم ژنتیک قابل انتقال نیست؛ زیرا آنچه قابل انتقال است از سوی جد (یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام) امکان دارد، نه عموزادگان. «۵»

صلح با معاویه

از مهم‌ترین مباحث مطرح در این مقاله صلح امام حسن علیه السلام با معاویه است. آنچه در ترسیم چهره سیاسی امام مجتبی علیه السلام پیوسته چهره می‌نماید جهت‌گیری نویسنده در این باره است. او تحت تأثیر اخبار دروغ و با ارائه گزارشی بسیار

(۱). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۱.

(۲). بخاری، کتاب الضعفاء الصغیر، ص ۱۰۹؛ ابن حبان، کتاب المجروحین، ج ۲، ص ۲۹۰؛ عقیلی، کتاب الضعفاء الکبیر، ج ۴، ص ۱۰۸؛ نسائی، کتاب الضعفاء و المتروکین، ص ۲۱۷؛ ابن عدی، الکامل فی ضعف الرجال، ج ۷، ص ۴۸۱.

(۳). ر. ک: راغب اصفهانی، ص ۴۵۰.

(۴). مجاهد، تفسیر مجاهد، ج ۱، ص ۳۹۵؛ طبری، جامع البیان، ج ۱۶، ص ۱۹۹؛ شیخ طوسی، التبیان، ج ۷، ص ۱۵۰؛ ابن جوزی، زاد المسیر، ج ۵، ص ۱۹۶؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۸؛ ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۰۰.

(۵). برای اطلاع از این موضوع، ر. ک: گروه مؤلفان، روان‌شناسی رشد، ص ۱۸۱ - ۲۱۰ (فصل پنجم).

پایه‌های زیستی رشد؛ ال. سی. وان، وراثت و نژاد و جامعه، ص ۵۶ - ۸۹ (بحث روش وراثت).

ص: ۱۲۰

ناقص و نامنظم و غیرمنطقی از رویدادهایی که امام مجتبی علیه السلام را به قبول صلح با معاویه و کناره‌گیری از خلافت ناچار ساخت، خواننده را به این نتیجه‌گیری سوق می‌دهد که اولاً، پذیرش صلح آزادانه و از سر اختیار و خواست امام صورت گرفته است، نه چیز دیگر؛ ثانیاً، چنین شخصی نه تنها قابلیت عهده‌گیری منصب خلافت را نداشته است، حتی برای رهبری گروهی اندک نیز فاقد صلاحیت سیاسی لازم بوده است؛ زیرا وی از نظر روحیات فردی، شخصیتی بود که اوصافش گذشت، و از نظر سیاسی نیز نتوانست از نیروی عظیمی که در اختیار داشت به درستی بهره گیرد، و در نتیجه به صلحی تن

داد که یا به دلیل روحیات شخصی، خود، آن را طلب می‌کرد، و یا بر اثر سوء مدیریت و شناخت ناکافی نیروهایش نتوانست بر دشمن چیره شود. وی حتی در قرارداد صلح نیز درخواستها و اختیارات لازم را ننگجاند و امتیازات لازم را از معاویه نگرفت، و از همین روی پیوسته تأسف می‌خورد!

این موضع‌گیری در گزارش حوادث پیش از صلح، و تحلیل آن، به گونه‌های مختلفی بیان شده است که هر کدام قابل تأمل و نقد است. اینک به این موارد اشاره می‌شود:

۱. نویسنده به دلیل گزارش نادرست و غیرمنطقی حوادث پیش از صلح، گرفتار آشفتگی در بیان حوادث و نیز تناقض‌گویی در گزارشهای ناظر به درگیری نظامی امام مجتبی علیه السلام با معاویه شده، و از همین روی، بدون تبیین درست و منطقی زمینه‌ها و علل پذیرش صلح، یک‌باره خواننده را به نقطه پایان رسانده است. وی در همان ابتدا، پس از بیان رد شدن درخواست قیس از امام مبنی بر شرط جنگ در کنار عمل به کتاب و سنت در شروط بیعت، از خطبه امام و شرایط بیعت، از جمله صلح و آشتی با دشمن، سخن گفته است. او می‌پرسد:

آیا این سخنان، که جماعت را متعجب کرد، دلیل تمایل امام به

ص: ۱۲۱

صلح با معاویه نیست، درحالی‌که امام حسن علیه السلام چهل هزار نفر از کسانی را در اختیار داشت که در اعتقادات خود راسخ بودند؟ «۱»

به این ترتیب، عملاً زمینه ناموجه خواندن صلح را در خواننده فراهم ساخته است. وی در کنار طرح پرسش فوق، به ترس سپاهیان امام از معاویه اشاره می‌کند، که این امر، با توصیف آنان به «راسخ بودن در اعتقادات سیاسی‌شان» تناقض دارد. ولی به هر روی، او این شبهه را در دل خواننده پدید می‌آورد که چرا و به چه دلیل باید این سپاه از معاویه بهراسد و از او امان بخواهد؟ آیا آنان در همان ابتدای امر از معاویه امان خواسته‌اند؟ اگر چنین بوده است، چرا رهبر آنان از همان ابتدا اقدام به لشکرکشی کرده است؟

بدیهی است که این نحوه پرداختن به این ماجرا، جز به محکوم کردن استراتژی سیاسی - نظامی امام و ناموجه خواندن صلح با معاویه نمی‌انجامد، و حال آن‌که:

اولاً، بیعت بر اساس کتاب و سنت صورت گرفته و به دلیل اینکه همه چیز در این دو جمع می‌شود، امام علیه السلام شرط جنگ را که از سوی قیس مطرح شد، بیهوده دانسته، آن را رد کرد. بنابراین، گزارش بلاذری که مردم سوگند خوردند تا در جنگ و صلح او را همراهی کنند با گزارش بالا سازگاری ندارد. بر فرض صحت گزارش مزبور نیز، مردم از این سخن متعجب نشدند؛ بلکه عده‌ای - که احتمالاً از خوارج بودند - گفتند: «این سخن را نگفت مگر [به این دلیل] که هوای صلح با

معاویه را در سر دارد». «۲» نویسنده دقیقاً همین سخن را در قالب سؤال و شبهه مطرح کرده و نشان داده که چگونه تحت تأثیر سخن این گروه واقع شده است.

اما حقیقت این است که دلیل طرح این موضوع از سوی امام مجتبی علیه السلام، یعنی بیعت گرفتن از مردم، (آنچنانکه بلاذری می‌گوید) بر اساس چنین شرطی

(۱). ترجمه مدخل، ص ۹۹ از همین کتاب.

(۲). احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۷۹.

ص: ۱۲۲

(پذیرش جنگ و صلح)، این گمان خوارج، یا این شبهه نویسنده نبوده است؛ بلکه امام مجتبی علیه السلام می‌خواست این بار هرگونه بهانه‌ای را از دست مردم، و به ویژه خوارج، بگیرد، تا در حساس‌ترین موقعیت، حوادثی چون وقایع صفین تکرار نشود؛ امری که سرانجام باز هم از سوی خوارج تکرار شد و امام را، همانند امیر مؤمنان علیه السلام به دلیل پذیرش صلح تحمیلی تکفیر کردند و بر او خنجر زدند؛

ثانیاً، گزارشات تاریخی گواه آن است که امام حسن علیه السلام، هرچند در ابتدا از معاویه خواست تا بیعت او را بپذیرد و در صلح درآید و خون مسلمانان را نریزد، پس از اینکه نامه‌ها و نصیحت‌هایش اثری نبخشید و پاسخهای معاویه نشان از سرکشی داشت، و نیز مشاهده کرد که وی جاسوسان خود را به بصره و کوفه فرستاده است، برای سرکوب او برخاست و مردم را به جهاد با معاویه فراخواند؛ «۱»

ثالثاً، سخنرانی امام مجتبی علیه السلام، که سبب تعجب و بدگمانی عده‌ای شد، به نخستین روزهای خلافت او باز نمی‌گردد؛ بلکه چنانکه خود نویسنده در ادامه اشاره کرده این سخنرانی به ساباط مدائن مربوط است. هرچند اصل این سخنرانی نیز، خود، جای تأمل و کاوش دارد؛

رابعاً، نویسنده شاهد و دلیلی برای این مدعا نمی‌آورد که نیروی چهل هزار نفری امام حسن علیه السلام به اعتقادات سیاسی خویش سرسختانه پایبند بوده باشند، تا بتواند تمایل امام را به صلح با معاویه بی‌وجه بخواند. در عوض، خود بارها این مطلب را - حتی پس از چند کلمه - نقض کرده و دلایلی بر بی‌ثباتی و بلکه خیانت آنان مطرح ساخته است؛ مانند پاسخ ندادن کوفیان پس از دعوت امام به جهاد با معاویه، و نامه‌نگاری سران قبایل با معاویه برای امان گرفتن.

شمار لشکر امام نیز قابل قبول نیست؛ زیرا چنانچه چهل هزار نفر حاضر به

ص: ۱۲۳

نبرد بودند هنگامی که امام آنان را به جهاد با معاویه فراخواند به پا می‌خاستند، درحالی‌که به نوشته اغلب مورخان حتی یک نفر ندای امام را پاسخ نداد. این رقم، برگرفته از گزارشی است که می‌گوید در آخرین لحظات خلافت علی علیه السلام، چهل هزار نفر برای نبرد با معاویه آماده شده بودند، و تصور شده که همین تعداد نیز در رکاب امام حسن علیه السلام حاضر بوده‌اند. حال آنکه اصل خبر دروغ است؛ زیرا راوی آن ابن شهاب زهری است که در ادامه به او خواهیم پرداخت. جعل چنین آماری با توجه به آنکه فرماندهی این تعداد را قیس بن سعد بن عبادہ بر عهده داشته، بدان جهت است که راوی اصرار دارد سیاست امام حسن علیه السلام و قیس را دوگانه نشان دهد. وی حتی تصریح می‌کند که امام مجتبی علیه السلام برخلاف قیس، خواهان صلح با معاویه و کسب امتیاز از او برای خود بوده است. از همین روی، با آنکه مورخان مانند ابو الفرج، شمار افراد را همان دوازده هزار نفر دانسته‌اند، نویسنده تحت تأثیر گزارشات دروغین، پیوسته بر اساس این روایات همان اهداف اخبار ساختگی را پی می‌جوید.

۲. نویسنده اعزام قیس بن سعد بن عبادہ را به همراه عبید الله بن عباس، در مقام مشاور نظامی او، در جهت تصمیم از پیش گرفته امام حسن علیه السلام بر صلح با معاویه می‌شمارد و می‌گوید: امام خواسته است قیس را که نماینده گروهی جان بر کف بود از مواضع خود دور سازد. این تحلیل، بسیار بدبینانه و خلاف واقع، و درست برعکس تحلیل نویسنده، یا تحلیلی است که وی به طبری نسبت داده است. این، همان جهت‌گیری کلی نویسنده در این مقاله است که می‌خواهد عامل اصلی صلح را تصمیم شخصی امام حسن علیه السلام و نه عوامل بیرونی معرفی کند.

چنان‌که باز در همین باره و بدون هیچ مقدمه‌ای بیان می‌دارد که امام در سوابق مدائن نیز سخنانی گفت که موجب ناراحتی یارانش شد.

نمی‌توان از نویسنده انتظار داشت که از نگاه یک شیعه و حتی یک مسلمان به

ص: ۱۲۴

حوادث خلافت امام حسن علیه السلام بنگرد، اما او می‌بایست از منظر محقق آزاد و بی‌طرف مسائل را تحلیل می‌کرد؛ زیرا اولاً، چنانچه خیانت عبید الله و سپاه هشت هزار نفری او را در نظر می‌گرفت و انصاف می‌داد، نه تنها چنین تحلیلی ارائه نمی‌کرد یا تحلیل طبری را به نقد می‌کشید؛ بلکه به هوش و درایت سیاسی امام اعتراف می‌داد و نتیجه می‌گرفت که اعزام قیس با توجه به حساسیت موقعیت، برای مراقبت کامل از اوضاع ضرورت داشته است؛ زیرا با شناختی که از او داشت به صداقت و سرسختی و راسخ بودن وی در دفاع از امام و وفاداری به او اطمینان کامل داشت. این تحلیل نه تنها مخالف نظر

نویسنده است، که نشان‌دهنده عزم امام مجتبی علیه السّلام بر جهاد با معاویه و رسیدن به هدفی است که پدر بزرگوارش علی علیه السّلام در پی آن بود.

ثانیا، طبری چنین نظری بیان نکرده است. این تحلیل، روایتی است که طبری نقل کرده و چنانچه نویسنده محترم به سند روایت طبری توجه می‌کرد، در می‌یافت که این خبر دروغ محض یا دست‌کم غیرقابل اعتماد است، و حتی بر اساس اصول حدیث اهل سنت پذیرفتنی نیست؛ زیرا راوی این خبر ابن شهاب زهری است، «۱» که به دشمنی اهل بیت علیهم السّلام و دوستی و پیوند با امویان مشهور است. چنین روایاتی به این دلیل که راوی در جعل آنها انگیزه دارد، از نظر اصول حدیث پذیرفته نیست.

سخنرانی امام در ساباط مدائن نیز که نویسنده بدان اشاره کرده است، هرچند شیخ مفید و برخی دیگر از منابع تاریخی آن را نقل کرده‌اند، صحیح به نظر نمی‌آید؛ زیرا لشکری که ابتدا با ترغیبه‌ها و سخنرانیهای امام حسن علیه السّلام و عدی بن حاتم برای جنگ با معاویه بیرون آمده، بیش از هر چیز نیازمند امید به پیروزی

(۱). محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۵۸.

ص: ۱۲۵

است، نه سخنانی که بوی یأس و تسلیم دهد. این سخنرانی به هیچ وجه با آن همه ترغیبه‌ها سازش ندارد.

بر فرض صحت این خبر باز بیان نویسنده محترم ناقص است؛ زیرا همان منابع از جمله شیخ مفید تصریح می‌کنند که انگیزه اصلی امام حسن علیه السّلام از ایراد چنین سخنانی امتحان یاران خود و آشکار ساختن نیت‌های واقعی آنان بوده است.

با توجه به این مطالب، به نظر می‌رسد مطالبی در این گزارشها از قلم افتاده است. یعقوبی این افتادگی را بیان کرده است. وی می‌نویسد:

وقتی امام حسن علیه السّلام به ساباط مدائن وارد شد، معاویه گروهی را به ریاست مغیره بن شعبه برای پیشنهاد صلح به سوی امام روانه کرد.

آنان وقتی از نزد امام بیرون آمدند، برای تحریک خوارج و ایجاد اختلاف در سپاه، به گونه‌ای که مردم بشنوند، گفتند: خدا به وسیله فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله خون مردم را حفظ کرد و فتنه را آرام ساخت، و او صلح را پذیرفت.

یعقوبی می‌گوید: با این سخن سپاه مضطرب شد و مردم در راستگویی آنان تردید نکردند، و در نتیجه به بار و بنه امام حمله‌ور شدند. «۱»

به این ترتیب آشکار می‌شود که بدگمانی آنان به امام، و در پی آن، حمله به وی متأثر از شایعات و توطئه معاویه بوده است؛ ولی نویسنده گزارشات مربوط به اعزام نمایندگان معاویه را پس از اجرای حمله به امام آورده است. او در اینجا نیز تحت تأثیر اخبار ساختگی، می‌نویسد: مذاکرات میان امام و معاویه به نتیجه رسید؛ مذاکراتی که از پیش، به‌رغم مخالفت امام حسین علیه السلام، آغاز شده بود. «۲»

با صرف نظر از اینکه مذاکرات پیشین کجا صورت گرفته و چه کسی چنین

(۱). احمد بن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵.

(۲). ترجمه مدخل، ص ۱۰۲ از همین کتاب.

ص: ۱۲۶

مطلبی را گفته است، این‌گونه تاریخ‌نویسی را باید رونویسی تاریخی نامید، نه تحقیق تاریخی. حتی این نوشته را نمی‌توان رونویسی تاریخی نامید؛ زیرا اگر نویسنده به اخبار دیگر نیز نظری می‌انداخت، دست‌کم در کنار این مطلب بیان می‌داشت که اخبار دیگر نیز گویای همراهی و موافقت امام حسین علیه السلام با سیاستهای برادر خود بوده است. «۱»

شرایط توافقنامه صلح

همان‌گونه که نویسنده نتوانسته بود در بخش حوادث پیش از صلح، اخبار ساختگی را از اخبار صحیح تمییز و تشخیص دهد، در این بخش نیز تأثیرپذیری نویسنده از اخبار ساختگی کاملاً نمایان است. او به گونه‌ای به شرایط صلح پرداخته که تنها چیزی که امام حسن علیه السلام را به صلح واداشته، نه مشکلاتی بوده که او را به اینجا کشانده، بلکه تنها دستیابی به درآمدی برای خود بوده، و با وجود این، باز هم مغبون شده، و پشیمان بوده که چرا امتیازهای بیشتری از معاویه نگرفته است. از این روی، تنها چیزی را که به عنوان شرایط صلح مطرح کرده، و ظاهراً ایرادی نگرفته است، موضوع یک میلیون درهم مستمری برای خود و پنج میلیون خراجی است که باید از خزانه کوفه برداشته می‌شد.

نویسنده برای اینکه پنداشته‌های خود را توجیه کند، شرایط مهمی را که در منابع تاریخی برای صلحنامه نقل شده است، بر ساخته کسانی می‌شمارد که کوشیده‌اند انتقادات وارد بر امام حسن علیه السلام را کاهش داده، نشان دهند وی با مشکلات خاص و بزرگی روبه‌رو بوده و بر دیدگاه خویش (حق خلافت برای خود و جنگ با معاویه) پابرجا بوده است. «۲»

(۱). در نقد مدخل امام حسین علیه السلام از همین نویسنده، به این موضوع پرداخته می‌شود.

(۲). ترجمه مدخل، ص ۱۰۲ از همین کتاب.

این مطالب نشان می‌دهند که چگونه نویسنده می‌کوشد تا پذیرش صلح را خواسته نخستین و حقیقی امام حسن علیه السلام جلوه دهد؛ درحالی‌که مطالبی که خود او درباره فرار فرماندهان و اشراف به سوی معاویه و امان گرفتن از او و تأثیرپذیری سپاه از شایعات جاسوسان معاویه و جدایی خوارج از امام و قصد ترور آن حضرت مطرح می‌کند خط بطلانی است بر جهت‌گیریها و تصورات او.

نویسنده مدعی است امام به این دلیل که امتیازات بیشتری در صلحنامه قید نکرده بود تأسف می‌خورده است. اولاً، نویسنده هیچ منبع و مأخذ تاریخی برای این مدعای خود مطرح نکرده است؛ ثانیاً، تأسف در صورتی جای داشت که طرف مقابل به اجرای شرایط پایبند بوده باشد؛ اما وقتی معاویه هنگام ورود به کوفه اعلان می‌کند که تمام صلحنامه زیر پای من است، چنین تأسفی معنا ندارد؛ ثالثاً، نویسنده با پیش‌فرض ساختگی بودن گزارشهای ناظر به شرایطی که مورخان به منزله مفاد صلحنامه مطرح ساخته‌اند چنین ادعایی کرده است، در حالی که کوچک‌ترین دلیلی بر صدق این مدعای خود ارائه نداده است.

از جمله شرطهای صلحنامه، که نویسنده مدعی ساختگی بودن آن است موضوع تکلیف خلافت پس از معاویه است؛ معاویه باید قدرت را پس از مرگ خویش به امام حسن علیه السلام بازگرداند. دلیل نویسنده بر جعلی خواندن این شرط آن است که ایده جانشینی تا آن زمان هنوز مطرح نشده بود، و به همین دلیل معاویه با مشکلاتی مواجه بود تا بتواند این ایده را به جامعه مسلمین بقبولاند. از همین روی، معاویه از جانب خود تعهدی به گردن نگرفت. «۱»

در این باره نخستین مطلبی که باید روشن شود این است که چنین شرطی را مورخان نقل کرده‌اند، «۲» و حتی ابن عبد البر اجمال بر وجود چنین شرطی را مدعی

(۱). همان.

(۲). احمد بن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۴، ص ۱۵۸، احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۸۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱؛ ابن عبد البر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۴۳۸، ۴۳۹.

شده است. «۱» ثانیاً، حتی اگر امام حسن علیه السلام چنین شرطی را مطرح نکرده باشد، تصریح شده که عبد الله بن نوفل یا خود معاویه آن را مطرح ساخته است، که این امر خود مخالف نظر نویسنده است، که گویا می‌خواهد بگوید شیعیان برای کاهش انتقادات بر امام حسن علیه السلام چنین شرطی را مطرح کرده‌اند.

ثانیاً، گویا موضوع برای نویسنده کاملاً خلط شده است؛ چرا که ایده تعیین جانشین، پیش از امام حسن علیه السلام سابقه داشته است. ابو بکر، عمر را پیش از مرگش جانشین خود اعلام کرد؛ عمر تعیین خلیفه پس از خود را به شورای شش نفری

واگذار کرد؛ امام علی علیه السلام فرزند خود را جانشین خود معرفی کرد. (موضوعی که بدان اشاره خواهد شد) مشکل معاویه، جا انداختن این ایده میان مسلمانان نبوده است؛ بلکه برعکس تصور نویسنده، که این شرط را ساختگی دانسته، دلیل به شهادت رساندن امام به دستور معاویه و با مباشرت جعده همسر امام، همین شرط بوده است؛ زیرا تا امام زنده بود، معاویه نمی‌توانست خلافت پس از خود را به پسرش یزید انتقال دهد. در مرحله بعد، مشکل معاویه شخص یزید بود که مردی فاسق و شرابخوار بود و با وجود بزرگان بنی هاشم از جمله امام حسین علیه السلام و دیگران طرح جانشینی یزید طرحی بسیار مضحک می‌نمود. آنچه تا آن زمان سابقه نداشته و نویسنده درباره آن خلط کرده است، در حقیقت تبدیل خلافت به امپراتوری قیصری و کسری بود. معاویه می‌خواست خلافت را به صورت انحصاری و موروثی درآورد، و بدون اینکه فرزندش شرایط لازم را داشته باشد، و نیز بدون رضایت مردم و به هر شکل ممکن او را بر کرسی خلافت بنشاند. این ایده‌ای بود که در جامعه مسلمانان سابقه نداشت.

نویسنده نقل دیگری را که برای تعیین خلافت یعنی به صورت شورایی میان

(۱). ابن عبد البر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۴۳۹.

ص: ۱۲۹

مسلمانان که در برخی منابع از مفاد صلحنامه نقل شده، «۱» با این نکته رد کرده است که معاویه در فکر جانشینی پسرش نبود و نمی‌توانست هم باشد. «۲»

نویسنده یا معاویه را نشناخته و یا بنا را بر اجتهادات بی‌دلیل خود گذاشته است؛ زیرا آنان که با معاویه و حزب اموی اندکی آشنایی دارند می‌دانند امویان حکومت را از آن خود می‌دانستند. ابو سفیان پس از به خلافت رسیدن عثمان در انجمن امویان، که عثمان نیز در آن حاضر بود، گفت: دیگر نگذارند این گوی خلافت از دستان آنان خارج شود. «۳» معاویه نیز در وصیت خود به فرزندش هدف اصلی خود را آشکار ساخت: او نوشته بود تمام گردن‌کشان عرب را برای پذیرش خلافت او به زیر انداخته است. «۴» معاویه بیست سال کوشید تا حکومت را برای خود و خاندانش مستقر کند.

امام حسن علیه السلام - که نویسنده می‌گوید از هوش بهره‌ای نداشته - با شناخت کامل معاویه و امویان، به خوبی می‌دانست که بیست سال دیگر، معاویه پس از خود پسر شرابخوارش را بر گرده مسلمانان سوار خواهد کرد، و بایستی سندی در تاریخ بر جای می‌گذاشت تا خیانت چنین کسی که خود را حاکم و خلیفه مسلمانان می‌دانست، برای آیندگان آشکار شود. اتفاقاً با توجه به گرایش سیاسی - مذهبی مردم، واگذاری خلافت به شورا آسان‌ترین راهی بود که امام حسن علیه السلام می‌توانست به مدد آن بهانه را از دست معاویه بگیرد.

شرط دیگری که نویسنده آن را ساختگی دانسته است، موضوع عمل به کتاب و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره خلفای صالح است. بر اساس تصور نویسنده به این دلیل که نکته اخیر این شرط محکوم کردن سیره عثمان است، معاویه نمی‌توانسته آن را بپذیرد. «۵»

(۱). احمد بن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۴، ص ۱۵۹.

(۲). ترجمه مدخل، ص ۱۰۳ از همین کتاب.

(۳). محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۸.

(۴). همان، ج ۸، ص ۱۵۱؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۵۳.

(۵). ترجمه مدخل، ص ۱۰۳ از همین کتاب.

ص: ۱۳۰

معاویه با توجه به اوضاعی که برای امام و سپاه عراق پیش آمده بود، می‌توانست با اندکی فشار نظامی، امام حسن علیه السلام را شکست دهد و عراق را تصرف کند؛ اما او می‌خواست با صلحنامه و شرطهایی به حکومت خود وجهه قانونی بخشد. پس چرا شرایطی را که می‌داند بدانها عمل نخواهد کرد نپذیرد؟! او با وجود تلاشهای طولانی برای دستیابی به خلافت، شرط واگذاری خلافت پس از خود را به شورا پذیرفته بود، و حتی در مرحله نخست، برگه سفید امضا شده‌ای را برای امام فرستاد تا هر شرطی را که می‌خواهد تعیین کند. «۱» بر این اساس، چه مانعی دارد که یکی از مواد صلحنامه، عمل به سیره خلفای صالح باشد؟! معاویه می‌توانست بر اساس عدم تصریح به این خلیفه صالح، به‌زعم خود عثمان را مصداق این ماده بداند، هرچند عراقیها چنین تصویری نداشته باشند.

تشکیک دیگر و البته بسیار مبهم نویسنده، درباره مفاد صلحنامه به پرداخت دو میلیون درهم به امام حسین علیه السلام باز می‌گردد، که وی مدعی است این ماده بدان سبب ساخته شده که نشان دهد امام حسن علیه السلام به فکر برادرش بوده است!

روشن نیست که هدف نویسنده از این نقد چیست. اگر هدف وی این است که امام حسن علیه السلام به دلیل مخالفت امام حسین علیه السلام با صلح خواسته او را با پرداخت این وجه آرام و متقاعد سازد، بسیار به خطا رفته است. (چنانکه این موضوع در بخش نقد مدخل امام حسین علیه السلام توضیح داده خواهد شد). برخی محققان اساساً شرط پرداخت مالی چه به امام حسن علیه السلام و چه به‌طور کلی به بنی هاشم و حق تقدم آنان بر بنی امیه، را رد کرده‌اند؛ اما نه بدان دلیل که نویسنده مطرح کرده است، بلکه به این دلیل که اولاً، به سبب جهت‌گیری سیاسی این شرط است که می‌خواهند بگویند صلح امام حسن علیه السلام برای کسب امور دنیوی بوده است؛ ثانیاً، گزارشهای تاریخی دیگر تصریح می‌کند که طرح این شرط از

سوی عبد الله بن

(۱). احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۸۶.

ص: ۱۳۱

نوفل بوده و وقتی امام حسن علیه السلام این موضوع را شنید فرمود: معاویه نمی‌تواند در بیت المال مسلمین تعهدی را برای من بپذیرد. شاهد اینکه چنین شرطی در میان نبوده، آنکه سلیمان بن صرد خزاعی در اعتراض به امام گفت چرا سهمی برای خود در عطا قرار نداده است. «۱»

نویسنده پس از موضوع انعقاد قرارداد صلح، ماجرای توطئه معاویه برای خریدن عبید الله بن عباس، و خیانت وی و پناهنده شدن هشت هزار نیروی تحت امر او به معاویه را مطرح کرده است. «۲»

نویسنده با نوشتن ترتیب حوادث بدین گونه، در حقیقت همان فضایی را ترسیم کرده که معاویه به مدد شایعات توانست برای فروپاشی سپاه امام پدید آورد. این شایعات به صورت روایت تاریخی در منابع منعکس شده است.

بیان حوادث بدین ترتیب، به معنای خواستن صلح از سوی امام است بدون اینکه از سوی نیروهای او مشکلی پیش آمده باشد؛ زیرا حتی اگر عبید الله بن عباس و نیروهای او پناهنده شده‌اند اولاً، در اصل پذیرش صلح تأثیری نداشته است، و ثانیاً، مسبب اصلی این واقعه همان صلح زودهنگام بوده است.

خیانت عبید الله و نیروهای او پیش از انعقاد صلح صورت گرفته است.

بلاذری می‌نویسد:

وقتی معاویه در اخنونیه برابر نیروهای عبید الله اردو زد، عبد الرحمن بن سمره را دو بار نزد عبید الله فرستاد که به او بگوید امام حسن علیه السلام با او صلح کرده است، و سرانجام توانست وی را بفریبد. این، فریبی بیش نبود؛ زیرا اگر موضوع خیانت عبید الله پس از معاهده صلح رخ داده باشد، دیگر جلب نظر عبید الله از سوی معاویه وجهی نداشت.

(۱). رسول جعفریان، تاریخ خلفا، ص ۳۸۲.

(۲). ترجمه مدخل، ص ۱۰۳ از همین کتاب.

ص: ۱۳۲

بر اساس نقل ابو الفرج اصفهانی و بلاذری معاویه پس از خیانت عبید الله و نیروهایش، و پس از آنکه نتوانست قیس بن سعد را نیز بفریبد، هیئتی به سوی امام حسن علیه السلام فرستاد تا پیشنهاد صلح را بپذیرد. «۱» این موضوع کاملاً آشکار می‌سازد که معاویه تنها برای فریب عبید الله چنین دروغی گفته و این امر به همین گونه در منابع تاریخی راه یافته است.

قیس پس از فرار و خیانت این نیروها به امام حسن نامه نوشت و موضوع را با ایشان در میان گذاشت. امام حسن علیه السلام نیز در سخنرانی خود که پس از آن با معاویه صلح کرد به مردم خبر داد که سپاه او به وی خیانت کرده و به معاویه پناهنده شده است. «۲»

نویسنده، به انجمن شیعیان اشاره می‌کند که پس از گذشت چند سال از صلح، ناخشنودی خود را از امام به دلیل عدم دریافت تعهد کتبی از معاویه ابراز کردند؛ تعهدی که بنابر آن خلافت را پس از مرگش به امام حسن علیه السلام واگذار می‌کرد.

پیش‌تر به استناد منابع تاریخی بیان شد که موضوع واگذاری خلافت به شورا یا به امام حسن، در صلحنامه آمده است. بنابراین چنین گزارشی درست نیست.

برعکس، بنابر روایت دینوری، شیعیان پس از چند سال به خطای خود و صحت سیاست امام مجتبی علیه السلام درباره صلح اعتراف کردند. «۳»

آخرین موضوعی که نویسنده درباره صلح مطرح کرده، عوامل پذیرش صلح است.

اما در اینجا نیز بر اساس همان تبلیغات و شایعات عصر امام که در منابع تاریخی راه یافته و نویسنده از آنها تأثیر پذیرفته است، نخستین و مهم‌ترین انگیزه و عامل، علاقه امام به صلح و آرامش و بی‌میلی به سیاست و منازعات مربوط به آن دانسته شده است.

توضیح در این باره و بطلان نظریه نویسنده در قسمت اول بیان شد.

(۱). احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۸۴ - ۲۸۵؛ ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۲ - ۴۳.

(۲). احمد بن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۴، ص ۱۵۷.

(۳). ابو حنیفه دینوری، الاخبار الطوال.

یکی از اتهامات بزرگی که امویان و عباسیان با هدف خدشه‌دار کردن چهره سیاسی و مذهبی امام مطرح ساختند موضوع همسران امام حسن علیه السلام و طلاقهای پیوسته آنان است. این اتهامات به وسیله شایعات، و با کمک مورخان همسو با امویان و عباسیان، آن قدر در جامعه پراکنده شده بود که برخی از منابع شیعه را نیز تحت تأثیر قرار داده است.

بر این اساس، طبیعی است مستشرقانی چون والیری، که دیدگاهی کاملاً عادی و بلکه متأثر از منابع اهل سنت دارد، اتهامات مورخان اموی و عباسی را تکرار کند. او می‌گوید: امام پس از صلح، زندگی توأم با لذایذ شهوی داشته و بارها همسران خویش را طلاق داده و دوباره ازدواج کرده است؛ به گونه‌ای که «مطلق» خوانده می‌شده است. نویسنده شمار زنان امام را شصت، هفتاد یا نود همسر دایمی و سیصد یا چهار صد همسر متعه دانسته است!

این اتهام نیز از جمله شایعات پرشماری است که امویان و عباسیان بر ساخته‌اند، و در منابع اهل سنت و حتی پاره‌ای منابع شیعی راه یافته است.

در این باره باید به منشأ این تهمت و منابع مربوط به آن پرداخت.

الف) منشأ این اتهام: هم امویان و مورخان همسوی با آنان، هم عباسیان، بانیان اصلی این اتهام‌اند. بنابر نقل طبری و مسعودی، نخستین بار منصور عباسی برای تحقیر سادات حسنی این تهمت را در میان مردم شایع ساخت. وی پس از دستگیری عبد الله بن حسن، در برابر انبوه مردم سخنرانی کرد و پس از دشنامها و بدگوییها و تهمت‌های بسیار در حق امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام، به واگذاری خلافت از سوی امام مجتبی علیه السلام به معاویه اشاره کرد و گفت: به خدا سوگند که او مرد نبود. وقتی اموال به او عرضه شد آنها را پذیرفت. معاویه با نیرنگ به او وعده داد که ولیعهدش می‌کند، و بدین ترتیب او را برکنار ساخت

ص: ۱۳۴

و همه چیز وی را گرفت و همه کارها را به او واگذارد و به زنان روی آورد. او امروز با یکی ازدواج می‌کرد و فردا دیگری را طلاق می‌داد و همچنان بدین کار مشغول بود تا این‌که در بسترش مرد. «۱»

ب) منابع این اتهام: شمار همسران و موضوع طلاق آنان در منابع اهل سنت، و پس از آن در برخی منابع شیعه به سه منبع تاریخی باز می‌گردد:

۱. ابو الحسن مدائنی (م ۲۲۵) که شمار همسران امام حسن علیه السلام را هفتاد زن دانسته است. «۲»

اولاً، مدائنی در بصره رشد کرده و با توجه به شهرت این شهر به گرایش عثمانی، وی در معرض چنین اتهامی است. همچنین ابن عدی او را در نقل حدیث ضعیف دانسته است. «۳» مسلم از نقل روایات مدائنی در صحیح خود، امتناع کرده است. «۴» وی از موالی سمره بن جندب است که دشمن اهل بیت علیهم السلام بوده است. «۵» همچنین روایات مدائنی را دارای دو ویژگی دانسته‌اند: نخست اینکه غالب روایات او مرسل، و روایات مستندش بسیار کم است؛ «۶» دوم اینکه اغلب روایات او

از عوانة بن حکم (م ۱۴۷ یا ۱۵۸) است که به حدیث‌سازی برای امویان شهره است. «۷» همچنین مدائنی از خاصان اسحاق بن ابراهیم موصلی (۱۵۵-۲۳۵) بوده و در خانه او نیز از دنیا رفت. «۸» درباره اسحاق موصلی تصریح کرده‌اند که وی آوازه‌خوان بوده و ابو الفرج اصفهانی در کتاب خود الاغانی نام او را در شمار

(۱). طبری، تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۳۴؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۰.

(۲). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲.

(۳). ابن عدی، الکامل، ج ۵، ص ۲۱۳.

(۴). علی بن ابی کرم (ابن اثیر)، الکامل فی الضعفاء، ج ۵، ص ۲۱۳.

(۵). همان.

(۶). علی بن ابی کرم (ابن اثیر)، الکامل فی الضعفاء، ج ۵، ص ۲۱۳.

(۷). یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۱۶، ص ۱۳۷؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۸۶.

(۸). ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۱۳.

ص: ۱۳۵

ترانه‌خوانان عصر عباسی آورده است. «۱» ابراهیم از ندیمان بنی عباس (هارون، امین، مأمون، معتصم، واثق و متوکل عباسی) بوده، و مدائنی از اسحاق موصلی پول می‌گرفته است. «۲» همه این موارد نشان می‌دهند که این خبر (همسران زیاد امام حسن علیه السلام) بر ساخته مورخانی است که یا به امویان گرایش سیاسی داشته‌اند و یا به عباسیان.

ثانیا، مدائنی که خود این موضوع را نقل کرده، بیش از ده زن برای امام مجتبی علیه السلام نام نبرده است. «۳» شیخ مفید تنها پنج زن را نام برده و برخی دیگر را با تعبیر «امهات شتی» بیان کرده است، «۴» که همین تعبیر برای بسیاری از اصحاب و تابعین بیان شده است، و شمار ده زن (قدری کمتر یا اندکی بیشتر) در عرف آن زمان امری کاملاً رایج بوده است، و شمار زنان برخی از صحابه، حتی از این تعداد نیز بیشتر بوده است. محض نمونه شمار همسران خلفا و برخی دیگر از اصحاب مشهور به نقل از طبقات ابن سعد از این قرار است:

امیر المؤمنین علی علیه السلام، ده زن و امهات دیگری (امهات شتی) که نام برده نشده‌اند، ولی به اعتبار کلمه «امهات» که جمع است، نباید کمتر از سه زن باشد؛

عمر، نه زن؛ عثمان؛ نه زن؛ طلحه، هشت زن؛ زبیر، نه زن؛ عبد الرحمن بن عوف، پانزده زن، و همچنین چند زن دیگر که ابن سعد از آنان به امهات تعبیر کرده (امهات شتی) و به اعتبار کلمه جمع «امهات» نباید کمتر از سه زن باشند؛ سعد بن ابی وقاص، یازده زن؛ و محمد بن مسلمة، هفت زن.

۲. بلاذری (م ۲۷۹) زنان امام را نود تن روایت کرده است. «۵»

بلاذری این روایت را از عباس بن هشام بن محمد کلبی از پدرش از جدش از

(۱). ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۵، ص ۲۷۸.

(۲). ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۵۳.

(۳). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱.

(۴). محمد بن محمد (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۲۰.

(۵). احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۷۷.

ص: ۱۳۶

ابو صالح کلبی نقل کرده است. سند این روایت از دو جهت کانون انتقاد حدیث شناسان و علمای جرح و تعدیل اهل سنت است: نخست اینکه هشام و محمد کلبی از نظر اهل سنت تضعیف شده‌اند؛ «۱» هرچند علمای شیعه موافق نظر آنان نیستند؛ دوم اینکه ابو صالح، که نامش باذام است، از نظر برخی علمای اهل سنت تضعیف، و به دروغ زن نامیده شده است؛ «۲» به ویژه در مواردی که کلبی از او روایت می‌کند. «۳» حتی از کلبی روایت شده که ابو صالح به او گفته آنچه برای تو روایت کرده‌ام دروغ بوده است. «۴» دست‌کم گفته‌اند به حدیث ابو صالح نمی‌توان احتجاج کرد. «۵» با صرف نظر از تمام این مطالب، و با در نظر گرفتن توثیق ابو صالح از سوی برخی چون عجللی، «۶» باز هم نمی‌توان به روایت او استناد کرد؛ زیرا در تعارض توثیق و تعدیل راوی بیان شده که تضعیف مقدم است. «۷»

از جمله افراد دیگری که تعداد همسران حضرت را نود نفر دانسته شبلنجی است که بدون ذکر مآخذ این مطلب را نقل کرده، و همچنین با توضیحاتی که داده شد آشکار می‌شود که منبع اصلی او نیز بلاذری بوده است.

۳. ابو طالب مکی، محمد بن علی بن عطیه (م ۳۸۶) تعداد همسران امام را بیش از همه، یعنی ۲۵۰ یا سیصد زن برشمرده است. «۸»

(۱). بخاری، الضعفاء الصغیر، ص ۱۰۵؛ نسائی، کتاب الضعفاء و المتروکین، ص ۲۳۱؛ عقیلی، الضعفاء الکبیر، ج ۴، ص ۷۶، ۷۹؛ الجرح و التعدیل، ج ۷، ص ۲۷۱.

(۲). احمد بن حنبل، العلل، ج ۲، ص ۵۰۲ و ج ۳، ص ۱۰۰؛ بخاری، التاریخ الکبیر، ج ۲، ص ۱۴۴؛ الضعفاء الصغیر، ص ۲۷؛ ابن حبان، کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۷۱؛ نسائی، کتاب الضعفاء و المتروکین، ص ۱۵۸؛ ابن عدی، الکامل، ج ۲، ص ۶۹؛ عقیلی، الضعفاء الکبیر، ج ۱، ص ۱۶۵.

(۳). ابن حبان، کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۷۱؛ الجرح و التعدیل، ج ۲، ص ۴۳۲؛ محمد بن احمد ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۹۶.

(۴). الضعفاء الکبیر، ج ۱، ص ۱۶۶؛ محمد بن احمد ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۹۶.

(۵). ابن ابی حاتم رازی، الجرح و التعدیل، ج ۲، ص ۴۳۲.

(۶). عجللی، تاریخ الثقات، ص ۷۷، ۵۰۰.

(۷). سیوطی، تدریب الراوی، ج ۱، ص ۳۰۹ - ۳۱۰.

(۸). قوت القلوب، ج ۲، ص ۴۷۱.

ص: ۱۳۷

اولا هیچ کس این تعداد را مطرح نکرده است؛ ثانیاً، معاصران این شخص تصریح کرده‌اند که وی به بیماری هیستری «۱» مبتلا بوده، و وقتی به بغداد رفت و علمای بغداد به این امر واقف شدند از او کناره گرفتند. «۲» بنابراین روایات چنین فردی، که برخی از جمله ابن شهر آشوب نیز از او برگرفته‌اند، «۳» اعتباری ندارد.

آخرین مطلبی که این موضوع را با اشکال روبه‌رو می‌سازد اینکه چرا با این تعداد همسر، تنها پانزده فرزند برای امام حسن علیه السلام برشمرده‌اند.

بخش دوم: ملاحظات جزئی و موردی

۱. نویسنده می‌گوید: امام حسن علیه السلام مدعی خلافت بود تا اینکه به نفع معاویه از ادعای خود صرف نظر کرد. «۴» وی در جای دیگر انتصاب او را از سوی امیر المؤمنین علیه السلام به خلافت از خود انکار کرده است. «۵»

این بیان چنانچه به عدم خلافت رسمی امام حسن علیه السلام اشاره داشته باشد، نادرست است. با صرف نظر از روایات شیعه، «۶» که انتصاب امام مجتبی علیه السلام را از سوی امیر المؤمنین علیه السلام به جانشینی و خلافت پس از خود نقل کرده‌اند، مورخان نیز آورده‌اند که مردم عراق، حجاز، یمن، خراسان و دیگر بلاد اسلامی پس از امام علی علیه السلام با عنوان خلیفه مسلمانان با امام حسن علیه السلام بیعت کردند، «۷» و امام

(۱). مبتلایان به این مرض دچار اختلال حواس و گرفتار اوهام می‌شوند. لغتنامه دهخدا، ذیل لغت «هیستری».

(۲). خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۸۹؛ سیرة الائمة الاثنی عشر، ج ۱، ص ۵۵۷ از جمله مواعظ وی این بوده است: «لیس علی المخلوقین اضر من خالق».

(۳). ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۹۲.

(۴). ترجمه مدخل، ص ۹۷ از همین کتاب.

(۵). ترجمه مدخل، ص ۹۹ از همین کتاب.

(۶). محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۳۴۶-۳۵۲، ۳۵۸-۳۶۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷؛ اربلی، کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۵۴.

(۷). ابن سعد، ترجمة الامام الحسن، ص ۷۴، حدیث ۱۲۹؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۵،

ص: ۱۳۸

حسن علیه السلام نیز خود در نامه به معاویه تصریح می‌فرماید که ان علیا لما مضی لسبيله ... و لانی المسلمون الامر بعده. «۱» شمار بیعت‌کنندگان را نیز هفتاد هزار نفر و بیشتر برشمرده‌اند. «۲» نویسنده نیز در ادامه بحث به بیعت مردم با امام حسن علیه السلام تصریح کرده است.

۲. نویسنده با تأییرپذیری از روایات ساختگی می‌گوید: امیر مؤمنان علیه السلام می‌خواست نام امام حسن علیه السلام را «حرب» بگذارد. «۳»

در این باره در نقد مدخل امام علی علیه السلام از همین نویسنده گفته آمد که این اتهام برای ترسیم چهره‌ای خشونت‌طلب و خونریز از سوی امویان ساخته شده، و بنابر روایت صحیح، امیر المؤمنین علیه السلام هنگام نام‌گذاری امام مجتبی علیه السلام فرمود: من در این کار از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشی نمی‌گیرم.

۳. نویسنده ذیل روایت متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة می گوید: مروان بن حکم در صحت این روایت تردید روا داشت. «۴»

اولا، به نظر نمی رسد که هدف نویسنده، تنها اطلاع رسانی بوده باشد؛ زیرا تردید روا داشتن در روایتی که منابع شیعه و اهل سنت آن را از دهها نفر از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله مانند امام علی علیه السلام، عمر، ابو سعید خدری، حذیفه بن یمان، ابو هریره، براء بن عازب، اسامة بن زید، مسور بن مخرمه، و مالک بن حویرث نقل کرده «۵» و تواتر آن را به اثبات رسانده اند، آن هم از سوی شخصی که نه در

ص ۱۵۸؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۳، ابن اعثم کوفی، فتوح، ج ۴، ص ۱۴۸؛ سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۱۹۶؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۸؛ صلاح الدین صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۱۰۹ و

(۱). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۵-۳۶.

(۲). صلاح الدین صفدی، الوافی بالوفیات.

(۳). ترجمه مدخل، ص ۹۷ از همین کتاب.

(۴). ترجمه مدخل، ص ۹۸ از همین کتاب.

(۵). ر. ک: ابن ابی شیبہ، المصنف، ج ۷، ص ۵۱۲؛ نسائی، السنن الکبری، ج ۵، ص ۴۹، ۸۱، ۱۴۵؛

ص: ۱۳۹

میان صحابه جایگاهی دارد و نه از موقعیتی علمی برخوردار است، و از سویی نیز دشمنی وی با اهل بیت علیهم السلام چون آفتاب روشن است، چه ارزشی دارد؟ به ویژه آنکه بدون هیچ نقد و اشاره ای از سوی نویسنده رها شود، و خواننده غیر مسلمان یا ناآگاه نیز تصور کند رد این روایت از سوی شخصی چون مروان اهمیتی دارد.

ثانیا، مروان نیز این روایت را انکار نکرده است، بلکه وقتی مانع دفن امام مجتبی علیه السلام کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، ابو هریره او را با توجه به این روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق امام حسن و برادرش علیهما السلام سرزنش کرد، و مروان با ناراحتی به او گفت: اگر تو و ابو سعید خدری این قدر از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نقل نکرده بودید دیگر حدیثی از پیامبر نمانده بود. «۱»

۴. نویسنده مدعی است امام مجتبی علیه السلام به دلیل جوانی در دوران خلفای نخست، هیچ گونه فعالیتی نداشته است. «۲»

این ادعا در زمان ابو بکر و عمر درست است، ولی در زمان عثمان خیر؛ زیرا بنابر برخی روایات مورخان اهل سنت، مانند طبری و ابو الشیخ انصاری و ابن خلدون، امام حسن علیه السلام، همانند فرزندان دیگر صحابه، در فتح آفریقا و خراسان شرکت داشته است. «۳»

۵. نویسنده از طبقات ابن سعد نقل کرده که امام حسن علیه السلام به دلیل دست داشتن محمد بن ابی بکر در قتل عثمان او را فاسق می خواند. «۴»

ابی یعلیٰ موصلی، مسند، ج ۲، ص ۳۹۵؛ ابن حبان، صحیح، ج ۱۵، ص ۴۱۲، ۴۱۳؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۳۵-۴۰ و ۳۴۷ و ج ۱۹، ص ۲۹۲.

(۱). شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۳.

(۲). ترجمه مدخل، ص ۹۸ از همین کتاب.

(۳). ابو الشیخ انصاری، طبقات المحدثین باصبهان، ج ۱، ص ۱۹۱؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۹؛ ابو نعیم اصبهانی، ذکر اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۴۳؛ ابن خلدون، العبر ... (تاریخ ابن خلدون)، ج ۲، ص ۵۷۳.

(۴). ترجمه مدخل، ص ۹۸ از همین کتاب.

ص: ۱۴۰

این ادعا برخاسته از برداشت نادرست، و ناآشنایی نویسنده با تعبیر «حسن»، در لسان محدثان و مورخان است. وی تصور کرده منظور از آن، امام حسن علیه السلام است؛ درحالی که مراد ایشان حسن بصری (م ۱۱۰) است که اغلب از او به «حسن» تعبیر می کنند، و در روایت ابن سعد، ابو الاشهب از او این مطلب را نقل کرده است، و همچنان که تراجم نویسان تصریح کرده اند ابو الاشهب جعفر بن حیان عطاردی بصری (م ۱۶۵) راوی احادیث حسن بصری است. «۱» البته چنین نویسندگانی که تحت تأثیر اخبار اموی می خواهند امام حسن علیه السلام را به گونه ای موافق با عثمان، یا حتی مانند طه حسین، ایشان را عثمانی مذهب جلوه دهند، ممکن است قضاوت های عجولانه و دور از دقت و تأملی مانند این نمونه داشته باشند.

۶. نویسنده می گوید: عبید الله بن عباس مردم را به بیعت با امام حسن علیه السلام دعوت کرد. «۲»

هرچند در برخی گزارشها چنین آمده است، بنابر روایت مشهور عبد الله بن عباس صحیح است. «۳» از نظر جایگاه علمی و اجتماعی عبید الله و ترغیب مردم به بیعت با امام نیز همین روایت مشهور صحیح می نماید. به نظر می رسد روایاتی که عبید الله بن عباس را نقل کرده اند، در پی آن اند که بر اساس برخی روایات ساختگی بگویند ابن عباس، که پیش از شهادت امیر

مؤمنان علیه السّلام اموال بصره را برداشت و از امام جدا شد، در زمان خلافت امام حسن علیه السّلام حضور نداشته است.
«۴»

(۱). بخاری، التاریخ الکبیر، ج ۲، ص ۱۸۹؛ ابن ابی حاتم رازی، الجرح و التعذیل، ج ۲، ص ۴۷۶؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۰۵؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۷، ص ۵۱۱.

(۲). ترجمه مدخل، ص ۹۹ از همان کتاب.

(۳). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۳؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۰۷؛ اربلی، کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۵۶.

(۴). بنگرید: محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۵۸.

ص: ۱۴۱

۷. نویسنده درباره داراب جرد تردید داشته که از فسا است یا اهواز؛ «۱» در حالی که آشکار است که این شهر از فارس است نه خوزستان. «۲»

۸. نویسنده به روایت منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند که ایشان صلح میان دو گروه از مسلمانان به دست امام حسن علیه السّلام را پیش‌بینی می‌فرماید. «۳» اما برخی محققان درباره این روایت تردید روا داشته‌اند. «۴»

۹. نویسنده مدعی است امام حسن علیه السّلام چون سوءظن داشت که چه کسی او را مسموم کرده و نخواست بر این اساس خون بی‌گناهی ریخته شود از ذکر نام قاتل خودداری کرد. نویسنده این توضیح را در نقد روایاتی آورده که به صراحت بیان داشته‌اند «جعه بنت اشعث» با توطئه معاویه او را مسموم کرده است. «۵»

این بیان صحیح نیست؛ زیرا هرچند موضوع سوءظن یا اشاره در برخی روایات مطرح شده است، بنابر روایات قابل توجهی، امام نه تنها در این باره سوءظن نداشت، بلکه قاتل خود را کاملاً می‌شناخته و به برادرش امام حسین علیه السّلام فرمود: «من می‌دانم چه کسی مرا مسموم کرده و آبشخور این توطئه از کجا و چه کسی است». «۶»

۱۰. نویسنده، امام حسن علیه السّلام را یکی از شخصیت‌های اصلی در نمایش‌های مذهبی ایران (تعزیه) دانسته است. «۷»

آشکار است که امام حسین علیه السّلام از شخصیت‌های اصلی در تعزیه است، نه امام حسن علیه السّلام.

(۱). ترجمه مدخل، ص ۱۰۲ از همین کتاب.

(۲). بکری، المعجم ما استعجم، ج ۲، ص ۱۶۸؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۱۹.

(۳). ترجمه مدخل، ص ۱۰۵ از همین کتاب.

(۴). ر. ک: هاشم معروف الحسنى، سيرة الائمة الاثنى عشر، ج ۱، ص ۵۲۷ - ۵۳۰.

(۵). ترجمه مدخل، ص ۱۰۵ از همین کتاب.

(۶). شيخ مفيد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۰۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۱۶۷؛ اربلی، كشف الغمة، ج ۲، ص ۲۰۸؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۵۶.

(۷). ترجمه مدخل، ص ۱۰۸ از همین کتاب.

ص: ۱۴۲

منابع و مأخذ

* نهج البلاغه.

۱. ابن ابی الحديد، عبد الحميد بن محمد، شرح نهج البلاغه، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، اسماعيليان، قم.

۲. ابن ابی حاتم، عبد الرحمن، الجرح و التعديل، دار احياء التراث العربی، ۱۳۷۱.

۳. ابن ابی شبيب، عبد الله بن محمد، المصنّف في الاحاديث و الآثار، تحقيق سعيد محمد اللّحام، دار الفكر، ۱۴۰۹.

۴. ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، زاد المسير في علم التفسير، المكتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۷.

۵. ابن حبان، محمد، کتاب الثّقات، حيدر آباد دکن، ۱۳۹۸.

۶. ابن حجر، احمد بن علی، لسان الميزان، دار الفكر، بیروت، ۱۴۰۸.

۷. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، دار صادر، بیروت.

۸. ابن سعد، محمد، ترجمة الامام الحسن عليه السّلام، تحقيق السيد عبد العزيز الطباطبائي، مؤسسه آل البيت عليهم السّلام لاحياء التراث، قم.

۹. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، تحقيق گروهی از محققان، مطبعة الحيدرية، نجف، ۱۳۷۶ ق.

١٠. ابن عبد البر، يوسف بن عبد الله، الاستيعاب في معرفة الاصحاب، تحقيق على محمد معوض و عادل احمد عبد الموجود، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٥.

١١. ابن عساكر، علي بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق على شيري، دار الفكر، بيروت، ١٤١٧.

١٢. ابن قتيبة، ابو محمد عبد الله بن مسلم، المعارف، تحقيق ثروت عكاشه، دار المعارف، قاهره.

١٣. ابن كثير، اسماعيل، البداية و النهاية، تحقيق احمد ابو ملحوم و ديكران، دار الكتب العلمية، بيروت.

١٤. ابن نديم، ابو الفرج محمد بن اسحاق، الفهرست، تحقيق رضا تجدد.

١٥. ابو الفرج اصفهاني، علي بن الحسين، الاغانى، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٧.

١٦. ابو الفرج اصفهاني، علي بن الحسين، مقاتل الطالبين، دار الكتاب، قم، ١٣٨٥.

ص: ١٤٣

١٧. ابو حنيفة دينوري، احمد بن داود، الاخبار الطوال، تحقيق عبد المنعم عامر، دار احياء الكتب العربيه، قاهره، ١٩٦٠.

١٨. ابو حنيفة دينوري، احمد بن داود، الاخبار الطوال، تحقيق عبد المنعم عامر، منشورات الرضى، قم.

١٩. احمد بن حنبل، مسند، دار صادر، بيروت.

٢٠. اربلي، علي بن عيسى، كشف الغمة في معرفة الائمة، دار الاضواء، بيروت، ١٤٠٥.

٢١. بخارى، محمد بن اسماعيل، التاريخ الكبير، به كوشش عبد المعيد خان، دار الفكر، بيروت.

٢٢. بخارى، محمد بن اسماعيل، التاريخ الكبير، مكتبة الاسلاميه، ديار بكر.

٢٣. بلاذري، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، تحقيق محمد باقر محمودى، مؤسسة العلمى، بيروت، ١٣٩٤.

٢٤. خطيب بغدادى، احمد بن على، تاريخ بغداد أو مدينة السلام، دار الكتب العلميه، بيروت.

٢٥. ذهبى، ابو عبد الله محمد بن احمد، ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، تحقيق على محمد البجاوى، دار الفكر، بيروت.

٢٦. ذهبى، ابو عبد الله محمد بن احمد، ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، تحقيق على محمد البجاوى، دار المعرفه، بيروت، ١٣٨٢ ق.

٢٧. سبط ابن جوزى، يوسف بن قزغلى، تذكرة الخواص، مكتبة نينوى الحديثة، تهران.
٢٨. صفدى، صلاح الدين خليل بن أيبك، الوافى بالوفيات، دار صادر، بيروت، ١٤١١.
٢٩. طبرانى، سليمان بن احمد، المعجم الكبير، ج دوم، تحقيق حمدى عبد الحميد السلفى، دار احياء التراث العربى، بيروت.
٣٠. طبرسى، فضل بن حسن، اعلام الورى باعلام الهدى، تحقيق مؤسسه آل البيت، مؤسسه آل البيت، قم، ١٤١٧.
٣١. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الامم و الملوك، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، روائع التراث العربى، بيروت.
- ص: ١٤٤
٣٢. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ طبرى، بيروت.
٣٣. طبرى، محمد بن جرير، جامع البيان فى تأويل القرآن، چاپ سوم، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٢٠.
٣٤. طوسى، محمد بن حسن، التبيان فى تفسير القرآن، دار احياء التراث العربى، بيروت.
٣٥. عجلى، احمد بن عبد الله، تاريخ الثقات، تحقيق عبد المعطى قلجى، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٥.
٣٦. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، تحقيق الشيخ محمد الاخوندى، دار الكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٥٠ ش.
٣٧. مسعودى، ابو الحسن على بن الحسين، مروج الذهب و معادن الجواهر، مؤسسه دار الجهره، قم، ١٤٠٩.
٣٨. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد، تحقيق مؤسسة آل البيت لتحقيق التراث، دار المفيد، قم.
٣٩. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد، تحقيق مؤسسة آل البيت لحياء التراث، المؤتمر العالمى لألفية الشيخ المفيد، قم، ١٤١٣.
٤٠. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، الجمل و النصره لسيد العترة فى حرب البصرة، تحقيق سيد على مير شريفى، المؤتمر العالمى لألفية الشيخ المفيد، قم، ١٤١٣.
٤١. منقرى، نصر بن مزاحم، وقعة صفين، تحقيق عبد السلام محمد هارون، منشورات مكتبة آيت الله العظمى مرعشى، قم، ١٤٠٣.
٤٢. منقرى، نصر بن مزاحم، وقعة صفين، تحقيق عبد السلام محمد هارون، مؤسسة العربية الحديثه، ١٣٨٢.

۴۳. هاشم معروف الحسنی، سیرة الائمة الاثنی عشر، انتشارات الشریف الرضی، قم، ۱۴۰۹.

۴۴. یعقوبی، احمد بن واضح، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت.

ص: ۱۴۵

امام حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام

نویسنده: ال. وچیا والیری (L. Veccia Vaglieri)

مترجم: حسین مسعودی

ص: ۱۴۷

[متن ترجمه]

حسین بن علی بن ابی طالب [علیهما السلام]

او نوه پیامبر و پسر فاطمه [علیها السلام] است. شهرت او به سبب قیام وی در کربلا به تاریخ دهم محرم ۶۱ ق/ اکتبر ۶۸۰ م است که پایانی فاجعه آمیز داشت.

دوران کودکی و جوانی

حسین [علیه السلام] در مدینه متولد شد و تاریخ ولادت او طبق اکثر منابع، آغاز شعبان سال چهارم ق/ ژانویه ۶۲۶ م بود. بنابراین او هنگام رحلت پیامبر هنوز کودک بود و به همین دلیل خاطرات بسیار اندکی از جدش داشت. شماری از احادیث، جملات محبت آمیزی را از پیامبر نقل می کنند که گفته می شود درباره نوه هایش به کار برده است؛ مثلاً: «هرکس آنان را دوست بدارد مرا دوست دارد و هرکس از آنان بیزار باشد از من بیزار است» و «حسن و حسین [علیهما السلام] سرور جوانان بهشت اند» (این جمله، از نظر شیعیان بسیار مهم است چرا که آن را یکی از دلایل اساسی برای اثبات حق امامت درباره اولاد پیامبر می دانند. سید شباب اهل الجنة یکی از صفاتی است که شیعیان به هریک از این دو برادر می دهند)؛ روایاتی دیگر پیامبر را در حالی توصیف می کنند که نوه های او بر روی زانوانش یا بر روی شانه هایش یا حتی هنگام سجده نماز بر روی پشتش بوده اند (ابن کثیر، ج ۸،

ص: ۱۴۸

ص ۲۰۵-۲۰۷، شمار زیادی از این احادیث را گردآورده و عمدتاً آنها را از مجموعه های ابن حنبل و ترمذی اقتباس کرده است). پاره ای از روایات به این توصیفات اندک، جذاب و شبیه واقع، جزئیاتی را افزوده اند که برای غیر مسلمانان عجیب، و

هنگامی که در آنها پای فرشتگان به میان می‌آید، تخیلی به نظر می‌رسند؛ اما برای مسلمانان این چنین نیست؛ زیرا آنان معتقدند که پیامبر ملاقاتهای بسیاری با جبرئیل داشته است. در سایر روایات تأثیر و نفوذ شیعیان آشکار است (برای اطلاع از این روایات، به بخش افسانه‌های مربوط به حسین [علیه السلام] رجوع کنید). در ایام جوانی، حسین [علیه السلام] در سایه پدرش می‌زیست، اوامرش را اطاعت می‌کرد (مثلاً ر. ک: مسعودی، مروج، ج ۴، ص ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۸۱، ...) و در جنگهای او شرکت می‌جست.

نگرش حسین [علیه السلام] درباره معاویه

حتی پس از وفات علی [علیه السلام]، حسین [علیه السلام] هنوز در مقام یک شخصیت مطرح نبود. نمونه‌ای از این امر در ارتباط او با معاویه دیده می‌شود: او برادرش حسن [علیه السلام] را به دلیل کناره‌گیری از قدرت سرزنش می‌کرد، اما او نیز در برابر «عمل انجام شده» تسلیم شد و دریافت مستمری یک یا دو میلیون درهمی را پذیرفت؛ او همچنین غالباً به دمشق - جایی که عطایای بیشتری دریافت می‌کرد - می‌رفت. چندین بار - حتی پیش از وفات حسن [علیه السلام] - شیعیان به او پیشنهاد قیام دادند (مثلاً حجر بن عدی)، اما پاسخ او همیشه یک چیز بود: «مادامی که این مرد [معاویه] زنده است، نمی‌توان کاری کرد دستور این است که همواره به فکر انتقام در آینده باشیم، اما درباره آن سخنی نگوییم» (بلاذری، ص ۶۳۴ (صفحه رو) تا ۶۳۷، ص ۶۳۶ (صفحه رو)، ...). معاویه از طریق والی خود در مدینه، یعنی مروان بن حکم، مطلع شده بود که شیعیان ملاقاتهای فراوانی با حسین [علیه السلام]

ص: ۱۴۹

دارند، اما به این هشدار توجهی نکرد. معاویه با دوراندیشی به مروان توصیه کرد که از برخورد با حسین [علیه السلام] اجتناب ورزد و به حسین [علیه السلام] نامه‌ای نوشت که در آن وعده‌های سخاوتمندانه‌ای داده بود و در عین حال به او توصیه کرده بود که مروان را تحریک نکند. این ماجرا با پاسخی مکتوب و غرورآفرین از سوی حسین [علیه السلام] خاتمه یافت که ظاهراً موجب نگرانی معاویه نشد (ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۶۲). تنها در دو واقعه دیگر حسین [علیه السلام] جسورانه عمل کرد: هنگامی که در مقابل شماری از امویان قدرتمند از حق خویش درباره اموال خاصی دفاع کرد (اغانی، ج ۱۶، ص ۶۸-۷۰) و هنگامی که معاویه از مقامات عالی حکومت خواست که یزید را در مقام جانشینی وی به رسمیت بشناسند، حسین [علیه السلام] از جمله پنج نفری بود که از تن دادن به این ادعا - که اصل جدیدی در موضوع جانشینی خلیفه مطرح می‌ساخت - امتناع ورزیدند [ر. ک: مدخل ولیعهد (WALI'AH) -].

خودداری مجدد حسین [علیه السلام] از بیعت با یزید پس از مرگ معاویه، و عواقب آن

بلافاصله پس از مرگ معاویه (رجب سال ۶۰ ق/ مارس - آوریل ۶۸۰ م)، والی مدینه یعنی ولید بن عتبة بن ابی سفیان به دستور یزید، در ساعتی غیرعادی، حسین [علیه السلام] و عبد الله بن زبیر را به کاخ دعوت کرد. هدف او این بود که آنان را به بیعت با خلیفه جدید (یعنی یزید) مجبور کند. هر دوی آنان دریافتند که معاویه درگذشته است، و با اینکه تصمیم داشتند از بیعت خودداری کنند، از جان خود می‌ترسیدند. ابن زبیر شب بعد به مکه گریخت، اما حسین [علیه السلام] به همراهی یارانش

به کاخ ولید رفت، و پس از ابراز همدردی، درخواست کرد که بیعت را به تعویق اندازند و این بهانه را مطرح ساخت که برای آنکه بیعت معتبر باشد، باید در حضور جمع صورت گیرد. او موفق شد دو روز بیعت را به تأخیر بیندازد و سرانجام همراه خانواده‌اش، شبانه به مکه گریخت؛ البته بدون اینکه از مسیری

ص: ۱۵۰

فرعی برود. گرچه مروان به ولید بن عتبّه تأکید کرده بود که به خشونت متوسل شود، ولید تمایلی نداشت که به اقداماتی جدی علیه نوه پیامبر دست زند. وی در ازای این تعلّل، از منصب خود برکنار شد. وضعیتی که با ورود ابن زبیر و حسین [علیه السلام] در مکه ایجاد شد، نمی‌توانسته وضعیت بسیار آرامی باشد. اهالی مکه علاقه‌مند بودند که در خدمت حسین [علیه السلام] باشند؛ و از این‌روی، ابن زبیر که از قبل آرزوهای مخفی جاه‌طلبانه‌ای در سر داشت، مظنون به حسادت به حسین [علیه السلام] بود (ر. ک: طبری، ج ۲، ص ۲۷۶).

منابع مربوط به قیام حسین [علیه السلام] و سرانجام فاجعه‌آمیز او

مهم‌ترین متون درباره اقدام متهورانه حسین [علیه السلام] و عاقبت فاجعه‌آمیز آن در کربلا، کتب طبری و بلاذری هستند؛ مگر آنکه اصالت برخی از دست‌نوشته‌های منسوب به ابو مخنف در کتابخانه برلین (ر. ک: ۸- ۹۰۳۱، ۹- ۹۰۲۸، Ahlwardt - که نویسنده این مقاله، در حال بررسی آنهاست - به‌طور کامل یا تا حدودی تأیید شود. طبری موارد زیر را نقل می‌کند:

۱) شمار زیادی از احادیث به روایت ابو مخنف (متوفای حدود ۱۵۷ ق / ۷۷۴ م) با اسنادهایی که به شاهدان معاصر آن واقعه باز می‌گردند؛ ۲) شمار زیادی از روایات دیگر به نقل از هشام بن محمد کلبی که بیشتر آنها را از استاد خویش ابو مخنف دریافت کرده است؛ ۳) شمار کمی از روایات که سایر راویان به همراه اسنادهای مربوط، نقل کرده‌اند، اما این روایات تعبیر دیگری را به تعبیر قبلی می‌افزاید که اکثراً فاقد اهمیت‌اند. بلاذری تقریباً همیشه، همان منابع مورد استفاده طبری را به کار برده است، اما غالباً آنها را تلخیص کرده و با واژه قالوا (- می‌گویند) آغاز کرده است، و برخی آیات و جزئیات اضافه‌ای نیز بر آنها افزوده است. دینوری، یعقوبی، ابن عبد ربّه و دیگران اطلاعات ناچیزی به دانش ما

ص: ۱۵۱

افزوده‌اند؛ زیرا تقریباً تمام روایاتشان را از ابو مخنف نقل کرده‌اند. چنان‌ارزشی، حتی در میان شیعیان، برای نوشته‌های این طرفدار حسین [علیه السلام] قایل شده‌اند که نخستین نویسندگان شیعی (مانند مفید، متوفای ۴۱۳ ق / ۱۰۲۲ م)، یا منتقدانی که توانایی کافی در حذف ملحقات غیرواقعی به این روایات را داشته‌اند (مانند اوئیس در عصر حاضر)، روایات خود را درباره قیام حسین [علیه السلام]، عمدتاً از مجموعه احادیث وی (ابو مخنف) اقتباس کرده‌اند (تشیع آنها در جای دیگر خود را هویدا می‌سازد). صرفاً در دوره‌های بعد (ظاهراً اوایل قرن هفتم هجری / سیزدهم میلادی) بود که داستان قیام حسین [علیه السلام]، با رواج روایات تخیلی و احساسی، تا حدودی تغییر یافت (مثلاً جنگهای تن به تن که طی آن، ده‌ها نفر از دشمنان حسین

[علیه السلام] کشته می‌شدند؛ یا دفاع حسین [علیه السلام] از خود مانند یک شیر و کشتن مهاجمان؛ و داستانهایی ساختگی از این قبیل). ابن کثیر (ج ۸، ص ۲۰۱ و صفحه بعد) از این «مبالغه‌ها» و «تحریفات» شیعیان، به شدت انتقاد کرده است.

دعوت کوفیان از حسین [علیه السلام]، [و] مأموریت «مسلم بن عقیل» در کوفه

خبر مرگ معاویه، در کوفه که اکثر اهالی آن شیعه بودند، با خوشحالی مردم روبه‌رو شد. به زودی نامه‌ها و پیغامهایی از کوفه فرستاده شد که از حسین [علیه السلام] دعوت می‌کرد تا به این شهر بیاید؛ چرا که دیگر نمی‌توانستند حکومت امویان را تحمل کنند؛ حکومتی که از نظر آنان «فیء» را غصب کرده بود؛ اجازه داده بود اموال خدا در دست صاحبان قدرت و ثروت باشد؛ بهترین مردان را کشته بود (اشاره به حجر بن عدی و طرفدارانش) درحالی‌که بدترین افراد را زنده نگاه داشته بود (ر. ک: «نامه سلیمان بن صرد خزاعی و سایر شیعیان»، طبری، ج ۲، ص ۲۳۴ و صفحه بعد). حسین [علیه السلام] پاسخ داد که درک می‌کند که آنان امیدوارند در سایه او و در راه حق و حقیقت با یکدیگر متحد گردند. او افزود: «امام باید کسی

ص: ۱۵۲

باشد که مطابق کتاب خدا عمل کند؛ اموال [اتباع خویش] را با صداقت و درستی برگیرد؛ به حق حکم کند و خود را وقف خدمت به خداوند سازد». با این حال، حسین [علیه السلام] قبل از هر تصمیمی، احتیاط را در این دید که پسر عموی خویش مسلم بن عقیل را به کوفه بفرستد تا وضعیت آنجا را بسنجد. مسلم به زودی هزاران پیمان حمایت دریافت کرد و حتی توانست از بالای منبر در مسجد، بر گردهمایی مردم ریاست نماید (طبری، ج ۲، ص ۲۵۷ و صفحه بعد؛ دینوری، ص ۲۵۲). اما توطئه مسلم به خلیفه یزید گزارش شد و او که دیگر به والی خود در کوفه یعنی نعمان بن بشیر انصاری اعتماد نداشت، حاکمیت کوفه را به عبید الله بن زیاد سپرد. عبید الله که در آن زمان والی بصره بود، از یزید فرمان گرفت که بلافاصله شخصا به کوفه رفته، آشوبها را سرکوب کند. ابن زیاد در لباس مبدل وارد کوفه شد و دست به اقداماتی جدی و مؤثر زد که باعث رعب و وحشت حامیان حسین [علیه السلام] شد. ابتدا مسلم بیهوده کوشید تا به سرعت قیامی را سازماندهی کند؛ اما پس از آن گریخت و مخفی شد. محل اختفای وی کشف گردید و او به قتل رسید (ذی الحجه سال ۶۰ ق / ۱۱ سپتامبر ۶۸۰ م). از بخت بد حسین، او نامه‌ای بسیار خوش‌بینانه درباره موفقیت تبلیغات خود به حسین [علیه السلام] نوشته، و حتی ظاهرا هزاران عهدنامه را به امضای کوفیان، برای حسین [علیه السلام] فرستاده بود.

عزیمت حسین [علیه السلام] به کوفه

قبلا ابن حنیفه در مدینه (طبری، ج ۲، ص ۲۲۰ و صفحه بعد) و سپس عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس - هنگامی که حسین [علیه السلام] را در راه مدینه به مکه ملاقات کردند (طبری، ج ۲، ص ۲۲۳) - و نیز دیگران، درباره خطرات قیام به حسین [علیه السلام] هشدار داده بودند. ابن عباس در مکه نیز با اصرار فراوان، توصیه خویش را تکرار کرده بود (طبری، ج ۲، ص ۲۷۴ و صفحه بعد؛ بلاذری،

ص: ۱۵۳

۶۳۸ روی برگ - ۶۳۹ پشت برگ و ...). حتی عبد الله بن زبیر کوشید تا وی را از این کار منصرف سازد؛ که البته این تلاش ابن زبیر، ریاکارانه بود؛ زیرا او در واقع بسیار خرسند بود که حسین [علیه السلام] فضای مکه را برای او خالی کند (طبری، ج ۲، ص ۲۷۴ - ۲۷۶). به رغم تمام این توصیه‌ها، حسین [علیه السلام] برنامه خویش را رها نکرد.

او به جای مناسک حج، اعمال عمره را به جای آورد و با استفاده از غیبت والی مکه، عمرو بن سعید اشدق - که مشغول انجام مناسک حج در حومه شهر بود - به همراه گروهش مخفیانه از شهر خارج شد. همراهان وی عبارت بودند از حدود پنجاه نفر مرد - افرادی از خویشاوندان و یارانش که قادر به حمل سلاح بودند - و زن و کودک (۸ ذی الحجه سال ۶۰ ق/ ۱۰ سپتامبر ۶۸۰ م، مصادف با روز ترویه).

طبری و بلاذری، نام تمام مکانهایی را که او در راه مکه به کوفه در آنها توقف کرد، ثبت کرده‌اند و ولهاوزن (Wellhausen) آنها را ذکر نموده است.

عمرو بن سعید از رفتن حسین [علیه السلام] مطلع گردید و گروهی را به فرماندهی برادرش یحیی، در پی او فرستاد؛ اما تنها چیزی که بین این دو گروه اتفاق افتاد، برخورد تازیانه‌ها و چوبها بود.

حسین [علیه السلام] در منطقه تنعیم در حوالی مکه به کاروانی برخورد که از یمن می‌آمد، و او برای خود این حق را قایل شد که محموله آن را تصاحب کند؛ زیرا این محموله حاوی گیاهان مخصوص خضاب و ردهایی بود که برای خلیفه می‌بردند. در طول راه، حسین [علیه السلام] با افرادی چند ملاقات کرد، از جمله فرزاد شاعر، که در جواب سؤال او صریحا بیان داشت که دلهای مردم عراق با حسین [علیه السلام] است اما شمشیرهایشان در خدمت امویان (طبری، ج ۲، ص ۲۷۷ و ۲۷۸ و ...)؛ و نیز پسر عمویش عبد الله بن جعفر که امان‌نامه‌ای از عمرو بن سعید گرفته و آمده بود تا آن را برای حسین [علیه السلام] قرائت کند. اما تصمیم حسین [علیه السلام] تزلزل‌ناپذیر بود. پاسخ او به کسانی که می‌کوشیدند او را از اقدام خود منصرف

ص: ۱۵۴

سازند، تقریبا همواره بر یک منوال بود: «خدا آن گونه که بخواهد عمل می‌کند ...»؛

من انتخاب بهترین [راه] را به او وا می‌گذارم ... او با کسی که هدفش حق باشد، دشمن نیست ...». زهیر بن قین بجلی که یکی از طرفداران عثمان بود و در طول سفر از برپایی خیمه‌های خویش در نزدیکی خیمه‌گاه حسین [علیه السلام] خودداری می‌ورزید، یک بار مجبور شد خیمه خود را در نزدیکی حسین [علیه السلام] بر پا کند.

حسین [علیه السلام] او را دعوت به ملاقات کرد و زهیر در مدت گفت‌وگو با وی تغییر عقیده داد و از آن پس یکی از مشتاق‌ترین یاران حسین [علیه السلام] شد.

عبید الله بن زیاد افرادی را در راههای بین حجاز و کوفه مستقر کرده بود (طبری، ج ۲، ص ۲۸۵ و ۲۸۸) و به آنان فرمان داده بود که مانع ورود و خروج اشخاص به منطقه حفاظتی‌شان شوند. حسین [علیه السلام] از طریق بادیه‌نشینان از این فرمان ابن زیاد مطلع گردید، اما از این خبر بیمناک نشد و به سفر خویش ادامه داد. در ناحیه ثعلبیه بود که وی برای اولین بار، خبر قتل مسلم و هانی بن عروه در کوفه را از طریق چند مسافر شنید. او می‌خواست بازگردد اما پسران عقیل که مصمم بودند انتقام برادرشان را بگیرند یا به سرنوشت او دچار شوند نظر او را تغییر دادند. سپس در منطقه زباله به حسین [علیه السلام] خبر رسید سفیر او - قیس بن مسهر صیداوی یا برادر خوانده‌اش عبد الله بن یقطر (طبری، ج ۲، ص ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۰۳) - که از حجاز به کوفه فرستاده شده بود تا ورود قریب الوقوع او را اعلام کند، دستگیر شده و به قتل رسیده است. آن‌گاه حسین [علیه السلام] برای یارانش خطبه‌ای خواند و در آن، خبرهای غم‌انگیزی را که به دستش رسیده بود، و [نیز] خبر خیانت کوفیان را به ایشان باز گفت، و از آنان خواست که او را ترک کنند.

کسانی که در طول سفر به او ملحق شده بودند از وی جدا شدند و فقط کسانی باقی ماندند که از حجاز او را همراهی کرده بودند.

گروههایی از سواران، منطقه را جست‌وجو می‌کردند. هنگامی که در افق

ص: ۱۵۵

نمایان شدند، حسین [علیه السلام] مسیر خویش را به سمت ذو حسم (یا حسم) تغییر داد و خیمه‌های خویش را در آنجا برپا کرد. سوارانی که تحت فرماندهی حر بن یزید تمیمی یربوعی بودند به آنان نزدیک شدند و چون هوا به شدت گرم بود حسین [علیه السلام] دستور داد که به ایشان آب بدهند. در این زمان، وضعیت هنوز عاری از تنش بود به گونه‌ای که حر و افرادی در آن روز دو نماز به امامت حسین [علیه السلام] به جای آوردند (طبری، ج ۲، ص ۲۹۷، ۲۹۸). بعداً چهار شیعه که از کوفه آمده بودند، به‌رغم ممانعت حر توانستند به شورشیان پیوندند (طبری، ج ۲، ص ۳۰۲ و صفحه بعد). پس از هریک از دو نماز، حسین [علیه السلام] برای دشمنانش انگیزه خویش را از این سفر توضیح داد: «شما» امامی "نداشتید و من باید به اذن خداوند وسیله‌ای برای همبستگی و اتحاد می‌بودم ... ما در قیاس با کسانی که ادعاهای ناحق دارند و ظالمانه عمل می‌کنند، صلاحیت بیشتری برای حکومت بر شما داریم ...؛ اما اگر نظرتان را تغییر داده‌اید ... من از اینجا خواهم رفت» (طبری، ج ۲، ص ۲۹۷ و صفحه بعد). حر از نامه‌هایی که کوفیان برای حسین [علیه السلام] فرستاده بودند چیزی نمی‌دانست. اما هنگامی که حسین [علیه السلام] دو کیسه پر از این نامه‌ها را به او نشان داد، نظر خویش را تغییر نداد. او دستور داشت بدون درگیری، شورشیان را نزد ابن زیاد ببرد و سعی داشت حسین [علیه السلام] را متقاعد سازد که از او متابعت کند. هنگامی که حسین [علیه السلام] به حرکت خویش ادامه داد، حر جرئت نکرد که با او مخالفت کند اما در عوض به او پیشنهاداتی ارائه داد: مسیری را دنبال کند که نه به کوفه و نه به مدینه ختم می‌شود و نامه‌ای به یزید یا ابن زیاد بنویسد؛ در همین حال خود حر نامه‌ای به ابن زیاد بنویسد، به این امید که پاسخی دریافت کند که اجتناب از این آزمون سخت را برای او ممکن سازد. اما حسین [علیه السلام] پیشنهادات او را نپذیرفت، و بنابراین حر از نزدیک او را تعقیب می‌کرد و هر از گاهی به او هشدارهایی می‌داد: «من به خاطر خودت، تو را

به یاد خدا می‌اندازم...؛ اگر جنگی درگیرد، کشته خواهی شد...». اما حسین [علیه السلام] از مرگ نمی‌هراسید. هنگامی که در ناحیه نینوا (بخشی از «سواد» کوفه) توقف کردند، سواری از کوفه رسید و بدون سلام به حسین [علیه السلام] نامه‌ای را از ابن زیاد به دست حرّ داد. در این نامه ابن زیاد به حرّ دستور داده بود که اجازه ندهد شورشیان در هیچ مکانی توقف کنند، مگر در بیابانی بدون آب و فاقد تجهیزات و استحکامات. سپس زهیر بن قین پیشنهاد کرد که حسین [علیه السلام] به گروه کوچک حرّ حمله کند و روستای عکر را که استحکاماتی داشت به تصرف درآورد؛ اما حسین [علیه السلام] از شروع درگیری و جنگ خودداری ورزید.

روز دوم محرم او در سرزمین کربلا که جزو ناحیه نینوا بود اردو زد. روز سوم محرم، اوضاع رو به وخامت گذاشت: سپاهی شامل چهار هزار نفر تحت فرماندهی عمر بن سعد بن ابی وقاص از کوفه رسید. او به فرمان ابن زیاد در مقام «نایب» در ری منصوب شده بود و قرار بود به دستیا برود تا قیام «دیلیمان» را فرو نشاند؛ اما ابن زیاد او را برای سرکوبی حسین [علیه السلام] فراخواند. ابن سعد بیهوده کوشید تا از این وظیفه نفرت‌انگیز بگریزد، اما چون تهدید شد که منصب خویش را از دست خواهد داد سرانجام مجبور به اطاعت گردید. پس از آنکه ابن سعد به کربلا رسید، قاصدی به او خبر داد که حسین [علیه السلام] اکنون صرفاً قصد عقب‌نشینی دارد؛ اما ابن زیاد پس از دریافت این خبر اصرار ورزید که شورشیان باید با یزید بیعت کنند. در همین حال، از دسترسی آنان به رودخانه جلوگیری کردند. عمر بن سعد شخصی به نام عمرو بن حجاج زبیدی را به همراه پانصد اسب سوار در مسیر فرات گماشت، به گونه‌ای که حسین [علیه السلام] و یارانش به مدت سه روز شدیداً از تشنگی رنج می‌بردند. یک گروه شجاع به فرماندهی برادر حسین [علیه السلام]، یعنی عباس، به سمت فرات یورش بردند اما تنها توانستند چند مشک آب را پر کنند.

در همین حال، ابن سعد می‌کوشید تا به توافقی دست یابد و شبانه مذاکراتی را با

حسین [علیه السلام] انجام می‌داد. گرچه هیچ کس در این مذاکرات حاضر نبود، شایع شد که حسین [علیه السلام] سه پیشنهاد مطرح کرده است: یا باید به او اجازه داده شود که به منزله یک سرباز معمولی برای جنگ با کفار به جبهه برود؛ یا دوباره به یزید ملحق شود و شخصا با او بیعت کند؛ یا از همان راهی که آمده بود بازگردد (طبری، ج ۲، ص ۲۸۷، ۳۱۴، ۴۳۶؛ بلاذری، ص ۶۴۴ صفحه رو). در این موقعیت شمر بن ذی الجوشن به ابن زیاد توصیه‌های شرارت‌آمیزی کرد (شیعیان معمولاً او را شمر می‌نامند). وی سابقاً از حامیان علی [علیه السلام] بود و در صفین به همراه او جنگیده بود (طبری، ج ۱، ص ۳۳۰۵). ابن زیاد می‌خواست از خود انعطاف نشان دهد، اما شمر او را متقاعد ساخت که باید حسین [علیه السلام] را به اطاعت وادارد زیرا او وارد منطقه‌ای شده است که تحت قلمرو ابن زیاد است. از این روی، ابن زیاد به ابن سعد دستور داد که اگر شورشیان از پذیرش شرایط مطرح شده خودداری ورزیدند به آنان حمله کند، یا فرماندهی لشکر را به حامل این دستور، یعنی شمر، بسپارد (طبری، ج ۲، ص ۳۱۵ و صفحه بعد). حتی گفته‌اند او اضافه کرد که اگر حسین [علیه السلام] در جنگ

کشته شد پیکرش باید لگدمال شود زیرا او «یک یاغی، یک فتنه‌جو، یک راهزن و شخصی ستمکار است که نباید پس از مرگش هیچ زیان دیگری به بار آورد» (طبری، ج ۲، ص ۳۱۶). ابن سعد، شمر را نفرین کرد و او را متهم ساخت که ماجرای را که می‌توانست پایان صلح‌آمیزی داشته باشد، به تلخی کشاند. ابن سعد مطمئن بود که حسین [علیه السلام] تسلیم نخواهد شد زیرا «روحی سرافراز و پرافتخار در وجود اوست».

غروب نهم محرم، ابن سعد با افرادش به سوی شورشیان پیشروی کرد.

حسین [علیه السلام] جلوی خیمه‌اش نشسته بود؛ بر شمشیر خویش تکیه داده بود و در حالتی خواب‌آلود سرش به جلو خم شده بود. او در عالم رؤیا پیامبر را دید که به وی اطلاع داد که به زودی به او ملحق خواهد شد. خواهرش زینب [علیها السلام] به وی خبر داد که سربازان ابن سعد در حال پیشروی هستند. او نیز برادرش عباس [علیه السلام]

ص: ۱۵۸

را نزد آنان فرستاد تا علت نزدیک شدنشان را بفهمد. درحالی‌که منتظر بازگشت این قاصد بودند، فریادهایی حاکی از اخطار و سرزنش و توهین، از دو جانب نثار یکدیگر می‌شد. پس از بازگشت عباس [علیه السلام]، حسین [علیه السلام] از فرمان ابن زیاد باخبر شد و مهلت یک شبه‌ای خواست. این مهلت به او داده شد. سپس او برای خویشان و یارانش سخنانی ایراد کرد که فرزندش علی [علیه السلام] - تنها فرد مذکری که از واقعه قتل عام، جان سالم به در برد - بعدها این سخنان را چنین به یاد می‌آورد: «خدای را سپاس که ما را به [نعمت] نبوت مفتخر ساخته، و قرآن و دین را به ما آموخته من یارانی ارزشمندتر از یاران خود ... و خاندانی با تقواتر از خاندان خود نمی‌شناسم خداوند همه شما را جزا دهد. گمان می‌کنم فردا پایان کار ما فرا خواهد رسید از همه شما می‌خواهم که از اینجا بروید. من مانع شما نخواهم شد. تاریکی شب، پوششی برای رفتن شما خواهد بود. بر مرکب تاریکی سوار شوید ...» (طبری، ج ۲، ص ۳۲۰ و صفحه بعد). به استثنای چند نفر، همه یاران او وفاداری کامل خویش را به آرمان وی ابراز کردند.

حسین [علیه السلام] زینب [علیها السلام] را که با نومیدی از هوش رفته بود، به هوش آورد و او را دلداری داد؛ آن‌گاه بیرون رفت تا مواضع دفاعی را آماده سازد: خیمه‌ها را نزدیک همدیگر آوردند، و با طنابهایی به یکدیگر بستند؛ مقداری چوب و نی را در گودالی انباشتند تا در صورت لزوم برای جلوگیری از تهاجم دشمن از پشت سر، آتش بزنند؛ و باقی‌مانده شب را به نماز و عبادت گذراندند (طبری، ج ۲، ص ۳۱۷-۳۲۴، ۳۲۶). روز بعد پس از صبح، درگیریها آغاز شد.

نبرد کربلا؛ مهم‌ترین رویدادها

اگر بپذیریم ابن سعد تلاش کرد تا از طریق تشنه نگهداشتن شورشیان، آنان را مجبور سازد که تسلیم شوند، و نیز کوشید با محاصره طالبیون آنان را به اسارت درآورد (که ظاهراً در بررسی بی‌طرفانه روایات، همین‌گونه استنباط می‌شود)،

ص: ۱۵۹

آن‌گاه ممکن است این مطلب را نیز بپذیریم که نبرد کربلا از سپیده دم تا بعد از ظهر به صورت جنگ‌های تن‌به‌تن، حملات و در مقابل، ضد حملات محدود، مراحلی از بی‌تحركی، زد و خوردهایی در دفاع از خیمه‌ها و ... ادامه یافت؛ و می‌توان پذیرفت که نزدیکیهای غروب خورشید، سربازان ابن زیاد که از مقاومت شورشیان به تنگ آمده بودند، تصمیم گرفتند کار را خاتمه دهند. به همین سبب، بر افراد باقی مانده از طالبیون یورش برده، آنان را قتل عام کردند. در چنین مواجهه‌ای - که به صورت یک مسابقه مرگبار آغاز گردید و فقط شمار اندکی از جنگجویان به همراه خیل پرشماری از تماشاچیان و محافظان در آن حضور داشتند - احتمالاً پاره‌ای از گفت‌وگوهای بین طرفین متخاصم، که در منابع تاریخی نقل گردیده، رخ داده است. لامنس (۱۶۹، ۱۱ er ? Le califat de Yazid) برای روایت مختصری از ابو مخنف، اهمیت زیادی قایل شده، که طبق این روایت، جنگ به قدر یک خواب بعد از ظهر طول کشید (طبری، ج ۲، ص ۳۷۴ و صفحه بعد و ...)، و لامنس از این روایت نتیجه می‌گیرد که «نمایش مصیبت بار کربلا به جای آنکه هفته‌ها به طول انجامد، تنها شامل یک پرده بود و طی یک ساعت به پایان رسید ...». در میان روایات ابو مخنف، قطعاً روایات جعلی نیز وجود دارد؛ اما در مجموع داستانی منسجم و باورپذیر را تشکیل می‌دهند. در نتیجه، انتخاب یک روایت تا آنجا که با عمده روایات دیگر متفاوت باشد یا متفاوت به نظر آید، روشی عجیب‌جوانانه است که ارزش آن محل تردید است؛ به ویژه آنکه درباره واقعه کربلا، راوی یک شخص است و روایت مورد نظر ممکن است به خودستایی یک جنگجو در برابر خلیفه، یا آخرین صحنه این نمایش فاجعه‌آمیز، تفسیر گردد.

صبح‌گاه دهم محرم، حسین [علیه السلام] یارانش را (۳۲) اسب سوار و چهل پیاده، به فرماندهی زهیر بن قین در جناح راست و حبیب بن مظاهر در جناح چپ) جلوی

ص: ۱۶۰

خیمه‌ها به صف کرد؛ بیرق را به برادرش عباس [علیه السلام] سپرد؛ و به آنان فرمان داد که کپه‌های چوب و نی را آتش بزنند. حسین [علیه السلام] خیمه‌ای برای خود بر پا کرده، درون آن بدن خویش را با ماده موزدا تنظیم کرد و خود را با مشکی که درون کاسه‌ای حل شده بود معطر ساخت. آن‌گاه بر پشت اسب و درحالی که قرآن را در مقابل داشت، با دعایی زیبا و طولانی از خدا یاری خواست (طبری، ج ۲، ص ۳۲۷) و خطاب به دشمنانش سخنانی ایراد کرد که در آن، خداوند را «ولی» خود خواند - و گفت که خداوند حافظ مؤمنان است -، آن‌گاه از دشمنانش خواست که خوب بیندیشند که آیا کشتن او مشروع است؛ به آنها سخن پیامبر را یادآوری کرد که فرمود: او و برادرش سرور جوانان بهشت‌اند؛ فضایل بزرگ خاندان پیامبر را بازگو کرد؛ بار دیگر اهالی کوفه را به دلیل دعوتش سرزنش کرد، و اجازه خواست تا به سرزمینی برود که او را امان دهند. هنگامی که بار دیگر به او گفتند ابتدا باید تسلیم عموزادگانش شود، پاسخ داد که هرگز خود را همچون یک برده، خوار نخواهد کرد (روایات طولانی‌تر دیگری از این خطابه در کتاب محسن امین، ص ۲۵۵ - ۲۶۰ ارائه شده است). آن‌گاه از اسب پیاده شد و دستور داد اسبش را پابند بزنند، و مقصودش از این کار این بود که نشان دهد هرگز نخواهد گریخت.

اگر روایات بی‌شماری که به وقایع کم‌اهمیت پرداخته‌اند، کنار گذاشته شوند، می‌توان مراحل این جنگ را نسبتاً به روشنی دنبال کرد. پس از سخنان حسین [علیه السلام]، زهیر بن قین دشمنان را نصیحت کرد که از حسین [علیه السلام] پیروی کنند؛ اما از آنجا که پاسخ او تنها توهین و تهدید بود، از آنها خواست که [لااقل] دست از کشتن حسین [علیه السلام] بردارند

(طبری، ج ۲، ص ۳۳۱ و صفحه بعد). سپس آنها شروع به پرتاب تیر کردند و درگیری آغاز شد (همان، ص ۳۳۵ - ۳۳۷). جناح راست لشکر حکومت، به فرماندهی عمرو بن حجاج حمله کرد اما با مقاومت [یاران امام] روبه‌رو شد و عقب‌نشینی کرد، و فرمانده به افرادش دستور داد که

ص: ۱۶۱

دیگر وارد نبردهای تن‌به‌تن نشوند (همان، ص ۳۳۷، ۳۴۲ و صفحه بعد). آنها ترجیح دادند که از فاصله دور به پرتاب تیر ادامه دهند. جناح چپ، به دستور شمر، دست به کار تهاجم و محاصره شد، که تلفاتی در پی داشت، و فرمانده اسب‌سواران از ابن سعد درخواست کمک از جانب نیروهای پیاده و کمانداران، کرد (همان، ص ۳۴۴). به شیب بن ربیع - یکی از یاران سابق علی [علیه السلام] که اکنون فرمانده نیروهای پیاده لشکر ابن زیاد بود - دستور دادند که حمله کند، اما وی به صراحت گفت که تمایلی به این کار ندارد (همان، ص ۳۴۴). در اینجا بود که سواره نظام با اسبهای زره‌دار، و پانصد تن (همان) از کمانداران، وارد عمل شدند.

سواران لشکر حسین [علیه السلام] پس از آنکه [دشمنان] پاهای اسبهایشان را قطع کردند، پیاده جنگیدند (همان، ص ۳۴۵). نزدیک شدن به حسین [علیه السلام] و طالبیون، تنها از روبه‌رو امکان‌پذیر بود؛ به همین سبب ابن سعد مردانی را از چپ و راست به سمت خیمه‌ها فرستاد تا آنها را از جای برچینند؛ اما یاران حسین [علیه السلام] در میان خیمه‌ها حرکت کرده و به شدت از آنها دفاع می‌نمودند. آن‌گاه ابن سعد دستور داد که خیمه‌ها را به آتش بکشند و این کار صورت گرفت. این کار ابتدا به نفع حسین [علیه السلام] شد؛ چرا که شعله‌های آتش مانع پیشروی مهاجمان از آن سمت گردید (همان، ص ۳۴۶). شمر، که به خیمه حسین [علیه السلام] و همسرانش نزدیک شده بود می‌خواست آن را نیز به آتش بکشد؛ اما حتی همراهان خود شمر نیز او را به دلیل این کار سرزنش کردند، و او با شرمندگی از آنجا دور شد (همان، ص ۳۴۶ و صفحه بعد).

هنگام ظهر، حسین [علیه السلام] و یارانش نماز ظهر را مطابق آیین صلاة الخوف به جای آوردند (همان، ص ۳۴۷ و صفحه بعد، و ص ۳۵۰). بعد از ظهر، حلقه محاصره بر حسین [علیه السلام] و یارانش تنگ شد. یاران حسین [علیه السلام] در جلوی او می‌جنگیدند و کشته می‌شدند (همان منبع، ص ۳۵۱ - ۳۵۴، ۳۵۵ و صفحه بعد) و

ص: ۱۶۲

[سپس] نوبت به طالبیون رسید که تا آن لحظه وارد معرکه نشده بودند؛ و در اینجا بود که قتل عام آنان آغاز گردید. اولین کسی که کشته شد علی اکبر فرزند حسین [علیه السلام] بود (همان، ص ۳۵۶ و صفحه بعد)؛ سپس نوبت پسر مسلم بن عقیل بود (همان منبع، ص ۳۵۷ و صفحه بعد)؛ بعد از او پسران عبد الله بن جعفر و عقیل؛ سپس قاسم فرزند حسن [علیه السلام] بود که ماجرای مرگ او با کلماتی تأثرآور بیان گردیده است: او جوان و زیبا بود؛ به شدت مجروح شده بود و از عمویش کمک خواست. وی نیز همچون عقابی بر شخص مهاجم حمله آورد و با شمشیر خود ضربتی بر او وارد ساخت؛ اما این شخص مهاجم به دست حسین [علیه السلام] کشته نشد بلکه اسبان لشکر ابن زیاد بودند که او را به زمین کوفتند و زیر سمهای خود لگدمال کردند. هنگامی که گرد و غبار فرونشست، حسین [علیه السلام] را دیدند در حالی که پیکر برادرزاده‌اش را در آغوش

گرفته بود و قاتلان او را نفرین می‌کرد. آن‌گاه پیکر او را تا مقابل خیمه خویش آورد و در کنار پیکر علی اکبر و سایر کشته شدگان بر زمین نهاد (همان، ص ۳۵۸ و صفحه بعد).

جزئیات مرگ عباس [علیه السلام]، برادر حسین [علیه السلام] در کتابهای طبری و بلاذری نیامده است، بلکه آنان (طبری در ص ۳۶۱ و بلاذری در ص ۶۵۷ صفحه رو) صرفاً نقل کرده‌اند که حسین [علیه السلام] که تشنگی بر او غلبه یافته بود، به طرف فرات به راه افتاد اما اجازه ندادند به آنجا برسد؛ سپس وی از خدا خواست آن کس که مانع رسیدن او به هدفش شده است، از عطش هلاک گردد (و البته دعای او مستجاب شد)؛ او که از ناحیه دهان و چانه مجروح شده بود، خونی را که در دستانش جمع کرده بود به سوی آسمان پرتاب کرد، و از مصیبتی که بر سر فرزند دختر رسول خدا آمده بود به درگاه خداوند شکایت کرد. اما مسلماً روایاتی نیز درباره عباس [علیه السلام] وجود داشته است؛ چرا که وی قطعاً در کربلا کشته شد، و مفید (ص ۲۴۰) این روایات را با روایات مربوط به حسین [علیه السلام] پیوند داده است.

ص: ۱۶۳

او نقل می‌کند که هر دو برادر با هم به سمت رود فرات پیش رفتند و دشمنان، عباس [علیه السلام] را محاصره و از حسین [علیه السلام] جدا کردند. او با شجاعت جنگید و در نقطه‌ای کشته شد که هم اکنون مرقد وی بنا گردیده (ص ۲۴۳).

در این زمان، سربازان ابن زیاد کاملاً به حسین [علیه السلام] نزدیک شده بودند اما برای مدتی هیچ کس جرئت نمی‌کرد علیه وی اقدامی کند. سرانجام شخصی از قبیله کندی به نام مالک بن نصر او را از ناحیه سر مجروح ساخت و کلاه او غرق خون شد. درحالی‌که حسین [علیه السلام] کلاه خویش را با یک قلنسوه عوض می‌کرد و عمامه‌ای به دور آن می‌پیچید، مالک ردای او را تصرف کرد؛ اما این ردا برای او شگون نداشت چرا که وی باقی عمر خویش را در فقر و بی‌آبرویی سپری نمود (همان، ص ۳۵۹). واقعه دلخراش دیگر، ماجرای مرگ کودکی است که حسین [علیه السلام] او را بر روی زانوانش نهاده بود (یعقوبی، در ص ۲۹۰ کتاب خود حضور این کودک را در دامن حسین [علیه السلام] در چنان لحظه نامناسبی، این‌گونه توضیح می‌دهد که او تازه متولد شده بود). تیری حلقوم کودک را شکافت و حسین [علیه السلام] این بار نیز خونها را در دستانش جمع کرده، بر زمین ریخت و خشم و غضب الهی را برای آن بدکاران طلب کرد (ص ۳۵۹ و صفحه بعد).

کشتار ادامه یافت. سرانجام شمر - که مورد لعن و نفرین شیعیان قرار دارد - با گروه کوچکی از سربازان پیش رفت؛ اما او نیز جرئت نکرد که حسین [علیه السلام] را مضروب سازد و صرفاً مشاجره‌ای بین آن دو درگرفت (همان، ص ۳۶۲ و صفحه بعد). در این لحظه، حسین [علیه السلام] از حالت رخوت و بی‌حالی خارج شد و آماده نبرد گردید (هنگام بررسی دلیل رفتار غیر جنگ طلبانه حسین [علیه السلام]، باید به خاطر داشت که او تقریباً ۵۵ سال سن داشت و بیمار بود). پسر بچه‌ای شجاعانه خود را در کنار حسین [علیه السلام] قرار داد و به دستور حسین و فریاد زینب [علیها السلام] برای بازگشت به خیمه توجهی نکرد، و دست خود را در مقابل ضربه شمشیری قرار داد که به

ص: ۱۶۴

قطع شدن دستش انجامید. حسین [علیه السلام] او را دلداری داد و به او اطمینان داد که به زودی اجدادش را در بهشت ملاقات خواهد کرد. از گروه شورشیان، تنها سه یا چهار نفر زنده مانده بودند، و حسین [علیه السلام] بر دشمنان یورش برد. لباسهای زیر او از پارچه‌های مرغوب بود، اما از پیش آنها را پاره کرده بود؛ چرا که می‌ترسید پس از مرگش لباسهای او را غارت کنند. البته این دوراندیشی او بیهوده بود، زیرا [پیکر] او را در میدان جنگ، عریان کردند (همان، ص ۳۶۴، ۳۶۶). زینب [علیها السلام] خطاب به ابن سعد که نزدیک شده بود، گفت: «ای عمر بن سعد آیا ابو عبد الله (کنیه حسین [علیه السلام]) کشته خواهد شد درحالی‌که تو ایستاده‌ای و تماشا می‌کنی؟» اشک از دیدگان ابن سعد روان شد (همان، ص ۳۶۵). حسین [علیه السلام] با قدرت تمام می‌جنگید. برخی از منابع (یعقوبی، ص ۲۹۱؛ و سایر منابع شیعی) بیان می‌دارند که [او] بسیاری از دشمنان را کشت، حتی دهها تن را. اما یکی از منابع بیان می‌دارد که اگر دشمنان او می‌خواستند، می‌توانستند فوراً او را بکشند (همان، ص ۳۶۵). سرانجام به‌رغم آنکه او برای آخرین بار، دشمنان را از انتقام الهی ترساند، از ناحیه دست و شانه او را مجروح ساختند و او با صورت بر زمین افتاد (همان، ص ۳۶۶). سنان بن انس بن عمرو نخعی به خولی بن یزید اصبحی دستور داد تا سر حسین [علیه السلام] را از تن جدا کند، اما خولی چنان بر خود می‌لرزید که نتوانست این کار را انجام دهد. سرانجام خود سنان پس از وارد آوردن ضربه‌ای دیگر بر حسین [علیه السلام]، سر او را از بدن جدا کرد و آن را به خولی داد که او نیز آن را نزد ابن زیاد برد.

هنگامی که جنگ بدین ترتیب پایان یافت، سربازان به غارت اموال روی آوردند؛ آنها لباسهای حسین [علیه السلام] و نیز شمشیر و وسایل سفر او، گیاهان مخصوص خضاب و ردهای یمنی او را ربودند؛ همچنین زیور آلات زنان و ردهای آنان را به غارت بردند (همان، ص ۳۶۶). پسر نوجوانی، بیمار در یکی از

ص: ۱۶۵

خیمه‌ها دراز کشیده بود و شمر می‌خواست او را نیز بکشد؛ اما از انجام این کار منع گردید؛ ابن سعد از راه رسید و ورود افراد را به این خیمه، ممنوع کرد (همان، ص ۳۶۷)، و این نوجوان - به نام علی که لقب زین العابدین [علیه السلام] را یافت - از میان پسران حسین [علیه السلام] تنها کسی بود که از قتل عام، جان سالم به در برد، که البته این لطفی الهی بود؛ چرا که اولاد و اعقاب فراوان حسین [علیه السلام]، از نسل او هستند.

شهادت کربلا یا طف - که با این نام جغرافیایی نیز شناخته می‌شوند - ۷۲ تن بودند، که ۱۷ نفر آنان از طالبیون بودند (برای تحلیلی انتقادی درباره سایر اشخاص، رجوع شود به کتاب محسن امین، ص ۳۵۲). ۸۸ تن از سربازان ابن زیاد در میدان جنگ کشته شدند (همان، ص ۳۶۸). این رقم اخیر را محسن امین نیز ارائه کرده است؛ اما مشکل می‌توان این رقم را با مواردی که در سراسر کتابش (ص ۱۳۸، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹ و غیره) درباره آمار کشته‌شدگان ذکر شده، انطباق داد؛ زیرا او موارد ذیل را بیان می‌دارد: چهل تن به دست حرّ، سی تن به دست بریر، ۱۲ یا ۱۳ تن به دست نافع ...، و شمار زیادی به دست حسین [علیه السلام] کشته شدند.

رویدادهای جانبی واقعه کربلا

روایات ناظر به این واقعه، رویدادهای فراوانی را در بر دارد. ما در اینجا به مواردی اشاره می‌کنیم که موضوع طولانی‌ترین داستانها را تشکیل داده و کمابیش معروف شده‌اند. این رویدادها عبارت‌اند از: (۱) پشیمانی حرّ، نبرد او در کنار حسین [علیه السلام] و مرگ او (طبری، ج ۲، ص ۳۳۲-۳۳۴، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۴۹ و صفحه بعد)؛ (۲) کشته شدن مردی از قبیله کلب و همسرش در راه آرمان حسین [علیه السلام] (همان، ص ۳۳۵، ۳۳۶ و صفحه بعد، ۳۴۴، ۳۴۶)؛ (۳) مرگ عبد الله بن حوزة پس از نماز با حسین [علیه السلام] (همان، ص ۳۳۷ و صفحه بعد)؛ (۴) مجروح شدن نافع، زندانی شدن و اعدام او (همان، ص ۳۴۱ و صفحه بعد، ۳۵۰ و صفحه بعد)؛

ص: ۱۶۶

(۵) برادرانی که در دو جناح مخالف می‌جنگیدند (همان، ص ۳۴۱)؛ (۶) کشته شدن جنگجویی پیر و دلاور به نام عابس بر اثر پرتاب سنگها؛ (۷) فرار یکی از یاران حسین [علیه السلام] (همان، ص ۳۵۴)؛ (۸) قهرمانانی که در جنگهای تن‌به‌تن کشته شدند؛ مانند مسلم بن عوسجه، جنگجویی که در لشکرکشیها علیه کفار شرکت کرده بود (همان، ص ۳۴۳ و صفحه بعد)، و بریر سرور قاریان قرآن (همان، ص ۳۳۸-۳۴۰)، و حبیب بن مظاهر (همان، ص ۳۴۸ و صفحه بعد) و زهیر بن قین (همان، ص ۳۴۹ و صفحه بعد) و دیگران در جاهای مختلف این کتاب.

وقایع پس از جنگ

می‌گویند که پیکر حسین [علیه السلام] که پر از جراحت بود (همان، ص ۳۶۶)، زیر سم اسبان ده نفر لگدمال شد؛ کسانی که داوطلب شده بودند تا این بی‌حرمتی را بر نواده پیامبر روا دارند. پس از رفتن ابن سعد، افراد قبیله بنی اسد از روستای غادریه که در همان محل قتل عام قرار داشت، پیکر بی‌سر حسین [علیه السلام] را به همراه اجساد سایر «شهدا» دفن کردند (همان منبع، ص ۳۶۸) (درباره حرم و بارگاهی که به افتخار آنان، بنا شد، رجوع شود به مدخل کربلا- KARBALA). سر حسین [علیه السلام] و دیگر طالبیون را ابتدا به کوفه و سپس به دمشق بردند. هنگامی که سر حسین [علیه السلام] را در برابر ابن زیاد و یزید نهادند، هرکدام واکنش متفاوتی داشتند: ابن زیاد به او اهانت کرد و تعدادی از دندانهایش را با ترکه‌اش شکست.

اما خلیفه بنابر اکثر روایات، برخوردی محترمانه داشت و از بابت عجله‌ای که والی او به خرج داده بود، اظهار تأسف کرد؛ تا آنجا که پسر سمیه را نفرین نمود.

آورده‌اند که [او] گفت: اگر حسین [علیه السلام] نزد من آمده بود، او را می‌بخشیدم. زنان و کودکان طالبیون را نیز ابتدا به کوفه بردند و سپس به دمشق، که در آنجا نهایتاً خلیفه با ایشان با مهربانی رفتار کرد؛ گرچه در آغاز ملاقاتشان، با آنان به تندی

ص: ۱۶۷

سخن گفت، و زینب [علیها السلام] و علی بن حسین [علیه السلام] نیز با همان شیوه به او پاسخ دادند. زنان به همراه همسران یزید برای کشته‌شدگان سوگواری کردند. آنان در ازای اموالشان که در کربلا به سرقت رفته بود، غرامت دریافت کردند، و چند روز بعد ایشان را با محافظان مورد اعتماد، به مدینه بازگرداندند. علی [علیه السلام] که در معرض خطر کشته شدن بود - زیرا می‌گفتند به سن بلوغ رسیده است - مورد لطف و احترام یزید قرار گرفت و به او توصیه شد که زنان طالبیون را تا مدینه همراهی کند.

روایات متفاوتی درباره مکان به خاکسپاری سر حسین [علیه السلام] وجود دارد: (۱) کنار مرقد پدرش علی [علیه السلام]، یعنی در نجف؛ (۲) خارج از کوفه اما نه در کنار علی [علیه السلام]؛ (۳) در کربلا به همراه پیکرش؛ (۴) در مدینه، در قبرستان بقیع؛ (۵) در دمشق، اما مکان دقیق آن نامعلوم است؛ (۶) در رقه؛ (۷) در قاهره، که گویند فاطمیون آن را بدان‌جا بردند [ر.ک:]

مدخل عسقلان-ASKALAN]، و دقیقا در مکانی است که مسجدی در آنجا بنا شد و به اسم او نام‌گذاری گردید (محسن امین با تفصیل فراوان، ص ۳۹۰-۳۹۴).

درباره ماجرای ندامت کوفیان و «انتقامجویی» آنان در سال ۶۴-۶۵ ق/ ۶۸۳-۶۸۵ م، رجوع کنید به مدخلهای سلیمان بن صرد خزاعی-SULAYMAN B. SURAD AL-KHUZAI و توابون-TAWWABUN؛ در زمینه مراسم بزرگداشت جنگ کربلا، رجوع کنید به مدخل محرم-MUHARRAM؛ و برای اطلاع از نمایشنامه‌های ایرانی که در آنها حسین [علیه السلام]، قهرمان داستان یا یکی از شخصیت‌های آن است، رجوع کنید به مدخل تعزیه-TAZIYA.

افسانه‌های مربوط به حسین [علیه السلام]

در بررسی افسانه‌های مربوط به حسین [علیه السلام]، ابتدا باید موارد ذیل را از هم متمایز ساخت: (۱) اعتقاداتی که در آنها عنصر خلقت و پیدایش عالم وجود، عنصری غالب است و نور نقش مهمی ایفا می‌کند؛ (۲) اعتقاداتی که ویژگی «معاد شناختی»

ص: ۱۶۸

دارند؛ و (۳) اعتقاداتی که در آنها، حسین [علیه السلام] به صورت شخصیتی تاریخی که ما می‌شناسیم باقی می‌ماند اما هاله‌ای از معجزات او را فرا می‌گیرد و برتر از انسانهای عادی قرار می‌دهد (و اکثر اعتقادات نیز از همین نوع‌اند). در گروه اول اعتقادات، حسین [علیه السلام] به‌طور کلی نقشی مرتبط با نقش دیگر اعضای اهل بیت [علیهم السلام] دارد و نقش او کاملا با برادرش حسن [علیه السلام] یکسان است. جهت بررسی مفصل این اعتقادات - که تحت تأثیر یک نظام ماوراء الطبیعی به وجود آمده‌اند که مدتهای مدیدی پیش از اسلام وجود داشته و افراطیون شیعی (غلات) آن را بسط و گسترش داده‌اند - رجوع کنید به اسماعیلیه-ISMAILIYYA، و ام‌الکتاب-UMM AL-KTAB. در اینجا یک نمونه از آنها را ذکر می‌کنیم (ابن رستم طبری، ص ۵۹): هفت هزار سال پیش از خلقت جهان، محمد [صلی الله علیه و آله]، علی [علیه السلام]، فاطمه [علیها السلام]، حسن و حسین [علیهما السلام]، «اشباحی» از نور بودند که خداوند را در عرش او، حمد و ستایش

می‌کردند. هنگامی که خداوند می‌خواست صور آنان را بیافریند، ایشان را همچون ستونی (عمودی) از نور، ایجاد کرد، سپس آنان را در صلب آدم و از آنجا در صلب و رحم نیاکانشان قرار داد. آنان به شرک و بدعت آلوده نشدند. روایت ذیل از جمله روایات «معاد شناختی» است (یعنی گروه دوم اعتقادات، که احتمالاً مرتبط با اعتقادات فرقه شیعی مغیره می‌باشد؛ فرقه‌ای که بنیان‌گذار آن مغیره بن سعید عجلای متوفای ۱۱۹ ق/ ۷۳۷ م بوده است). این روایت در کتاب ابن رستم طبری، بدین صورت است: حسین [علیه السلام] به کوه رضوا، رفت که در آنجا تا قیام مهدی [عج] بر تختی از نور باقی خواهد ماند؛ پیامبران او را احاطه کرده، پیروان راستینش، پشت سر او خواهند بود؛ آن‌گاه به کربلا خواهد رفت و در آنجا تمام انسانها و موجودات آسمانی او را ملاقات خواهند کرد (ص ۷۸). سایر روایات «معاد شناختی» متعلق به آن دسته از روایاتی است که برای اهل بیت مقامی ممتاز در بهشت قایل‌اند؛ برای مثال در کتاب ابن شهر آشوب

ص: ۱۶۹

آمده است که پیامبر در ماجرای معراج، قلعه‌ای دید که از مروارید سفید ساخته شده بود و مطلع گردید که آن را برای حسین [علیه السلام] بنا کرده‌اند؛ و چون پیش‌تر رفت، سببی را دید؛ آن را گرفت و به دو نیم کرد؛ از این سبب دختری جوان به وجود آمد که گوشه چشمانش همچون عقاب بود، و او نیز برای حسین [علیه السلام] مقدّر شده بود (ج ۳، ص ۲۲۹).

معجزات حسین [علیه السلام]

(اختصاراتی که برای منابع مورد ارجاع در ذیل به کار رفته است عبارت‌اند از: بلا- بلاذری؛ ط- طبری، ج ۲؛ ا. ر- ابن رستم طبری؛ مف- مفید؛ ا. ش- ابن شهر آشوب، ج ۳؛ ا. ک- ابن کثیر، ج ۸؛ مح. ا- محسن امین. جزئیات داستانهای دوره‌های بعد که ماهیتی افسانه‌ای دارند، در کتابی نوشته محمد مهدی مازندرانی حائری یافت می‌شود که گاهی بحار الانوار مجلسی را منبع خود ذکر می‌کند، اما از منابع جدیدتر نیز بهره برده است).

معجزات مربوط به تولد و دوران کودکی حسین [علیه السلام]

حسین [علیه السلام] سه ماه زودتر از موعد متولد شد و با وجود این ولادت زود هنگام، زنده ماند- شرایطی خارق العاده که فقط درباره عیسی و نیز، بنابر اقوالی، درباره یحیی بن زکریا روی داد (ا. ر، ص ۷۱؛ ا. ش، ص ۲۰۹، ۲۳۱، ۲۳۷). پیامبر چهل روز از او مراقبت کرد و انگشت شست خود، یا زبان خود، یا بزاق خویش را در دهانش می‌گذاشت (ا. ش، ص ۲۰۹، ۲۳۹). هنگام ولادت او، حدود هزار فرشته از آسمان فرود آمدند تا در شادمانی پیامبر سهیم گردند (ا. ر، ص ۷۹؛ ا. ش، ص ۲۲۸ و صفحه بعد؛ روایتی مشابه در: ا. ر، ص ۷۳؛ ا. ش، ص ۲۱۳). جبرئیل، هم زمان پیام تبریک و تسلیت خداوند را برای پیامبر آورد (ا. ر، ص ۷۲؛ ا. ش،

ص: ۱۷۰

ص ۲۰۹؛ مح. ا، ص ۱۶۳). او مشتى از خاک کربلا را به پیامبر داد. (مح. ا، ص ۱۶۳). جبرئیل حسین [علیه السلام] را، هنگامى که مادرش خوابیده بود، در آغوش خود تکان می‌داد. (ا. ش، ص ۲۲۹). تولد حسین [علیه السلام] به حال فرشته‌ای مفید واقع شد: این فرشته، برای مجازات، به جزیره‌ای تبعید شده و بالهایش شکسته بود. او گروهی از فرشته‌ها را دید که برای عرض تبریک، نزد پیامبر می‌روند. از آنان خواست که او را نیز همراه خود ببرند؛ و با مالیدن بالهای شکسته‌اش به آن نوزاد، آنها را مداوا کرد. این ملک با شفاعت پیامبر، دوباره به جایگاه خود در بهشت بازگشت و از آن پس، مولای حسین [علیه السلام] نام گرفت (ا. ر، ص ۴۹؛ ا. ش، ص ۲۲۸ و صفحه بعد و غیره). همین فرشته است که نام زائران حسین [علیه السلام] را در کربلا ثبت می‌کند (ا. ر، ص ۷۹). پیامبر فرزند خود ابراهیم و نیز حسین [علیه السلام] را بر زانوانش نشاند. جبرئیل به او خبر داد که طبق مشیت الهی، هر دوی آنان زنده نخواهند ماند، و زندگی یکی از آن دو را می‌توان با مرگ دیگری نجات داد. پیامبر با چشمانی اشک‌آلود، از ابراهیم دل کند تا علی [علیه السلام] و فاطمه [علیها السلام] را گریان نبیند (ا. ش، ص ۲۳۴ و صفحه بعد).

معجزات مربوط به وفات او

هنگامی که حسین [علیه السلام] در میدان جنگ کشته شد، هوا تاریک شد و ستارگان نمایان گشتند و آسمان سرخ رنگ گردید، و ... (بلا، ص ۱۶۶؛ مف، ص ۲۵۱؛ ا. ش، ص ۲۱۲ و صفحه بعد؛ مح. ا، ص ۳۰۲ و صفحه بعد و ص ۳۰۵ و صفحه بعد). باران خون باریدن گرفت که آثار آن بر سر و جامه‌های مردم تا سرزمین خراسان بر جای ماند، و ... (بلا، ص ۶۰۶؛ مح. ا، ص ۳۰۳ و صفحه بعد). در شام و نقاط دیگر، زیر سنگها، خون نمایان شد (بلا، ص ۷۷۶؛ ا. ش، ص ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۳۸؛ مح. ا، ص ۳۰۴ و صفحه بعد). (روایات مشابه در: ا. ش،

ص: ۱۷۱

ص ۲۱۳ و غیره) خون از دیوارها تراوش کرد (مح. ا، ص ۳۰۴). در شب وفات حسین [علیه السلام]، ام سلمه یا ابن عباس در خواب پیامبر را دید که موهای سر و صورتش خاک‌آلود است، و درون شیشه‌ای خون می‌ریخت (ا. ش، ص ۲۱۳، ۲۳۶؛ ا. ک، ص ۲۰۰ و صفحه بعد؛ مح. ا، ص ۱۶۳). خاک کربلا که جبرئیل یا فرشته‌ای دیگر به پیامبر داده بود و ام سلمه آن را نگاه داشته بود، در شب بعد از وفات حسین [علیه السلام] تبدیل به خون شد. ام سلمه دریافت که فاجعه‌ای رخ داده و فریاد برآورد. او اولین کسی بود که در مدینه فریاد زد (ا. ر، ص ۷۳؛ مف، ص ۲۵۰ و صفحه بعد؛ ا. ش، ص ۲۱۳؛ ا. ک، ص ۱۹۹، ۲۰۰ و صفحه بعد). (تمام این روایات که بیان می‌کنند پیامبر خون شهدای کربلا را جمع کرد یا مشتى از خاک کربلا را دریافت داشت و ... به شکل «احادیثی» بسیار متنوع با اسنادهای گوناگون ارائه گردیده‌اند و به خصوص در «مسندهای» متداول و غیر آن یافت می‌شوند.

برای اطلاع از مجموعه‌ای از آنها که با ترتیب موضوعی مرتب گردیده‌اند، رجوع کنید به کتاب متقی هندی که در کتابنامه ذکر گردیده است). اجنه گریستند و اشعاری قرائت کردند؛ همسران اجنه نوحه‌های سوگواری سر دادند؛ ام سلمه و زنان دیگر صدای آنها را شنیدند. هنگامی که سر حسین [علیه السلام] به دمشق برده می‌شد، فرشتگان می‌گریستند (ا. ش، ص ۲۱۹؛ ا.

ک، ص ۲۰۰ و ۲۰۱؛ مح. ا، ص ۳۰۶ و صفحه بعد). حتی درندگان و ماهیان نیز می‌گریستند. (ا. ش، ص ۲۳۸) علی [علیه السلام] می‌دانست که فرزندش در کربلا کشته خواهد شد و هنگامی که از این سرزمین می‌گذشت، توقف کرد و گریست و پیشگویی پیامبر را به یاد آورد (مح. ا، ص ۱۶۴ و صفحه بعد). او نام کربلا را این‌گونه تفسیر کرد: کرب و بلا (مصیبت و امتحان). شهادت کربلا، بدون آنکه درباره اعمالشان از آنها سؤال شود، وارد بهشت خواهند شد (ا. ک، ص ۱۹۹). شخصی ناشناس که همه صدایش را شنیدند اما او را ندیدند، در شب قبل از جنگ آیاتی تهدیدآمیز تلاوت می‌کرد (ط، ص ۳۸۵).

ص: ۱۷۲

معجزات مربوط به سر بریده

درحالی‌که سر بریده حسین [علیه السلام] منتقل می‌گردید، قلم مرموزی، آیات تهدیدآمیزی را بر روی یک دیوار نگاشت. همین آیات، در کلیسایی در روم نگاشته شده که سصد سال پیش از رسالت پیامبر بنا گردیده است. از سر حسین [علیه السلام]، رایحه‌ای خوش در هوا پراکنده می‌شد؛ و یک راهبه که تحت تأثیر نور ساطع شده از این سر قرار گرفته بود، مقداری پول پرداخت تا اجازه دهند آن را در حجره خویش نگهدارد.

در طول شب، سر حسین [علیه السلام] سخن می‌گفت و روز بعد، آن راهب اسلام آورد.

درهم‌هایی که او [بابت نگهداری سر] پرداخته بود، تبدیل به سنگ ریزه شدند.

ماری به درون یک سوراخ بینی سر بریده خزید از سوراخ دیگر آن بیرون آمد (ا. ش، ص ۲۱۷ و صفحه بعد). سر بریده، آیاتی از قرآن را تلاوت می‌کرد (ا. ر، ص ۷۷ و صفحه بعد و ...). خولی سر بریده را در شب ورودش به کوفه با خود به خانه برد و زیر گلدان بزرگی گذاشت؛ ستونی از نور، از آسمان بر آن می‌تابید و پرنده سفیدی به دور آن می‌گشت (ط، ص ۳۶۹؛ ا. ش، ص ۲۱۷ و صفحه بعد).

مجازات کسانی که به حسین [علیه السلام] اهانت کردند و او را مجروح ساختند

تمام کسانی که به حسین [علیه السلام] تعرض کردند، بلافاصله یا سرانجام دچار بدبختی و فلاکت شدند. این موارد عبارت‌اند از: کشته شدن، کوری، بیماری‌های گوناگون (مانند: جذام، عطش دایم، خشک شدن دستها مانند چوب در تابستان و رطوبت آنها در زمستان)، مرگ بر اثر سوختگی، عقرب‌گزیدگی، از دست دادن نیروی بدنی، فقر، رانده شدن مردی از خانه به دست همسرش (ا. ش، ص ۲۱۴-۲۱۶؛ مح. ا، ص ۳۴۸-۳۵۱). (برخی از این موارد را طبری در قسمتهای مختلف کتابش نقل کرده است). همچنین، کسانی که اموال حسین [علیه السلام] را ربودند مجازات شدند: کسی که دستار حسین [علیه السلام] را بر سر خویش نهاد، دچار

ص: ۱۷۳

دیوانگی شد؛ کسی که ردای او را بر تن کرد، مبتلا به فقر گردید؛ کسی که عطر، گیاهان مخصوص خضاب و جامه‌های او را استعمال کرد، مبتلا به جذام یا ریزش مو شد. اقلام مسروقه به گونه‌ای تغییر یافتند که دیگر قابل استفاده نبودند یا ارزش خود را از دست دادند: گوشت شتران، تلخ شد یا آتش گرفت؛ گیاهان مخصوص خضاب و عطریات، به خون تبدیل شدند؛ طلا در دست زرگران به مس یا آتش تبدیل شد؛ و زعفران آتش گرفت (ا. ش، ص ۲۱۵، ۲۱۸). درباره معجزات مرقد حسین [علیه السلام]، رجوع کنید به مدخل کربلا-KARBALA.

ویژگیهای فوق طبیعی حسین [علیه السلام] که معجزاتی را سبب شد

پیشانی او چنان سفید بود که مردم می‌توانستند در تاریکی او را پیدا کنند (ا. ش، ص ۲۳۰). او قادر به شفای بیماران بود؛ او لکه سفیدی را که بین چشمان زن مؤمنی بود، با دمیدن به آن برطرف ساخت (ا. ر، ص ۷۷)؛ او بیمار مبتلا به تب را شفا داد. مردی که در هنگام طواف بازوان زنی را لمس کرده بود، دستش به بدن او چسبیده بود. فقها تصمیم گرفته بودند که دست او را قطع کنند؛ امام حسین [علیه السلام] دست او را از بدن آن زن جدا ساخت (ا. ش، ص ۲۱۰). همچنین، تواناییهای خارق العاده حسین [علیه السلام] او را قادر به انجام امور خارق العاده می‌ساخت؛ از جمله:

کودکی را که فرزند خوانده بود به سخن آورد تا نام پدر واقعی خویش را فاش کند؛ به کسانی که از او درخواست می‌کردند، امکان می‌داد تا در رویدادهایی که در گذشته در مکانهای دور دست رخ داده‌اند حاضر شوند (مثل رویداد حضور علی [علیه السلام] و پیامبر در مسجد قبا) (ا. ش، ص ۲۱۰)؛ برای پسرش میوه‌هایی چون انگور و موز که فصلشان نبود فراهم ساخت؛ کاری کرد که نخلی بی‌ثمر، ثمر داد؛ با گذاشتن انگشت شست خود در دهان یارانش عطش آنان را فرونشاند؛ و در روز جنگ، طعامی آسمانی به آنها خوراند (ا. ر، ص ۷۵، ۷۷، ۷۸)؛ با پرتاب

ص: ۱۷۴

تیری در نزدیک خیمه همسرانش در کربلا باعث جوشیدن آب از زمین شد (ا. ش، ص ۲۰۹)؛ او به سوی آسمان اشاره کرد و گروهی از ملائکه فرود آمدند و آماده جنگیدن برای او بودند، اما او ترجیح داد که خود را قربانی سازد؛ او می‌توانست آینده را ببیند و از اسرار آگاه گردد؛ معمولاً این محمد است که نزدیکان خویش را از سرنوشت حسین [علیه السلام] آگاه می‌سازد و یا در عالم رؤیا، حسین [علیه السلام] را از این امر مطلع می‌سازد (به گفته ابن شهر آشوب در ص ۲۴۰، او به پنج تن گفت که حسین [علیه السلام] و نیز برادرش به ناحق کشته خواهند شد، و اولاد و اعقاب آنان در روز رستاخیز از حساب و کتاب معاف خواهند بود)، اما [این بار] یک حیوان غیر اهلی حسین [علیه السلام] را از احساسات کوفیان در قبال وی مطلع می‌سازد. او از پیش می‌دانست که عمر بن سعد فرمانده سپاه دشمن خواهد بود (و پیش‌بینی کرد که مرگ عمر بن سعد (مف)، ص ۲۵۱؛ ا. ش، ص ۲۱۳) مدت کوتاهی پس از شهادت خودش رخ خواهد داد) و می‌دانست که سر او را نزد ابن زیاد خواهند برد و نیز حامل آن هیچ پاداشی نخواهد گرفت (ا. ر، ص ۷۴ و نیز قس، ص ۷۲)؛ او خروج عده‌ای از خدمتکارانش را در روز خاصی ممنوع کرد، و هنگامی که آنان فرمانش را اطاعت نکردند و کشته شدند، او نام قاتلان ایشان را به والی شهر خبر داد (همچنین ر. ک: مف، ص ۲۵۱).

خداوند در تورات حسین [علیه السلام] را شبیر نامیده و در انجیل او را طب نام نهاده است. هارون، برادر موسی [علیه السلام]، پس از اطلاع از نامهایی که خداوند بر پسران علی [علیه السلام] نهاده است، همان نامها را بر پسران خود نهاد (ا. ر، ص ۷۳؛ ا. ش، ص ۲۳۲). برای اطلاع از فهرستی جالب و طولانی از القاب حسین [علیه السلام] که به شکل دعا و مناجات مطرح شده است ر. ک: ابن شهر آشوب، ص ۲۳۲.

ص: ۱۷۵

حسین [علیه السلام] و برادرش غالباً با عنوان حجت خدا بر روی زمین مطرح شده‌اند (مثلاً ر. ک: به مفید، ص ۱۹۸).

آیاتی از قرآن که شیعیان آنها را اشاره به حسین [علیه السلام] می‌دانند

برای اطلاع از دسته‌ای از [این] آیات، رجوع کنید به ا. ش، ص ۲۰۶ و صفحه بعد، ص ۲۳۶ و صفحه بعد؛ قس. مف، ص ۱۹۹. یک نمونه از این آیات، آیه ۱۵ سوره احقاف (۴۶) است. این آیه از مادر آبستنی سخن می‌گوید که با رنج، کودک خویش را حمل می‌کند و با درد او را به دنیا می‌آورد. این آیه را به منزله اشاره‌ای به فاطمه [علیها السلام] تفسیر کرده‌اند که وقتی حسین [علیه السلام] را باردار شد از پیامبر شنید خداوند درباره سرنوشت نوه آینده‌اش به او تسلیت گفته و به همین سبب فاطمه [علیها السلام] بسیار ناراحت و پریشان شد. خداوند حروف مرموز کهیصص در ابتدای سوره مریم (۱۹) را این‌گونه برای زکریا توضیح داده بود: ک- کربلا، ه- هلاک العترة، ی- یزید، ع- عطشه، ص- صبره. این توضیح جزئی از داستانی نسبتاً پیچیده است (ا. ش، ص ۲۳۷) که بخشی از مقایسه‌های عجیب بین سرنوشت حسین [علیه السلام] و یحیی [علیه السلام]، فرزند زکریا را تشکیل می‌دهد (شاید به دلیل مضمون سرهای بریده که درون ظرفی قرار داده شدند): زکریا که نام پنج تن را از جبرئیل فرا گرفته بود، از این امر تعجب می‌کرد که وقتی نام حسین [علیه السلام] را به زبان می‌آورد دیدگانش از اشک پر می‌شد، اما وقتی سایر نامها را بر زبان جاری می‌ساخت احساس شعف می‌کرد. آن‌گاه خداوند سرنوشت نوه محمد [صلی الله علیه و آله] را برای او بازگفت و زکریا گریست و از خداوند خواست به او نیز پسری عطا کند تا باعث شود او نیز غمی را همانند غمی که خداوند بر حبیب خود محمد [صلی الله علیه و آله] مقدر ساخته بود تحمل کند. خداوند پسری به نام یحیی به او عطا کرد.

حسین [علیه السلام]، در تمام مراحل سفرش از مکه به کوفه، یحیی [علیه السلام] را به خاطر

ص: ۱۷۶

می‌آورد. طبق روایتی دیگر (ا. ش، ص ۲۳۸، قس. ص ۲۳۴)، خون حسین [علیه السلام] همانند خون یحیی [علیه السلام] خواهد جوشید، و خداوند برای فرونشاندن این جوشش، هفتاد هزار تن از منافقان، کفار و مسلمانان شرور را خواهد کشت؛ همان‌گونه که درباره یحیی [علیه السلام] نیز چنین کرد.

در سراسر دنیای اسلام، نوعی حس همدردی و احترام فراوان در قبال حسین [علیه السلام] وجود دارد. تنها، حامیان نهضت اموی بودند که او را باغ بعد انعقاد البیعة معرفی کردند؛ یعنی او را یک یاغی در برابر حکومت و قدرت به رسمیت شناخته شده، نشان داده، در نتیجه قتل او را به فرمان یزید قابل اغماض می‌دانستند. اما دو گروه با عقیده آنان مخالفت کردند: نه تنها کسانی که از حکومت اموی متنفر بودند (برای اطلاع از اعتراضات این گروه و بی‌اعتبار دانستن بیعت با یزید از سوی آنان، ر. ک: مقرر، ص ۶-۱۲؛ و محسن امین، ص ۶۷)، بلکه مسلمانانی که نمی‌پذیرفتند که قاتلان آگاهانه عمل کرده‌اند، و در عین حال به دنبال بهانه‌ای برای فرار از سرزنش فرد یاغی یعنی حسین [علیه السلام] یا اصحاب و تابعینی بودند که برای اجتناب از جنگهای داخلی، بی‌طرف باقی ماندند (ر. ک: ابن خلدون، مقدمه، بولاق ۱۲۸۴، ص ۱۷۷، ۱۸۱، فصل فی ولایة العهد). از این حیث که از حسین [علیه السلام] به سبب نسبتش با پیامبر [صلی الله علیه و آله] و به دلیل این عقیده که او خود را در راه یک آرمان، قربانی ساخت تجلیل می‌شود، نمی‌توان تمایز روشنی بین عقاید سنی و شیعه قایل شد بجز امتیازات و ویژگیهای خاصی که شیعیان برای حسین [علیه السلام] قایل‌اند. احتمالاً نگرش بسیار مثبت اهل تسنن به حسین [علیه السلام]، به شدت تحت تأثیر روایات تأثرانگیزی است که ابو مخنف گرد آورده است؛ این روایات، مستقیماً یا با اسناد کوتاهی، عمدتاً از کوفیانی نقل شده

ص: ۱۷۷

که از رفتار خود با نوه پیامبر پشیمان گردیدند. همین روایات بود که - مملو از احساسات کوفیان و با ویژگی شدیداً علوی‌گرایی مجموعه ابو مخنف - مبنایی برای روایات مورخان بعدی شد و از طریق آنان در سراسر دنیای اسلام انتشار یافت.

از آنجا که هیچ کتاب و اثری در دست نیست که راهنمایی برای عقاید تمام گروههای شیعی درباره حسین [علیه السلام] باشد، ما در اینجا بحث خود را به نکات ذیل محدود می‌سازیم: حسین [علیه السلام] در مقام یک امام [ر. ک: مدخل امامه - IMAMA]، از همان امتیازی برخوردار است که فرقه‌های شیعی برای سایر امامان قایل‌اند (ر. ک: La Bausani, ۳۴۶ f, religione ...؛) از جمله فرقه‌های شیعه اثنا عشری [ر. ک: مدخل ITHNA -ASHARIYYA]، اسماعیلیه [ر. ک: مدخل ISMAILIYYA]، زیدیه [ر. ک: مدخل ZAYDIYYA] و غیره. همانند سایر امامان، او نزد خداوند شفیع کسانی است که از او درخواست می‌کنند؛ از طریق توسل به اوست که پیروان راستین حسین [علیه السلام] هدایت گردیده، رستگار می‌شوند. حسین [علیه السلام] به منزله عضوی از پنج تن مقدس، همانند برادرش مورد لطف الهی قرار گرفت [ر. ک: مدخلهای: AHL AL -KISA, AHL AL -BAYT, FATIMA, MUBAHALA و ...]. حسین [علیه السلام] به منزله نوه پیامبر [صلی الله علیه و آله] دارای حق احترام (حرمت) است. افزون بر این، او ویژگیهای شخصی‌ای داشت که مهم‌ترین آنها تقوای او بود و نمود آن، ۲۵ سفر زیارتی با پای پیاده از مدینه به مکه است و نیز هزار رکعت نماز روزانه که به جای می‌آورد (درباره این تعداد، که مبالغه‌آمیز دانسته شده، ر. ک: محسن امین، ص ۱۲۴ و صفحه بعد). او به دلیل عبادات طولانی، فرصت چندانی برای گذراندن با همسران خود نداشت و در نتیجه فرزندان اندک شماری

داشت. خصوصیات دیگر او عبارت‌اند از: سخاوت (داستانهای متعددی در این باره نقل شده است)، بردباری (حلم)، تواضع، فصاحت و بلاغت (به منزله شاهدهی بر این مدعا، سخنان و اشعاری از او ذکر

ص: ۱۷۸

کرده‌اند)، و نهایتاً خصوصیتی که از اعمال و کردار او می‌توان استنباط کرد؛ مانند کوچک شمردن مرگ، بیزاری از زندگی ذلت‌بار، غرور و عزت نفس (مثلاً ر. ک:

محسن امین، ص ۱۲۵-۱۳۹، ۱۵۲، ۱۵۶ و صفحه بعد). اما مبنای تجلیل و ستایش شیعیان از حسین [علیه السلام]، انگیزه‌ها و آرمانهای اصیلی است که وی خود را در راه آنها قربانی ساخت، و البته وضعیت احساس برانگیز دلاوری آموزنده او، از این اعتقاد که «امامان»، تمامی آنچه را بوده و هست و خواهد بود می‌دانند و نیز علمشان با گذشت زمان افزون نمی‌گردد، این گونه استنباط می‌شود که حسین [علیه السلام] از پیش می‌دانست که چه سرنوشتی در انتظار او و یارانش است؛ بنابراین او با آگاهی از قربانی شدن قریب الوقوعش و در عین حال بدون هیچ گونه تأمل یا تلاشی برای فرار از مشیت الاهی، از مکه عازم کوفه شد. روایتی که طبق آن، خداوند حسین [علیه السلام] را بین «قربانی شدن» و «پیروزی» (به کمک یک فرشته) مخیر کرد، بر ارزش اقدام او می‌افزاید؛ زیرا در این صورت، اقدام او عملی داوطلبانه بوده، و بنابراین، اهمیتی فراوان دارد. این پرسش مطرح می‌گردد که هدف او از قربانی کردن خود به این صورت، چه بود. متون شیعه در این زمینه، بسیار شفاف و واضح سخن گفته‌اند: حسین [علیه السلام] جان و مال خویش را پیشکش خداوند کرد تا «دین جدش محمد [صلی الله علیه و آله] را زنده کند»، «آن را نجات دهد»، و «آن را از تباهی و فساد که به سبب رفتار یزید، گرفتار آن شده بود رهایی بخشد».

افزون بر این، او می‌خواست نشان دهد که منش و کردار منافقان و دورویان شرم‌آور است، و می‌خواست به مردم پیام‌دزد که قیام علیه حکومت‌های ظالم و بی‌دین (فاسقین) ضروری است. کوتاه سخن اینکه او خود را به منزله الگویی (اسوه) به جامعه مسلمین معرفی کرد (مثلاً ر. ک: محسن امین ص ۱۳۶، ۱۵۲ و صفحه بعد). این ایده که هدف حسین [علیه السلام] نجات انسانها از گناهانشان با نثار خون خود، و رهایی آنان بود، و نیز عمل او ایثاری رهایی‌بخش برای رستگاری

ص: ۱۷۹

جهانیان بود- با این تعبیر- ایده‌ای است که با اعتقادات شیعی بیگانه است.

حداقل نویسنده این مقاله، در متونی که به آنها مراجعه کرده، اثری از این ایده نیافته است. امکان دارد که ایده مزبور، بعدها وارد تعزیه‌ها و اشعار نوظهور شده باشد؛ زیرا گذار از مفهوم توسل به این ایده، کاری ساده است و ممکن است ایده‌های مسیحیت نیز در این امر تأثیرگذارده باشند.

در میان دانشمندان اسلام‌شناس غربی، ولهاوزن(Wellhausen) و لامنس(Lammens) پس از مطالعه دقیق منابعی که در اختیار داشته‌اند، درباره شخصیت حسین [علیه السلام] قضاوت‌هایی کرده‌اند. ولهاوزن با کمک درک هوشمندانه خود از اطلاعات تاریخی، تصویری ظریف از موقعیتها و شخصیتها ترسیم کرده است. او هرگونه انگیزه دینی در اقدام حسین [علیه السلام] را انکار می‌کند و آن را تلاشی از سوی یک انسان جاه‌طلب برای کسب قدرت برتر می‌داند. لامنس با مخالفان یزید جوانمرد، هیچ‌گونه احساس همدردی نمی‌کند. او حسین [علیه السلام] را شخصی سبک‌سر می‌داند (نظر معاویه نیز همین بوده است. طبری، ج ۲، ص ۱۹۷) که اصلاً عاقبت‌اندیش نبود. هیچ‌کدام از این دانشمندان، برای سخنان و جملاتی که گفته می‌شود حسین [علیه السلام] در فرصتهای گوناگون ایراد کرده است، هیچ اهمیتی قایل نیستند و به وضوح آنها را مطالبی جعلی می‌دانند که بعداً ساخته شده‌اند؛ هرچند احتمال دارد راویان این مطالب را بازنویسی کرده و تغییر داده باشند اما به‌رغم این حرفها، باید پذیرفت که به‌طور کلی از درون این مطالب - و مهم‌تر از آن، از درون خود اطلاعات تاریخی - تصویر مردی ظهور می‌یابد که محرک او یک ایدئولوژی است (پایه‌ریزی حکومتی که مقتضیات اسلام راستین را تحقق بخشد)؛ مردی که اطمینان دارد بر حق است؛ سرسختانه مصمم است به اهداف خویش دست یابد - همان‌گونه که به‌طور کلی تمام متعصبان مذهبی چنین ویژگی‌ای دارند -؛ و مردی که مورد تحسین و ترغیب هواداران خویش است و

ص: ۱۸۰

آنان نیز به حقانیت هدف خویش اطمینان دارند. شاید این تفسیر، تصویر واقعی حسین [علیه السلام] به منزله یک فرد نباشد؛ اما همان برداشتی است که نسل بعد، از او ارائه کرده‌اند و انگیزه آنان یا احساسی بوده (احترام و احساس ترحم در قبال مرگ وی)، یا سیاسی (مبارزه علیه امویان). این همان برداشتی است که مورخان عرب در دوره‌های بعد نیز در آن سهیم‌اند، و باعث تمجید و ستایش حسین [علیه السلام] و موجب موقعیت افسانه‌ای او در میان شیعیان شده است.

ص: ۱۸۱

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۷۲، ۲۷۸، ۲۸۳؛ ج ۲، ص ۲۸۵؛ ج ۴، ص ۴۸۴ و صفحه بعد، قاهره، ۱۳۲۹.

۲. ابن اثیر، ج ۴، ص ۹-۱۶، (مسلم در کوفه، ص ۱۶-۳۰)، ۳۶-۳۰، ۸۱ و فهرست.

۳. ابن اثیر، کتاب الکامل، زیر نظر س. ج. تورنبرگ (Turnberg, J. C.)، لیدن، ۱۸۵۱-۱۸۷۹، ج ۱، ص ۱۸-۲۳.

۴. ابن حجر، تهذیب، ج ۲، ص ۳۴۵-۳۵۷، ش ۶۱۵.

۵. ابن خلدون، کتاب العبر و دیوان المبتدأ و الخبر و غیره، بولاق، ۱۲۸۴، ج ۳، ص ۲۱ و صفحه بعد (به علت افتادگی در نسخه خطی اصلی، شرح اقدام تهورآمیز [امام] حسین [علیه السلام] ناقص است).

۶. ابن سعد، الطبقات الكبرى، زیر نظر اچ زاخاو (H. Sachau) و دیگران، لیدن، ۱۹۰۵-۱۹۴۰، ج ۲/۲، ص ۸۹؛ ج ۳/۱، ص ۲۱، ۲۶، ۵۲؛ ج ۵، ص ۱۰۷، ۱۲۵، ۱۷۶؛ ج ۸، ص ۲۰۴ (ارجاعات بی‌شمار دیگر (ر. ک: فهرست) صرفاً ناظر به واقعیهایی هستند که یا مشهورند و یا در زمینه شرح حال [امام] حسین [علیه السلام] اهمیت ندارند).

۷. ابن عبد البر، استیعاب، ص ۱۴۶، ش ۵۶۶.

۸. ابن عبد ربّه، عقد، ج ۲، ص ۳۰۳، ۳۰۵-۳۱۰ در کتاب العسجدۃ النانیة، قاهره، ۱۲۹۳.

۹. ابن عساکر، التاریخ الكبير، ج ۴، ص ۳۱۱-۳۴۳، دمشق، ۱۳۲۹-۱۳۳۲.

۱۰. ابن قتیبہ، الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۶۵، ۱۷۸، ۱۸۰ و صفحہ بعد، ۱۸۲، ۱۸۴-۱۸۷، ۱۸۸ و صفحہ بعد، ۲۰۴-۲۰۶؛ ج ۲، ص ۳، ۴-۸، قاهره، ۱۳۷۷ ق/ ۱۹۵۷ م.

۱۱. ابن کثیر، بدایه، ج ۸، ص ۱۴۹-۲۱۱، قاهره، ۱۳۴۸-۱۳۵۵.

۱۲. ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، چاپ سقر، ص ۷۸-۱۲۲ و فهرست، قاهره، ۱۳۶۸ ق/ ۱۹۴۹ م.

۱۳. بلاذری، انساب الاشراف، بخش ۴ و ۵، زیر نظر م. اشلوسینگر (M. Schloßinger) و س.

د. ف. گوئیتن (S. D. F. Goitein)، اورشلیم، ۱۹۲۶-۱۹۳۸، اظهارنظرها درباره زندگی‌نامه در ص ۴۳۷ پست.

۱۴. ۴۳۸ رو، ۶۳۲ رو- ۶۳۳ پست؛ احادیث وی در ص ۶۳۳ پست؛ دعوت‌نامه‌های شیعیان قبل و بعد از مرگ معاویه، ۶۳۷ رو- ۶۳۸ رو، ۶۶۶ رو؛ روابط با معاویه در ص ۶۳۴ پست، ۶۳۵ پست- ۶۳۶ رو؛ امتناع از بیعت با یزید در ص ۶۳۶ رو و پست؛ [امام] حسین [علیه السلام] و مروان در ص ۶۳۵ پست. [امام] حسین [علیه السلام] و ولید در ص ۶۳۶ پست، ۶۳۹ پست- ۶۴۰ رو؛ [امام] حسین [علیه السلام] در مکه در ص ۶۳۶ پست، [امام] حسین [علیه السلام] و ابن زبیر، در ص ۶۳۶ پست، ۶۳۹ پست- ۶۴۰ رو؛ [حضرت] مسلم در کوفه در ص ۴۱۷ پست- ۴۱۸ رو،

ص: ۱۸۲

۴۱۹ رو- ۴۲۳ رو، ۶۶۶ رو- ۶۶۷ رو؛ تصمیم [امام] حسین [علیه السلام] به شورش و تلاش‌های افراد مختلف برای منصرف کردن وی در ص ۶۳۲ رو- ۶۳۳ پست، ۶۳۶ پست- ۶۴۰ رو؛ نامه [امام] حسین [علیه السلام] به اهل بصره در ص ۴۱۸ پست؛ عزیمت وی و وقایع پیش‌آمده تا زمان رویارویی با حر در ص ۴۲۲ رو، ۶۳۹ پست- ۶۴۲ پست، ۶۶۶ پست؛ وقایع پیش‌آمده در اثنای رویارویی و ورود ابن سعد در ص ۶۴۲ پست؛ [آنچه] تا ۱۰ محرم [گذشت] در ص ۶۴۵ پست- ۶۵۰ پست؛ نبرد در ص ۶۵۰ پست- ۶۵۹ رو؛ پس از نبرد، اشعار و ... در ص ۶۵۹ پست- ۶۶۸ رو، نسخه خطی، پاریس.

۱۵. بیاسی، کتاب الاعلام بالحروف فی صدر الاسلام، ج ۲، ص ۱۷ و صفحہ بعد، ۳۵-۶۰، نسخه خطی پاریس.

در مورد احادیثی که هم به [امام] حسن [علیه السلام] و هم به [امام] حسین [علیه السلام] و احادیثی که تنها به [امام] حسین [علیه السلام] اختصاص دارد، ر.ک:

۱۶. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۱۹۴، ۲۰۹، ۲۳۱، ۲۳۴ و صفحه بعد، ۲۳۸ و صفحه بعد، ۲۴۱-۲۷۲ و فهرست.

۱۷. ذهبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۴۰-۳۵۳، قاهره، ۱۳۶۷-۱۳۶۹.

۱۸. طبری، تاریخ الرسل و الملوك، زیر نظر م. ج. د خویه (M. J. De Goeje) و دیگران، لیدن، ۱۸۷۹-۱۹۰۱، از ولادت [امام] حسین [علیه السلام] تا کشته شدن [امام] علی [علیه السلام] در ج ۱، ص ۱۴۳۱، ۱۴۵۳، ۲۴۱۳، ۲۸۳۶، ۳۲۹۳، ۳۳۴۷، ۳۳۶۰، ۳۴۶۱-۳۴۶۴؛ اعتراض به توافق نامه [امام] حسن [علیه السلام] با معاویه در ص ۳؛ تغییر مسیر از کوفه به مدینه در ص ۹؛ امتناع از بیعت با یزید قبل و بعد از مرگ معاویه در ص ۱۷۶، ۱۹۶ و صفحه بعد، ۲۱۶-۲۲۳، ۲۲۷ و صفحه بعد؛ [امام] حسین [علیه السلام] در مکه در ص ۲۰۰ و صفحه بعد؛ دعوت نامه های شیعیان در ص ۲۲۷-۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۸؛ تصمیم [امام] حسین [علیه السلام] به شورش و تلاشها برای منصرف کردن وی در ص ۲۲۰ و صفحه بعد، ۲۲۲ و صفحه بعد، ۲۷۱-۲۷۶، ۲۸۹ و صفحه بعد؛ [حضرت] مسلم در کوفه در ص ۲۲۷-۲۲۹، ۲۳۲-۲۴۰، ۲۴۲-۲۷۰، ۲۷۲، ۲۸۴ و صفحه بعد؛ نامه به اهل بصره و عواقب آن در ص ۲۴۰ و صفحه بعد؛ عزیمت [امام] حسین [علیه السلام] و رویدادها تا زمان رویارویی با حر در ص ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۶-۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۸-۲۹۶؛ رویدادهای پس از رویارویی با حر تا ورود عمر بن سعد در ص ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۶-۳۰۸؛ [آنچه که] تا ۱۰ محرم [گذشت] در ص ۲۸۱ و صفحه بعد، ۲۸۵ و صفحه بعد، ۳۰۸-۳۲۵؛ نبرد و کشته شدن [امام] حسین [علیه السلام] در ص ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۵، ۳۲۵-۳۴۸، ۳۴۹-۳۶۷؛ وقایع پس از نبرد، وقایع معجزه آسا، اشعار و ... در ص ۲۸۲-۲۸۴ و صفحه بعد، ۳۶۷-۴۰۸، ۴۳۵ و صفحه بعد؛ فهرستی از طالبیان که در کربلا کشته شدند در ص ۳۸۶-۳۸۸؛ فضایل [امام] حسین [علیه السلام] که مورد ستایش ابن زبیر قرار گرفته است در ص ۳۹۵ و صفحه بعد؛ پشیمانی

ص: ۱۸۳

شیعیان کوفه در ص ۴۹۷-۵۱۳. درباره رویدادهای بعدی ر.ک: فهرست.

۱۹. عقّاد، ابو الشهداء الحسین بن علی، قاهره، (که پس از سال ۱۳۷۰ ق/ ۱۹۵۱ م چاپ شد).

۲۰. مبرّد، کامل، ص ۵۵۷ صفحه بعد، ۵۸۰ و صفحه بعد.

۲۱. المتقی الهندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۳۸۶۹-۳۹۲۵، ۳۹۳۶-۳۹۴۸.

۲۲. مسعودی، مروج الذهب، زیر نظر س. باری یر د مینارد و پاوت د کورتایل (C. Barbier de Meynard et Pavet de Courteille) پاریس، ۱۸۶۱-۱۸۷۷، ج ۴، ص ۱۵۷، ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۸۱، ۳۱۳، ۳۳۱، ۳۷۴، ۴۳۱ و صفحه بعد؛ ج ۵، ص ۲ و صفحه بعد، ۱۹، ۱۲۷-۱۴۷، ۱۵۰ و صفحه بعد، و فهرست.

۲۳. همو، اغانی، ۱ یا ۲ یا ۳، بولاق ۱۲۸۵؛ ۲ قاهره ۱۳۲۳؛ ۳ قاهره ۱۳۴۵، ج ۱۴، ص ۱۶۳؛ ج ۱۶، ص ۶۸ و صفحه بعد؛ ج ۱۹، ص ۳۴، ۴۷ و صفحه بعد، و فهرست، بولاق، ۱۲۸۵.

۲۴. یاقوت، معجم البلدان، زیر نظر ف. ووستنفلت (F. Wu ?stenfeld)، لایزیگ، ۱۸۶۶-۱۸۷۳، ج ۳، ص ۵۳۹ و صفحه بعد (ذیل عنوان الطف).

۲۵. یعقوبی، تاریخ، زیر نظر م. ث. هاوتسما (M. Th. Houtsma)، لیدن، ۱۸۸۳، ج ۲، ص ۹۱، ۱۷۵، ۲۰۰، ۲۷۰ و صفحه بعد، ۲۸۷-۲۹۳ و فهرست.

درباره دیگر ارجاعات، ر. ک:

۸، H. ۶۱ (۶۸۷)، L. Caetani, Chronographia islamica.)

و حواشی موجود در اثر المقرم که در ذیل بیان می شود.

۶۴.۲۶-۵۵، (Schwally, Maha ?sin Bayhaki).

۲۷. index and ۶۱-۱۵۸، (Derenbourg, Fakhri).

۷.۲۸-۱۶۲، ۱۸۴۶، (Dozy, Leiden, Ibn Badrun, Sharh kasidat Ibn'Abdun, rd).

نخستین منابع کهن شیعی

۲۹. ابن الصباغ المالکی، علی بن محمد، الفصول المهمة فی معرفة الائمة، ص ۱۵۶-۱۸۶، نجف، ۱۳۸۱ ق/ ۱۹۶۲ م.

۳۰. ابن رستم الطبری، دلائل الامامه، ص ۷۱-۸۰، نجف، ۱۳۶۹ ق/ ۱۹۴۹ م.

۳۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۰۶-۲۷۲، نجف، ۱۳۷۶ ق/ ۱۹۵۶ م.

۳۲. ابن طاووس الطاووسی، علی بن موسی، نویسنده متنی که در قالب ترجمه به چاپ رسیده است:

۳۳. شیخ مفید، الارشاد، ص ۱۹۷-۲۵۳، نجف، ۱۳۸۲ ق/ ۱۹۶۲ م.

۳۴. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، مطالبی که به طور مشترک به [امام] حسن و [امام] حسین [علیهما السلام] مربوط است، ص ۶۶-۸۹، مطالب مختص [امام] حسین [علیه السلام] ص ۱۴۰-۳۰۰، تهران، ۱۳۰۵.

ص: ۱۸۴

die Rache, Ein historischer Roman aus dem Arabischen ..., translated by F. Wu? stenfled,
(.) Go? ttingen ۱۸۸۳) Abh. G. W. Go? tt., xxx

منابع جدید شیعی

۳۶. عبد الرزاق الموسوی المقوم، المقتل الحسين عليه السلام و حديث كربلاء، (با نقل مطالبی از منابع [شیعی])، نجف، ۱۳۷۶
ق/ ۱۹۵۶ م.

۳۷. فهمی عویس، شهید كربلاء الامام الحسين بن علی بن ابی طالب، ص ۱۰۰-۲۱۷، قاهره، ۱۹۴۸ م.

۳۸. محسن الامین العاملی، اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۱-۴۰۵ (شرحی مشتمل بر وقایع بیش از آنچه طبری ذکر کرده است.
وی در نقد [مطالب] تلاشهای نسبتاً جامعی را انجام داده. و به منابع شیعه و سنی بسیاری اشاره می‌کند (اما ارجاعات دقیقی
ارائه نمی‌دهد)؛ در شرح اقدام تهورآمیز [امام] حسین [علیه السلام] فقط جزئیات معدودی از یک گرایش شیعی به چشم
می‌خورد. معجزات در ص ۳۰۲-۳۱۰، ۳۴۸-۳۵۱)، بیروت، ۱۳۶۷ ق/ ۱۹۴۸ م.

۳۹. محمد مهدی بن الهادی المازندرانی الحائری، معالی السبطین فی احوال الحسن و الحسين، ج ۱، ص ۴۶۰-۴۶۵؛ ج ۲،
ص ۴۶۸-۸۰۴ (اثری مشتمل بر شرح‌های افسانه‌ای)، نجف، ۱۳۸۰ ق/ ۱۹۶۰ م.

آثار اندیشمندان غرب

A. Bausani, Religione islamica, in Le Cwiltà dell Oriente, Rome ۱۹۵۸, iii, index

. A .Mu ?ller ,Islam in Morgen -und Abendland ,Berlin ۱۸۸۵ ,i ,۳۵۸-۶۵.۴۱

.. H .Lammens ,Mo'awia ,۱۲۳-۵ ,۱۴۵ ,۱۸۲ f.۴۲

J. Wellhausen, Die religio? s politischen Oppositions parteien im alten Islam, Berlin .۱)
Abh. G. W. Go? tt., Phil- hist. Klass, N. F., v/ ۲ (, ۶۱-۷۱

M. D. Donaldson, The Shi'ite religion, a history of Islam in Persia and Irak, London ۱۹۳۳, index s. v. Imam) iii.)

.). idem ,Das arabische Reich ,۸۹ ,۹۱ f.)-Eng .tr .۱۴۱ f .۱۴۵ ff.۴۵

.۴۶

.(idem, Le Califat de Yazid Ier, in MFD, v) ۱۹۱۱ (, ۱۱۶ f., ۱۲۹- ۸۰(extract ۱۳۱- ۸۲

. idem ,Persia religiosa ,Milan ۱۹۵۹ ,۴۱۲ -۳۷.۴۷

ص: ۱۸۵

نقد و بررسی

محمد رضا هدایت پناه

ص: ۱۸۷

نقد و بررسی

مقدمه

مقاله حاضر، نقد مقاله حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته وچیا والیری (Veccia Vagliery) در دایرة المعارف اسلام است. پیش از پرداختن به نقد و ارزیابی مقاله، خوانندگان و به ویژه صاحب نظران ارجمند باید به این نکته اساسی توجه کنند که باورها، پیش فرضها، نگرشها و روشها و به طور کلی فضای فکری و علمی حاکم بر مطالعات اندیشمندان غربی - البته بدون در نظر داشتن اغراض و اهداف توطئه گرانه و فتنه انگیزانه برخی از آنان، که خود مجال دیگری می طلبد - با اندیشمندان مسلمان به ویژه در حوزه مطالعات اسلامی اختلاف و تفاوت ماهوی و اساسی دارد. در بعد مطالعات تاریخی آنان بیش از حد تحت تأثیر متدولوژی مکانیکی یا آنچه «روش علمی تاریخ» می نامند، قرار دارند. از این روی، بسیاری مفاهیم و موضوعات دینی، معنوی، اخلاقی و ... در تفکر علمی غربیان (علم به مفهوم) Science ارزش علمی و معرفتی ندارد یا بسیار کم رنگ است. مقاله حسین بن علی علیه السلام نیز به قلم اسلام شناس غربی و در فضای فکری - علمی مغرب زمین نگاشته شده است. بر این اساس اولاً، مقاله ای است ضعیف

ص: ۱۸۸

و کم‌عمق، و ثانیاً، دارای مفاهیم و استدلال‌هایی ناپذیرفتنی و ملال‌آور است. غرض اصلی از نقد مقاله این است که قشر فرهنگی و روشن‌فکر و اهل مطالعه جامعه به میزان ارزش و اعتبار علمی مطالعات برخی اسلام‌شناسان غربی آگاهی یابند.

۱. نگاهی کلی به مقاله

گرچه نویسنده در پاره‌ای ارجاعات نشان داده است که تا حدی با منابع شیعه آشنا بوده و بدانها توجه کرده است - و به همین سبب این مقاله در قیاس با مقاله علی بن ابی طالب علیه السلام نواقص کمتری دارد - باز نتوانسته است با شیوه‌ای علمی و تاریخی، گزینش صحیحی از اخبار متعارض داشته باشد و صحیح را از سقیم جدا سازد، و برعکس، در موارد متعدد و مهمی معمولاً گرفتار تحریفات و اخبار جعلی شده و به همین دلیل، از ترسیم و تحلیل صحیح زندگانی امام حسین علیه السلام، به‌ویژه در شخصیت‌شناسی ایشان و قیام کربلا ناتوان مانده است.

وی به دلیل نگاه برون‌گرایانه‌اش، در جای جای مقاله به خواننده القا می‌کند امام حسین علیه السلام شخصیتی اسطوره‌ای و تا حدودی ساخته و پرداخته مورخان شیعی کوفه است که دیگر مورخان را نیز تحت تأثیر قرار داده است، و از همین روی می‌گوید:

«شاید این تفسیر، تصویر واقعی حسین [علیه السلام] به منزله یک فرد نباشد؛ اما همان برداشتی است که نسل بعد، از او ارائه کرده‌اند و انگیزه آنان یا احساسی بوده (احترام و احساس ترحم در قبال مرگ وی)، یا سیاسی (مبارزه علیه امویان). این همان برداشتی است که مورخان عرب در دوره‌های بعد نیز در آن سهیم‌اند، و باعث تمجید و ستایش حسین [علیه السلام] و موجب موقعیت افسانه‌ای او در میان شیعیان شده است.»^۱

با این حال، باید انصاف داد که نویسنده می‌کوشد تا ابعاد مختلف زندگانی امام

(۱). ترجمه مدخل، ص ۱۸۰ از همین کتاب.

ص: ۱۸۹

حسین علیه السلام را بررسی کند. وی در برخی بحثها، مانند «داوریه‌ها درباره حسین» نیکو نوشته و قضاوت اهل تسنن و تشیع را درباره امام و قیامش تا حدودی زیاد مشترک دانسته است (۶۱۴. p). اما اقرار کرده که به دلیل در دست نداشتن منابع، نتوانسته نظریه‌ها و داوریه‌های تمام فرق اسلامی را درباره قیام و شخصیت امام حسین علیه السلام به دست آورد (p. ۶۱۴).

۲. موارد نقد

وی در آغاز بحث، برخی روایات و فضایل امام حسین علیه السلام را تحلیل می‌کند. او حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را که می‌فرماید: الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة، به شیعیان تنها نسبت داده، می‌گوید: شیعیان این سخن را یکی از صفاتی می‌دانند که به هریک از این دو برادر می‌دهند. «۱» چنان‌که گویی اهل سنت چنین روایتی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نکرده‌اند، درحالی‌که بسیاری از محدثان اهل سنت این روایت را از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند و روایت مزبور به حد تواتر رسیده است.

برشمردن تمام این افراد و منابع از حوصله این نوشتار خارج است، اما چون روی سخن با کسانی است که شاید از فرهنگ و منابع اسلامی دور باشند به مواردی اشاره می‌شود.

محدثان اهل سنت این روایت را از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، که برخی از آنان عبارت‌اند از: علی علیه السلام، حذیفه بن یمان، عمر، براء بن عازب، عبد الله بن عمر، ابو هریره، انس بن مالک، عایشه، اسامة بن زید، مسعود بن مخرمه، جابر بن عبد الله انصاری، مالک بن حویرث، بریده بن خصیب، علی مکی هلالی، ابو رمثه حبیب بن حیان، و جهم «۲». «۳»

(۱). ترجمه مدخل، ص ۱۴۷ از همین کتاب.

(۲). احتمالا جهم بلوی منظور است. بنگرید: الاصابه، ج ۱، ص ۶۲۴.

(۳). روایات این افراد در منابع ذیل نقل شده است: نسائی، فضایل الصحابه، ص ۲۰، ۵۸، ۷۶؛ همو،

ص: ۱۹۰

استنتاج نویسنده، به روشنی متدولوژی مکانیکی او را در مطالعات دین‌پژوهشی و تاریخ ادیان آشکار می‌سازد. او به صراحت می‌نویسد:

«پاره‌ای از روایات به این توصیفات اندک، جذاب و شبیه واقع، جزئیاتی را افزوده‌اند که برای غیرمسلمانان عجیب، و هنگامی که در آنها پای فرشتگان به میان می‌آید، تخیلی به نظر می‌رسند؛ اما برای مسلمانان این چنین نیست؛ زیرا آنان معتقدند که پیامبر ملاقاتهای بسیاری با جبرئیل داشته است.» «۱»

بنابر چنین منطق و متدولوژی تاریخی‌ای است که درک یکسان و فهم مشترک از دین و مقولات دینی میان اندیشمندان غربی و شرقی به ویژه متفکران اسلامی بسیار مشکل می‌نماید.

نویسنده بدون کوچک‌ترین اشاره‌ای به سیر زندگانی امام حسین علیه السلام در یک نتیجه‌گیری عجولانه و البته متعارض با گفته‌های خود که پس از آن درباره شخصیت امام حسین علیه السلام مطرح کرده است، می‌گوید:

«حتی پس از وفات علی [علیه السلام]، حسین [علیه السلام] هنوز در مقام یک شخصیت مطرح نبود.» «۲»

این داوری مؤلف از نگاه تاریخی محض غربی متأثر است. اما کسانی که کمترین آشنایی‌ای با تاریخ اسلام دارند نیک می‌دانند که امام حسین علیه السلام از والاترین

سنن الکبری، ج ۵، ص ۵۰، ۸۱، ۹۵، ۱۴۵، ۱۵۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳، ۶۲، ۶۴، ۸۲ و ج ۵، ص ۳۹۱، ۳۹۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۱، ۳۲۶؛ مسند ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۱۲؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۳۹۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۱۲-۴۱۳؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۳۵-۴۰ و ج ۱۹، ص ۲۹۲ و ج ۲۲، ص ۴۰۳؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۵۰ و ج ۲، ص ۱۸۱ و ج ۴، ص ۴۲۹ و ج ۶، ص ۳۶۹ و ج ۹، ص ۲۳۱ و ج ۱۰، ص ۲۳۰ و ج ۱۱، ص ۹۱ و ج ۱۲، ص ۴؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۱۱-۲۱۲ و ج ۱۴، ص ۱۳۱ و ج ۶۴، ص ۳۵، ۱۹۲.

(۱). ترجمه مدخل، ص ۱۴۸ از همین کتاب.

(۲). همان.

ص: ۱۹۱

منزلت دینی، یعنی عضویت در اهل بیت نبوت، برخوردار، و جزو برجسته‌ترین خاندان قریش، یعنی بنی هاشم، بود. امام علیه السلام هرچند که بنابر آنچه مؤلف پنداشته، از مقام و منصب اشرافیت قبیله‌ای (قدرت و ثروت) برخوردار نبوده باشد، چنان پایگاه و منزلت و شرافت روحانی و معنوی و بلکه سیاسی‌ای داشته است که شخصیت او حتی در چشم و دل فردی چون معاویه به منزله نخبه‌ترین انسان آن روزگار جلوه کرده بود؛ چنان‌که در وصیت خود به یزید، از میان تمام شخصیت‌های سیاسی آن روزگار، تنها به سه نفر، و در رأس آنان امام حسین علیه السلام می‌پردازد. پایگاه سیاسی - اجتماعی امام علیه السلام را می‌توان از میان گفت‌وگوهای بزرگان و رجال سیاسی، هنگام هجرت ایشان از مدینه به مکه و از مکه به کوفه دریافت، و نیز از این واقعه که وقتی ایشان وارد مکه شد مردم ابن زبیر را رها کردند و جملگی گرد امام حسین علیه السلام جمع شدند. البته با آنکه این نکته بدیهی بر نویسنده پوشیده مانده است، وی در عبارات بعدی خود به اهمیت امام برای معاویه، نخستین خلیفه اموی، و نیز شیعیان کوفه، اعتراف می‌کند!

والیری درباره موضع امام حسین علیه السلام در قبال صلح برادرش با معاویه، سه ادعای بی‌اساس و البته متأثر از برخی روایات جعلی مطرح کرده است.

«او برادرش حسن [علیه السلام] را به دلیل کناره‌گیری از قدرت سرزنش می‌کرد، اما او نیز در برابر "عمل انجام شده" تسلیم شد و دریافت مستمری یک یا دو میلیون درهمی را پذیرفت.» «۱»

پیش از نقد و بررسی این ادعاها لازم است نظری کوتاه بر مشی کلی امویان در برابر امیر المؤمنین، امام حسن و امام حسین علیهم السّلام بیفکنیم، تا جایگاه این گونه ادعاها را در منابع تاریخی، بهتر دریابیم.

امویان، به طور کلی، در پی آن بودند که میان رهبران مخالف خود اختلاف

(۱). ترجمه مدخل، ص ۱۴۸ از همین کتاب.

ص: ۱۹۲

بیندازند یا دست‌کم در میان مردم چنین شایع کنند که اصحاب و یاران نزدیک و حتی فرزندان اهل بیت علیهم السّلام با سیاستهای آنان موافق نبوده‌اند. محض نمونه، عبد الله بن زبیر به مردم می‌گفت:

«إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ قَتَلَ خَلِيفَةَ بِالْحَقِّ عَثْمَانَ ... أَلَا وَ إِنَّ عَلِيًّا لَا يَرِي مَعَهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَحَدًا سِوَاهُ؛ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَةٌ بِرَحْمَةٍ، يَعْنِي عَثْمَانَ رَا كُشْتَهُ اسْت. بدانید که هیچ کس جز خودش، در این جنگ (جمل) با او هم عقیده نیست». «۱»

همچنین وقتی معاویه نتوانست قیس بن سعد بن عباد را فریب دهد و او را به طرف خود متمایل سازد، نامه‌ای جعلی به خط خود نوشت مبنی بر اینکه قیس از امیر المؤمنین جدا شده و به معاویه پیوسته است، و آن را میان مردم منتشر کرد. «۲»

انتشار این خبر نیز که یار بسیار نزدیک و دانشمند امام علی علیه السّلام، یعنی عبد الله بن عباس، از آن حضرت کناره گرفته و طی نامه‌ای مبانی امام علی علیه السّلام را درباره مشروعیت جنگ با ناکثین رد کرده «۳» از همین قبیل بوده است.

از این روی، آنان می‌کوشیدند در میان نزدیکان امام علی علیه السّلام و رهبران مخالف، کسی را بیابند که در اصول و مبانی با اهل بیت علیهم السّلام مخالف، و به حزب اموی متمایل باشد؛ چنان‌که این امر در ماجرای حکمیت و انتخاب ابو موسی اشعری به دست افراد ساده‌لوح رخ داد و از این رهگذار ضربه سنگینی بر اسلام حقیقی که امیر المؤمنین علیه السّلام پرچم‌دار آن بود وارد آمد.

(۱). باقر شریف القرشی، حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۱، ص ۳۹۸.

(۲). تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۵۱-۵۵۵.

(۳). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۳؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۴۳؛ الفتوح، ج ۴، ص ۷۲-۷۵؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۱؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۶۷-۱۷۲. این اتهام به ابن عباس در حالی است که از او نقل شده است: تمام کسانی که در برابر امیر المؤمنین علیه السّلام شمشیر کشیدند خونشان هدر

بود، و مستحق قتل بودند. بیهقی، المحاسن و المساوی، ص ۴۳. در این باره، ر. ک: سید جعفر مرتضی عاملی ابن عباس و اموال البصرة، محمد تقی تستری، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۴۱۸ (شرح حال ابن عباس).

ص: ۱۹۳

با چنین سیاستی و با تحریف سیمای سیاسی امام حسن علیه السلام در این زمینه تبلیغات گسترده‌ای صورت گرفت، و امویان کوشیدند و انمود کنند که امام حسن علیه السلام با امیر مؤمنان علیه السلام اختلاف داشته، و آن دو مبانی فکری یکدیگر را قبول نداشته‌اند، تا از یک طرف پیروان ایشان را سست و بدگمان سازند و میان آنان تشتت و هرج و مرج انداخته باشند، و از سوی دیگر، مشروعیت جنگهای آن حضرت را با ناکثین و قاسطین و مارقین به چالش بکشند. شاید برای خنثا کردن چنین تبلیغاتی بود که امیر مؤمنان علیه السلام پیوسته امام حسن علیه السلام را تمجید می‌کرد و به او می‌فرمود: تو پاره و بلکه تمام من هستی. «۱»

درباره مخالفت امام حسن علیه السلام با جنگ جمل اخباری ساختند که امام مجتبی علیه السلام با سیاستهای امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ با ناکثین موافق نبوده و بر ایشان خرده می‌گرفته و حضرت را به اسراف در ریختن خون مسلمانان متهم می‌ساخته است. «۲»

پس از آنکه امام حسن علیه السلام صلح را پذیرفت، معاویه حاکم بلا منازع شد و زمینه را برای جنگ وسیع تبلیغاتی بر ضد امام و اهل بیت علیهم السلام فراهم دید. یکی از این تبلیغات، مخالفت امام حسین علیه السلام با برادرش درباره صلح با معاویه است. «۳»

می‌گویند وقتی امام حسن علیه السلام می‌خواست صلح را بپذیرد با عبد الله بن جعفر مشورت کرد و او موافقت خود را اعلام داشت، ولی امام حسین علیه السلام با این تصمیم مخالفت ورزید. امام حسن علیه السلام نیز فرمود: به خدا سوگند به هیچ کاری تصمیم نگرفتم مگر اینکه با من مخالفت کردی. به خدا تصمیم داشتم تو را در خانه‌ای محبوس کنم تا آنچه می‌خواهم انجام دهم. «۴»

(۱). ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۷.

(۲). شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۹۵؛ طه حسین، اسلامیات (الفتنة الكبرى، علی و بنوه)، ص ۹۷۴.

(۳). ابن قتیبہ دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۴۲.

(۴). باقر شریف القرشی، حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۲۴۲ به نقل از تاریخ مدینة دمشق، ج ۴، ص ۲۱.

ص: ۱۹۴

بنابر روایتی دیگر، امام حسین علیه السلام به برادرش فرمود: تو را به خدا قسم می‌دهم بپرهیزی از اینکه شیوه و سیاست جدید معاویه را تأیید کنی و شیوه و روش پدرت را کنار بگذاری. «۱» این روایت ساختگی، در پی القای آن است که امام حسن علیه السلام مبانی امام علی علیه السلام را قبول نداشته است؛ درحالی‌که امیر مؤمنان علیه السلام به دلیل موقعیت خاصی که برای او پدید آورده بودند، صلح با معاویه را پذیرفت، و امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز از جمله شاهدان آن صلح‌نامه‌اند «۲» همان شرایط، و بلکه بدتر از آن برای امام حسن علیه السلام نیز پدید آمد؛ چنان‌که امام حسن علیه السلام این امر را با برادرش در میان گذاشته است. «۳» بنابراین چگونه می‌گفت که پذیرش صلح، مخالف رفتار امام علی علیه السلام است؟! «۴»

این اخبار ساختگی بر نوشته‌های برخی محققان اسلامی و مستشرقان نیز تأثیر گذاشته است. محض نمونه طه حسین در این زمینه می‌گوید: امام حسین علیه السلام با صلح برادرش مخالف بود و تصمیم داشت در مقابل آن بایستد، ولی برادرش او را به بستن غل و زنجیر تهدید کرد تا اینکه صلح انجام شد. «۴» او همچنین می‌نویسد: امام حسین صلح را قبول نداشت؛ زیرا آن را مخالفت با سیره پدرش می‌دانست. «۵»

همین فضای مسموم حاکم بر منابع تاریخی موجب شده است این مستشرق غربی نیز در این مدخل از اخبار ساختگی متأثر شده و به بیان مخالفت امام حسین علیه السلام با برادرش بپردازد.

مطلب نخست، یعنی مخالفت امام حسین علیه السلام با صلح امام حسن علیه السلام مطلبی است کاملاً برخلاف گزارشهای تاریخی که برای مثال به دو نمونه از آنها اشاره می‌شود:

(۱). انشدک الله ان تصدق احدثه معاوية و تكذب احدثه ايبيك. (تذكرة الخواص، ص ۱۹۷).

(۲). نصر بن مزاحم، وقعة صفين، ص ۵۰۷.

(۳). مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۴-۳۵؛ راضی آل یاسین، صلح الحسن، ص ۲۵۳.

(۴). اسلامیات، الفتنة الكبرى، (علی و بنوه)، ص ۹۸۸-۹۸۹.

(۵). همان.

ص: ۱۹۵

دینوری (م. ۲۸۲) می‌نویسد: وقتی امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد، عده‌ای از شیعیان از این امر بسیار ناراحت بودند. آنان نزد امام حسن علیه السلام آمده، درخواست کردند تا قرارداد صلح را بر هم زند و با معاویه بجنگند؛ اما امام حسن علیه السلام آنان را پاسخ گفت و پیشنهاد ایشان را نپذیرفت. از این‌روی، آنان به نزد امام حسین علیه السلام آمده،

گفتند: شما به برادرت حسن و این صلح‌نامه اعتنا نکن و با همراهی شیعیان قیام کن. امام حسین به آنان فرمود: ما بیعت کرده و قرارداد بسته و صلح کرده‌ایم و هیچ راهی برای نقض قرارداد وجود ندارد. «۱»

در گزارش دیگری آمده است: پس از شهادت امام حسن علیه السلام، شیعیان کوفه از امام حسین علیه السلام درخواست کردند که نظر برادرش را رها ساخته، قیام کند. اما امام حسین علیه السلام به آنان نوشت: درباره برادرم امید داشتم که خداوند در آینده او را توفیق دهد و اما امروز نظر من این است که هیچ اقدامی نکنید و در خانه‌هایتان پنهان شوید و خود را از تهمت دور نگهدارید تا زمانی که معاویه زنده است. «۲»

این دو گزارش نظر این اسلام‌شناس غربی را به صراحت رد می‌کند؛ چنانچه امام حسین علیه السلام موافق صلح نبود نمی‌باید به شیعیان جواب رد می‌داد. امام حسین علیه السلام نسبت به امام حسن علیه السلام چنان مطیع بود که امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

حسین علیه السلام برای برادر آنچنان عظمتی قایل بود که هیچگاه نزد او سخن نمی‌گفت. «۳» همچنین در روایات آمده است که امام برادر خود، امام حسن علیه السلام را به اسم صدا نمی‌زد و او را «سیدی» می‌خواند. ادب و احترام و عدم پیشی گرفتن امام حسین علیه السلام بر برادر بزرگوارش امام حسن علیه السلام چنان بود که حتی در فضایل اخلاقی و امور خیر همیشه می‌کوشید تا موقعیت پایین خود را حفظ کند؛ برای نمونه ابن ابی الدنیا (م. ۲۸۱) می‌نویسد:

(۱). ابو حنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۲۱.

(۲). همان، ص ۲۲۲.

(۳). ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۴۳.

ص: ۱۹۶

مردی هاشمی و مردی از بنی امیه در اینکه قوم کدام یک از دیگری بخشنده‌تر است با هم نزاع می‌کردند. قرار گذاشتند هریک به نزد قوم خود برود و از آنان مالی درخواست کند. مرد اموی نزد ده نفر از اقوام خود رفت و تقاضای خود را مطرح کرد. هریک آنان ده هزار درهم به او دادند. مرد هاشمی نیز ابتدا نزد عبید الله بن عباس رفت و او صد هزار درهم به او داد. آن‌گاه نزد امام حسن علیه السلام رفت، و چون آن حضرت از مقدار پرداختی ابن عباس با خبر شد ۱۳۰ هزار درهم به او داد. مرد هاشمی نزد امام حسین علیه السلام آمد و تقاضای خود را مطرح کرد. امام علیه السلام فرمود: آیا پیش از من به نزد برادرم رفته‌ای؟ گفت: آری و صد و سی هزار درهم به من داده است. امام نیز همان مقدار به مرد هاشمی داد و فرمود: اگر ابتدا نزد من می‌آمدی بیش از این به تو می‌دادم، اما اینک بر مولا و آقایم پیشی نمی‌گیرم. گفتنی است وقتی مرد اموی و هاشمی نزد هم بازگشتند و آشکار شد که فضیلت و شرافت از آن‌چه کسی است از هم جدا شدند و هریک نزد قوم خود

رفتند. مرد اموی ماجرا را برای هم قومان خود بازگو کرد و گفت که این درخواست تنها آزمایشی بود و من نیاز مالی نداشتم. آنان نیز پولها را پس گرفتند، ولی مرد هاشمی وقتی ماجرا را برای آن سه تن بازگفت و خواست پولها را پس دهد آنان نپذیرفتند و گفتند مالی را که داده‌اند پس نمی‌گیرند. «۱»

بنابراین چگونه می‌توان پذیرفت امام حسین علیه السلام با برادرش چنان مخالفت کرده باشد که ایشان مجبور شده باشد چنین حق سکوتی به او بدهد؟! یا به وی گفته

(۱). ابن ابی الدنيا، مکارم الاخلاق، ص ۱۳۴-۱۳۵.

ص: ۱۹۷

باشد: من در هر کاری تصمیمی گرفتم تو با آن مخالفت کردی! و یا اینکه تصمیم داشته باشد امام حسین علیه السلام را زندانی کند!

مطلب دوم، یعنی پرداخت دو میلیون درهم نیز اولاً با نظر به توضیحاتی که گذشت، کذب محض است و نویسنده هیچ مدرکی برای اثبات مدعای خود ارائه نداده است؛ ثانیاً این مبلغ مربوط به قرارداد صلح بود و بنا بود امام حسن علیه السلام و پس از او امام حسین علیه السلام آن را دریافت کنند «۱» نه اینکه امام حسین علیه السلام این مبلغ را دریافت کرده باشد تا به صلح تن دهد.

مسافرت هر ساله امام حسین علیه السلام به شام و گرفتن جایزه و صله از معاویه نیز - بنا به نقل منابع متأخر - تنها یک بار - و نه هر سال - صورت گرفته است، که افزون بر دلالت متن روایت بر ساختگی بودن آن، «۲» اصل مطلب نیز مورد تردید جدی است. «۳» علمای شیعه تصریح کرده‌اند که باز گرفتن صله و اموال از سلطان جائز و غاصب، بر امام جایز، و بلکه واجب است، و اگر نمی‌تواند تمام آنها را باز پس گیرد، باید تا آنجا که مقدور است بازستاند، چون حق اوست. البته امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام تمام این اموال را نیز در راه مصالح مسلمانان خرج می‌کردند. «۴»

این ضعفها و نارساییهای جدی نشان می‌دهد که مؤلف دقت و تأمل لازم را در بررسی و تحلیل همه‌جانبه موضوع نداشته است، و گرنه شخصیت امام حسین علیه السلام و واقعیات تاریخی را - هرچند از سر سهو و کم‌اطلاعی - این چنین تحریف نمی‌کرد.

شناخت و فهم تاریخی نویسنده مقاله از شخصیت امام حسین علیه السلام به قدری اندک است که وی مدعی شده است امام برای مرگ معاویه تسلیت گفته است (۶۰۴ p).

(۱). ابو حنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۱۸؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۹۰.

(۲). ر. ک: محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق.

(۳). ر. ک: باقر شریف القرشی، حیاة الامام الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۳ - ۲۳۴.

(۴). ر. ک: سید مرتضی، تنزیه الانبیاء، ص ۲۶۶؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱.

ص: ۱۹۸

گویا وی از قرائت آیه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» چنین برداشت کرده است؛ آیه‌ای که امام حسین علیه السلام پس از شنیدن خبر مرگ معاویه به ولید بن عتبة بن ابی سفیان والی مدینه فرموده است. قرائت این کلام هیچ دلالتی بر تسلیم‌گویی ندارد. نویسنده چنانچه توجه می‌کرد، در همین خبر آمده است وقتی پیام ولید به امام رسید حضرت به ابن زبیر فرمود:

قد ظننت أن طاعتهم قد هلك «گمان می‌کنم مرد ستمگر ایشان (معاویه) مرده است». «۱»

نویسنده مقاله به گونه‌ای کلی می‌گوید:

«خبر مرگ معاویه، در کوفه که اکثر اهالی آن شیعه بودند، با خوشحالی مردم روبه‌رو شد. به زودی نامه‌ها و پیغامهایی از کوفه فرستاده شد که از حسین [علیه السلام] دعوت می‌کرد تا به این شهر بیاید؛ چرا که دیگر نمی‌توانستند حکومت امویان را تحمل کنند.» «۲»

با این کلی‌نگری، خواننده به درستی نمی‌تواند وضعیت فکری و مذهبی مردم کوفه را درک کند. در حقیقت، این خطایی فاحش است که در بررسی قیام کربلا، اغلب در ترسیم زمینه‌های فکری و مذهبی کوفه، اکثریت مردم آن را شیعه می‌پندارند؛ آن هم بدون در نظر گرفتن فعالیت‌های معاویه در دو دهه چهل و پنجاه برای شیعه‌زدایی در تمام مناطق و به ویژه کوفه، و گستردن و نهادینه کردن تفکر عثمانی. اگر اکثریت مردم این شهر حقیقتاً شیعه بودند حکومت امام علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام با چنان مشکلات پرشمار و سهمگینی روبه‌رو نمی‌شد. گرچه بذره‌های اندیشه شیعی در

(۱). محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱.

(۲). ترجمه مدخل، ص ۱۵۱ از همین کتاب.

ص: ۱۹۹

کوفه پاشیده شده بود، این امر را هرگز نباید به معنای هویت یک‌پارچه و همبستگی اعتقادی راستین و پایبندی و وفاداری به آرمانهای تشیع و رهبران معصوم آن تلقی کرد. شیعیان کوفه دو طیف متمایز را تشکیل می‌دادند: کسانی که بنابر مبانی دینی و مذهبی برگرفته از کتاب و سنت، از امیر مؤمنان علیه السلام و جانشینی امام حسن و امام حسین علیهما السلام حمایت و

پیروی می‌کردند، و کاملاً در اقلیت بودند؛ و کسانی که بیشتر به خاطر منافع و موقعیت سیاسی و اقتصادی‌شان، در چارچوب ملاحظات و منافع قومی و قبیله‌ای از علی علیه السلام و فرزندانش جانبداری می‌کردند. گروه اخیر، که پیروان سیاسی شیعه را تشکیل می‌دادند و در اکثریت بودند، بیش از آنکه به ارزشها و آرمانهای اعتقادی و رهبران دینی - مذهبی (امامان معصوم) پایبند و وفادار باشند، به منافع و رهبران قبیله‌ای خود وابسته بودند. به‌طور قطع اینان همان کسانی بودند که با دعوتنامه‌های خود امام را به کوفه فراخواندند، اما بعد که موقعیت و منافع فردی و قبیله‌ای خود را در خطر دیدند از یاری کردن نماینده امام، مسلم بن عقیل، دست کشیدند.

بنابراین باید در کنار این دو گروه سیاسی مذهبی، از گروه سوم یعنی عثمانی مذهببان کوفه نیز نام برد که در خلال دهه‌های چهل و پنجاه با تبلیغات گسترده معاویه و تطمیع و تهدیدهای فراوان او در کوفه، رشد و توسعه یافته بودند و نقش بسزایی در سرکوبی قیام مسلم و امام حسین علیه السلام داشتند. «۱»

بر همین اساس بود که برخی از سران قبایل کوفه و نیز عثمانی مذهببان آن دیار، پیش از دیگر شهرها با یزید بیعت کرده بودند. «۲»

(۱). برای اطلاع بیشتر در این باره، ر. ک: محمد رضا هدایت‌پناه، جریان‌شناسی فکری معارضان قیام کربلا، قم، مرکز مطالعات حوزه علمیه قم، ۱۳۸۲.

(۲). تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۶.

ص: ۲۰۰

نویسنده در بیان نقل ماجرای برخورد امام با کاروان والی یمن، بحیر بن ریحان حمیری، در تنعیم (نزدیکی مکه) و مصادره آن، به دلیل عدم درک مبانی فقهی و کلامی اسلام با تعبیر نسنجیده‌ای می‌نویسد:

«حسین [علیه السلام] در منطقه تنعیم در حوالی مکه به کاروانی برخورد که از یمن می‌آمد، و او برای خود این حق را قائل شد که محموله آن را تصاحب کند». «۱»

پیش از این، در بحث امام حسین علیه السلام و گرفتن اموال از معاویه، به مبانی فقهی و کلامی اسلام در این باره پرداختیم. اما در این مقام، باید توجه داشت که طرح چنین مباحثی در خصوص نوادگان رسول خدا و شخصیت‌های بزرگ خاندان رسالت، در دائرة المعارفی که پسوند اسلام را به دوش می‌کشد، بر خوانندگانی که با اسلام آشنایی ندارند، چه تأثیر نامطلوبی می‌گذارد.

نویسنده می‌گوید: امام حسین علیه السلام در ثعلبیه پس از دریافت خبر شهادت مسلم و هانی می‌خواست بازگردد، ولی فرزندان عقیل برای گرفتن انتقام برادرشان نظر او را تغییر دادند. «۲» هرچند این خبر در تاریخ طبری به نقل از ابو مخنف

نقل شده است، چگونه می‌توان پذیرفت که امام حسین علیه السلام هدف بزرگ قیام خود را به یک انتقام خانوادگی فروکاسته باشد و زمام کار خود را به برادران مسلم بسپارد؛ قیامی که در آن، یاران و خویشان امام کشته شدند و زن و فرزندان او به اسارت رفتند! افزون بر این، ابو مخنف در ادامه می‌گوید: برخی اصحاب امام دلیل بهتر و منطقی‌تری مطرح کردند، و آن اینکه به ایشان گفتند: شما مانند مسلم نیستید و اگر وارد کوفه شوید و مردم شما را ببینند به سرعت گرد شما جمع خواهند شد. «۳»

این استدلال، هم منطقی‌تر است، و هم از منظر جامعه‌شناختی صحیح‌تر و معقولانه‌تر.

(۱). ترجمه مدخل، ص ۱۵۳ از همین کتاب.

(۲). ترجمه مدخل، ص ۱۵۴ از همین کتاب.

(۳). محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۹۸.

ص: ۲۰۱

نویسنده از امام حسین علیه السلام و اصحابش به «شورشیان» تعبیر کرده است. «۱»

این تعبیر، به هیچ روی، درباره امام و اصحابش صحیح و منصفانه نیست. اگر از منظر جامعه‌شناختی، شورش را حمله‌ور شدن گروهی خشن و پرخاشگر به جان و مال دیگران «۲» یا نتیجه اعمال جماعتی خشن و پرخاشگر «۳» بدانیم، درمی‌یابیم که امام و اصحابش نه کوچک‌ترین رفتار پرخاشگرانه‌ای از خود نشان داده‌اند، نه به جان و مال مردم تعرض کرده‌اند؛ بلکه این نیروهای حاکم بودند که با اعمال زور و قصد ترور امام، ایشان را از خانه و کاشانه‌اش راندند و در کربلا به خشن‌ترین صورت ممکن او و اصحابش را به خاک و خون کشیدند. در آن روز امام به آنان فرمود: آیا کسی از شما را کشته‌ام که خون آن را از من می‌طلبید؟ یا مالی از شما برده‌ام که بخواهید آن را از من باز ستانید؟ یا کسی را از شما مجروح ساخته‌ام که بخواهید مرا قصاص کنید؟ «۴» بی‌شک گروهی خشن‌تر و پرخاشگرتر از آنان که در کربلا آن جنایتها را مرتکب شدند در تاریخ اسلام وجود ندارد؛ کسانی که حتی به طفل شش ماهه رحم نکردند و غیر انسانی‌ترین کار یعنی بستن آب بر روی امام و اصحابش را مرتکب شدند.

مطلب دیگری که نویسنده بدون تحلیل و ارزش‌گذاری اسناد، بیان کرده، سه پیشنهادی است که برخی منابع تاریخی برشمرده‌اند. یکی از پیشنهادهای مزبور این است که امام حسین علیه السلام شخصا نزد یزید رفته با او بیعت کند. «۵»

نویسنده دست‌کم در حد کسی که اندک اطلاعی از رویدادهای تاریخی دارد این موضوع را تحلیل نکرده است. چگونه امام حسین علیه السلام ممکن است چنین پیشنهادی داده باشد؟ کسی که تا چند ماه پیش تقاضای والی مدینه را برای بیعت با یزید رد کرده و به مروان بن حکم و تمام امویان فرموده بود: «و علی الاسلام

(۱). ترجمه مدخل، ص ۱۵۵ از همین کتاب.

(۲). بروس کوئن، درآمدی بر جامعه‌شناسی، ص ۲۵۲.

(۳). همان.

(۴). محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۵.

(۵). ترجمه مدخل، ص ۱۵۷ از همین کتاب.

ص: ۲۰۲

السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید» و یا این‌که فرمود: «انا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و مهبط الرحمة، بنا فتح الله و بنا ختم و یزید رجل فاسق، شارب الخمر، قاتل النفس، معلن بالفسق، فمثلی لا یبایع مثله» «۱» در چنین مقاله مهمی و در چنین دائرة المعارفی، نویسنده می‌باید اشاره می‌کرد که این مطلب پس از مذاکرات سرّی میان امام و عمر بن سعد، و تنها بر اساس شایعه و حدس و گمان مردم حاضر در کربلا، و نه بر اساس استماع، مطرح شده است. گویا روایت دیگر ابو مخنف از عقبه بن سمرعان بر نویسنده پوشیده مانده است که می‌گوید:

«همراه حسین علیه السلام بودم از مدینه تا مکه، و از مکه تا عراق، و تا وقتی که کشته شد، از او جدا نشدم و از سخنان وی با مردم در مدینه و مکه و در راه و در عراق و در اردوگاه تا به روز کشته شدنش، یک کلمه نبود که نشنیده باشم. به خدا آنچه مردم می‌گویند و پنداشته‌اند نبود، و نگفته بود که دست در دست یزید بن معاویه نهد، یا او را به یکی از مرزهای مسلمانان فرستد؛ بلکه گفت: بگذارید در زمین فراخ بروم تا ببینم کار مردم به کجا می‌کشد». «۲»

عدم دقت علمی نویسنده در استخراج اطلاعات و تحلیل و نقد آنهاست که از ارزش علمی مقاله به شدت کاسته است.

بی‌دقتی نویسنده و عدم انسجام مقاله را همچنین از بیان ماجرای طفل شش ماهه امام، یعنی حضرت علی اصغر، یا به قولی، نوزاد تازه تولد یافته می‌توان دریافت، که در سیر منطقی و تقدم و تأخر حوادث به درستی جای نگرفته است. شهادت این طفل

(۱). موفق بن احمد خوارزمی، مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۶۷-۲۶۸.

(۲). محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۳.

ص: ۲۰۳

زمانی رخ داد که هنوز امام زخمی نشده و بر زمین نیفتاده بود. «۱»

نویسنده درباره حوادث پس از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش، به علت عدم تعرض سپاه عمر بن سعد به امام سجاد علیه السلام اشاره کرده، می‌گوید: «وی به هنگام قیام نوجوانی بود، و از این‌روی، جان به سلامت برد». «۲»

این در حالی است که بنابر روایات مورخان شیعه و سنی، امام سجاد علیه السلام در سال ۳۳ یا ۳۶ و یا ۳۸ هجری به دنیا آمد، و هنگام واقعه کربلا در سال ۶۱ هجری، ۲۳ یا ۲۵ و یا ۲۸ سال داشت. شاهد آنکه دو فرزند ایشان یعنی امام باقر علیه السلام و زید بن علی بن الحسین در کربلا بودند و در آن زمان امام باقر علیه السلام چهار سال و برادرش هفت سال داشت. «۳»

همچنان‌که نویسنده اشاره می‌کند در پاره‌ای روایات آمده است که یزید از آنچه بر امام حسین علیه السلام و خاندانش و یارانش به دست ابن زیاد رفت ناخشنود بود و او را مسئول این فاجعه دلخراش می‌دانست. «۴»

اما بنا به دلایل بی‌شمار نقلی و عقلی نمی‌توان این روایات را صحیح شمرد.

گرچه یزید خود مستقیم در این فاجعه دست نداشت و عملیات نظامی را شخصا هدایت و رهبری نمی‌کرد، خود عامل اصلی پیدایی این فاجعه خونین بود. او بود که با قدرت سرنیزه، امام را تحت فشار قرار داد و حتی در نخستین نامه‌اش به ولید بن عتبه دستور قتل امام را در صورت عدم پذیرش بیعت داد. «۵» بستن آب بر امام و سپاهش بنا به دستور مستقیم یزید صورت گرفت. سبط ابن جوزی می‌نویسد: وی در این باره که آیا لعن یزید جایز است یا خیر، از غزالی نقل می‌کند

(۱). ر. ک: موفق بن احمد خوارزمی، مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۷.

(۲). ترجمه مدخل، ص ۱۶۴-۱۶۵ از همین کتاب.

(۳). ر. ک: شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۳۸، ۱۵۶؛ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۲۷؛ علامه حلی، تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۱۳۱؛ شهید اول، الدروس، ص ۱۵۳.

(۴). ترجمه مدخل، ص ۱۶۶ از همین کتاب.

(۵). موفق بن احمد خوارزمی، مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۶۲.

ص: ۲۰۴

که گوید: «گروهی گمان کرده‌اند یزید بن معاویه راضی به کشتن حسین نبوده است و ادعا می‌کنند کشتن او سهوا رخ داده است. وی در پاسخ این افراد گوید:

این حرف چگونه با آنچه بر حسین گذشت سازگاری دارد و کشتن او اشتباهی بوده است، درحالی که خود یزید به ابن زیاد نامه نوشت، و در آن، او را به کشتن حسین و منع آب از او دستور داد. چگونه او راضی نبود درحالی که سر امام را و نیز اهل بیت او را از این شهر به آن شهر می برد، چگونه او راضی نبود، اما به امام سجاد گفت: تو پسر کسی هستی که خدا او را کشت، و امام سجاد فرمود: من پسر کسی هستم که تو او را کشتی». «۱» آیا به راستی یزید نماد تمام نمای جاهلیت پیش از اسلام بود یا عبید الله؟!

این روایات تلاشهای مزبوحانه ای است از سوی راویان و جاعلان درباری، پس از افشاگریهای حضرت زینب علیها السلام و بر ملا شدن جنایت هولناک یزید و بنی امیه، تا آثار این فاجعه ننگین را از دامان یزید بزداید.

نویسنده ذیل «نامها و القاب حسین [ع]» می گوید: «حسین [ع] و برادرش اغلب با عنوان حجت خدا در زمین یاد می شدند». «۲» تنها امام حسن و امام حسین علیهما السلام حجت های خدا در زمین نیستند. به اعتقاد شیعه امام علی علیه السلام و یازده فرزندش حجت های خداوند در زمین اند.

نویسنده در بخش پایانی مقاله شخصیت امام حسین علیه السلام را از دیدگاه دو اسلام شناس غربی، یعنی «ولهاوزن» و «لامنس»، بررسی کرده، و دیدگاههای آن دو را که با تعبیرهایی بسیار توهین آمیز درباره امام علیه السلام و تمجید یزید طرح گردیده، مطرح ساخته است.

هرچند نویسنده تحلیل و تصویری را که این دو خاورشناس از شخصیت امام

(۱). سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۶۳.

(۲). ترجمه مدخل، ص ۱۷۵ از همین کتاب.

ص: ۲۰۵

حسین علیه السلام ارائه داده اند کم ارزش دانسته است، همچنان که در مقدمه گذشت، این گونه تحلیلها برخاسته از همان بینش و متدولوژی مکانیکی و مادی گرایانه تاریخی است. از دیدگاه این خاورشناسان، ارزش های معنوی و اخلاقی، اساسا نقشی در کنشهای انسانی ندارند، و جلب منافع و مطامع فردی، اصلی ترین محرک و انگیزه و هدف رفتار انسانی است. پیش تر در نقد مقاله امام حسن علیه السلام از همین نویسنده درباره این دو نفر توضیحاتی داده شد، ولی گفتنی است که لامنس (Lammens) (۲۶۸۱-۷۳۹۱ م) خاورشناس بلژیکی، با اطلاعات گسترده ای که درباره اسلام و تاریخ مسلمانان دارد، یکی از مغرض ترین خاورشناسان و بلکه سرآمد همه آنان است. مطالبی که او در تألیفاتش مانند: «معاویه اول»، «یزید» و در مدح و ستایش امویانی نظیر ابو سفیان، معاویه، یزید، ابن زیاد، و عمرو بن عاص دارد، و نیز بی احترامیها و

گستاخیهای وقیحانه‌ای که در حق اهل بیت علیهم السّلام روا می‌دارد و فضایل آنان را انکار می‌کند گویای آن است که گویی روح فرهنگ بدوی عصر جاهلی عرب در او حلول یافته است.

ص: ۲۰۶

منابع و مآخذ

۱. آل یاسین، شیخ راضی، صلح الحسن، مؤسسة النعمان، بیروت، ۱۴۱۲.
۲. ابن ابی الحدید، عبد الحمید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه، بیروت، ۱۳۷۸.
۳. ابن ابی الدنيا، ابو بکر عبد الله بن عبید، مکارم الاخلاق، تحقیق مجدی سید ابراهیم، مکتبة القرآن.
۴. ابن ابی شیبہ، المصنف، تحقیق سعید محمد لحام، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۹.
۵. ابن اعثم، احمد، الفتوح، تحقیق علی شیری، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۱۱.
۶. ابن بلبان، علاء الدین بن علی الفارسی، صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، تحقیق شعب الارناؤوط، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۱۴.
۷. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، تحقیق عده‌ای از محققان، المطبعة الحیدریة، نجف، ۱۳۷۶.
۸. ابن عساکر، علی بن الحسن، تاریخ مدینة دمشق، تحقیق علی شیری، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۵.
۹. ابن قتیبہ، عبد الله بن مسلم، الامامة و السياسة، تحقیق علی شیری، شریف رضی، قم، ۱۴۱۳.
۱۰. ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فواد عبد الباقي، دار الفکر، بیروت.
۱۱. ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، منشورات المکتبة الحیدریه، نجف، مؤسسة دار الکتاب، قم، ۱۳۸۵.
۱۲. ابو حنیفه دینوری، احمد بن داوود، الاخبار الطوال، تحقیق عبد المنعم عامر، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۰ م.
۱۳. ابو حنیفه دینوری، احمد بن داوود، الاخبار الطوال، تحقیق عبد المنعم عامر، منشورات الرضی، قم.

ص: ۲۰۷

۱۴. ابو یعلی موصلی، احمد بن علی، المسند، تحقیق حسین سلیم اسد، دار المأمون للتراث.

١٥. احمد بن حنبل، مسند احمد بن حنبل، دار صادر، بيروت، ١٤٩٩.
١٦. بلاذري، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلي، دار الفكر، بيروت، ١٤١٧.
١٧. بيهقي، ابراهيم بن محمد، المحاسن و المساوي، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٢٠.
١٨. ترمذي، محمد بن عيسى، سنن الترمذي، تحقيق عبد الوهاب عبد اللطيف، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٣.
١٩. تستري، محمد تقى، قاموس الرجال، مؤسسة النشر الاسلامى، قم، ١٤١٥.
٢٠. حاكم نيشابورى، محمد بن محمد، المستدرک على الصحيحين، تحقيق يوسف المرعشلى، دار المعرفة، بيروت، ١٤٠٦.
٢١. خطيب بغدادى، احمد بن على، تاريخ بغداد أو مدينة السلام، تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٧.
٢٢. خوارزمى، موفق بن احمد، مقتل خوارزمى، تحقيق شيخ محمد هادى السماوى، دار انوار الهدى، قم، ١٤١٨.
٢٣. سبط ابن جوزى، يوسف بن قزغلى، تذكرة الخواص، مكتبة نينوى الحديثة، تهران.
٢٤. سيد مرتضى، على بن الحسين، تنزيه الانبياء، تحقيق فارس حسون، دفتر تبليغات حوزه علميه قم، قم.
٢٥. شريف القرشى، باقر، حياة الامام الحسن عليه السلام، دار البلاغة، بيروت، ١٤١٣.
٢٦. شريف القرشى، باقر، حياة الامام الحسين عليه السلام، مطبعة الآداب، نجف، ١٣٩٤.
٢٧. شهيد اول، محمد بن مكى، الدروس، مؤسسة النشر الاسلامى، قم، ١٤١٢.
٢٨. شيخ مفيد، محمد بن نعمان، الارشاد، با ترجمه سيد هاشم رسولى محلاتى.
٢٩. طبرانى، سليمان بن احمد، المعجم الكبير، تحقيق حمدى عبد المجيد السلفى، دار احياء التراث العربى، بيروت.

ص: ٢٠٨

٣٠. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ طبرى، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، بيروت.
٣١. طه حسين، اسلاميات، الفتنة الكبرى (على و بنوه)، دار العلم للملايين، بيروت، ١٩٨٤.

۳۲. علامه حلی، حسن بن یوسف، تحریر الاحکام، مؤسسة آل البيت، قم.

۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، تحقیق محمد جواد الفقیه، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۱۳.

۳۴. کوئن، بروس، درآمدی بر جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۷۰.

۳۵. مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، مؤسسة دار الهجرة، قم، ۱۴۰۹.

۳۶. منقری، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، تحقیق عبد السلام محمد هارون، المكتبة آیت الله العظمی مرعشی النجفی، قم.

۳۷. یعقوبی، احمد بن واضح، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت.

ص: ۲۰۹

امام علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام

نویسنده: ئی. کلبرگ (E. Kohlberg)

مترجم: حسین مسعودی

ص: ۲۱۱

[متن ترجمه]

علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب [علیهم السلام] زین العابدین (زینت عبادت‌کنندگان)

او چهارمین امام شیعه اثنا عشری است. کنیه او را به شکل‌های گوناگونی از جمله ابو عبد الله و ابو بکر ذکر کرده‌اند. بنابر بسیاری از منابع، او در مدینه و در سال ۳۸ ق / ۶۵۸-۶۵۹ م متولد شد؛ گرچه سال‌های ۳۳، ۳۶ و ۳۷ را نیز سال تولد او دانسته‌اند. اگر روایاتی را که بر اساس آنها، او در قتل عام کربلا (۶۱ ق / ۶۸۰ م) به سن بلوغ نرسیده بود معتبر بدانیم، سال تولد وی در دهه ۴۰ ق / ۶۶۰ م واقع شده است؛ اما واقدی و دیگر صاحب‌نظران، این روایات را نمی‌پذیرند.

نام مادر او را به شکل‌های گوناگونی، از جمله برّه، غزاله، جیده مطرح کرده‌اند. برخی می‌گویند او یک ام ولد از ناحیه سند (یا سجستان) بود؛ اما طبق اعتقادات سنتی شیعی او دختر آخرین شاه ساسانی یعنی یزدگرد سوم بود، و نام پارسی او جهان شاه، شهربانو (یه)، یا شاه زنان بود. برخی می‌گویند او پس از جنگ کربلا خود را درون فرات انداخت، اما دیگری می‌گویند که او در میان بازماندگان کربلا بود. شیعیان، علی [بن حسین (علیه السلام)] را ابن‌الخیرتین می‌نامند یعنی «پسر دو برگزیده»؛ زیرا بنابر روایتی از پیامبر، قریش برگزیده اعراب و ایرانیان برگزیده عجم هستند.

زین العابدین [علیه السلام] تنها فرزند حسین [علیه السلام] نبود که علی نامیده می‌شد بلکه فرزند دیگر حسین [علیه السلام] که علی نام داشت در کربلا کشته شده و معروف به علی شهید است. برخی مورخان از جمله ابن سعد، ابن قتیبه، بلاذری و طبری، علی شهید را علی اکبر و زین العابدین را علی اصغر می‌نامند. سایرین (مثلاً قاضی نعمان) اظهار می‌دارند که زین العابدین [علیه السلام] فرزند بزرگ‌تر بوده است، و بنابراین او را علی اکبر می‌نامند، و برادر شهیدش را علی اصغر. از نظر بسیاری نویسندگان شیعی اثنا عشری، اسم علی اصغر، اشاره به نوزادی دارد که برادر زین العابدین [علیه السلام] بود و او نیز در کربلا کشته شد. برخی نویسندگان معتقدند که زین العابدین [علیه السلام] برادر میانی بوده (و بنابراین او را علی اوسط می‌نامند) و علی شهید برادر بزرگ‌تر بوده است و برخی ترتیب سنی این دو برادر را، برعکس این می‌دانند.

می‌گویند زین العابدین [علیه السلام] در کربلا چنان بیمار بود که نتوانست در جنگ شرکت کند. پس از جنگ، شمر بن ذی الجوشن او را خوابیده بر روی بوریایی در خیمه زنان یافت و دستور قتل او را صادر کرد، اما عمر بن سعد فرمانده لشکر شام، مانع شد. هنگامی که علی بن حسین [علیه السلام] را در کوفه نزد عبید الله بن زیاد آوردند، ابن زیاد دستور قتل او را صادر کرد، اما پس از خواهش خواهر حسین [علیه السلام] یعنی زینب [علیها السلام]، به رحم آمد و از این کار منصرف شد. علی [بن حسین علیه السلام] و سایر بازماندگان را به دمشق نزد یزید بردند، و او آنان را به مدینه بازگرداند. گویند مشهد علی، که بخشی از مسجد بزرگ دمشق را تشکیل می‌دهد، در مکان حبس زین العابدین [علیه السلام] بنا گردیده است (ر. ک: ۳۵۲، ۱۹۸۸، Beirut, Pouzet, Damas au VII /XIIIe siecle). L. علی [بن حسین علیه السلام] در مدینه زندگی پرهیزکارانه‌ای داشت که القاب احترام‌آمیزی به وی بخشید: زین العابدین، سجاد (دایما سجده‌کننده)، زکی (پاک)، ذو الثنات (اشاره به پینه‌هایی که روی پوستش در اعضای سجده، بسته شده بود). هنگامی که وقت نماز نزدیک می‌شد، او بر

خود می‌لرزید و رنگ از رخسارش می‌پرید، و عبادت بسیارش، نگرانی‌هایی را در مورد سلامتی او ایجاد کرده بود. او از جمله بکائون محسوب می‌گردید، چرا که سالها برای پدرش و سایر شهدای کربلا می‌گریست. او هنگام شب با چهره پوشیده بیرون می‌رفت تا صدقات و خیراتی را [در بین نیازمندان] توزیع کند (صدقه السّر)، و فقط پس از وفاتش بود که مردم هویت شخصی را که به آنان کمک می‌کرد شناختند. هنگامی که بدنش را غسل می‌دادند، آثاری بر روی شانه‌هایش دیده شد که به علت حمل بارهای غذا هنگام شب برای فقرا پدید آمده بود.

علی [بن حسین علیه السلام] تعمداً و آگاهانه از هرگونه درگیری با حاکمان، اجتناب ورزیده، در برابر امویان و زبیریون ضد خلافت، موضع سکوت اختیار کرد. پس از نبرد حرّه (سال ۶۳ ق / ۶۸۳ م)، مسلم بن عقبه که تحت فرمان یزید بود، با او برخوردی محترمانه داشت و سعی نکرد از او برای خلیفه بیعت بگیرد. علت این رفتار خاص، آن بود که علی [بن حسین علیه السلام] مایل نبود با شورشیان مدینه مرتبط باشد، و به اطرافیان مروان بن حکم از جمله همسر وی، عایشه بنت عثمان، در املاک مروان در ینبوع پناه برده بود. منابع غیر شیعی، رابطه دوستانه‌ای بین علی [بن حسین علیه السلام] و دو خلیفه یعنی

مروان و عبد الملک قایل اند: مروان به علی [بن حسین علیه السلام] پولی برای خرید کنیز داد و پیش از مرگش فرمان داد که وراثتش نباید آن را از او طلب کنند. عبد الملک نیز در مورد پیغامی که از امپراتور بیزانس دریافت کرده بود با علی [بن حسین علیه السلام] مشورت کرد. برعکس، نویسندگان شیعی معتقدند که رفتار علی [بن حسین علیه السلام] با حکام مبتنی بر تقیه بود.

او حتی هنگامی که مورد ستم قرار می گرفت، از خود بخشنده گی نشان می داد:

هشام بن اسماعیل در طول چهار سالی که والی مدینه بود پیوسته به او توهین می کرد. با این حال پس از برکناری هشام از جانب ولید (۷ ربیع الاول سال ۸۷ ق/ ۲۶ فوریه ۷۰۶ م) علی [بن حسین علیه السلام] خانواده و دوستان خویش را از بدگوی

ص: ۲۱۴

درباره هشام منع کرد. طبق داستان معروفی، وقتی خلیفه آینده هشام بن عبد الملک برای زیارت به مکه آمد، به دلیل ازدحام جمعیت نتوانست نزدیک کعبه شود؛ اما جمعیت برای علی [بن حسین علیه السلام] کنار رفتند تا او بدون مانع به کعبه دسترسی یابد. گویند فرزداق در همانجا فی البداهه در ستایش علی [بن حسین علیه السلام] شعری سرود و بدین ترتیب خشم هشام را برانگیخت. اما این مدیحه که به شکلهای مختلف روایت گردیده، عمدتاً یا تماماً غیر اصیل و نامعتبر دانسته شده است

J. Hell, Al- Farazdaks Loblied auf Ali ibn al- Husain" Zain al- Abedin", in Festschrift () Eduard Sachua, ed. G. Weil, Berlin ۱۹۱۵, ۳۶۸- ۷۴; J. Weiss, in Isl., vii[۱۹۱۷], ۱۲۶- ۷

علی [بن حسین علیه السلام] با عبد الله بن زبیر بیعت نکرد، اما او خواهر خود سکینه بنت حسین را برای ازدواج با برادر عبد الله، یعنی موسی بن زبیر، تا عراق همراهی کرد. او از عبد الله هدیه ای به مبلغ ۴۰۰۰۰ دینار دریافت کرد.

ابتدا علی [بن حسین علیه السلام] در میان شیعیان از حمایت اندکی برخوردار شد، و اکثر آنان به محمد بن حنفیه که مختار امامت او را تبلیغ کرده بود روی آوردند.

نویسندگان شیعه دوازده امامی، سعی دارند در مباحث جدلی خود نشان دهند که ابن حنفیه، رهبری علی [بن حسین علیه السلام] را پذیرفته بود. طبق داستانی که مکرر بیان می شود، آن دو توافق کردند که داوری حجر الاسود کعبه را بپذیرند: آن سنگ به طریزی معجزه آسا سخن گفت و حقوق علی [بن حسین علیه السلام] را تأیید کرد.

می گویند ابو خالد کابلی که ابتدا به ابن حنفیه پیوسته بود، در نتیجه این واقعه، با علی [بن حسین علیه السلام] بیعت کرد. از دیدگاه اسماعیلیه، حسین [علیه السلام] ابن حنفیه را به منظور پوششی (ستر) برای حفظ هویت علی [بن حسین علیه السلام]

به منزله امام واقعی، برگزیده بود؛ او یک امام موقت (مستودع به معنای «امانتدار») بود، در حالی که علی [بن حسین علیه السلام] یک امام دائمی (مستقر) بود. پس از مرگ ابن حنفیه،

ص: ۲۱۵

گروهی از کیسانیه، از قرار معلوم امامت علی [بن حسین علیه السلام] را به رسمیت شناختند. در مقابل، به دلیل سکوت علی [بن حسین علیه السلام] اکثر زیدیه (اما نه همه آنان)، او را امام نمی دانستند

cf. R. Strothmann, Das Staatsrecht der Zaiditen, Strassburg ۱۹۱۲, ۱۰۷; W. Madelung, () Der Imam al-Qasim ibn Ibrahim und die Glaubenslehre der Zaiditen, Berlin ۱۹۶۵, ۱۷۲

روابط علی [بن حسین علیه السلام] با مختار، روابطی، ناآرام و پرتنش بود؛ هنگامی که مختار برای علی [بن حسین علیه السلام] هدیه‌ای به مبلغ ۱۰۰۰۰۰ درهم فرستاد، او نمی خواست این هدیه را بپذیرد؛ اما جرئت نکرد آن را پس بفرستد. پس از مرگ مختار، او آن هدیه را به عبد الملک پیشکش کرد، که آن را نپذیرفت و گفت که برای خود نگاه دارد. داستانهای مختلفی که در مورد این دو نفر نقل شده منعکس کننده نگرش دوگانه نویسندگان دوازده امامی درباره مختار است؛ از جمله اینکه ادعا کرده اند مختار اشتیاق داشت حمایت علی [بن حسین علیه السلام] را به دست آورد، اما پس از آنکه از جانب او طرد شد، به ابن حنفیه روی آورد. مورد دیگر اینکه، آورده اند علی [بن حسین علیه السلام] علنا مختار را لعن و نفرین کرد؛ یا اینکه مختار پس از آنکه عبید الله بن زیاد طیّ نبردی در کنار رود خازر (سال ۶۷ ق / ۶۸۶ م) به هلاکت رسید، سر او را نزد علی [بن حسین علیه السلام] فرستاد و این کار موجب قدردانی و تشکر وی از مختار شد.

در جوامع حدیثی اهل تسنن، علی [بن حسین علیه السلام] با عنوان یک راوی حدیث از عبد الله بن عباس، از پدر خود، از عمویش حسن [علیه السلام] و دیگران مطرح می گردد. در میان کسانی که از او نقل حدیث کرده اند، برخی از پسرانش بودند و همچنین افرادی چون ابو اسحاق سبیعی، حکم بن عتیبه، عمرو بن دینار، و زهری.

به گفته زهری (که برای علی [بن حسین علیه السلام] احترام فراوان قایل بود)، او احادیث کمی را روایت کرده است (کان قليل الحديث).

ص: ۲۱۶

گفته اند علی [بن حسین علیه السلام] در سال ۹۴ ق / ۷۱۲ م یا در سال ۹۵ ق / ۷۱۳ م وفات کرده است. سالهای دیگری که در این باره ذکر گردیده عبارت اند از: ۹۲، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰. او در قبرستان بقیع دفن شد. نویسندگان شیعی معتقدند که او را به دستور خلیفه وقت، ولید، یا برادرش هشام مسموم کردند. نقل شده که، او بین ۸ تا ۱۵ فرزند داشت که چهار تن از پسران او از همسرش ام عبد الله بنت الحسن بن علی [علیه السلام]، و بقیه فرزندان او همسران متعه بوده اند.

متون مختصری، به علی [بن حسین علیه السلام] نسبت داده شده است؛ از جمله «الصَّحِيفَةُ فِي الزَّهْدِ» (کلینی، ج ۸، ص ۷-۱۴). همچنین «رسالة الحقوق» به وی منسوب است که (در دو نسخه) در دو اثر مربوط به قرن ۴ ق / ۱۰ م ثبت و ضبط گردیده است: یکی در اثر ابن بابویه به نام کتاب الخصال (ص ۵۲۹-۵۳۶)؛ و دیگری در اثر ابن شعبه با عنوان تحف العقول (ص ۱۸۴-۱۹۵). مجموعه ادعیه علی [بن حسین علیه السلام] که با عنوان الصحيفة الكاملة یا الصحيفة [الكاملة] السجادية معروف است، شهرت بسیار دارد. ویرایشهای پرشماری از این مجموعه وجود دارد و بیش از ۲۰ تفسیر بر آن نگاشته‌اند. در عصر صفویه این مجموعه به فارسی ترجمه شده است. ۱۵ مناجات منسوب به علی بن حسین [علیه السلام] به چند ویرایش جدید از صحیفه، اضافه گردیده است. ترجمه کامل این مجموعه به زبان انگلیسی با مقدمه و شرح دبلیو. سی. چیتیک (W. C. Chittick). صورت گرفته که هم اکنون موجود است:

Imam Zayn al- Abidin Ali b. al- Husayn, The Psalms of Islam: al- Sahifat al- Kamilat al- (Sajjadiyya, tr. With an introd. and annotation by W. C. Chittick, London ۱۹۸۸)

ص: ۲۱۷

منابع و مأخذ

۱. ابن الجوزی، صفة الصفوة، ج ۲، ص ۵۲-۵۷، حیدر آباد، ۱۳۵۵-۱۳۵۷.
۲. ابن حجر العسقلانی، تهذیب، ج ۷، ص ۳۰۴-۳۰۷، حیدر آباد، ۱۳۲۵-۱۳۲۷ م.
۳. ابن خلکان، چاپ عباس، ج ۳، ص ۲۶۶-۲۶۹.
۴. ابن سعد، طبقات، ج ۵، ص ۲۱۱-۲۲۲، بیروت، ۱۳۸۰-۱۳۸۸ ق / ۱۹۶۰-۱۹۶۸ م.
۵. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۲۹-۱۷۸، بیروت، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م.
۶. ابن عساکر، ج ۴۱، چاپ العمروی، ص ۳۶۰-۴۱۶، بیروت، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۶ م.
۷. ابن عنبه، عمدة الطالب، ص ۱۵۹-۱۶۰، بیروت، ۱۳۹۰ م.
۸. ابن قتیبہ، معارف، ص ۹۴، قاهره، ۱۳۵۳ ق / ۱۹۳۴ م.
۹. ابن قدامه، التبیان فی انساب القرشیہ، چاپ محمد نایف الدلیمی، ص ۱۰۸-۱۱۰، بغداد، ۱۴۰۲ ق / ۱۹۸۲ م.
۱۰. ابن کثیر، بدایه، ج ۹، ص ۱۰۳-۱۱۵.

١١. ابو الفرج الاصفهاني، مقاتل الطالبين، چاپ احمد صقر، ص ١١٣-١٢٢، ١٢٠-١٢١، ١٣١، قاهره، ١٣٦٨ ق/ ١٩٤٩ م.
١٢. ابو نعيم الاصفهاني، حلية الاولياء، ج ٣، ص ١٣٣-١٤٥، قاهره، ١٣٥١-١٣٥٧ ق/ ١٩٣٢-١٩٣٨ م.
١٣. ادريس القرشي، عيون الاخبار، نظارت مصطفى غالب، ج ٤، ص ١٤٢-١٧٩، و فهرست، بيروت، ١٤٠٦ ق/ ١٩٨٦ م.
١٤. اربلي، كشف الغمه، ج ٢، ص ٢٨٥-٣٢٨، بيروت، ١٤٠٥ ق/ ١٩٨٥ م.
١٥. اغاني ١ يا ٢ يا ٣، اصفهاني ابو الفداء، اغاني؛ بولاق ١٢٨٥؛ ٢ قاهره ١٣٢٣؛ ٣ قاهره ١٣٤٥، ص ٤٩٦.
١٦. دينوري، الاخبار الطوال، فهرست.
١٧. ذهبي، سير اعلام النبلاء، چاپ شعيب الارنؤوط و مأمون الصاغر جي، ج ٤، ص: ٢١٨
- ص ٣٨٦-٤٠١، بيروت، ١٤٠٥ ق/ ١٩٨٥ م.
١٨. زيري، مصعب الزيري، نسب قریش (نسب)، زیر نظر ئی. لوی - پرونشال Levi-Provincial ()، E. ، قاهره، ١٩٥٣، ص ٤٨، ٥٨-٥٩.
١٩. طبرسي، اعلام الوری، ص ٢٥٦-٢٦٤، نجف، ١٣٩٠ ق/ ١٩٧٠ م.
٢٠. طبري، فهرست.
٢١. کليني، کافی، ج ١، ص ٣٠٣-٣٠٤، ٣٤٨، ٤٦٦-٤٦٨، تهران، ١٣٧٧-١٣٨١.
٢٢. مبرد، الكامل، چاپ محمد احمد الدالي، فهرست، بيروت، ١٤٠٦ ق/ ١٩٨٦ م.
٢٣. مجلسي، بحار الانوار، ج ٤٦، ص ٢-٢٠٩، تهران، ١٩٥٦-١٩٧٤.
٢٤. محسن الامين، اعيان الشيعة، ج ٤/ ١، ص ٣١٣، ٣٢١-٣٢٣، ٣٢٥-٣٢٦، ٣٢٨، ٣٣١-٣٣٢، ٣٣٧-٣٤٨، ٤٠٥-٥٦٥، بيروت، ١٣٦٧ ق/ ١٩٤٨ م.
٢٥. مزّي، تهذيب الكمال، چاپ بشّار عواد معروف، ج ٢، ص ٣٨٢-٤٠٤، ش ٤٠٥٠، بيروت، ١٤١٣ ق/ ١٩٩٢ م.
٢٦. مقدسي، البدء و التاريخ، ج ١، ص ٧٤، ج ٦، ص ١١.

۲۷. نوبختی، فرق الشیعه، فهرست، نجف، ۱۳۷۹ ق/ ۱۹۵۹ م.

۲۸. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۴۵-۴۸، نجف، ۱۳۵۸.

ص: ۲۲۱

نقد و بررسی

محسن رنجبر

ص: ۲۲۳

نقد و بررسی مقاله‌ای با عنوان «زین العابدین (زینت عبادت‌کنندگان) علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب» «۱» در دایرة المعارف اسلام به قلم «ئی. کلبرگ» نگاشته شده که بسیاری از مطالب آن مخدوش، وارونه و ناپذیرفتنی است. اما پیش از پرداختن به آن، توجه به این نکته لازم است که در بسیاری از موارد (اگر نگوییم در همه موارد)، از طریق مطالعه منابع و آثار مؤلفان و مورخان اهل سنت بوده است، و اگر در پاره‌ای موارد، نویسندگان مقالات دایرة المعارف اسلام با شیعه دوازده امامی و فرهنگ غنی آن آشنایی اجمالی و مختصری داشته‌اند، آن را به مثابه یکی از فرقه‌های در کنار فرقه‌های دیگر شیعه و در مجموع، فرقه‌ای از فرق اسلام، به شمار آورده‌اند؛ بدون آنکه با مطالعات ژرف و بررسی‌های محققانه در معارف ارزشمند شیعه، به جوهره و اصالت معارف اسلام ناب محمدی پی ببرند. پیامد طبیعی این‌گونه آشنایی با اسلام و فرهنگ آن - که از طریق اهل سنت صورت گرفته، نه از راه شناخت معارف اهل بیت علیهم السّلام - این است که آنان نه تنها نتوانند با

(۱).

ZAIN AL- ABIDIN)" ornamentol the Worshippers" (ALI B. AL- HUSAYN B. ALI B. ABI TALIB

ص: ۲۲۴

فرهنگ اصیل اسلام و روحیات و ویژگیهای جامعه مسلمان آشنایی چندانی پیدا کنند، بلکه از فرهنگ شیعه و شخصیت و ویژگیهای متعالی متولیان واقعی آن پس از پیامبر؛ یعنی امامان معصوم علیهم السّلام، هیچ‌گونه آگاهی نداشته باشند. در نتیجه، هرگونه گزاره تاریخی را که منابع اهل سنت درباره امامان نوشته‌اند، بپذیرند، و تنها برای آنکه نوشته‌هایشان به غیرعلمی و

آکادمیک بودن متهم نشود، برخی از اخبار شیعه را در رد یا تشکیک گزارشهای منبع اهل سنت می آورند. نوشته کلبرگ نیز از همین قبیل است. در این مقام، دیدگاههای این مستشرق درباره امام سجاد علیه السلام بررسی و نقد می شود.

۱. سرنوشت مادر امام سجاد علیه السلام

نویسنده درباره سرنوشت مادر امام سجاد علیه السلام می نویسد:

«برخی می گویند او پس از جنگ کربلا خود را درون فرات انداخت، اما برخی می گویند وی در میان بازماندگان کربلا بود».

درباره این دو ادعا، باید گفت گرچه برخی منابع، ادعای اول را گزارش کرده اند، «۱» بنابر پاره ای روایات معتبر شیعه، مادر امام سجاد علیه السلام هنگام تولد ایشان در حالت نفاس از دنیا رفت «۲» و یکی از کنیزان امام علیه السلام عهده دار پرستاری امام شده، همانند مادری دلسوز و فداکار، به امور حضرت رسیدگی می کرد. این امر، این گمان را در مردم برانگیخت که وی مادر امام علیه السلام است و چون حضرت وی را شوهر داد، فهمیدند که او دایه امام (و نه مادر او) بوده است. «۳» بنابراین مادر امام نبوده است تا در کربلا حضور داشته باشد.

همچنین درباره همین مادر رضاعی یا دایه به امام گفتند: با اینکه تو از

(۱). محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۲.

(۲). ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۸؛ علی بن حسین مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۷۰.

(۳). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸.

ص: ۲۲۵

نیکوکارترین مردم هستی چرا هیچ گاه با مادرت هم غذا نمی شوی؟ حضرت فرمود:

بیم آن دارم که دستم به لقمه ای دراز شود که پیش از من، چشم او به آن افتاده باشد، که اگر من زودتر از وی آن را بردارم می ترسم او را ناراحت کرده باشم. «۱»

۲. موضع امام زین العابدین علیه السلام در برابر امویان و زبیریان

ترسیم سیمایی مسالمت آمیز و آرام از امام علیه السلام در برابر امویان و زبیریان از دیگر اشتباهات نویسنده است:

«علی [بن الحسین] به عمد و آگاهانه از هرگونه درگیری با حاکمان اجتناب کرده، در برابر امویان و زبیریان ضد خلافت، موضع سکوت اختیار کرد...».

اما باید دانست که سند این قبیل ادعاها، تنها گزارشهای برخی نویسندگان اهل سنت است. ابن سعد در این باره نوشته است: «علی بن الحسین، میانه‌روترین، مطیع‌ترین و محبوب‌ترین فرد خاندان خویش نزد مروان و عبد الملک بود». «۲»

اولا، این ادعا نیز نادرست است - چنان‌که در خلال پاسخ به دیگر ادعاهای نویسنده روشن خواهد شد.

ثانیا، حتی اگر پذیرفته شود که در مواردی روش امام در برخورد با امویان و زبیریان به ظاهر مسالمت‌آمیز و سازش‌کارانه بوده است، چنان‌که خود نویسنده نیز در ادامه ادعای خود می‌نویسد، این رفتارها از سر تقیه و خوف از به خطر افتادن جان یا عرض و آبرو بوده است: «نویسندگان شیعی معتقدند که رفتار علی [بن الحسین علیه السلام] با حکام مبتنی بر تقیه بود». «۳»

(۱). ابو العباس مبرد، الکامل فی اللغة و الادب، ج ۱، ص ۱۲۳.

(۲). محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۵.

(۳). ترجمه مدخل، ص ۲۱۳ از همین کتاب.

ص: ۲۲۶

۳. دوستی امام علیه السلام با خلفای مروانی!

نویسنده با استناد به برخی از گزارشهای منابع اهل سنت، ادعا می‌کند که رابطه امام سجاد علیه السلام با مروان و عبد الملک دوستانه بوده است. او برای اثبات ادعای خویش، به چند گزارش از منابع تاریخی اهل سنت، استشهاد می‌کند که از این قرارند:

الف. مروان پولی به امام علیه السلام می‌دهد تا با آن کنیزی بخرد و پیش از مرگش فرمان داد که وارثانش نباید آن را از او طلب کنند؛

ب. عبد الملک درباره پیغامی که از امپراتور بیزانس دریافت کرده بود، با علی [بن الحسین علیه السلام] مشورت کرد.

اما باید توجه داشت ادعای یاد شده، بر گزارش ابن کثیر از اصمعی مبتنی است. «۱»

در این باره چگونه می توان پذیرفت رابطه امام با مروان دوستانه بوده است، در حالی که مروان و خاندانش هیچ گاه سر تسلیم در برابر پیامبر و خاندانش فرود نیاوردند و پیوسته علم مخالفت در برابر ایشان بر می افراشتند. پدر مروان، حکم ابن ابی العاص، پس از فتح مکه اسلام آورد، و پیامبر صلی الله علیه و آله او را به سبب اعمال خلافتش به طائف تبعید کردند. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، نه ابو بکر و نه عمر، هیچ یک جرئت نکردند حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله را نقض کنند و پدر مروان را به مدینه بازگردانند، اما عثمان در زمان خلافتش، او را بازگرداند. مادر مروان که به «زرقاء» شهرت داشت، از زنان بدکاره عصر جاهلیت بود، و از این روی، به مروان و برادرانش، فرزندان زرقاء (چشم زاغ) می گفتند. افزون بر این، اخبار فراوانی در لعن ابو العاص و فرزندان او از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است. «۲»

بسیاری از اعمال خلاف مروان در دستگاه خلافت به نام عثمان تمام می شد و او سرانجام در شورش و تحریک مسلمانان بر ضد عثمان، نقش اساسی ایفا کرد.

(۱). ابو الفدا اسماعیل بن کثیر دمشقی، البدایة و النهایة، ج ۹، ص ۱۲۲.

(۲). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۵۰.

ص: ۲۲۷

در خبری، امیر مؤمنان علیه السلام درباره فرجام زندگی او فرمود: او پرچم گمراهی را به دوش خواهد کشید، پس از آنکه مویش سفید می شود، و حکومتی کوتاه خواهد داشت آن قدر که سگی بینی اش را می لیسد. «۱»

مروان در پیکار جمل، فرمانده چپ سپاه عایشه بود، و در رکاب وی، بر ضد علی علیه السلام جنگید و سرانجام اسیر شد، و امیر مؤمنان بر او منت گذاشته او را آزاد کرد؛ اما او این لطف امام را نادیده گرفت «۲» و زمانی که حاکم مدینه بود، بارها امیر مؤمنان را سب کرد. «۳» در زمان حکومت معاویه، مروان به دستور وی، نزد جعده رفت و او را واداشت تا امام حسن علیه السلام را مسموم کند. همچنین در ماجرای خاک سپاری امام حسن علیه السلام، نه تنها مانع دفن ایشان در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله شد، دستور داد تا پیکر پاک ایشان را تیرباران کنند.

در واقعه حره، مروان مشاور و یاور مسلم بن عقبه در قتل عام مسلمانان و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و هتک حرمت زنان و دختران آنان بود، و مسلم در نامه ای به یزید از کمکها و راهنماییهای او قدردانی کرد. «۴» وقتی مروان به شام رفت نیز یزید از وی تشکر کرد و او را نزدیک خود جای داد. «۵» قتل عام توابین نیز در زمان مروان صورت گرفت.

بنابر آنچه به اختصار گذشت، روشن شد که مروان یکی از مبعوض ترین خلفای مروانی نزد ائمه بوده است. از این روی، چگونه می توان پذیرفت امام سجاد علیه السلام با چنین فردی که در تمام عمرش لحظه ای از دشمنی با اهل بیت علیهم السلام باز ننشست، رابطه دوستی داشته است.

(۱). محمد بن سعد، طبقات الکبری، ج ۵.

(۲). ابو حنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۶۱.

(۳). ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۹۴، و ج ۸، ص ۲۶۲.

(۴). محمد بن سعد، طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۹.

(۵). همان.

ص: ۲۲۸

افزون بر این، یکی از محققان معاصر، به این ادعا و ادعاهای مشابه پاسخ گفته «۱» که با اقتباس از آن و به اختصار، به برخی از آنها می‌پردازیم:

اولا، به چه دلیل مروان ممکن است در پی زیاد کردن نسل علی بن الحسین بوده باشد؟ زیرا- چنان‌که گذشت- مروان هیچ‌گاه از دشمنی با بنی هاشم و خاندان علی دست برنداشت و بارها امیر مؤمنان علیه السلام را بر منابر لعن کرد؛

ثانیا، امام سجاد علیه السلام بسیار ثروتمند بوده است و بر اساس اسناد و منابع تاریخی، بردگان پرشماری را با اموال خود خریده و پس از مدتی آنها را آزاد کرده است. «۲» پس از واقعه عاشورا نیز هزینه زندگی صد نفر از خاندان عبد مناف را در مدینه عهده‌دار بود «۳» و قرض پانزده هزار دیناری محمد بن اسامة بن زید «۴» و بدهی پسر عموی خود عبد الله بن حسن بن حسن «۵» را بر عهده گرفت، و به فرزدق شاعر که در مدح وی شعری سرود، دوازده هزار درهم بخشید. «۶»

افزون بر این، مستمندان بسیاری در مدینه بودند که با صدقات پنهانی امام روزگار می‌گذراندند. از بخششها و دستگیریهایی امام زین العابدین علیه السلام در مآخذ کهن تاریخی فراوان سخن به میان آمده است، چنان‌که حتی بیان فهرستی از آنها در حوصله این نوشتار نیست. بنابراین امام علیه السلام به دریافت پول از مروان هیچ نیازی نداشته است؛

ثالثا، در گزارش یاد شده روشن نیست که مبلغ صد هزار بخشیده شده از طرف

(۱). جعفر مرتضی عاملی، «الامام علی بن الحسین علیه السلام و اموال مروان»، در دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۳۶.

(۲). سید بن طاووس، الاقبال، ج ۱، ص ۴۴۴-۴۴۵.

(۳). محمد بن سعد کاتب واقدی، طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۲۲؛ ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الخصال، ص ۶۱۷.

(۴). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۱۴۹.

(۵). محمد بن یعقوب کلینی، الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۹۷.

(۶). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الاختصاص، ص ۱۹۳-۱۹۴.

ص: ۲۲۹

مروان، دینار بوده است یا درهم، و به هر روی، حتی اگر درهم نیز فرض شود، باز در قیاس با ارزش یک کنیز، منطقی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا در آن زمان درهم و دینار اندک و بسیار ارزشمند بوده است. بنابراین بهای خرید کنیز بسیار کمتر از این مقدار بوده است؛ چنان‌که معاذ بن عفرأ در عصر عمر، پنج کنیز را به هزار و پانصد درهم خرید، «۱» و به نظر می‌رسد از آن زمان تا عصر امام سجاد علیه السّلام (که کمتر از نیم قرن است)، بهای کنیز چندان بالا نرفته باشد؛

رابعا، ناقل این گزارش، اصمعی است که ابن شهر آشوب درباره وی می‌نویسد:

اصمعی با امیر مؤمنان دشمن بود، از این‌روی که حضرت دست اصمغ بن مظهر، جدّ اصمعی را به سبب دزدی، قطع کرده بود. «۲»

درباره ادعای دوم نویسنده نیز که خواسته است با استناد به یک گزارش تاریخی، رابطه دوستانه امام را با عبد الملک اثبات کند، باید گفت اولاً، در مقابل گزارش یاد شده، در منابع تاریخی گزارشهای پرشماری به چشم می‌خورد که از موضع کوبنده و دشمن ستیز امام علیه السّلام در برابر عبد الملک حکایت دارد. پاره‌ای از این گزارشها عبارت‌اند از:

الف. بی‌اعتنائی امام سجاد علیه السّلام به عبد الملک

سالی عبد الملک در مراسم حج شرکت کرد. هنگام طواف، امام سجاد علیه السّلام را دید که پیشاپیش او مشغول طواف است و به او هیچ توجهی ندارد. عبد الملک با آنکه حضرت را می‌شناخت، برای حفظ موقعیت، پرسید: این کیست که پیشاپیش ما طواف می‌کند و به ما بی‌اعتناست؟ وقتی گفتند او علی بن الحسین علیه السّلام است،

(۱). ابو الفرج بن جوزی، صفة الصفوة، ج ۱، ص ۲۱۸.

(۲). محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۲۱؛ محمد تقی شوشتری، قاموس الرجال، ج ۲، ص ۱۷۰.

ص: ۲۳۰

امام علیه السّلام را احضار کرد و گفت: ای علی بن الحسین، من که قاتل پدرت نیستم. چرا پیش ما نمی آیی؟

امام علیه السّلام فرمود: «قاتل پدرم با عملش دنیای خود را تباه کرد و آخرتش را نیز پدرم ویران خواهد کرد. تو هم اگر دوست داری مانند او باشی، باش».

عبد الملک گفت: منظورم این بود که بیا و از دنیای ما بهره مند شو.

امام ردای خود را پهن کرد و فرمود: «خدایا، حرمت و موقعیت اولیایت را به او نشان ده». ناگاه ردای امام پر از درهای درخشان شد و امام خطاب به عبد الملک فرمودند: «کسی که چنین مقامی نزد خدا داشته باشد، به دنیای شما چه احتیاجی دارد». «۱»

ب. نمونه دیگر

زمانی عبد الملک، امام علیه السّلام را به شام فراخواند. والی دست نشانده عبد الملک در مدینه، حضرت را در غل و زنجیر به سوی شام روانه ساخت. امام در بین راه، به قدرت امامت، خود را از قید و بند آزاد کرده، نزد عبد الملک حاضر شده و با تندى به او فرمود: مرا با تو چه کار؟

عبد الملک گفت: پیش ما بمان.

امام پاسخ داد: «دوست ندارم». سپس از نزد وی خارج شد، در حالی که عبد الملک به شدت ترسیده بود.

اگر رابطه امام با عبد الملک دوستانه بود، عبد الملک از سوی امام احساس خطر نمی کرد و کناره گیری ایشان از حکومت، آن قدر برای وی اهمیت نمی داشت که با تهدید و اصرار، خواستار رابطه با امام باشد.

(۱). قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۵۵.

ص: ۲۳۱

ج. پاسخ به نامه تحقیرآمیز عبد الملک

امام علیه السّلام با یکی از کنیزان خود که آزادش کرده بود، ازدواج کرد. عبد الملک از ماجرا باخبر شد، طی نامه ای این اقدام امام علیه السّلام را ناپسند شمرد، و به گونه ای خواست این عمل حضرت را تحقیرآمیز جلوه دهد. امام علیه السّلام چنان

پاسخ دندان شکنی برای عبد الملک نوشت که وقتی سلیمان پسر عبد الملک، نامه حضرت را خواند، به پدرش گفت: «علی بن الحسین، عجب تفاخری بر تو کرده است». «۱»

د. پاسخ کوبنده امام در برابر پیشنهاد عبد الملک

عبد الملک در راستای مشروعیت بخشیدن بیشتر به حکومت خویش و خلع سلاح مخالفان - که امام سجاد علیه السلام و بنی هاشم در رأس آنان قرار داشتند - به اقدام دیگری دست زد و خواست بعضی از حجت‌ها و دلایل امام بر امامت، از جمله شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله را از ایشان بگیرد. از این روی، طی نامه‌ای تهدیدآمیز، از امام علیه السلام خواست شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله را به او ببخشد، وگرنه مستمری او را قطع خواهد کرد. امام در پاسخ نوشت: «خداوند برای بانقوایان خروج از گرفتاریها را از طریقی که گمان نمی‌کنند، ضمانت کرده است».

و در آخر افزود: «و خدای تعالی فرمود: اِنَّ اللّٰهَ لَا یَحِبُّ کُلَّ خَوَّانٍ کَفُورٍ؛ «۲» خداوند هیچ خیانتگر ناسپاسی را دوست ندارد». اکنون بنگر کدام یک از ما به این آیه سزاوارتریم». «۳»

طرح استقلال اقتصادی امام علیه السلام

مورخان درباره گزارش نویسنده در باب مشورت عبد الملک با امام سجاد علیه السلام،

(۱). محمد بن یعقوب کلینی، الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۳۴۴ - ۳۴۵.

(۲). حج (۲۲)، ۳۲.

(۳). محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۶۵.

ص: ۲۳۲

نوشته‌اند: در زمان عبد الملک، پارچه‌هایی به روم صادر می‌شد که بر روی آنها شعار «لا اله الا الله، محمد رسول الله» نوشته شده بود. این موضوع بر حاکم کافر روم گران آمد. از این روی، در نامه‌ای تهدیدآمیز به عبد الملک اعلام کرد که اگر این شعار را از روی پارچه‌ها حذف نکنند، نام پیامبر صلی الله علیه و آله را به زشتی بر روی سکه‌ها خواهد نگاشت. عبد الملک، که از حل این مشکل ناتوان و درمانده بود، از امام کمک خواست.

امام سجاد علیه السلام نیز همچون دیگر امامان، حکومت امویان را نامشروع و غاصب می‌دانست و روش حکومتی آنان را مردود می‌خواند. اما اگر زمانی کیان اسلام و عزت و آبروی جامعه اسلامی در معرض تهدید بیگانگان قرار می‌گرفت، برای حفظ عزت مسلمانان، از هیچ اقدامی فروگذاری نمی‌کرد. از همین روی، برای حل این مشکل به عبد الملک فرمود سکه‌های

رومی را ممنوع سازد و به جای آن، سکه اسلامی بزند. «۱» با این طرح امام علیه السلام، نیرنگ رومیان کارساز نیفتاد و عزت و استقلال اقتصادی جامعه اسلامی محفوظ ماند.

۴. معتبر نبودن قصیده فرزددق!

نویسنده پس از نقل ماجرای قصیده فرزددق در مدح امام سجاد علیه السلام، درباره اعتبار و اصیل بودن آن می‌نویسد: «اما همه یا بیشتر این قصیده که به شکل‌های گوناگون روایت شده است، غیر اصیل و نامعتبر است».

در پاسخ باید گفت: شایسته بود نویسنده، ادله غیر اصیل و نامعتبر بودن این

(۱). محمد بن جمال الدین مکی عاملی (شهید اول)، البیان، ص ۱۸۵؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۹، ص ۱۲۲. برای آگاهی بیشتر در این باره ر. ک: جعفر مرتضی عاملی، «ضرب النقود فی الاسلام» در دراسات و بحوث فی التاريخ و الاسلام، ج ۱، ص ۱۴۱-۱۵۴؛ جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۲۰۸-۲۰۹. آقای سید جعفر شهیدی، مبعذاتی را برای این قضیه بیان کرده است. سید جعفر مرتضی عاملی، در مقاله یاد شده، ضمن رد این مبعذات و اشکالات دیگری که درباره اصل این قضیه مطرح شده است، اصل آن را برای امام سجاد علیه السلام اثبات کرده است.

ص: ۲۳۳

قصیده را بیان می‌کرد. اما به هر روی، می‌توان حدس زد که چرا درباره این قصیده چنین ادعایی شده است.

به نظر می‌رسد آنچه درباره این قصیده مطرح است، همان نکاتی باشد که برخی نویسندگان معاصر درباره سراینده و تعداد ابیات آن و اینکه در مدح چه کسی سروده شده است، تشکیک کرده‌اند. «۱» اما در پاسخ این ادعاها و تشکیکها، یکی از محققان ثابت کرده که این قصیده را فرزددق شاعر در مدح علی بن الحسین علیه السلام سروده است، و شمار ابیات آن بسیار بیش از هفت بیتی است که برخی نویسندگان پذیرفته‌اند. «۲»

۵. ازدواج سکینه با مصعب بن زبیر

یکی دیگر از ادعاهای نویسنده آن است که امام سجاد علیه السلام با ازدواج خواهرش سکینه با مصعب بن زبیر، برادر عبد الله بن زبیر موافق بوده است، تا جایی که او را تا عراق همراهی کرده است. نویسنده ادعا می‌کند امام هدیه‌ای به مبلغ چهل هزار دینار از عبد الله، دریافت کرده است! اما باید توجه داشت که اولاً، گزارشگر این ادعا، ابو الفرج اصفهانی، مورخ اموی است، «۳» و چنین گزارشهایی در منابع شیعه یافت نشد. درباره گزارش این مورخ اموی باید گفت، وی اخبار متناقضی را در این باره آورده است که محتوای آنها را نمی‌توان با هم آشتی داد. برای نمونه، ابو الفرج، شخصی به نام «اصیغ مروانی» را یک بار شوهر نخست سکینه دانسته و بار دیگر شوهر چهارم او، بدون آنکه از این دوگانگی اخبار سخنی به میان آورد.

درباره زندگی زناشویی سکینه نیز شگفت آنکه وی دختری از مصعب به دنیا

(۱). جعفر شهیدی، زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، ص ۱۱۵-۱۳۳.

(۲). عباس ظهیری، «تحلیلی درباره شخصیت فرزددق و قصیده میمیه او» در کیهان اندیشه، ش ۵۱، ۱۳۷۲ ش، ص ۱۷۷ و نیز از همین نویسنده، تجزیه و ترکیب و بلاغت قرآن، ج ۲، بخش پنجم، ص ۲۸۱-۳۲۵.

(۳). ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۱۶، ص ۱۵۰.

ص: ۲۳۴

می‌آورد که با عموی خود، یعنی برادر مصعب، ازدواج می‌کند! همچنین جای تعجب است رباب همسر امام حسین علیه السلام، که در اندوه فراغ همسرش یک سال پس از واقعه عاشورا از دنیا رفته است، پس از سال هفتاد قمری، در ماجرای کشته شدن مصعب زنده شده و ازدواج دخترش سکینه علیها السلام را با کشنده مصعب رد می‌کند! «۱»

ثانیا، اندکی آشنایی با روابط خاندان زبیر و بنی هاشم، روشن می‌سازد که فرزندان زبیر، به هیچ روی سر سازگاری با اهل بیت علیهم السلام نداشته‌اند؛ چنان‌که پیامبر از این موضوع خبر داد و فرمود: زبیر با ما خواهد بود تا اینکه فرزندش بزرگ شود. «۲» یکی از فرزندان زبیر، عبد الله است که در زمان خلافتش بر حجاز، در خطبه‌های نماز جمعه، از صلوات و درود فرستادن بر پیامبر خودداری می‌ورزید، و چون سبب این کار را پرسیدند، گفت: پیامبر خویشاوندان بدی دارد که هنگام بردن نام او، گردن خویش را بر می‌افرازند! «۳»

اما درباره مصعب بن زبیر نوشته‌اند: وی شیعیان عراق را قتل عام کرد و حتی به زنان رحم نکرد. «۴» بنابراین چگونه می‌توان پذیرفت که امام سجاد علیه السلام با ازدواج خواهرش با کسی موافقت کند که خود و برادرانش از دشمنان سرسخت بنی هاشم بودند.

بنت الشاطی، یکی از نویسندگان اهل سنت نیز در رد دیدگاه ابو الفرج می‌نویسد: من می‌گویم قولی که شیعه بر آن است، این است که سکینه جز با پسر عموی خود، عبد الله بن حسن ازدواج نکرده، و بر این قول شیعه، بسیاری از اهل سنت نیز موافقت دارند. «۵»

عجیب‌تر از آن، ادعای دریافت هدیه چهل هزار دیناری از عبد الله است که نشان ناآشنایی کامل این مستشرق با شخصیت و ویژگیهای امامان معصوم علیهم السلام است.

(۱). جهت آگاهی بیشتر در این باره، ر. ک: علی محمد علی دخیل، سکینه، دختر امام حسین علیه السلام، ترجمه فیروز حریرچی، ص ۲۰-۲۱.

(۲). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۰۲.

(۳). ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۱؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۳۳.

(۴). علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۱۰۹.

(۵). علی محمد علی دخیل، همان، ص ۲۲.

ص: ۲۳۵

۶. پذیرش اجباری هدیه مختار

به باور نویسنده، اگرچه رابطه مختار با امام چهارم ناآرام و پرتنش بوده است، علی بن الحسین علیهما السلام هدیه مختار را به ناچار پذیرفت و جرئت نکرد که آن را پس فرستد.

وی می‌افزاید: علی بن الحسین علیهما السلام پس از مرگ مختار، آن هدیه را به عبد الملک پیشکش کرد، اما عبد الملک آن را نپذیرفت و گفت که آن را برای خود نگه دارد.

اما باید توجه داشت این ادعای نویسنده در برخی از گزارشهای تاریخی مورخان اهل سنت ریشه دارد. این گزارش را ابن سعد آورده و بعدها ابن کثیر از او گرفته است. چنان‌که در این باره می‌نویسد:

مختار صد هزار [درهم یا دینار] نزد علی بن الحسین فرستاد، اما علی ابن الحسین به پذیرش آن مایل نبود، اما از رد آن به مختار نیز می‌ترسید.

از این روی، آن را نزد خود نگاه داشت. پس چون مختار کشته شد، وی نامه‌ای به عبد الملک نوشت و ماجرا را برای عبد الملک بازگو کرد و به او گفت: کسی را بفرست تا آن را از من تحویل بگیرد.

عبد الملک در جواب نوشت: ای پسر عمو، آن را بگیر. من آن را برای تو حلال کردم. علی بن الحسین آن را پذیرفت! «۱»

اما در مآخذ حدیثی و تاریخی شیعه چنین گزارشی یافت نشد. از این روی، باید گفت این ماجرا نیز از افتراءات و وارونه‌نویسی‌های این دسته از مورخان متعصب اهل سنت است، که انصاف پیشه نکرده‌اند، در ارائه و تنظیم گزارشهای تاریخی خود درباره امامان در تخریب و دگرگون نشان دادن شخصیت و جایگاه واقعی آنان به مسلمانان نیز کوشیده‌اند.

(١). ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ١٦٤؛ ابن كثير، البداية و النهاية، ج ٩، ص ١٢٤.

ص: ٢٣٦

منابع و مآخذ

* قرآن كريم.

١. ابن ابى الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، دار احياء الكتب العربية.

٢. ابن بابويه القمي (شيخ صدوق)، محمد بن علي، الخصال، مكتبة الصدوق.

٣. ابن بابويه قمي (شيخ صدوق)، محمد بن علي، عيون اخبار الرضا، مؤسسة الاعلمي، بيروت.

٤. ابن جوزي، ابو الفرج، صفة الصفوة، تحقيق عبد الرحمن لادقي و حياة شيخا لادقي، دار المعرفة، بيروت، ١٤١٥ ق.

٥. ابن شهر آشوب، محمد بن علي، مناقب آل ابى طالب، تحقيق يوسف البقاعي، دار الاضواء، بيروت.

٦. ابن طاووس، علي بن موسى، الاقبال بالاعمال الحسنة، تحقيق جواد قيومي اصفهاني، مكتب الاعداد الاسلامي، قم، ١٤١٦.

٧. ابن كثير دمشقي، ابو الفداء، البداية و النهاية، تحقيق علي شيري، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٩ ق.

٨. ابن نعمان (شيخ مفيد)، محمد بن محمد، الارشاد، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤١٠ ق.

٩. اصفهاني، ابو الفرج، الاغانى، دار احياء التراث العربي.

١٠. بلاذري، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلي، دار الفكر، بيروت.

١١. دخيل، علي محمد علي، سكينه، دختر امام حسين عليه السلام، ترجمه فيروز حيرچي، چ سوم، امير كبير، تهران، ١٣٦٣.

١٢. راوندی، قطب الدين، الخرائج و الجرائح، تحقيق و نشر مؤسسة الامام المهدي عليه السلام، قم، ١٤٠٩ ق.

ص: ٢٣٧

١٣. شوشتری، محمد تقی، قاموس الرجال، چ دوم، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ١٤١٠ ق.

۱۴. شهیدی، جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، نشر دانشگاهی، تهران.
۱۵. شهیدی، جعفر، زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
۱۶. ظهیری، عباس، تجزیه و ترکیب و بلاغت قرآن.
۱۷. عاملی، جعفر مرتضی، دراسات و بحوث فی التاريخ و الاسلام.
۱۸. کاتب واقدی، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، دار صادر، بیروت.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الفروع من الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامیة، تهران.
۲۰. کیهان اندیشه، ش ۵۱، ۱۳۷۲ ش.
۲۱. مبرد، ابو العباس، الکامل فی اللغة و الادب.
۲۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۲۳. مسعودی، علی بن حسین، اثبات الوصیة، انصاریان، قم.
۲۴. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق سعید لحام، بیروت.
۲۵. مکی عاملی (شهید اول)، محمد بن جمال الدین، البیان.
۲۶. یعقوبی، ابن واضح، تاریخ الیعقوبی، دار صادر، بیروت.

ص: ۲۳۹

امام محمد بن علی الباقر علیهما السلام

نویسنده: ئی. کلبرگ (E. Kohlberg)

مترجم: حسین مسعودی

ص: ۲۴۱

[متن ترجمه]

محمد بن علی زین العابدین [علیهما السلام]، ابو جعفر، ملقب به باقر امام پنجم شیعیان دوازده امامی است. در توجیه لقب باقر که شکل مخفف باقر العلم است گفته‌اند به یکی از دو معناست: یکی به معنای «کسی که علم را می‌شکافد» (یعنی آن را روشن می‌سازد)؛ و دیگری به معنای «کسی که علم فراوان دارد». نقل کرده‌اند که پیامبر گفته است: در تورات به باقر با همین لقب اشاره شده است (ابن بابویه، علل الشرایع، نجف ۱۳۸۵ ق/ ۱۹۶۶ م، ص ۲۳۳؛ همو، امالی، نجف، ۱۳۸۹ ق/ ۱۹۷۰ م، ص ۳۱۵). [امام] باقر در مدینه و در سوم صفر یا اول رجب سال ۵۷ ق/ ۱۶ دسامبر ۶۷۶ م، یا ۱۰ می ۶۷۷ م، متولد شد (یا در همان ایام و همان ماهها، اما در سال ۵۶ ق/ ۶۷۵-۶۷۶ م). طبق یک روایت، او همچنان می‌توانست روزی را که حسین [علیه السلام] در آن کشته شده بود (۱۰ محرم سال ۶۱ ق/ اکتبر ۶۸۰ م) و نیز مصایبی را که خانواده‌اش را در آن زمان فراگرفته بود، به یاد آورد. مادرش، فاطمه ام عبد الله یکی از دختران حسن بن علی [علیه السلام] بود و بنابراین [امام] باقر هم نوه حسن [علیه السلام] و هم نوه حسین [علیه السلام] بود. گویند وقتی [امام] باقر هنوز در سنین کودکی بود، جابر بن عبد الله انصاری که از اصحاب ارجمند و قابل احترام بود، سلام پیامبر را به وی رساند؛ و این امر از نظر امامیه، گواهی بر مشروعیت امامت اوست.

ص: ۲۴۲

[امام] باقر پس از وفات پدرش زین العابدین [علیه السلام] به مقام امامت رسید (در سال ۹۴ ق/ ۷۱۲-۷۱۳ م، یا ۹۵ ق/ ۷۱۳-۷۱۴ م). او همانند پدرش، سیاست سکوت را ادامه داد، و از حمایت قیامهایی که علیه امویان صورت می‌گرفت خودداری ورزید. به‌هرحال روابط او با انقلابیون ناآرام و پرتنش بود. نقل است که نافع، یکی از موالی عمر بن خطاب، به دستور هشام بن عبد الملک [امام] باقر را به مباحثه دعوت کرد، و در این مباحثه، امام بر نافع غلبه یافت. اگر این داستان صحت داشته باشد، نمی‌توان گفت که این موفقیت او را نزد خلیفه محبوب ساخته است (کلینی، کافی، ج ۸، ص ۱۲۰-۱۲۲). هشام چندین بار، [امام] باقر را به دمشق فراخواند و حداقل یک بار او را زندانی کرد و پس از مدتی به مدینه باز گرداند و به محافظان دستور داد که در طول راه به او آب و غذا ندهند. برخلاف او، عمر بن عبد العزیز درباره [امام] باقر نظر موافقی داشت و پس از ملاقات با او در مدینه، واحه فدک را به علویان بازگرداند. در یکی از اقوالی که ظاهراً محافل ضد علوی رواج داده‌اند و ابن سعد آن را ثبت و ضبط کرده (طبقات، ج ۵، ص ۳۳۳؛ قس.). Crone and Hinds, God's caliph, Cambridge, ۱۹۸۶, [امام] باقر، عمر بن عبد العزیز را همان مهدی [موعود] می‌دانست. بنابر یکی از متون امامیه، [امام] باقر پیشگویی کرد که عمر خلیفه خواهد شد؛ برای گسترش عدالت خواهد کوشید و هنگام مرگش مورد احترام مردم خواهد بود؛ [و] پس از مرگ عمر، اهل زمین بر او خواهند گریست (زیرا او حاکمی شایسته بود)، درحالی‌که اهل آسمان او را لعن خواهند کرد (چرا که وی به‌رغم همه اینها، یکی از امویان غاصب بود). گویند [امام] باقر، یکی از پسران عبد الملک را به نام سعد (یا سعید) الخیر به طرزی خاص تعریف و تمجید می‌کرد. او سعد را یکی از امویان توصیف کرد که متعلق به خاندان پیامبر است (اموی منّا اهل البیت). این متن حاوی دو نامه است که ادعا می‌کنند [امام] باقر برای سعد فرستاده است (کلینی، کافی، ج ۸).

ص: ۲۴۳

ص ۵۲-۵۸). احتمالا [امام] باقر، خود عبد الملک را نیز ملاقات کرده است (هرچند چنین ملاقاتی، می‌بایست قبل از امامت او صورت گرفته باشد). طبق روایتی به نقل از هارون الرشید، به پیشنهاد [امام] باقر بود که عبد الملک تصمیم به ضرب سکه طلای اسلامی گرفت تا از این طریق دینار مسلمین را جایگزین دیناروس بیزانسی کند (بیهقی، المحاسن و المساوی، ویراسته اف. اشوالی Schwally). (F، گیسن، ۱۹۰۲، ص ۴۹۸-۵۰۴؛ همان، چاپ بیروت، ۱۳۸۰ ق / ۱۹۶۰ م، ص ۴۶۷-۴۷۱).

شهرت [امام] باقر به منزله یک دانشمند به زودی از حلقه حامیان شیعی خود فراتر رفت. برخی شاگردان او از این قرارند: عمرو بن دینار (متوفای ۱۲۵ ق / ۷۴۲ م)، ابن جریح (متوفای ۱۵۰ ق / ۷۶۷ م)، و اوزاعی (متوفای ۱۵۷ ق / ۷۷۴ م).

به گفته یکی از دوستان وی به نام عبد الله بن عطاء مکی، همه دانشمندان، در محضر [امام] باقر احساس حقارت می‌کردند. افزون بر این، معجزات گوناگونی به وی نسبت داده شده است: او می‌توانست با حیوانات سخن بگوید؛ نابینایان را شفا دهد؛ و از وقایع آینده خبر دهد (مثلا، کشته شدن برادرش زید در جنگ، شکست امویان، و به قدرت رسیدن منصور عباسی).

به نظر می‌رسد تدریس نظام‌مند و عمومی فقه شیعه را [امام] باقر آغاز کرده است (کلینی، ج ۲، ص ۲۰). یکی از قواعد فقهی مختص امامیه که به [امام] باقر باز می‌گردد این است که هنگام وضو برای نماز، پاک کردن کف کفش (المسح علی الخفین) به جای شستن پا، پذیرفته نیست؛ به گفته راوی کوفی ابو اسحاق سبّعی (متوفای ۱۲۸ ق / ۷۴۵-۷۴۶ م یا ۱۲۹ ق / ۷۴۶-۷۴۷ م)، المسح علی الخفین قبلا نزد همه جایز شمرده می‌شد. همچنین [امام] باقر از متعه به منزله روشی که پیامبر مجاز شمرده بود، دفاع می‌کرد.

احتمالا [امام] باقر اولین کسی بود که آنچه را به آموزه‌های بنیادی شیعه اثنا

ص: ۲۴۴

عشری تبدیل شد تدوین کرد. مهم‌ترین این آموزه‌ها عبارت‌اند از: ۱) انتقال امامت از یک امام به امام بعدی به فرمان الهی صورت می‌گیرد، که این فرمان در نص صریح از جانب خداوند وحی شده و توسط پیامبر (که نام تمام امامان را بیان کرده) و سپس توسط هر امام که به نوبه خود جانشین خود را تعیین می‌کند آشکار می‌شود. ۲) تمام امامان از اولاد فاطمه [علیها السلام] هستند؛ ۳) امامان دانش خاصی دارند که دیگران از آن بی‌بهره‌اند؛ ۴) امامان ولایت مطلقه معنوی دارند و باید از ولایت مطلقه سیاسی نیز برخوردار باشند؛ ۵) هر بیان اعتقادی و فقهی از سوی امام، سخن پیامبر است که از طریق اجداد امام به او رسیده است (که یا به شیوه معمولی بشری مانند گفتار، یا از طریق توارث، از نسلی به نسل دیگر منتقل گردیده است). بنابراین گاهی سلسله سند یک حدیث شیعی به یک امام ختم می‌شود نه به پیامبر. [امام] باقر از آموزه جدایی (برائت) از دشمنان ائمه حمایت کرد. اصلی‌ترین این دشمنان، اکثریت اصحاب و به خصوص سه خلیفه اول بودند.

برای مقابله با این عقیده، صاحب‌نظران اهل تسنن اظهار می‌دارند که [امام] باقر وفاداری خویش را به ابو بکر و عمر اعلام کرده است. همچنین [امام] باقر معتقد بود که تحت شرایط خاصی، حفظ نفس از طریق تقیه جایز است، و در مواقع خطر برای جان انسان یا عضو بدن، واجب است.

موضع امامیه - آن‌گونه که [امام] باقر آن را شرح و بسط داده - در زمینه استدلال فردی (اجتهاد)، موضع مخالف بوده است: بنا به توصیف [امام] باقر، مرید و شاگرد ایدئال کسی است که بدون چون و چرا، (حکم) rulings (امام را دریافت کرده، منتقل سازد، و از آن اطاعت نماید. در عین حال او مجبور بود با افراد تکرو و خودرأی در درون گروه خویش، مقابله کند. یکی از معروف‌ترین این افراد، زرارة بن اعین (متوفای ۱۵۰ ق / ۷۶۷ م) بود که درباره برخی از مسائل کلامی، نظرات مستقلی داشت. وی (در برابر [امام] باقر) استدلال کرد که حدّ

ص: ۲۴۵

وسطی بین مؤمن و کافر وجود ندارد (کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۰۲-۴۰۳؛ کشّی، رجال، ص ۱۲۸-۱۲۹). یکی دیگر از شاگردان او به نام محمد بن طیار، هنگام بحث با مخالفان به جای استفاده از گفته‌های امام استدلالهای خویش را به کار می‌برد، و به همین سبب [امام] باقر او را توبیخ کرد (برقی، محاسن، تهران ۱۳۷۰ ق / ۱۹۵۰-۱۹۵۱ م، ج ۱، ص ۲۱۳). در عین حال، بسیاری از شاگردان [امام] باقر، عینا و دقیقا، گفته‌های او را به شکل مجامع روایی (اصول) یادداشت و ثبت کرده‌اند، و همین مجامع به نوبه خود، شالوده آثار جامع در باب فقه امامیه را تشکیل داد.

می‌گویند [امام] باقر با چندین تن از مخالفان مسلمانان مباحثاتی درباره مسائل فقهی و کلامی داشت؛ کسانی مانند عمرو بن عبید معتزلی (متوفای حدود ۱۴۴ ق / ۷۶۱ م) و عبد الله بن نافع ازرق خارجی؛ و نیز آورده‌اند که وی در دمشق در مباحثه‌ای با یکی از علمای سرشناس مسیحی، او را مغلوب ساخت. روایات امامیه، ملاقاتی را بین [امام] باقر و ابو حنیفه شرح داده‌اند که در آن، تصویری نسبتاً منفی از ابو حنیفه ارائه شده است. در مقابل، منابع حنفی، ابو حنیفه را یکی از شاگردان [امام] باقر معرفی می‌کنند که [امام] باقر او را بسیار ستوده، و پیش‌بینی کرده است که وی احیاگر سنت پیامبر خواهد بود (موفق بن احمد، مناقب ابی حنیفه، بیروت، ۱۴۰۱ ق / ۱۹۸۱ م، ص ۳۸؛ کردری، مناقب ابی حنیفه، بیروت، ۱۴۰۱ ق / ۱۹۸۱ م، ص ۳۷-۳۸، ۷۹).

افراد مختلفی از افراتیون شیعه ادعا کرده‌اند که هم تعالیم و هم اقتدار خویش را از [امام] باقر گرفته‌اند. یکی از اینان، ابو منصور عجلی کوفی بود که هم برای [امام] باقر و هم برای خود، در مقام وصّی او، ادعای نبوت کرد. نمونه دیگر، بنابر شنیده‌ها، مغیره بن سعید عجلی (متوفای ۱۱۹ ق / ۷۳۷ م) بود. جابر بن یزید جعفی (متوفای ۱۲۷ ق / ۷۴۴-۷۴۵ م، یا ۱۲۸ ق / ۷۴۵-۷۴۶ م) یکی از

ص: ۲۴۶

چهره‌های اصلی محافل غلات کوفی بود که می‌گویند [امام] باقر برای او حدود هفتاد هزار حدیث محرمانه را بازگو کرده است.

[امام] باقر و جابر نقش عمده‌ای در یک متن عرفانی (Gnostic) مرکب به نام ام الکتاب دارند. در بخش آغازین (با تاریخ نامعلوم)، [امام] باقر پنج ساله در محضر استادش عبد الله بن سبأ به منزله عالی‌ترین [مرتبه] الوهیت ظاهر می‌شود.

در بخش اصلی («مکاشفه جابر») که احتمالاً مربوط به اواسط قرن دوم ق/ هشتم م است) ۱۲۰, Halm, Gnosis] [امام] باقر رازهایی را برای جابر جعفری فاش می‌سازد، از قبیل اینکه عالم چگونه خلق شد، روح انسانها چگونه به این جهان هبوط کرد، و چگونه می‌توانند از آن رهایی یابند. بقیه این اثر، حاوی سؤالاتی است که درباره موضوعات مختلف از [امام] باقر پرسیده شده است.

این تلاش افراطیون شیعه، در به خود اختصاص دادن [امام] باقر، در سنت امامیه عکس العملی را در پی داشته، و آن عبارت است از اشاعه سخنان فراوان امام [باقر] بر ضد غلات.

در محافل امامیه، روابط [امام] باقر با برادرش زید، به صورت روابطی صمیمانه توصیف شده است. اما می‌گویند [امام] باقر درباره عواقب یک قیام شتاب‌زده و نابهنگام علیه امویان، به زید هشدار داده بود. شماری از شاگردان [امام] باقر، به ویژه افرادی همچون ابو الجارود زیاد بن منذر، برخی از آموزه‌های خویش را در میان نخستین گروه از هواداران زید (گروه جارودیه) مطرح ساختند.

ابو الجارود همچنین تفسیرهای آیات قرآن را از [امام] باقر نقل کرده است (ابن ندیم، فهرست، ویراسته رضا تجدد، تهران، ۱۳۹۱ ق/ ۱۹۷۱ م، ص ۳۶)، که قسمتی از آنها در کتاب تفسیر، نوشته علی بن ابراهیم قمی ثبت شده است. در آثار بعدی نویسندگان زیدی، [امام] باقر در مقام یک مرجع و عالم ظاهر می‌شود؛ اما علی القاعده، او به منزله یک امام شناخته نمی‌شود (R. Strothmann, Das

ص: ۲۴۷

Staatsrecht der Zaiditen, Strassburg, ۱۹۱۲, ۱۰۷; cf. Madelung, al-Qasim,) ۱۷۲

، بلکه در عوض به گونه‌ای مطرح می‌گردد که به دانش برتر زید اذعان کرده است و در نتیجه تلویحاً ادعای امامت زید را تصدیق می‌نماید (ر. ک:

van Arendonk, Les debuts de l'Imamat zaidite au Yemen, tr. J. Ryckmans,) Leiden ۱۹۶۰,

۳۹-۴۰

. در یک بافت جدلی متفاوت، در سنت عباسیان از زبان [امام] باقر نقل شده است که گفت: امام عصر متعلق به خاندان پیامبر است و در شام زندگی می‌کند (اشاره به محمد بن علی بن عبد الله بن عباس) (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ویراسته عبد الغزیز دوری، بیروت ۱۳۹۸ ق / ۱۹۷۸ م، ص ۱۱۶).

[امام] باقر به سبب زهدش مورد توجه بود، و گفته‌های گوناگونی از او درباره موضوع زهد ثبت گردیده است. می‌گویند او تصوّف را این‌گونه معنا کرده است:

«نیکی خلق و خو: آن کس که خلق و خوی بهتری دارد، صوفی بهتری است» (هجویری، کشف المحجوب، ترجمه ار. ای. نیکلسون) R. A. Nicholson (لندن، ۱۹۱۱، ص ۳۸-۳۹).

نویسندگان سنی عموماً [امام] باقر را یک راوی مورد اطمینان (ثقه) می‌دانند، گرچه او گاه مورد خدشه واقع شده است؛ چرا که مستقیماً از اصحابی نقل کرده که آنان را ندیده است (مرسل). او در برخی از مطالب سیره، منبع ابن اسحاق بوده است (مثلاً، طبری، تاریخ، ج ۱، ص ۱۵۶۰-۱۵۶۹، ۱۸۳۱)، و نیز طبری در بیان روایتی از ماجرای کربلا از [امام] باقر نقل قول کرده است (ج ۲، ص ۲۲۷-۲۳۲، ۲۸۱-۲۸۳).

درباره تاریخ وفات [امام] باقر اختلاف نظر فراوانی به چشم می‌خورد.

تاریخهایی که غالباً مطرح شده‌اند از این قرارند: ۱۱۷ ق / ۷۳۵ م و ربیع الاول، ربیع الثانی، ذو الحجه ۱۱۴ ق / می، ژوئن ۷۳۲ م، ژانویه-فوریه ۷۳۳ م؛ تاریخهای دیگر عبارت‌اند از: ۱۱۵ ق / ۷۳۳-۷۳۴ م، ۷ ذو الحجه ۱۱۶ ق / ۷

ص: ۲۴۸

ژانویه ۷۳۵ م و ۱۱۸ ق / ۷۳۶ م. طبق یک داستان، زید بن حسن (وفات ۱۲۰ ق / ۷۳۸ م) که خویشاوند [امام] باقر بود، کوشید تا به زور میراث پیامبر را از دست او درآورد اما موفق نگردید؛ از این‌روی، هنگامی که [امام] باقر پس از دیداری با خلیفه هشام (دوره حکومت: ۱۰۵-۱۲۵ ق / ۷۲۴-۷۴۳ م) در دمشق به خانه باز می‌گشت، زید مقداری سم بر روی زین مرکبش نهاد (توضیح بیشتری در مورد شیوه این کار داده نشده است)؛ [امام] باقر بعداً بر اثر این سم وفات یافت. روایت دیگر عامل مسمومیت او را خود هشام می‌داند. سه روایت، وفات [امام] باقر را حتی بعد از مرگ هشام ذکر می‌کنند. بنابر اولین روایت، هشام پیش از آنکه موفق به مسموم ساختن [امام] باقر شود، درگذشت. در روایت دوم (مسعودی، مروج، ج ۶، فصل ۱۷-۱۸- ص ۲۲۵۲)، آورده‌اند، [امام] باقر در دوران خلافت ولید بن یزید بن عبد الملک (۱۲۵-۱۲۶ ق / ۷۳۴ م) وفات یافت. طبق روایت سوم (به نقل از ابن بابویه) [امام] باقر به دستور ابراهیم بن ولید اموی در مدت حکومت کوتاهش (۱۲۶-۱۲۷ ق / ۷۴۴ م) مسموم شد (رسالة فی الاعتقادات، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۰۵-). A. A. Asaf, tr. A Shiite creed, Fyzee, Oxford ۱۹۴۲, ۱۰۲.

برخی از نویسندگان شیعی متأخر این ادعای اخیر را بدون اظهار نظر کپی برداری کرده‌اند؛ از جمله ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ ق/ ۱۱۹۲ م) (مناقب، ج ۳، ص ۳۴۰) و ابن طاووس (متوفای ۶۶۴ ق/ ۱۲۶۶ م) (الاقبال، تهران، ۱۳۹۰، ص ۳۳۵). توضیحی احتمالی برای این تواریخ بعدی درباره وفات [امام] باقر، این است که تاریخهای مزبور در اصل به همنام [امام] باقر، یعنی محمد بن علی بن عبد الله بن عباس مربوط بوده (متوفای بین ۱۲۴ ق/ ۷۴۱-۷۴۲ م و ۱۲۶ ق/ ۷۴۳-۷۴۴ م؛ درباره این تاریخ ر. ک:

J. Lassner, Islamic revolution and historical memory, New Haven ۱۹۸۶، ۸۲- ۹۰.

، و بعدا به اشتباه درباره [امام] باقر به کار رفته است. این نوع ترکیب اطلاعات همچنین می تواند توضیحی برای

ص: ۲۴۹

روایتی باشد (صدفی، الوافی، ج ۴، ص ۱۰۲) که مطابق آن [امام] باقر در حمیمه، وفات یافت. این محل رابطه نزدیکی با انقلاب بنی عباس داشت؛ زیرا در همین مکان بود که ابو هاشم هنگام مرگ، حق امامت خود را، به محمد بن علی از بنی عباس واگذار کرد، و احتمالا در همین مکان بود که محمد بن علی درگذشت.

[امام] باقر در قبرستان بقیع الغرقد در مدینه به خاک سپرده شد، و پس از او پسرش جعفر صادق به امامت رسید. به گفته بعضی ملل و نحل شناسان سنی، فرقه شیعی باقریه، وفات [امام] باقر را نپذیرفتند و منتظر بازگشت او با عنوان مهدی بودند (بغدادی، الفرق بین الفرق، قاهره، ۱۳۶۷ ق/ ۱۹۴۸ م، ص ۳۸؛ قس. شهرستانی، الملل و النحل، ویراسته الوکیل، قاهره، ۱۳۷۸ ق/ ۱۹۶۸ م، ج ۱، ص ۱۶۵).

ص: ۲۵۰

منابع و مآخذ

افزون بر ارجاعات موجود در مقاله، ر. ک:

۱. ابن ابی حاتم الرازی، کتاب الجرح و التعديل، ج ۴/ ۱، ص ۲۶، ش ۱۱۷، حیدر آباد، ۱۳۷۲ ق/ ۱۹۵۳ م.

۲. ابن الجوزی، صفة الصفوه، ج ۲، ص ۶۰-۶۳، حیدر آباد، ۱۳۵۵-۱۳۵۷.

۳. ابن العماد، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۴۹، قاهره، ۱۳۵۰-۱۳۵۱.

۴. ابن تیمیه، منهاج السنة النبویه، ج ۲، ص ۱۲۳، قاهره، ۱۳۲۲.

۵. ابن حجر، تهذیب، ج ۹، ص ۳۵۰-۳۵۲.

٦. ابن سعد، الطبقات الكبرى، زیر نظر اچ. زاخاو(H. Sachau) و دیگران، لیدن، ۱۹۰۵-۱۹۴۰، ج ۵، ص ۳۲۰-۳۲۴، بیروت.

۷. ابن شعبه، تحف العقول، ص ۲۰۶-۲۲۰، بیروت، ۱۳۹۵ ق/ ۱۹۷۴ م.

۸. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۱۳-۳۴۲، نجف، ۱۳۷۶ ق/ ۱۹۵۶ م.

۹. ابن قتیبہ، عیون الاخبار، فہرست، قاہرہ، ۱۳۴۳-۱۳۴۹.

۱۰. ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۹، ص ۳۰۹-۳۱۲، قاہرہ، ۱۳۵۱-۱۳۵۸ ق/ ۱۹۳۲-۱۹۳۹ م.

۱۱. اربلی، کشف الغمہ، ج ۲، ص ۳۲۹-۳۶۶، قم، ۱۳۸۱.

۱۲. اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعہ، ج ۱، ص ۴۳۳-۴۶۰، بیروت، ۱۳۹۰-۱۳۹۲ ق/ ۱۹۶۹-۱۹۷۱ م.

۱۳. اصبہانی، حلیۃ الاولیاء، ج ۳، ص ۱۸۰-۱۹۲.

۱۴. بخاری، التاريخ الكبير، ج ۱/ ۱، ص ۱۸۳، ش ۵۶۴، حیدر آباد، ۱۳۶۰-۱۳۶۴.

۱۵. ذہبی، تذکرۃ الحفاظ، ج ۱، ص ۱۲۴-۱۲۵، ش ۱۰۹، حیدر آباد، ۱۳۸۸-۱۳۹۰ ق/ ۱۹۶۸-۱۹۷۰ م.

۱۶. سعد بن عبد اللہ القمی، کتاب المقالات و الفرق، چاپ محمد جواد مشکور، فہرست، تہران ۱۹۶۳.

ص: ۲۵۱

۱۷. سیوطی، طبقات الحفاظ، ص ۴۹، ش ۱۷، قاہرہ، ۱۳۹۳ ق/ ۱۹۷۳ م.

۱۸. طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۴-۲۷۱، نجف، ۱۳۹۰ ق/ ۱۹۷۰ م.

۱۹. طبری، تاریخ الرسل و الملوک، زیر نظر ام. جی. د خویہ(M. J. De Goeje) و دیگران، لیدن، ۱۸۷۹-۱۹۰۱، فہرست.

۲۰. طبری، دلائل الامامہ، ص ۹۴-۱۱۰، نجف، ۱۳۸۳ ق/ ۱۹۶۳ م.

۲۱. کشی، رجال، ص ۱۷۰-۱۷۱، ۱۷۹-۱۸۳، ۱۹۴-۱۹۹، نجف، [بی تا]

۲۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۰۵-۳۰۶، ۴۶۹-۴۷۲، ۱۳۷۷-۱۳۸۱.

۲۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۶۰-۱۰۵، (چاپ سنگی، ج ۴۶، ص ۲۱۲-۳۶۷)، تهران، ۱۹۴۷-۱۹۵۶؛

۲۴. محسن الامین، اعیان الشیعه، ج ۴/۲، ص ۳-۸۷، بیروت، ۱۳۶۸ ق/ ۱۹۴۹ م.

۲۵. محمد بن طولون، الائمة الاثنی عشر، چاپ ص. المنجد، ص ۸۱، بیروت، ۱۳۷۷ ق/ ۱۹۵۸ م.

۲۶. نوبختی، فرق الشیعه، ص ۴۹-۵۰، ۵۵، ۵۹، ۷۵-۷۶، ۸۰-۸۴، نجف، ۱۳۷۹ ق/ ۱۹۵۹ م.

۲۷. یافعی، مرآت الجنان، ج ۱، ص ۲۴۷-۲۴۸، حیدر آباد، ۱۳۳۸-۱۳۴۰.

۲۸. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۰۵، ۳۲۰-۳۲۱، بیروت، ۱۳۷۹ ق/ ۱۹۶۰ م.

ص: ۲۵۳

نقد و بررسی

حسن طارمی

ص: ۲۵۵

نقد و بررسی

درآمد

از ویژگیهای ویرایش دوم دایرة المعارف اسلام، «۱» پیوستن چند تن از شیعه پژوهان غربی و دانش آموختگان دانشگاههای غربی و نیز برخی پژوهشگران شیعه مذهب به جمع نویسندگان این دایرة المعارف، و به تبع آن، افزایش عناوین مرتبط با تشیع و ارتقای سطح مطالب این حوزه در دایرة المعارف مزبور و به ویژه استناد و ارجاع به مآخذ شیعی است. «اتان کلبرگ» «۲» از این زمره است و برای کسانی که با مطالعات اسلام شناسی در دوره معاصر انس دارند، این نام آشناست.

کلبرگ، اکنون استاد دانشگاه هبرو در اورشلیم است و مقالات و آثار پرشماری در باب شیعه نوشته است. شرح حال علمی او در مقاله ای با عنوان «امامان شیعه در دایرة المعارف اسلام» آمده است. «۳»

از او افزون بر دایرة المعارف اسلام، چندین مقاله در حوزه شیعه شناسی در

(۲). Etan Kohlberg.

(۳). این مقاله در ماهنامه تخصصی کتاب ماه دین، شماره ۷۴-۷۵ (آذر و دی ۱۳۸۲)، ص ۴۶-۷۱، توسط آقایان مهرداد عباسی و سید علی آقایی ارائه شده است.

ص: ۲۵۶

دایرة المعارف ایرانیکا (Iranica) و دایرة المعارف دین (The Encyclopedia of Religion) و برخی نشریات علمی چاپ شده است. وی کتاب محققانه‌ای درباره سید بن طاووس با عنوان «Ibn Taw -us: Medival Scholar at Work and his Library» تألیف کرده که به فارسی نیز ترجمه شده است. «۱»

آگاهی جدی و همه‌جانبه کلبرگ از منابع کهن شیعی، که به ظن قوی مرهون آشنایی و مراوده علمی‌اش با برخی محققان شیعه است، سبب قوت علمی و تحقیقی کارهای وی شده و نگاشته‌هایش از ضعف و سستی آثار اسلام‌شناسان گذشته غربی، از این حیث مبراست. مقایسه منابع مقاله مورد بررسی ما با منابع مقاله زندگینامه امام باقر علیه السلام در ویرایش نخست دایرة المعارف اسلام می‌تواند شاهد و مؤیدی بر این سخن باشد. «۲» وقوف اتان کلبرگ بر سیر تاریخی تکوین منابع حدیثی شیعه و کارکرد و اهداف منابع، به ویژه در سده‌های نخست، و نیز مواجهه روشمند او با مضامین احادیث به مثابه متون حاوی اشارات تاریخی و اجتماعی، این امکان را برای او فراهم ساخته است که به نکته‌های نوینی دست یابد. این نکته‌یابیها، در آثار وی، از جمله در همین مقاله، بروز و ظهور یافته است.

باری، مقاله امام باقر علیه السلام، در ویرایش دوم ذیل نام آن حضرت، در سال ۲۰۰۲ م.

چاپ شده است. این مقاله از چند جهت در خور بررسی است:

۱. رئوس کلی؛ ۲. داده‌ها و منقولات و استنتاجات؛ ۳. منابع.

آنچه در سطرهای آتی می‌آید، نگاهی از درون به این مقاله در سه محور پیش گفته است:

(۱). عنوان فارسی و مشخصات کتاب مزبور از این قرار است: کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، ترجمه رسول جعفریان و سید علی قرائی.

(۲). برای مقاله مورد نظر ر. ک: دایرة المعارف اسلام، جلد ششم، ص ۶۷۰؛ عنوان مقاله:

FR .BUHL. تألیف MUHAMMAD B .ALI

ص: ۲۵۷

۱. رئوس کلی

مقاله، مشتمل است بر تاریخ ولادت امام باقر علیه السلام و اقوال مختلف درباره آن، نسب، سیره امام در زندگی شخصی، شخصیت و مقام علمی و اجتماعی امام، چگونگی مواجهه و مناسبات آن حضرت با حکومت‌های معاصر خود، نقش ایشان در مقام هدایت و ساماندهی جامعه شیعه و تربیت شیعیان، رویارویی ایجابی و سلبی امام با جریانهای سیاسی و مذهبی عصر خود، امام از منظر عارفان، رحلت امام و مسائل تاریخی پیرامون آن، و مکان خاک‌سپاری آن حضرت.

تفاوت کمی و کیفی این محتوا با مقاله ویراست اول بسی آشکار است، و خود، از توجه اصحاب این دایرة المعارف به اهمیت معرفی امام باقر علیه السلام در مجموعه مطالعات اسلامی حکایت می‌کند. با این حال، به نظر می‌رسد اگر نویسنده به مجموعه گفت‌وگوهای موجود درباره حضرت محمد بن علی الباقر علیه السلام التفات می‌کرد، باید به بحث مهم و کلیدی امامت آن حضرت نزد شیعیان می‌پرداخت. نیک می‌دانیم که عقیده «امامت منصوص» اصلی‌ترین آموزه شیعه است و از همان آغاز، پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله همین آموزه راه‌گشای شناخت هریک از امامان برای شیعیان بوده است. هر امام تنها از رهگذر نصّ و نصب الهی شناخته می‌شد، و به همین سبب، در پی درگذشت یک امام، مهم‌ترین پرسش برای شیعیان همین مسئله بود. اختلافات و تفرقه‌های پیش آمده نیز، بیش از هر چیز، ریشه در همین آموزه داشت. از این‌روی، نباید چگونگی استقرار حضرت باقر علیه السلام در جایگاه امامت، در یک مقاله دایرة المعارفی که معرف اصلی‌ترین فصول مرتبط با آن حضرت است، از قلم می‌افتاد. بر این نکته بیفزاییم که پس از شکل‌گیری مذهب زیدیه در عصر امام صادق علیه السلام و پیوستن سادات حسنی به آنان، مباحثات جدی در موضوع امامت حضرت محمد بن علی الباقر علیه السلام پیش آمد؛ از آن‌روی که سادات حسنی در همان روزگار امام، با آن

ص: ۲۵۸

حضرت سر ناسازگاری داشتند، و زیدیه نیز چون امامت را حق زید بن علی بن الحسین می‌شمردند، در امامت حضرت باقر علیه السلام خدشه کردند، و به تبع آن، ادله امامت حضرت باقر علیه السلام، سالها پس از رحلت ایشان، کانون بحث و بررسی قرار گرفت. «۱»

۲. داده‌ها و منقولات و استنتاجات

۱. تأکید نویسنده بر مشهورترین و مهم‌ترین لقب و وصف امام محمد بن علی علیه السلام، یعنی «الباقر» که اصل آن به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌رسد، در خور توجه است. اما ارجاع این لقب به دو کتاب از شیخ صدوق، ابن بابویه (متوفی ۳۸۱)، شاید برای خواننده ناآشنا با تاریخ و منابع اسلامی این تصور را پدید آورد که راویان این لقب فقط شیعیان بوده‌اند؛ حال آنکه در بسیاری از منابع متقدم بر ابن بابویه، از شیعه و سنی، همین لقب برای آن حضرت ذکر شده و برخی از آنان سابقه آن را به رسول اکرم رسانده‌اند. ابن قتیبہ دینوری (متوفی ۲۷۶) و ابن واضح یعقوبی (متوفی ۲۸۴) از این شمارند. ابن قتیبہ در عیون الاخبار (ج ۱، ص ۲۱۲) گزارش دیدار زید بن علی بن الحسین علیه السلام را در دربار هشام بن عبد الملک اموی به سال ۱۲۱ و بررسی منازعاتی که با یوسف بن عمر داشتند، آورده و نقل کرده است که هشام، به انگیزه تحقیر و

توهین زید، از برادر وی، یعنی حضرت ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام با تعبیری وهن آلود، ناظر به لقب «باقر»، یاد کرد، و در پی آن زید برآشفست و به او هشدار داد که این لقب را رسول الله صلی الله علیه و آله برای ایشان برگزیده‌اند. آن‌گاه زید ماجرای ملاقات جابر بن عبد الله انصاری با برادر بزرگوارش، امام باقر علیه السلام را باز گفت و بیان کرد که جابر سلام رسول الله صلی الله علیه و آله را به

(۱). مؤلف در ابتدای مقاله، امام باقر علیه السلام را امام پنجم شیعیان دوازده امامی معرفی کرده است؛ ولی حق آن بود که به جای دوازده امامی از تعبیر «امامی» استفاده می‌کرد؛ زیرا شیعیان اسماعیلیه نیز - که به امامت منصوص قایل بوده‌اند - آن حضرت را امام پنجم می‌دانند. شیعیان واقفی نیز که تا امام موسی کاظم علیه السلام را پذیرفته بودند، چنین عقیده‌ای داشته‌اند.

ص: ۲۵۹

آن حضرت رساند. این گزارش حاکی از شهرت و تداول این لقب در همان روزگار است که خود مایه خشم هشام نیز شده بوده است. «۱»

۲. درباره حضور حضرت باقر علیه السلام در واقعه کربلا نیز یعقوبی (ج ۲، ص ۳۲۰) از ایشان نقل کرده است که من در کربلا چهار ساله بودم و شهادت جدم، حسین بن علی علیه السلام، را به یاد می‌آورم (نیز سطور پایانی مقاله که از امام علیه السلام به منزله یکی از روایان واقعه کربلا در تاریخ طبری، نام برده است).

۳. ماجرای ملاقات جابر با امام باقر علیه السلام در مسجد مدینه، به طرق مختلف در منابع شیعی و سنی، روایت شده است؛ «۲» اما تعبیر نویسنده مبنی بر اینکه شیعیان امامیه آن ملاقات و روایت جابر را گواه مشروعیت امامت حضرت ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام دانسته‌اند، نیاز به توضیح دارد: اولاً، مقصود نویسنده گویا این است که شیعیان امامیه در برابر زیدیه به این ماجرا استشهاده می‌کنند. در این صورت، وصف «امامیه» ناظر به آموزه وصایت و نصب الهی است؛ برخلاف زیدیه که منکر «نص» شده‌اند و حداکثر از نص خفی سخن گفته‌اند (چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، مباحثات درباره ادله امامت حضرت باقر علیه السلام پس از رحلت ایشان و در پی شکل‌گیری جریان زیدیه صورت گرفت)؛ ثانیاً، از تعبیر نویسنده برمی‌آید که دیدار جابر با امام در سنین کودکی آن حضرت صورت گرفته، و نیز لقب باقر، نزد مردم چندان شهرت داشته که می‌توانسته به مثابه برهان بر امامت ایشان به کار آید؛ ثالثاً، و از همه مهم‌تر آنکه، منابع امامیه اساساً این ماجرا را دلیلی بر امامت تلقی نکرده‌اند. مؤلفان امامیه، این ماجرا را در عداد مناقب و

(۱). برای گزارش یعقوبی از ملاقات جابر بن عبد الله با حضرت امام باقر: ر. ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰. حضرت آقای محمد باقر محمودی، محقق و مصحح بخش زندگینامه امام باقر از کتاب تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر، منابع مختلف متضمن لقب «باقر» را معرفی کرده است (ترجمة الامام زين العابدين علي بن الحسين ...، ص ۱۲۳-۱۲۵)

(۲). درباره این ماجرا، ر.ک: دانشنامه جهان اسلام، ج ۹، احمد بادکوبه هزاوه در مقاله «جابر بن عبد الله انصاری».

ص: ۲۶۰

فضایل امام باقر آورده‌اند و برای امامت ایشان به نص و وصایت - که آموزه بنیادین تشیع امامی در باب امامت است - استناد جسته‌اند.

البته شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری (متوفی ۴۱۳)، در الارشاد، واقعه مزبور را در سیاقی قرار داده است که شاید بتوان آن را به مثابه استشهاد او به این ماجرا در اثبات امامت حضرت باقر علیه السلام دانست. وی شرح حال امام باقر علیه السلام را در بابی با عنوان «یاد کرد امام پس از حضرت علی بن الحسین علیه السلام و تاریخ ولادت او و دلایل امامتش و ...» ذکر کرده است. آن‌گاه پس از گزارش تاریخ ولادت و وفات و مزار آن حضرت، ماجرای دیدار جابر را با ایشان به نقل از خود امام آورده و سپس از وصایت بر امام باقر علیه السلام در بیانات امیر مؤمنان علیه السلام و نیز خبر لوح خبر داده است. از این ترتیب و توالی در الارشاد (ج ۲، ص ۱۵۸ - ۱۵۹) شاید بتوان احتمال داد که مفید ماجرای مزبور را در شمار دلایل امامت می‌دانسته است.

باین‌حال، در برخی روایات ملاقات جابر با امام باقر علیه السلام به روایت زید بن علی، جابر بن عبد الله انصاری، پس از شناخت محمد بن علی علیه السلام و رساندن سلام رسول الله صلی الله علیه و آله به آن حضرت، به امام سجاد علیه السلام عرض می‌کند که پیامبر درباره امامت حضرت باقر علیه السلام و هفت تن از نسل او خبر داده و تصریح کرده‌اند که آخرینشان مهدی این امت است. به گفته جابر، آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمودند که و جعلناهم أئمة یهدون بامرنا ... «۱» به این روایت از آن روی که حاوی تصریح رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امامت حضرت باقر علیه السلام است می‌توان استشهاد کرد. مرحوم حسن بن محمد بن حسن خراز قمی نیز از همین منظر، این حدیث را در کتاب ارجمند کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر آورده است.

بنابراین نفس دیدار جابر با امام باقر علیه السلام و رساندن سلام پیامبر به ایشان، محل استناد علمای امامی نبوده است.

(۱). حسن بن محمد بن حسن خراز قمی، کفایة الاثر، ص ۳۰۳.

ص: ۲۶۱

۴. نویسنده پس از اشاره به آغاز امامت حضرت باقر علیه السلام پس از امام سجاد علیه السلام، نخستین مطلب را در دوران امامت به جهت‌گیری و رفتار سیاسی ایشان اختصاص داده و سه نکته مهم را گوشزد کرده است: سیاست سکوت، خودداری از حمایت قیامهای ضد اموی، و مناسبات پرتنش با مبارزان ضد اموی.

در اینکه امام باقر علیه السلام راهبرد رویارویی مستقیم بر ضد امویان را برنگزیدند، می‌توان بر پایه منابع موجود ادعای اجماع کرد؛ اما شاید تعبیر سیاست سکوت را نتوان پذیرفت. راقم این سطور در مقاله «الباقر، محمد بن علی علیه السلام»، چاپ شده در دانشنامه جهان اسلام (جلد اول، ص ۶۲۴-۶۳۳) بابتی را با عنوان «مواضع و اقدامات سیاسی امام» گشوده و در آنجا نوشته است که امام باقر علیه السلام به اعتبار جایگاه علمی و اجتماعی خود، کانون توجه و مراجعه بسیاری از مردم و مخالفان حکومت اموی بود، و بنابراین از سوی حکومت به شدت زیر نظر بود. از طرفی، اوضاع خاص اجتماعی که پس از واقعه کربلا پیش آمد، اقتضا می‌کرد که امام روشی خاص را پیش گیرد. از این روش، با عنوان «تقیه» یاد می‌شود. در چنین اوضاعی، البته جزئیات زندگی اجتماعی امام ثبت نمی‌شد، و طبعاً گزارش اقدامات سیاسی آن حضرت را در منابع تاریخی نمی‌توان سراغ گرفت. اما از برخی اخبار که در جای‌جای منابع تاریخی و حدیثی آمده است، می‌توان تا حدودی اقدامات سیاسی امام را پی جست؛ مثلاً مواجهه هشام بن عبد الملک با امام در سفر حج و اشاره او به آن حضرت با تعبیر «امام مردم عراق» و «کسی که مردم عراق شیفته اویند» و پس از آن، احضار حضرت به دمشق، همراه با فرزندشان حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، و برخورد خشمگینانه و ملامت آمیز با ایشان که پاسخ صریح امام را درباره جایگاه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در پی داشت. این ماجرا با به زندان افکندن امام و سپس آزادی ایشان خاتمه یافت؛ اما آنچه روی داد از نفوذ معنوی آن حضرت در جامعه آن روزگار و نگرانی هشام از این نفوذ

ص: ۲۶۲

اقتدار معنوی حکایت دارد؛ چرا که توسعه و استمرار آن، سرانجام به مرجعیت و اقتدار سیاسی می‌انجامید. آقای کلبرگ در مقاله خود همین واقعه را گزارش کرده است.

مورد دیگر، روایتی است از ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱۱، ص ۴۳-۴۴) که بنابر آن، امام باقر علیه السلام به افشای کارهای امویان، از ابتدای حکومت تا عهد آن حضرت، پرداخته، و شیوه‌های حاکمان اموی را در بر ساختن احادیث دروغین با تطمیع و دادن مال به راویان دنیا دوست و دروغ‌پرداز، آزدن خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله، بازداشتن مردم از گرایش به اهل بیت علیهم السلام، تخریب شخصیت امامان اهل بیت علیهم السلام و به شهادت رساندن آنان باز شناسانده‌اند، و از این همه رنج و ناملایمات که بر پیروان امامان شیعه رواداشته شده است، شکوه کرده‌اند.

تحذیر شیعیان از پذیرش مناصب رسمی، از آن‌روی که چه بسا در اقدامات ستمگرانه حاکمان اموی مشارکت ورزند، نمونه دیگری از سمت‌گیری فعال سیاسی امام است. «۱» در عین حال، آن حضرت برای برخی پیروان خود توضیح داده‌اند که عدم اعتماد کافی به درخواست‌کنندگان قیام بر ضد امویان و آماده نبودن زمینه لازم، مانع اقدام سیاسی عمومی است. «۲»

خودداری امام از حمایت قیامهای ضد اموی نیز باید تبیین شود. این قیامها با انگیزه‌های گوناگون شکل گرفت، و طبعاً وجهی برای تأیید بسیاری از آنها وجود نداشت. اگر از شورشهای والیان اموی بر ضد حکومت مرکزی - که نمونه‌های آن در منابع تاریخی به وفور گزارش شده است - بگذریم؛ به‌طور کلی، در عهد امامت حضرت باقر علیه السلام سه دسته جنبشهای ضد اموی قابل شناسایی است.

عمده‌ترین جنبشها را بنی عباس رهبری می‌کردند و داعیانشان را به این سو و آن سو اعزام می‌کردند تا مردم را به خلافت و زمامداری آنان در برابر امویان

(۱). محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۰۴.

(۲). محمد بن الحسن الحرّ العاملی، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۲۵.

ص: ۲۶۳

فراخوانند. طبری در گزارش رویدادهای سال صد هجری آورده است که در این سال، محمد بن علی بن عبد الله بن عباس داعیان خود را به نواحی گوناگون گسیل کرد تا مردم را به سوی او و خاندانش دعوت کنند. درباره این دعوت که بیش از سی سال بعد، با برچیده شدن بساط امویان، ثمر داد، پژوهشهای سودمندی صورت گرفته است، و اگرچه در آن مقطع بسیاری از مسلمانان را به خود جذب کرد، بعدها بر همگان آشکار شد که هدف چیست و چه ثمری دارد. حتی در همان زمان که داعیان بنی عباس می‌کوشیدند از محبوبیت و نفوذ معنوی امامان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هزینه کنند و وابستگی خود را به این امامان مطرح سازند، در برخی جاها رسماً با پیروان اهل بیت علیهم السلام مقابله می‌کردند. از جمله، اولین داعی بنی عباس برای مردم خراسان، به نام «زیاد»، در سال ۱۰۹ به این منطقه آمد.

محمد بن علی به او گوشزد کرده بود که در ابر شهر، فردی به نام «غالب» اقامت دارد و او شیفته بنی فاطمه است (آنه کان مفرطاً فی حبّ بنی فاطمة)، و «زیاد» باید از او فاصله می‌گرفت (طبری، حوادث سال ۱۰۹).

دسته دیگر، خوارج بودند که با امویان، در هر جا که مقدورشان بود، مبارزه می‌کردند. اما آنان مبلّغ و استمراردهنده همان آرایی بودند که بر پایه آن امیر مؤمنان علیه السلام را تکفیر کردند و بسیار کسان را به شهادت رساندند. مثلاً گروهی از حروویه، از شاخه‌های خوارج، در سال صد هجری بر عمر بن عبد العزيز شوریدند و در عراق قیام کردند و کارشان به شکست انجامید. برخی این قیام را به شوذب مولی بنی یشکر نسبت داده‌اند (طبری، حوادث سال ۱۰۰).

دسته سوم، قیامهای محلی بود که اغلب بر اثر بدرفتاریها و ستمهای والیان اموی روی می‌داد؛ محض نمونه، در سال ۱۱۰، مردم سمرقند به رغبت خود پذیرای اسلام شدند تا جزیه از آنان برداشته شود. این اقدام در پی اعلام اشرس، والی خراسان، صورت گرفت؛ اما او به بهانه‌های واهی کارگزارانش را به گرفتن

ص: ۲۶۴

جزیه واداشت. حاصل این رفتار زشت، خروج مردم سغد از زیستگاهشان و وقوع نبردی سخت بین گماشتگان اشرس و این مردم بود.

در همان سال ۱۱۰، نبرد دیگری نیز گزارش شده که خاستگاه آن ارتداد مردم کرد، واقع در منطقه خوارزم بوده است (طبری، حوادث سال ۱۱۰).

به نظر می‌رسد همراهی نکردن امام با این نوع قیامها، حتی قیامهای تظلم‌جویانه، گذشته از اوضاع خاص سیاسی و تنگناهایی که برای آن حضرت وجود داشت، به آن حرکتها و اهدافشان نیز بازمی‌گشت. این سخن با مفروض گرفتن نشر خبر قیامهای مزبور مطرح می‌شود، اما چه بسیار وقایع که به دور از فضای حجاز و بی‌آنکه خبر آن در جایی پخش شود، به وقوع می‌پیوسته است.

اما تعبیر دیگر مؤلف، یعنی مناسبات پرتنش امام باقر علیه السلام با معارضان ضد اموی، تعبیر دقیقی نیست. توضیح اینکه امام علیه السلام با سادات حسنی (نوادگان امام مجتبی علیه السلام)، که بعدها پس از شهادت زید بن علی به طرفداری از او برخاسته، به زیدیه پیوستند، چالشهایی داشتند. این گروه، هرگز از منظر ضد اموی با امام در تعارض نبودند، بلکه خود را صاحبان مقام امامت و میراث بر اولاد فاطمه می‌شمردند، و گاه نیز برای نیل به مقصود خود، به خلیفه اموی شکایت می‌بردند. نویسنده مقاله، خود نیز در آخرین بخش مقاله، روایتی تاریخی را آورده است که بنابر آن، به اعتقاد برخی نویسندگان منابع تاریخی، عامل مسموم شدن امام باقر علیه السلام زید بن حسن بوده است.

نویسنده در سیاق مناسبات امام با هشام بن عبد الملک اموی، به نقل از کافی کلینی (ج ۸، ص ۱۲۰-۱۲۲) به مناظره نافع از موالی عمر بن خطاب با امام باقر علیه السلام اشاره کرده و گفته است این مناظره به خواسته هشام صورت گرفت. در این مناظره امام بر نافع غالب آمدند.

درباره نافع، این توضیح لازم است که وی از فقهای بزرگ مدینه، ایرانی‌تبار،

ص: ۲۶۵

شاگرد عبد الله بن عمر و مهم‌ترین راوی او، معروف به نافع مولی ابن عمر (نه عمر) بوده است. وی به خوارج تمایل داشته و با امیر مؤمنان علیه السلام دشمنی می‌ورزیده است. احتمالاً این ویژگی و نیز محتوای مناظره، که به مسئله جنگ صفین و ماجرای حکمیت باز می‌گردد، موجب اشتباه شیخ مفید شده، و او فرد طرف مناظره با امام را نافع بن ازرق، رهبر شاخه ازارقه از خوارج، معرفی کرده است؛ حال آنکه این شخص در سال ۶۵ در واقعه دولاب کشته شده بود، «۱» و پذیرفتنی نیست که وی با حضرت ابو جعفر الباقر علیه السلام پیش از هشت سالگی ایشان دیدار و گفت‌وگو کرده باشد. این اشتباه به برخی منابع دیگر نیز راه یافته و افزوده «ابن ازرق» در ادامه اسم نافع - که با امام باقر علیه السلام ملاقات داشته - آمده است. «۲»

از اینکه بگذریم، داوری نویسنده درباره نتیجه مناظره شگفت‌انگیز است. او می‌نویسد: «اگر این داستان صحت داشته باشد، نمی‌توان گفت این موفقیت، او را نزد خلیفه محبوب کرده بوده است». پرسش این است که مگر امام باقر علیه السلام برای جلب نظر هشام تن به مناظره دادند؟ در مقدمه روایت کلینی آمده است که ماجرا در سفر حج روی داد. در آنجا نافع، که از

همراهان هشام بود، متوجه فردی شد که مردم گرد او فراهم آمده‌اند. با شگفتی از هشام درباره این فرد پرسید و هشام در پاسخ او گفت: «این مرد نبیّ مردم کوفه است: محمد بن علی». نافع، به ظنّ قوی، برای تقرب به خلیفه، از او اجازه مناظره با امام را گرفت و هشام نیز به امید غلبه نافع موافقت کرد (لعلّک تخجله). ولی چون نافع بازگشت به خلیفه گفت:

«به خدا سوگند این مرد داناترین خلایق است». اساساً هیچ قرینه‌ای بر گرایش امام به دستگاه خلافت در دست نیست، و در مقابل، شواهد عکس آن بسیار

(۱). درباره این واقعه، ر. ک: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۹۴.

(۲). برای نمونه، ر. ک: محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۸۸ و توضیح آن در: محمد تقی شوشتری، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۳۵.

ص: ۲۶۶

است؛ مثلاً هشام درست در پی همین سفر بود که امام و فرزند بزرگوارش علیهما السّلام را به دمشق فراخواند و مدتی نیز ایشان را در وضعیتی نامناسب به زندان افکند.

۶. اشاره مؤلف به دوره عمر بن عبد العزیز و گشایش بر اهل بیت علیهم السّلام و به تبع آن شیعیان، اشاره درستی است؛ اما بهتر آن بود که در این گزارش تاریخی، عمر ابن عبد العزیز اموی (حک: ۹۹-۱۰۱) را بر هشام مقدم می‌داشت تا برای خواننده - که علی القاعده اطلاع تفصیلی از تاریخ ندارد - تصویر مناسب و درستی از فضای روزگار امام باقر علیه السّلام ترسیم شود. در هر حال، تغییر رفتار عمر بن عبد العزیز با آل البیت علیهم السّلام، و نیز بازگرداندن فدک به فرزندان فاطمه علیها السّلام، به دست امام باقر علیه السّلام را بیشتر مورخان نوشته و منشأ آن را نیز ذکر کرده‌اند. در منابع شیعی نیز به این دو موضوع اشاره شده است. برخی منابع اهل سنت آورده‌اند که عمر ابن عبد العزیز در عهد خلافتش فقها را نزد خود خواند و تکریم کرد. یکی از آنان حضرت باقر علیه السّلام بود که بسی بیش از دیگران محترم شمرده شد. «۱» از امام صادق علیه السّلام نیز روایت شده است که یکی از برادران عمر بن عبد العزیز بر او به سبب گرامی داشتن بنی فاطمه خرده گرفت و این رفتار را موجب ناخشنودی خاندان اموی دانست. پاسخ عمر این بود که تکریم وی بر پایه حدیث نبوی است که بنابر آن، فاطمه علیها السّلام شاخه گلی از درخت پر شاخ و برگ رسول الله صلی الله علیه و آله است و هر کس او را شاد کند رسول الله صلی الله علیه و آله را شاد کرده و هر کس وی را بیازارد پیامبر را آزرده است.

عمر، آن‌گاه گفت که خواهان شادی پیامبر خداست، و به سخن این و آن کاری ندارد. «۲»

با این احوال، بدیهی است بر پایه آموزه امامت منصوح، که وجه فارق مذهب اهل بیت علیهم السّلام از دیگر مذاهب اسلامی است، هیچ‌گاه عمر بن عبد العزیز

(۱). ابن عساکر، ترجمه الامام زین العابدین و ...، ص ۱۲۷-۱۲۸.

(۲). ابو العباس عبد الله بن جعفر حمیری، قرب الاسناد، ص ۱۱۲، حدیث ۳۸۹؛ و به نقل از آن محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۲۰.

ص: ۲۶۷

شخصیت محبوب امامان شیعه و اتباع ایشان نبوده است، و روایتی که نویسنده مقاله نقل کرده، از منظر شیعی کاملاً پذیرفتنی است. به ویژه آنکه در آن روایت، امام علت این امر را برای ابو بصیر (راوی حدیث) بازگفته‌اند؛ با این بیان که «او- عمر بن عبد العزیز- در جایی می‌نشیند که حقیقتش نیست.» «۱» گفتنی است همین مضمون در کتاب بصائر الدرجات از امام سجاد علیه السلام روایت شده است. «۲»

۷. درباره پیشنهاد امام باقر علیه السلام به عبد الملک بن مروان برای ضرب سکه، نکته درخور توجه، اهتمام امام باقر علیه السلام، همچون امامان دیگر، به عزت و شوکت امت اسلامی، ضمن پافشاری بر آموزه‌های اصلی دین است. بنا به گزارش مورد اشاره مؤلف، تا روزگار عبد الملک، سکه‌های خلیفگان اموی در روم ضرب می‌شد، تا آنکه امپراتور روم، با اشعار به نیاز دستگاه خلافت، با زبان تهدید و از موضع اقتدار، اعلام کرد که بر روی سکه‌ها، به جای شعار توحید، نماد تثلیث را جایگزین خواهد کرد. عبد الملک درماند و به رایزنی پرداخت، و از مجموعه مشورتها دریافت که گریزی جز مددجویی از حضرت ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام ندارد. آن‌گاه از کارگزارش در مدینه خواست تا آن حضرت را با احترام به دمشق روانه کند و امام نیز با تأکید بر حقانیت اسلام و لزوم پاسداشت عزت و سربلندی مسلمانان، خلیفه را راهنمایی کردند. «۳» اگر این گزارش، از همه جهات درست باشد، واقعه مورد اشاره پیش از دوران امامت حضرت باقر علیه السلام روی داده است.

۸. امام باقر علیه السلام، همان‌گونه که مؤلف مقاله نوشته است، بیشترین نقش را در ارائه نظام‌مند آموزه‌های اسلامی به روایت اهل بیت علیهم السلام، ایفا کردند. دلیل این امر بر آشنایان با تاریخ سده اول، پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، پوشیده نیست. مسیر

(۱). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۵۱، به نقل از: قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح.

(۲). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶۰، ص ۳۲۷.

(۳). بیهقی، المحاسن و المساوی، ص ۲۳۲-۲۳۶.

ص: ۲۶۸

حوادث و جهت‌گیریهای سیاسی از همان زمان به گونه‌ای پیش رفت که به تدریج صورتی ناقص و محرف از دین به مسلمانان ارائه شد. امام صادق علیه السلام در یک بیان برای سفیان بن عیینه (از فقهای مدینه در عهد امام باقر و امام صادق علیهما السلام)، روش امویان را توضیح داده و فرموده‌اند که آنان مردم را در آموختن مباحث ایمان آزاد گذاشتند، ولی فراگیری آنچه را ناظر به شرک است منع کردند، تا اگر آنان را به رفتارهای شرک‌آمیز وادارند کسی ناروایی آن را درنیابد. «۱»

به‌طور کلی، در این اوضاع، مجموعه اهداف امام در چهار محور بروز و ظهور یافت:

الف) عرضه دیدگاههای اسلامی در همه زمینه‌ها، به ویژه درباره پرسشهایی که دانشمندان دیگر ادیان مطرح می‌کردند. شیخ مفید در ارشاد (ج ۲، ص ۱۶۳) نقل کرده است که امام باقر علیه السلام با هریک از «اهل الآراء» (صاحبان عقاید) که بر وی وارد می‌شدند مناظره می‌کردند و مسلمانان بسیاری از مباحث علم کلام را از ایشان آموختند. سبب این امر، جایگاه علمی امام نزد دانشمندان روزگارشان بود و همگان به مرتبه علمی امام اذعان داشتند؛

ب) روشنگری در خصوص اشتباهات و انحرافات فقهی و کلامی و تفسیری و اخلاقی که یا وابستگان دستگاه حاکم منشأ آن بودند، و یا عدم اتصال به سنت نبوی و جدایی از حاملان محتوای وحی محمدی صلی الله علیه و آله موجب این نابسامانی شده بود. از این روی، بسیاری از بیانات امام باقر علیه السلام ناظر به یک عرف یا رفتار و یا باور رایج در آن روزگار بوده است، و حتی به تعبیر فقیه دقیق النظر و مبتکر، مرحوم آیت الله بروجردی (متوفی ۱۳۴۰ ش)، بسیاری از بیانات امام باقر علیه السلام - و دیگر امامان شیعه - در حکم تعلیقه و نقد فقه و کلام رایج و متداول همان زمان بوده، و فهم مراد امام نیازمند درکی درست از آرا و نظریات پیشوایان مذاهب اسلامی در سده‌های نخست است؛ «۲»

(۱). محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۱۵-۴۱۶.

(۲). مصاحبه با استاد آیت الله حاج شیخ محمد فاضل، نشریه نور علم، دوره سوم، شماره ۶، -

ص: ۲۶۹

ج) گشایش ابوابی از معرفت دینی که حاکمان آن روز جامعه اسلامی مردم را از پرداختن به آنها منع می‌کردند، و چه بسا آگاهی از آنها پایه‌های سلطه آنان را متزلزل می‌کرد؛

د) گزینش و پرورش گروهی از دانشمندان اسلامی بر مبنای مذهب اهل بیت علیهم السلام، و گسیل کردن آنان به شهرهای بزرگ برای ارائه درست تعالیم اسلامی - و در نتیجه، خنثی کردن تبلیغات دراز مدت امویان در ارائه چهره‌ای منفی از اهل بیت پیامبر و به تبع آن، مخدوش شدن صورت زیبای دین - و نیز پیشگیری از رشد و نشر دیدگاههای غلوآمیز به نام مذهب اهل بیت علیهم السلام.

امام برای تحقق این اهداف، بیش از هر چیز به امر تعلیم و برپایی حلقه‌های مذاکره علمی و مناظرات دینی اهتمام داشتند. آقای کلبرگ در این بحث با نکته‌سنجی تحسین‌برانگیز و عالمانه، به حدیثی از امام صادق علیه السلام التفات و استناد کرده که نشانه پژوهش روشمند وی است. امام در آن حدیث که کلینی نقل کرده است، تصریح فرموده‌اند که مردم پیش از عصر حضرت ابو جعفر الباقر علیه السلام، از دین درست چیزی نمی‌دانستند؛ نه از مناسک حج و نه از حلال و حرام؛ تا آنکه ایشان معارف دینی را منتشر کردند. «۱»

تا اینجای مطلب خوب است، اما وقتی نوبت به ذکر مثال می‌رسد، به نظر ما انتخاب مناسبی صورت نگرفته است. مسئله «مسح علی الخفین» اگرچه از مسائل اختلافی بوده و امام با قاطعیت آن را رد کرده‌اند، ذکر آن برای خواننده عمومی در این روزگار نمی‌تواند بازگوکننده اهمیت کار امام باقر علیه السلام باشد. آن حضرت در مقام تصحیح خطاها و اشتباهات فقها، از آن‌روی که بر پایه رأی و قیاس عمل می‌کردند، مطالب بسیاری گفتند که در مجموعه احادیث، قابل

فروردین ۱۳۶۸، ص ۱۴.

(۱). محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۰.

ص: ۲۷۰

بازیابی است، و استخراج و تنظیم آنها می‌تواند نقش امام را نشان دهد. در مقاله حاضر، دو نمونه (مسح علی الخفین، و متعه) ارائه شده که هر دو از جهت تطبیق بر عنوان کلی «عمل به رأی» و «اجتهاد در برابر نص»، البته خوب است، اما رسا نیست.

۹. نفی جریان خلافت و ناروا دانستن اقدامات و کارهای پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بی‌گمان از آموزه‌هایی بوده که در کانون تعالیم حضرت باقر علیه السلام قرار داشته است. بنابراین گزارشهای متضمن تأیید خلفای نخست از سوی آن حضرت، بر فرض صدور، باید گونه‌ای از تقیه تلقی شود. احتمالاً نویسنده نیز صدور تقیه‌ای این حدیث را پذیرفته است؛ زیرا درست پس از نقل این روایت، به آموزه اساسی تقیه نزد امام باقر علیه السلام اشاره می‌کند. «۱»

۱۰. راهنمایی و مراقبت پیوسته از جامعه نوپای شیعه، به ویژه پیشگامان و چهره‌های شاخص و نیز مقابله همه‌جانبه با انحرافات برخی منتسبان به مذهب اهل بیت علیهم السلام، راهبرد جدی امام باقر علیه السلام بوده است. نکوهش صریح زرارۀ بن اعین به همین راهبرد هدایت مستمر باز می‌گردد. زرارۀ به خاندان آل اعین منتسب بود که از نخستین خانواده‌هایی بودند که پس از آشنایی با آموزه‌های امام باقر علیه السلام به مذهب اهل بیت گرویدند و در تبلیغ و ترویج این مذهب، به ویژه در عراق، سهمی عظیم داشتند. «۲» زرارۀ از شاخص‌ترین آنان بود و در محضر امام باقر علیه السلام درس می‌خواند، و امام او را به برپایی حلقه درس و افتا تشویق می‌کردند.

(۱). توضیح بحث تقیه در این مجال و مقال مقدور نیست. علاقه‌مندان را به مقاله حضرت استاد آیت الله سبحانی در دانشنامه جهان اسلام، مجلد هفتم، ارجاع می‌دهیم.

(۲). نخستین کسی از آل‌اعین که شیعه شد، بنا به یک قول، امّ‌الاسود خواهر زرار، و بنا به قول دیگر، عبد‌الملک برادر زرار، بوده است (رسالة ابی غالب الزراری، ص ۱۳۰، ۱۳۵). درباره‌ی اعین، نیای این خاندان و پدر زرار، دو قول وجود دارد: یکی اینکه او در اصل از مردم روم بوده که با شییبانی‌ها پیوند ولاء داشته است و دیگری اینکه او ایرانی (من‌الفرس) بوده و به قصد مسلمان شدن بر دست امیر مؤمنان علیه‌السلام [ظاهراً] راهی عراق شده و در میانه راه با گروهی از شییبانی‌ها مواجه شده بوده است (همان، ص ۱۲۸-۱۲۹، ۱۹۱-۱۹۲).

ص: ۲۷۱

کشی (ص ۲۳۸) زرار و پنج تن از شاگردان نامور امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام را با عنوان «فقها» ی اصحاب این دو امام یاد کرده و درباره زرار گفته است که وی برترین آنان بوده است.

زرار در اوایل جوانی به مذهب اهل بیت علیهم‌السلام گروید و امامت حضرت باقر علیه‌السلام را پذیرفت. وی پیش از پیوستن به امام باقر علیه‌السلام نزد عالمان مذهب رسمی درس خوانده بود، و اینک پس از آگاهی از تعالیم و معارف اهل بیت علیهم‌السلام از اینکه به «راه حق» هدایت شده بود بسی خشنود و شاکر بود. در این فضای پرجاذبه روحی، برای او دشوار بود که دیگری را که هنوز به مذهب حق درنیامده‌اند، حتی در برخی زمینه‌ها تأیید کند. همین تلقی منشأ گفت‌وگو و مباحثه وی با امام شد. بنابر روایت کلینی، با سندی که به خود زرار می‌رسد، او نقل کرده است که در همان سالهای جوانی با امام باقر علیه‌السلام درباره مسئله ایمان و کفر مناظره کرده و مدعی بوده است که هرکس فقط با یکی از دو وصف کفر و ایمان شناخته می‌شود، و وصف دیگری در میان نیست. آن‌گاه امام به او یادآوری کردند که برخی مردم، به علت عدم آگاهی از حق، از مقسم ایمان و کفر بیرون‌اند، و به تعبیری دیگر، زیر آستانه کفر و ایمان‌اند؛ بنابراین قرار دادن همه «غیر مؤمنان» در عداد «کافران» درست نیست. امام در این توضیح خود برای زرار، به آیاتی از قرآن نیز استشهاد کردند.

گفت‌وگوی امام باقر علیه‌السلام و زرار، گذشته از مدلول مطابقی آن - که اشاره شد - حاوی نکات ارزشمند دیگری است: نخست اینکه زرار خود راوی این گفت‌وگوست و بیان می‌کند که مناظره در سنین جوانی روی داده است؛ دوم اینکه فضای صمیمی و آزاد مناسبات امام و اصحابشان را ترسیم می‌کند؛ یعنی زرار، به دور از نگرانی یا احساس بی‌حرمتی، با امام مناظره کرده و در یک ردّ و ایراد مبتنی بر قرآن، در نهایت درستی بیان امام را پذیرفته است؛ سوم اینکه امام در

ص: ۲۷۲

پایان سخن به زرار گوشزد می‌کنند که همه حقایق برای همگان فهمیدنی نیست و درک برخی مطالب نیازمند گذشت زمان و تجربه و تعمق دراز مدت است. «۱»

با این مقدمه، پرسش این است که چرا میان شاگردان و صحابی‌ان امام باقر علیه السلام در این مقاله زراره به منزله فردی خودرأی مطرح شده است؟ زراره، همه دانش و باور خود را مدیون و مرهون امام باقر علیه السلام می‌دانسته و کسی است که امام صادق علیه السلام درباره او گفته‌اند: اگر زراره نبود چه بسا احادیث پدرم از میان می‌رفت، و در جای دیگر، او را یکی از چهار تن «اعلام» دین شناسانده‌اند. زراره سرشناس‌ترین چهره خاندانی علمی از محدثان و فقیهان شیعه بود که دامنه آن تا پایان قرن چهارم کشید، و ابو غالب زراری، از دانشوران همین خاندان، کتابی درباره ایشان نگاشت. «۲» همین ابو غالب درباره زراره نوشت که متکلمان شیعه شاگردان وی بوده‌اند. «۳» دانشمندی چون جمیل بن درّاج نیز در وصف او گفته است: ما در حلقه بحث زراره چونان خردسالانی در مکتب‌خانه بودیم. بنابراین به نظر می‌رسد معرفی زراره با وصف مزبور، نه تنها کمترین سهمی از واقعیت ندارد، بلکه تصویری واژگونه از مجموعه شاگردان امام باقر علیه السلام، و به ویژه تلقی نادرستی از یکی از بزرگ‌ترین شاگردان ایشان، ترسیم می‌کند، و به ظن قوی زمینه‌ساز تقویت برخی ابهامات و شبهات، برای ناآشنایان با حدیث و تاریخ، خواهد بود.

همین نکته درباره محمد الطیار، مولی فزاره «۴» نیز گفتنی است. او از کسانی است که در فن مناظره با مخالفان مذهب، استادی داشته و از مدافعان جدی

(۱). کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۰۲-۴۰۳؛ کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۲۸-۱۲۹.

(۲). عنوان این کتاب، رساله ابی غالب الزراری الی ابن ابنه فی ذکر آل عین است که با تصحیح و تحقیق و مقدمه عالمانه محقق فرزانه، حضرت آقای سید محمد رضا جلالی در سال ۱۴۱۱، در قم چاپ شده است.

(۳). احمد بن محمد بن زراری، رساله ابی غالب الزراری، ص ۱۳۶.

(۴). محمد بن طیار، که در نسخه محاسن برقی و به نقل از آن در بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۰۷ آمده، نادرست است (محمد تقی تستری، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۴۴-۳۴۶)

ص: ۲۷۳

شیعه به شمار می‌رفته است. امام صادق علیه السلام درباره او گفته‌اند: کان شدید الخصومة عناً اهل البيت. ظاهراً وصف «طیار» نیز ناظر به همین توانایی او در مناظره بوده است. با این حال، حضرت ابو جعفر الباقر علیه السلام به او هشدار داده بودند که در پاسخ‌گویی به پرسشهای مردم، مبدا بر پایه رأی و بدون استفسار از امام منصوب الاهی، سخن بگوید. اینجا نیز به نظر ما نحوه بیان نویسنده قابل تأمل است.

۱۱. درباره «اصول»- یا آن‌گونه که مشهور است، «اصول اربعمأه»- باید دو نکته را یادآور شویم: یکی اینکه مضامین این اصول، فقط فقهی نبوده‌اند و همه شعب معارف دینی را شامل می‌شده‌اند. همین اصول‌اند که بعدها در قالبی موضوعی و

تجمیعی در کتاب‌های چهارگانه و برخی متون حدیثی قرن چهارم و پنجم، سامان داده شدند؛ دوم اینکه زراره، یکی از مؤلفان «اصول» بوده است و منابع رجالی از او با عنوان «له تصانیف» یاد کرده‌اند که خود می‌تواند مؤید اعتبار و وثاقت او باشد.

۱۲. مناسبات امام باقر علیه السلام و ابو حنیفه، از مطالب مهم تاریخ حدیث و فقه است. ابو حنیفه در سال هشتاد در کوفه به دنیا آمد و پس از سپری شدن مدتی از عمرش، پس از سال ۱۰۰ هجری به تحصیل علوم دینی گروید و نزد حماد بن ابی سلیمان (متوفای ۱۲۰) حدود بیست سال شاگردی کرد و پس از حماد مکتب او را استمرار و قوت بخشید. در واقع، حماد از پیشگامان مکتب فقهی «رأی» و «قیاس» به شمار می‌رود، و ابو حنیفه همین مکتب را ساماندهی کرده است.

ابراهیم بن یزید نخعی (متوفای ۹۶) نیز یکی دیگر از استادان او و از مدافعان همین مکتب بوده است.

ابو حنیفه در حدود سال ۱۱۴ به حجاز رفت و در مدینه از محضر فقهای تابعین بهره برد. در همین سفر نزد امام باقر علیه السلام رفت و از ایشان درس آموخت، که بعدها به آن درس آموزی اشاره و مباحثات می‌کرد. شرح حال نویسان ابو حنیفه نیز

ص: ۲۷۴

این پیوستگی علمی با امام باقر علیه السلام را از نقاط درخشان زندگی او می‌دانند. «۱» اما با توجه به سن ابو حنیفه و مقام علمی او در زمان دیدار با حضرت ابو جعفر علیه السلام، وقوع مناظره بین این دو قدری ناپذیرفتنی می‌نماید، و در منابع معتبر امامیه نیز نشانی از آن یافت نمی‌شود. هرچند مناظره‌های مهمی بین ابو حنیفه و حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام گزارش شده که موضوع آنها «رأی» و «قیاس» است. بنابراین گزارشها، ابو حنیفه در مقام شخصیتی مدافع قیاس و ملتمز به آن، گاه با عنوان «فقیه اهل العراق» با امام صادق علیه السلام مواجه شده است، و امام او را از پایبندی به این آموزه در مقام فهم دین، به ویژه احکام، برحذر داشته و با استدلال و احتجاج، ناروایی این شیوه را به او نموده‌اند. حتی بنابر یکی از نقلها، ابو حنیفه پس از شنیدن سخنان و دلایل امام علیه السلام اظهار داشته است که از این پس رأی و قیاس را به کار نخواهد بست؛ گرچه امام این اظهار او را تأیید نکرده‌اند. «۲»

مجموعه این گزارشها با آنچه در زندگی علمی ابو حنیفه بروز یافته و سپس مذهب حنفی در همان سیاق رشد و کمال پیدا کرده، سازگار است. اما در این میان، موفق بن احمد اخطب خوارزم (متوفای ۵۶۸) یکی از همین مناظرات را با دو اختلاف گزارش کرده است: نخست اینکه طرف مناظره ابو حنیفه را امام باقر علیه السلام معرفی می‌کند؛ و دوم اینکه ابو حنیفه در این مناظره منکر عمل به قیاس است و دقیقاً مواردی را که در احتجاج امام صادق علیه السلام با او، بنابر روایت شیخ صدوق در علل الشرایع، شاهدی بر نادرستی عمل به قیاس ارائه شده است، در این گزارش به ابو حنیفه نسبت داده شده، و او نتیجه گرفته است که نباید به قیاس عمل کرد. از قضا همین دو مورد اختلاف، شاهد و مؤید نادرستی آن است؛ زیرا

(۱). محض نمونه، موفق بن احمد اخطب خوارزم، مناقب ابی حنیفه، ص ۳۸؛ کردری، مناقب ابی حنیفه، ص ۷۹.

(۲). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۸۶-۲۹۲، به نقل از: علل الشرایع ابن بابویه و امالی طوسی و احتجاج طبرسی.

ص: ۲۷۵

بنابراین گزارش، امام باقر علیه السلام به ابو حنیفه می‌گویند: «تو دین رسول الله را دگرگون کرده‌ای»، درحالی‌که او هنوز در مقام فقیه و صاحب نظر ظهور نکرده بود و پس از سال ۱۲۰ بر مسند فقه در عراق تکیه زد. از این گذشته، مضمون مناظره با شاکله اصلی فقه ابو حنیفه در تعارض است، و اگر به راستی ابو حنیفه منکر عمل به قیاس بود فقه او باید در صورت و محتوایی دیگر ظهور می‌یافت. گزارش اخطب خوارزم (ص ۱۴۳) مشکل دیگری نیز دارد و از نظر سندی در برابر آنچه ابن بابویه دویست سال پیش از آن در علل الشرایع آورده، تاب مقاومت ندارد. در این صورت، با چه معیاری می‌توان مطلبی را که کردری (متوفای ۸۲۷) از ابو الحسن مرغینانی نقل کرده است، پذیرفت، و ابو حنیفه را، از دیدگاه امام باقر علیه السلام، احیاکننده حدیث پیامبر دانست.

۱۳. نویسنده مقاله، سپس به یکی دیگر از اقدامات و راهبردهای حضرت امام باقر علیه السلام توجه داده است: مقابله با جریان غلو. درباره ریشه‌یابی این جریان و علل شکل‌گیری آن در میان شیعیان، بررسی‌های سودمندی صورت گرفته است. «۱»

عدم تعلق غالیان به مذهب اهل بیت علیهم السلام از مجموعه گزارشها به روشنی معلوم می‌شود، و مقابله آشکار امام باقر و سپس امام صادق علیهما السلام و به تبع آن دو، پیروان این مذهب، با دیدگاههای غالیان و راهبرانشان، از جمله ابو منصور عجل و بیان ابن سمعان و مغیره بن سعید، چندان جدی و همه‌جانبه بوده که این اشخاص در جمع شیعه امکان بروز و ظهور نیافته‌اند. اما جابر بن یزید جعفی ماجرای دیگری دارد.

شخصیت ویژه جابر برخی فرصتها را برای غالیان پدید آورد تا او را سلف اعتقادی یا الهام‌بخش آرای خود و گاه جانشین مغیره بن سعید بشناسانند. این

(۱). برای نمونه، در زبان فارسی کتاب غالیان (کاوشی در جریان‌ها و برآیندها) نوشته نعمت الله صفری فروشانی، نشر بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۸ ش. و در زبان عربی کتاب الجذور التاريخية و النفسية للغلو و الغلاة تألیف سامی الغریری، نشر مؤسسه دلیل ما، قم، ۱۴۲۴ ق، در سالهای اخیر چاپ شده است.

ص: ۲۷۶

مطالب، منشأ داوریهایی در کتابهای فرقه‌شناسی کهن شده و نیز بعضاً به کتابهای رجال‌شناسی اهل سنت راه یافته است. رجال‌نویسان شیعه نیز گاه در گزارش احوال جابر این مجموعه منقولات را بررسی کرده‌اند. در این فرصت، مجال و امکان

تحلیل شخصیت جابر بن یزید جعفری وجود ندارد و تنها به این نکته بسنده می‌شود که محققان شیعه پس از نقد و بررسی اظهارات مختلف درباره وی، به وثاقت و مدح او نظر داده، و همدلی و پیوستگی وی را به غالیان نفی کرده‌اند. این محققان، حکمت وجود برخی تعبیرات درباره جابر را حساسیت جایگاه او دانسته‌اند. «۱» اما نویسنده مقاله، با قاطعیت، جابر را یکی از چهره‌های اصلی غالیان کوفه نامیده و در پی آن، روایتی را که در منابع شیعی آمده، شاهد آورده است. «۲» این امر چه بسا مخاطب را بر آن دارد که آن روایت با انتساب جابر به غالیان مرتبط است؛ درحالی‌که مضمون آن روایت، چیز دیگری است. توضیح اینکه، بنابر آن روایت، امام ابو جعفر الباقر علیه السلام برای جابر هفتاد هزار حدیث گفته بودند که جابر هرگز آنها را برای کسی بازگو نکرد. ظاهراً این امر به توصیه امام بود. از این‌روی، یک‌بار به امام گفت که این همه حدیث - که مضامین ناگفتنی دارد - بر وجودش سنگینی می‌کند و سینه‌اش را می‌فشرد و او را به حالی چون جنون می‌افکند. در این مقام، امام او را دلالت کردند که به صحرا برود؛ گودالی فراهم آورد؛ سر در آن فرو کند و سخنان امام را باز گوید. «۳»

در هر صورت، منابع شیعه هیچ‌گاه جابر را در ردیف غالیان مطرح نکرده‌اند، و حتی برخی رجال‌نویسان که درباره او نظر تأییدی ندارند (مثلاً نجاشی، ص ۱۲۸ که او را فاسد العقیده خوانده است) از پیوند او با غالیان سخن نگفته‌اند.

(۱). در این باره، ر. ک: مقاله «جابر بن یزید جعفری» در دانشنامه جهان اسلام، مجلد نهم.

(۲). از جمله محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۹۴، ش ۳۴۳.

(۳). محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۵۷.

ص: ۲۷۷

البته، در امّ الكتاب (متنی فارسی حاوی مجموعه‌ای از مطالب اسماعیلی و مباحث غالیان) شماری از احادیث از طریق جابر بن یزید به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده است؛ اما آن کتاب، از دید حدیث‌شناسان و منتقدان، هنوز بررسی کامل نشده، و با عنایت به موازین سنت انتقال کتب، مطالب آن قابل اثبات و اعتنا نیست؛ به ویژه آنکه نامهای اشخاص مزبور در آن، از ساختگی بودنش حکایت دارد؛ از این‌روی نباید آن را مبنای یک مقاله پژوهشی قرار داد. همچنان‌که اسماعیلیان به رساله‌ای دیگر با عنوان رسالة الجعفری ارجاع می‌دهند که در آن مطالبی در تأیید معتقدات اسماعیلی آمده و به‌طور عمده از طریق جابر به امام باقر علیه السلام می‌رسد. «۱»

از اینکه بگذریم، این نظر مؤلف کاملاً پذیرفتنی است که شکل‌گیری و گسترش جریان غلو و بروز و ظهور غالیان سبب شد که پیروان مذهب تشیع، برای مقابله با این انحراف، در گردآوری و ثبت و نشر سخنان امام باقر علیه السلام بسیار مراقبت و دقت کنند و حتی گاه برای پیشگیری از ورود بر ساخته‌های غالیان، دچار تفریط شوند و از نقل برخی احادیث درباره مقامات امامان بیرهیزند.

۱۴. زید بن علی ابن الحسین علیهما السلام در عهد هشام بن عبد الملک اموی به سال ۱۲۱ هجری، در اعتراض به روش ظالمانه حاکمان ناگزیر از قیام شد. این قیام بعدها با جریان زیدیه پیوند خورد. اما در منابع امامیه، زید شخصیتی جدای از زیدیه دارد، و شخص او، بر پایه مجموعه قراین و شواهد، هرگز داعیه امامت نداشته و حتی در مواجهه با هشام نیز، سخنان تحقیرآمیز هشام را برنناخته بود.

چندین روایت نیز، در معرفی امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام از طریق وی نقل

(۱). متن امّ الکتاب توسط ایوانف در مجله آلمانی Der Islam در سال ۱۹۳۶ همراه با توضیحاتی چاپ شده است. همچنین درباره این کتاب و سرگذشت آن و نظر محققان غربی درباره آن، مقاله‌ای با همین عنوان در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، نوشته دکتر علی اشرف صادقی چاپ شده است.

ص: ۲۷۸

شده است. امامان معصوم علیهم السلام نیز او را ستوده‌اند. امام باقر علیه السلام به مناسبت‌های مختلف از او با تعبیراتی چون «زبان گویای من» «۱» و «خونخواه اهل بیت» «۲» یاد کرده، و از خدا خواسته‌اند که حضرتش را با زید پشت گرمی بخشد (اشدد به ازری). اما هشدار امام درباره قیام زید، سخنی پذیرفتنی است؛ با این توضیح که روایات مورد اشاره مؤلف را کلینی در کافی و قطب راوندی در الخرائج و الجرایح و دیگران نقل کرده‌اند. درعین حال، بررسی‌های سندی و محتوایی درباره این روایات صورت گرفته که باید در جای خود مطرح شود (از جمله کتاب سیره و قیام زید بن علی، تألیف حسین کریمان).

۱۵. ابو الجارود، که راوی مطالب تفسیری امام باقر علیه السلام بوده، پس از قیام زید ابن علی به وی پیوست و سپس زیدی مذهب شد. وی در عهد امام باقر علیه السلام از ایشان مطالبی در تفسیر شنید و آنها را ضبط و ثبت کرد. پس از آنکه علی بن ابراهیم قمی در اواخر قرن سوم، تفسیر خود را نوشت، یکی از شاگردان با واسطه او به نام علی بن حاتم قزوینی (زنده در ۳۵۰)، نسخه‌ای از این تفسیر را با افزوده‌هایی، از جمله مطالب تفسیری ابو الجارود فراهم آورد، که همین نسخه موجود معروف به تفسیر قمی است. «۳»

۱۶. درباره جایگاه امام باقر علیه السلام نزد محدثان و مؤلفان کتب حدیثی اهل سنت، توجه به این نکته می‌تواند راه‌گشا باشد که امام باقر علیه السلام در مقام جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، عهده‌دار تبیین دین بودند، و بنابراین شاگردان و راویان ایشان، بیش از همه شیعیان بودند که سخنان آن حضرت را به مثابه متن دینی می‌پذیرفتند؛ اما مؤلفان کتابهای اهل سنت، در ثبت و نقل بیانات امام (و دیگر امامان علیهم السلام)

(۱). محمد تقی تستری، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۶۵.

(۲). محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۲.

(۳). در این باره مراجعه کنید به مقاله «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» در دانشنامه جهان اسلام، مجلد هفتم.

ص: ۲۷۹

دست کم دو محذور داشتند: یکی اینکه راویان شیعی، به علت اعتقاد به «رفض» از نظر آنان ثقه به شمار نمی آمدند؛ دیگر آنکه مطالب امام باقر علیه السلام، جز در برخی موارد، در قالب حدیث متصل به رسول اکرم صلی الله علیه و آله ارائه نشده بود تا نزد آنان «حدیث» تلقی شود. البته آن حضرت گهگاه در جمع شاگردانشان یادآوری می کردند که مستند همه سخنان ایشان شخص رسول الله صلی الله علیه و آله است، و از خود هیچ نمی گویند. گاه نیز مطلب را با همین سند بیان می کردند. (احمد بن حنبل، شماری از این احادیث را آورده است.) با این حال، این نقد بر تدوین کنندگان کتابهای اهل سنت وارد شده است که چرا آثارشان از بیانات امام باقر علیه السلام تهی است!

۱۷. مطالب پایانی مقاله درباره تاریخ و محل وفات امام باقر علیه السلام، از بخشهای درخور توجه این نوشته و قابل الگوبرداری است؛ به ویژه آنکه به خلط ناشی از تشابه اسمی (امام باقر علیه السلام و محمد بن علی بن عبد الله بن عباس) توجه داده است.

۱۸. درباره باقریه که به نوشته بغدادی و شهرستانی، کسانی بودند که منکر وفات حضرت ابو جعفر الباقر علیه السلام شدند و آن حضرت را مهدی منتظر خواندند که زنده است یا به رجعت ایشان قایل شدند، در احادیث شیعی یا در منابع مقدم بر این دو ملل و نحل نویسنده، هیچ اثری دیده نمی شود. به نظر می رسد وجود چنین فرقه ای را صرفاً باید در فرآیند گزارش نویسی های فرق اسلامی جست و جو کرد.

۳. منابع

منابع مورد استناد آقای کلبرگ را می توان در چهار گروه مقوله بندی کرد:

الف) منابع تاریخی و شرح حال: در این گروه، بنابر فهرست کتاب شناسی پایان مقاله، اهم و اکثر متون، از شیعه و اهل سنت، دیده شده است. حتی کتابهایی چون حلیة الاولیاء ابو نعیم اصفهانی و الفهرست ابن ندیم نیز از نظر مؤلف دور نمانده است.

ص: ۲۸۰

ب) منابع حدیث و رجال: توجه به متون حدیثی برای بررسی تاریخ زندگی و شخصیت امام باقر علیه السلام از ویژگیهای درخور تقدیر این مقاله است. اما اکتفا به سه منبع حدیثی شیعه (کافی، تحف العقول، بحار الانوار) برای دستیابی به همه آنچه درباره شخصیت امام قابل گردآوری است، شاید محل تأمل باشد؛ کتابهایی چون اثبات الهداة محمد بن حسن حرّ عاملی، و کفایة الاثر خراسانی، و الخرائج و الجرایح راوندی مستقیم با موضوع مقاله نسبت دارند و متضمن نکاتی هستند که از قضا در

مقاله بدانها پرداخته نشده است. همچنین است کتابهای رجال شیعه که از میان شمار فراوان آثار رجالی، فقط به اختیار معرفه الرجال (گزیده شیخ طوسی از معرفه الرجال کشی) بسنده شده است. این در حالی است که اگر به کتابهای رجالی متقدم و متأخر و معاصر مراجعه می‌شد، چه بسا حال و هوای مباحثات و اظهارنظرهای رجال‌شناسان شیعه درباره اصحاب و یاران و شاگردان امام (از جمله زید بن علی بن الحسین) در مقاله انعکاس می‌یافت. صورت فعلی مقاله از این حیث کاستی دارد.

بر همین قیاس است کتابهای حدیثی و معتبر اهل سنت (مثلاً المسند احمد بن حنبل)، که با گشت و گذار در آنها امکان ارائه تصویری دقیق از میزان اعتنای این محدثان به میراث حدیثی امام باقر علیه السلام فراهم می‌آید، و می‌تواند مبنای تأملات گوناگون باشد.

ج) منابع ملل و نحل: در این خصوص، با عنایت به فرعی بودن این منابع، کاستی آشکاری به چشم نمی‌خورد. اما ذکر دو منبع مهم از نوبختی و سعد بن عبد الله اشعری در فهرست منابع، این پرسش را پیش می‌آورد که چرا مؤلف با در اختیار داشتن این دو کتاب، قول بغدادی و شهرستانی را درباره وجود فرقه‌ای به نام باقریه پذیرفته و دست‌کم، به نبودن نام این فرقه در آن دو کتاب متأخر، اشاره نکرده است.

ص: ۲۸۱

د) تحقیقات و تألیفات معاصر: مؤلف مهم‌ترین آثار تحقیقی درباره امام باقر علیه السلام و نیز آثار مرتبط با تاریخ شیعه در قرون نخستین را که به زبان انگلیسی و برخی زبانهای اروپایی تألیف شده، از نظر گذرانده است. از این جمله است ترجمه انگلیسی کتاب ارزشمند شیعه در اسلام مرحوم علامه سید محمد حسین طباطبایی، و کتاب شیعه در تاریخ دکتر محمد حسین جعفری از دانشمندان پاکستانی تبار ساکن امریکا که اصل آن به زبان انگلیسی است. نام کتاب ارزشمند و محققانه استاد اسد حیدر، از دانشمندان نام‌آور شیعه در عراق، با عنوان الامام الصادق و المذاهب الاربعة نیز در فهرست کتاب‌شناسی دیده می‌شود، که هم حاکی از گستردگی اطلاعات مؤلف است و هم زمینه محک زدن مطالب مقاله را فراهم می‌آورد.

گفتنی است در سالهای اخیر، چند اثر معتبر درباره امام باقر علیه السلام به زبان فارسی و عربی تألیف شده که مراجعه و توجه به آنها برای کارهای آتی سودمند است.

همچنین است رساله‌ای علمی به زبان انگلیسی درباره امام باقر علیه السلام با عنوان Early Shi'i Thought: The Teachings of Imam muhammad al-Bagir که خانم آرزینا لالانی (Arzina Lalani) چاپ کرده است. این رساله، پایان‌نامه دکتری به زبان انگلیسی بوده و به تازگی به عربی و فارسی نیز برگردانده شده است.

از این مرور سریع، می‌توان اهتمام مؤلف را در تدوین و ارائه فهرستی نسبتاً کامل از منابع اصلی و تحقیقات جدید درباره امام باقر علیه السلام ستود.

ص: ۲۸۲

۱. ابن اثیر (عزّ الدین)، الكامل فی التاریخ، دار الصادر، بیروت، ۱۳۸۵.
 ۲. ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، محمد بن علی، امالی، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۸۰ ق.
 ۳. ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، محمد بن علی، علل الشرايع، مكتبة الحيدرية، نجف اشرف، ۱۳۸۶ ق.
 ۴. ابن عساکر، ترجمه الامام زين العابدين.
 ۵. الغريرى، سامى، الجذور التاريخيه و النفسيه للغلوّ و الغلاة، نشر مؤسسه دليل ما، قم، ۱۴۲۴ ق.
 ۶. بيهقى، المحاسن و المساوى.
 ۷. تسترى، محمد تقى، قاموس الرجال، ط الثانية، مؤسسة النشر الاسلامى، قم، ۱۴۱۵ ق.
 ۸. حميرى، عبد الله بن جعفر، قرب الاسناد، مؤسسه آل البيت عليهم السّلام، قم، ۱۴۱۳ ق.
 ۹. خراز قمى رازى، على بن محمد، كفاية الاثر، تحقيق سيد عبد اللطيف حسيني كوه كمره‌اى، بيدار، قم، ۱۴۰۱ ق.
 ۱۰. دانشنامه جهان اسلام، بنياد دائرة المعارف اسلامى، تهران، ۱۳۷۵.
 ۱۱. راوندی، قطب الدين، الخرائج و الجرائح، تحقيق و نشر مؤسسة الامام المهدي عليه السّلام، قم، ۱۴۰۹ ق.
 ۱۲. زرارى، احمد بن محمد، رسالة ابى غالب الزرارى الى ابن ابنه فى ذكر آل اعين، تصحيح و تحقيق و مقدمه سيد محمد رضا جلالى، قم، ۱۴۱۱.
 ۱۳. شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعه، تحقيق عبد الرحيم ربّانى شيرازى، دار الاحياء التراث العربى، بيروت.
 ۱۴. صفري فروشانى، نعمت الله، غاليان (كاوشى در جريانها و برآيندها)، نشر بنياد پژوهشهاى اسلامى آستان قدس رضوى، مشهد، ۱۳۷۸.
 ۱۵. طبرسى، احمد بن على، الاحتجاج، تحقيق ابراهيم بهادرى و محمد هادى، دار الاسوة
- ص: ۲۸۳
- فى الطباعة و النشر، قم، ۱۴۱۶ ق.

۱۶. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، تحقیق محمد باقر حسینی میرداماد و سید مهدی رجائی، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۴ ق.

۱۷. کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، ترجمه رسول جعفریان و سید علی قرائی، قم، ۱۳۷۱.

۱۸. کردری، موفق بن احد، مناقب ابی حنیفه.

۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، صححه علی اکبر غفاری، دار صعب دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۱ ق.

۲۰. ماهنامه تخصصی کتاب ماه دین، شماره ۷۴-۷۵ (آذر و دی ۱۳۸۲)، مهرداد عباسی و سید علی آقایی.

۲۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳.

۲۲. مصاحبه با استاد آیت الله حاج شیخ محمد فاضل، نشریه نور علم، دوره سوم، شماره ۶، فروردین ۱۳۶۸.

۲۳. The Encyclopaedia of Islam, New edition, ۱۱ Vols, ۱۹۶۰-۲۰۰۲.

ص: ۲۸۵

امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام

نویسنده: ام. جی. اس. هاجسون (M. G. S. Hodgson)

مترجم: حسین مسعودی

ص: ۲۸۷

[متن ترجمه]

جعفر صادق [علیه السلام]

جعفر صادق (راستگو و قابل اعتماد)، ابو عبد الله، پسر محمد باقر [علیه السلام] بود. وی یکی از راویان حدیث و آخرین امامی است که هم مورد قبول شیعیان اثنا عشری و هم شیعیان اسماعیلی است. او در سال ۸۰ ق/ ۶۹۹-۷۰۰ م یا ۸۳ ق/ ۷۰۲-۷۰۳ م، در مدینه متولد شد. مادرش ام فروه از نوادگان ابو بکر بود. پس از [امام] باقر در سال ۱۱۹ ق/ ۷۳۷ م (یا ۱۱۴ ق/ ۷۳۳ م) پیروان او به [امام] صادق روی آوردند؛ از این روی، در سالهای حساس انتقال قدرت از امویان به عباسیان،

او در رأس شیعیانی بود که امامت مسالمت‌آمیز فاطمیان را پذیرفته بودند. او در مقام مرجع و عالم در حدیث و احتمالا در فقه، آرام و خاموش در مدینه می‌زیست. در اسنادهای سنی با احترام به او استناد می‌شود.

او با اکثریت غیر شیعی قطع رابطه آنچنانی‌ای نداشت؛ [به گونه‌ای که] حتی می‌توان بعضی از پیروان شیعی او را در اسنادهای اهل تسنن مشاهده کرد (و وارث او یعنی عبد الله را، شیعیان بعدی متهم به گرایشهای سنی کرده‌اند)؛ اما با وجود این، ظاهرا او یکی از پیشوایان مهم شیعه بوده است. ظاهرا او به شیعیان خویش اجازه داده وی را مانند پدرش تنها شارح و مفسر معتبر شریعت بدانند که خداوند، علم یعنی دانش دینی به او اعطا کرده است (و در اصل تنها کسی است که شرعا حق حکومت دارد). اما او جمع‌کنیری را که افزون بر سایر استادان به او

ص: ۲۸۸

نیز رجوع می‌کردند تعلیم می‌داد. ادعا کرده‌اند ابو حنیفه، مالک بن انس، و واصل بن عطا در میان دیگر چهره‌های برجسته، از او استماع حدیث کرده‌اند. در اوایل امامت [امام] جعفر بود که عقاید متمایز شیعه در فقه ظهور یافت؛ اما معلوم نیست که تا چه حد می‌توان ایجاد نظامهای اثنا عشری یا اسماعیلی (یا زیدی) را که بعدها شکل گرفتند به تعالیم او نسبت داد؛ گرچه در ایجاد نظامهای اثنا عشری و اسماعیلی نقش عمده‌ای به او داده‌اند.

در زمان قیام زید (۱۲۲ ق / ۷۴۰ م)، [امام] جعفر سمبل شیعیانی بود که از قیام خودداری ورزیدند؛ و در طول انقلابها پس از مرگ ولید (۱۲۶ ق / ۷۴۴ م)، هنگامی که اکثر شیعیان منتظر به قدرت رسیدن خاندان علوی بودند، او بی‌طرف باقی می‌ماند. در زمان پیروزی عباسیان، احتمالا شیعیان کوفه خواستار حمایت و شاید نامزدی او [برای حکومت] شده‌اند، اما او ظاهرا نامزدی دیگر شیعیان، غیر از خود را نمی‌پذیرفت و هرگاه نوبت خودش می‌رسید به اصل قعود متوسل می‌شد؛ یعنی امام واقعی لازم نیست برای کسب قدرت تلاش کند، مگر آنکه بستر زمان، آماده باشد، و [تا آن زمان] می‌تواند به تعلیم و آموزش راضی و قانع باشد. در زمان قیام شیعی محمد نفس زکیه در حجاز (۱۴۵ ق / ۷۶۲ م)، [امام] جعفر باز هم بی‌طرف بود. او در رأس حسینیانی بود که - در آن قیام عمدتا حسنی - منفعل باقی ماندند، و منصور آرامش و سکوت او را به هم نزد و مزاحمتی برای وی ایجاد نکرد.

[امام] جعفر جمعی از متفکران فعال را به سوی خود جلب کرد که بیشتر آنان - مانند اکثریت شیعیان خود - معمولا در کوفه (یا گاه در بصره) می‌زیستند. ظاهرا ابو خطاب، خلاق‌ترین رهبر در میان غلات نخستین، با [امام] جعفر روابط نزدیکی داشته است، و بعضی از ایده‌های افراطی به خود [امام] جعفر نسبت داده شده‌اند (اما بعدها شیعیان اثنا عشری این ایده‌ها را نپذیرفتند و آنها را تحریفات ابو خطاب دانستند). اما پیش از کشته شدن ابو خطاب در سال ۱۳۸ ق /

ص: ۲۸۹

۷۵۵ م، [امام] جعفر او را به منزله فردی افراطی طرد کرد، که این امر برخی از وابستگان او را به شدت برآشفته. ظاهرا هرچند بعضی از ایده‌های افراطی شیعی کمک کرد تا امامت [امام] جعفر در عراق جذاب گردد، او شدیداً مراقب بود تا این

ایده‌ها را محدود نگاه دارد. فلاسفه متبحرتری نیز با او و پسرش موسی مرتبط بودند؛ به ویژه هشام بن حکم و محمد بن نعمان ملقب به شیطان الطاق که متمایل به نوعی نظام انسان‌انگاری [خداوند] در تضاد با نظام معتزلیان نخستین بودند - که با آنان مباحثاتی داشتند. دیدگاهی درباره مسئله قدر به [امام] جعفر نسبت داده شده (البته صحت این نسبت قطعی نیست) که بر اساس آن مسئله قدر بین جبر و اختیار است.

[امام] جعفر در سال ۱۴۸ ق / ۷۶۵ م، (طبق عقیده سنتی شیعه اثنا عشری، به علت مسمومیت، به دستور منصور، که احتمال آن ضعیف است) وفات یافت و در قبرستان بقیع در مدینه، به خاک سپرده شد. مقبره او زیارتگاه شیعیان بود تا اینکه به دست وهابیان ویران گردید. او پیروانی متحد که دارای حیات عقلانی پر جنب و جوشی بودند از خود بر جای گذاشت که کاملاً در مسیر تبدیل شدن به یک فرقه قرار گرفتند. اما ظاهراً بعضی از گرایش‌های مختلفی که او معمولاً موفق به آشتی دادن آنها شده بود، اکنون انشعابات مهمی در این فرقه ایجاد کرده است.

دلیل این انشعابات و چند دستگی‌ها، بحث بر سر جانشینی او بوده است. او پسر بزرگ‌ترش، اسماعیل را [به جانشینی خود] تعیین کرد (این پسر از همسری علوی به نام فاطمه، و از نوادگان حسن [علیه السلام] بود)، اما اسماعیل پیش از پدرش وفات یافت - واقعیتی که عقیده برخی از پیروان [امام] جعفر را، دچار مشکل ساخت. از میان گروه پرشماری که اسماعیل به خود جذب کرده بود، برخی معتقد بودند او نمرده بلکه فقط خود را مخفی کرده است؛ اما بقیه افراد به پسرش محمد بن اسماعیل روی آوردند. این عده، هسته فرقه اسماعیلیه را تشکیل دادند که [امام] جعفر را امام پنجم می‌دانستند. اما بیشتر پیروان [امام] جعفر، امامت عبد الله،

ص: ۲۹۰

برادر اسماعیل را که از مادر یکی، ولی از پدر جدا بودند و بزرگ‌ترین پسر زنده [امام] جعفر، محسوب می‌شد، پذیرفتند، و دلیلشان این بود که [امام] جعفر به طور کلی فرموده است: جانشین امام باید پسر بزرگ‌ترش باشد؛ اما عبد الله که پسر نداشت، چند هفته بعد درگذشت. در نتیجه بیشتر افراد، امامت [امام] موسی را که مادرش یک برده به نام حمیده، بود، پذیرفتند (و برخی، از جمله فلاسفه برجسته، او را از همان ابتدا امام می‌دانستند). این گروه، شیعه اثنا عشری را تشکیل دادند که [امام] جعفر، ششمین امام آنان بود. گروهی اظهار داشتند که [امام] جعفر واقعاً نمرده است بلکه غایب است، و با عنوان مهدی بازخواهد گشت (این گروه، ناووسیه نامیده شدند). برخی از پیروان [امام] جعفر، به برادر کوچک‌تر [امام] موسی یعنی محمد روی آوردند، که بعدها فرقه شمیطیه نام گرفت. بیشتر شیعیان، [امام] جعفر را یکی از بزرگ‌ترین امامان و معلم تمام عیار فقه می‌دانند. شیعیان اثنا عشری، زمانی که به مذهب خود اشاره می‌کنند آن را مذهب جعفری می‌نامند. گفته‌های پرشماری در تعریف و توضیح آموزه‌های شیعه، علاوه بر ادعیه و موعظه، به [امام] جعفر نسبت داده شده است. هم اهل تسنن و هم شیعیان، کتابهای بسیاری به او نسبت داده‌اند - که احتمالاً هیچ یک از این نسبت‌ها درست نیست. موضوع این کتابها عبارت‌اند از: کهانت، سحر و جادو، و کیمیاگری که معروف‌ترین آنها مسئله مرموز جفر، یعنی پیشگویی آینده، است.

[امام] جعفر، استاد اصلی جابر بن حیان شیمی‌دان محسوب می‌شود (که در واقع امام را به منزله یک معلم دینی محترم می‌شمرد). [امام] جعفر همچنین یکی از پیران صوفی محسوب می‌شود. به خصوص در میان شیعیان، آنچنان گفته‌های فراوانی در تمام جنبه‌های مسائل بحث‌انگیز، به او نسبت داده شده که چنین روایاتی برای تعیین نظرات واقعی او در خصوص یک مسئله تقریباً بی‌فایده است.

ص: ۲۹۱

منابع و مآخذ

۱. ابن خلکان، وفیات الاعیان، چاپ م. محی الدین عبد الحمید، ج ۱، ص ۲۹۱ و صفحه بعد (ش ۱۲۸)، قاهره، ۱۳۶۷ ق/ ۱۹۴۸ م.

۲. حسن بن موسی النوبختی، فرق الشیعه، چاپ م. صادق بحر العلوم، ص ۶۲-۹۷، نجف، ۱۳۵۵ ق/ ۱۹۳۶ م.

۳. عبد العزیز سید الاهل، جعفر بن محمد، بیروت، ۱۹۵۴.

منابع دیگر در اثر زیر:

همچنین برای ملاحظه آثاری که به وی نسبت داده شده، ر. ک:

ص: ۲۹۳

نقد و بررسی

نعمت الله صفری فروشانی

ص: ۲۹۵

نقد و بررسی دیدگاه کلی درباره مقاله امام جعفر صادق علیه السلام را می‌توان در سه بخش ارائه داد:

۱. محتوا

از نظر محتوا مقاله حاوی مطالب جالب و مفیدی درباره آن امام است که به ویژه برای غربیان می‌تواند مفید باشد.

اطلاعات شناسنامه‌ای امام علیه السلام، تعامل ایشان با گروه‌های شیعی و غیر شیعی، مواضع سیاسی آن حضرت، جایگاه امام در میان مسلمانان و به ویژه شیعیان، اطلاعاتی درباره شاگردان ایشان و بالاخره جایگاه علمی آن حضرت، بخشی از مطالبی

است که به گونه‌ای بسیار موجز در این مقاله به آنها اشاره شده است. گرچه نمی‌توان همه آنها را تأیید کرد، مطالب قابل قبول آن نیز فراوان است. مهم‌ترین اشکال محتوایی غنا و عمق اندک این مطالب است که با توجه به شخصیت آن حضرت و جایگاه ایشان در میان جوامع علمی مسلمانان در گذر تاریخ و نیز با نظر به پیشرفت مطالعات شیعی در غرب در موضوعات مربوط به امامان، این مقاله می‌توانست غنای بیشتری داشته باشد. افزون بر این، ارائه تک‌نگاری‌های شیعیان، مانند اسد حیدر، و سنیان، نظیر عبد الحلیم

ص: ۲۹۶

الجنیدی و محمد ابو زهره، مطالعات درباره امام صادق علیه السلام را عمق بیشتری بخشیده است، و از این جهت نیز مقاله حاضر در مقایسه با آنها، سطح چندان مطلوبی ندارد.

همچنین کاربرد کلماتی همچون «ظاهراً» و «احتمالاً»، به گونه‌ای حکایت از آن دارد که پژوهشهای نویسنده به نتیجه نرسیده است، و این نیز از دیگر اشکالات مقاله به شمار می‌آید؛ درحالی‌که وی می‌توانست با کمی مطالعه بیشتر در این موارد به نتیجه قطعی برسد؛ زیرا موارد مزبور، در تاریخ به صورت شفاف و صریح بیان شده است. عدم توجه به مبانی کلامی مسلمانان و به‌ویژه شیعیان، اشکالی است که اساساً در مطالعات مستشرقان وجود داشته است؛ به گونه‌ای که شاید چیزی جز آن، منطقی به نظر نرسد، و نتوان آن را اشکالی در نوشته‌های آنان به شمار آورد.

۲. ساختار

نویسنده می‌توانست در پژوهش خود مطالب را در موضوعات: جایگاه علمی امام علیه السلام، امام علیه السلام و سیاست، تعامل امام علیه السلام با فرقه‌های گوناگون و ... قالب‌ریزی کرده، آنها را با دسته‌بندی مشخصی ارائه دهد.

همچنین سزاوار بود، همانند مقالات دائرة المعارفی جدید، در هر مورد مشخصی مطلب خود را مستند سازد تا خواننده بهتر بتواند درباره مطالب مقاله قضاوت و ارزیابی داشته باشد.

۳. منابع

منابع، به‌طور عمده غیر شیعی است، و جز دو منبع فرق الشیعه نوبختی و جعفر بن محمد سید الاهل، منبع شیعی دیگری در میان آنها به چشم نمی‌خورد که البته واضح است منبع اولی به صورت مشخص به زندگانی امام صادق علیه السلام نپرداخته است.

ص: ۲۹۷

دست‌کم مراجعه به منبعی همچون اعیان الشیعه، نوشته سید محسن امین عاملی در چنین اثری لازم به نظر می‌رسد.

اندک بودن منابع با توجه به جایگاه امام و کثرت منابع درباره آن حضرت نیز از دیگر اشکالات مقاله است.

تکیه بر نوشته‌های مستشرقان همانند کتاب دونالدسون، که قوت چندانی ندارند، از دیگر ضعفهای این مدخل است.

بررسی محتوایی مدخل

در این بخش به برخی از عناصر موجود در این مدخل که قابل نقد یا توضیح‌اند اشاره می‌کنیم:

۱. «او در مقام مرجع و عالم، در حدیث، و احتمالاً در فقه...». «۱»

شیعه و سنی مرجعیت علمی امام صادق علیه السلام را در فقه برای شیعیان غیر زیدی و حتی برای شیعیان زیدی، در مواردی پذیرفته‌اند. «۲» بنابراین استفاده از واژه «احتمالاً»، که نشانه تردید است، صحیح نیست.

۲. «و وارث او یعنی عبد الله را شیعیان بعدی به گرایشهای سنی متهم کرده‌اند». «۳»

عبد الله افطح، فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام - که ادعا کرده‌اند جانشین امام علیه السلام است، و یاران او را «فطحیه» می‌نامند - در مقام امام هفتم شیعیان از سوی یارانش پذیرفته شد، و در کتب رجال شیعه سخنی که نشانه گرایشهای سنی او یا انتساب وی به آن گرایشها از سوی شیعیان باشد، دیده نشده است. «۴»

۳. «می‌توان ایجاد نظامهای اثنا عشری یا اسماعیلی (یا زیدی) را که بعدها شکل

(۱). ترجمه مدخل، ص ۲۸۷ از همین کتاب.

(۲). محض نمونه مراجعه شود به: اسد حیدر، الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه.

(۳). همان.

(۴). برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتب رجال کهن شیعه، مانند رجال النجاشی، رجال الطوسی و اختیار معرفة الرجال و نیز موسوعه‌های معاصر همانند معجم رجال الحديث خوئی و قاموس الرجال شوشتری، ذیل نام عبد الله افطح.

این سخن درباره اثنا عشری بودن تعالیم مزبور درست است، اما درباره ایجاد نظامهای اسماعیلی باید بدانیم که تحریفات فراوانی از سوی آنان در تعالیم امام علیه السلام ایجاد شد. تأویل‌گرایی و باطنی‌گری از مشخصات مذهب اسماعیلی بود که تحریفاتی را در گفته‌های امام علیه السلام وارد ساخت.

اما ایجاد نظام زیدی را نمی‌توان به تعالیم امام علیه السلام نسبت داد؛ زیرا زیدیه به رغم سخن منسوب به زید که «جعفر امامنا فی الحلال و الحرام» از همان آغاز، راه خود را از شیعه جعفری جدا کرده، با اخذ تعالیمی از فقه شیعی و آمیختن آن با آموزه‌های فقه سنی، به ویژه فقه حنفی، فقه خود را شکل دادند، به گونه‌ای که این سخن معروف شد که زیدیه در اصول (عقاید و کلام) معتزلی و در فروع (فقه) حنفی‌اند؛ گرچه عده‌ای در این سخن تردید روا داشته‌اند.

۴. «... هرگاه نوبت به خود وی می‌رسید به اصل قعود متوسل می‌شد». «۲»

«اصل قعود» اصطلاحی ناشناخته در آموزه‌های شیعی است. این عنوان را بیشتر، زیدیه در تقابل با امام صادق علیه السلام به کار می‌بردند که خود را مصداق مجاهدان دانسته، به امام صادق علیه السلام نسبت «قاعد» می‌دادند. اما امام صادق علیه السلام بنابر تعالیم پدران خود، عدم اقدام سیاسی و نظامی خود را علیه حکومت زمانه «تقیه» می‌نامید. این کار در حقیقت نوعی استراتژی بود به منظور حفظ خود و نیروها، برای اموری مهم‌تر که می‌توان بخشی از آن را امور فرهنگی و ترویج دین و مذهب و معارف اسلامی دانست. شکست قیامهای زیدیان و قلع و قمع نیروهای آنان را، مانند سرکوب قیام زید (۱۲۲ ق) در کوفه، در زمان امام صادق علیه السلام قیام یحیی بن زید (۱۲۶ ق) در جوزجان، قیام محمد بن عبد الله معروف به نفس زکیه در حجاز، و برادرش ابراهیم در بصره، می‌توان نشانه و

(۱). ترجمه مدخل، ص ۲۸۸ از همین کتاب.

(۲). همان.

ص: ۲۹۹

نمونه‌ای از روشن‌بینی و درستی سیاستهای امام علیه السلام دانست. وی با این شیوه توانست شاگردان فراوانی را تربیت کند، و نه تنها معارف شیعی، بلکه معارف اسلامی را در اختیار جامعه اسلامی قرار دهد؛ «۱» به گونه‌ای که اهل سنت نیز به نقش آن حضرت در ترویج معارف اسلامی اعتراف می‌کنند. «۲»

۵. «او در رأس حسینیانی بود که در آن قیام عمدتاً حسنی - منفعل باقی ماندند». «۳»

چنان‌که روشن شد، همراه نشدن امام علیه السلام در قیام محمد بن عبد الله و نیز فرمان ندادن به اصحاب برای همراهی با وی را نمی‌توان عملی منفعلانه دانست؛ بلکه امام علیه السلام با توجه به شخصیت محمد، و نوع یاران او که از گروههای مختلف

تشکیل می‌شدند و انسجام کافی نداشتند، و نیز با آگاهی از قوت و قدرت عباسیان، شکست این قیام را حتمی می‌دانست، و از همین روی، در مقابل آن موضع منفی و نه منفعلانه گرفت و بارها محمد را از این کار بر حذر داشت. «۴»

همچنین ترویج مصداق‌یابی برای مهدی موعود، از دیگر دلایل مخالفت امام علیه السلام با این قیام بود؛ «۵» چرا که برخی یاران محمد به آن دامن می‌زدند و امیدی واهی را در دل شیعیان ایجاد می‌کردند و طبیعتاً پس از ناکامی قیام، ضربه شدیدی بر آنان وارد می‌ساخت.

۶. «منصور آرامش و سکوت او را برهم نزد». «۶»

با مراجعه‌ای به منابع شیعی درمی‌یابیم روابط منصور با امام علیه السلام همواره یکسان نبوده و در مواقعی، به ویژه هنگام بروز قیامها، او امام علیه السلام را به شدت زیر نظر داشته است؛ چنان‌که در مواقعی اقداماتی با هدف قتل ایشان صورت می‌داده است؛

(۱). برای نمونه، ر. ک: نعمت الله صفری، نقش تقیه در استنباط، ص ۹۲-۱۱۲.

(۲). برای اطلاع بیشتر ر. ک: عبد الحليم الجندی، الامام جعفر الصادق علیه السلام.

(۳). همان.

(۴). برای نمونه، ر. ک: ابو الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی، کشف الغمة فی معرفة الاثمة، ج ۲، ص ۳۸۶ و ۳۸۷.

(۵). همان.

(۶). ترجمه مدخل، ص ۲۸۸ از همین کتاب.

ص: ۳۰۰

لیکن به هر روی از این کار منصرف می‌شده یا به هدف خود دست نمی‌یافته است.

میان شیعه مشهور است که سرانجام امام علیه السلام با توطئه منصور و به دست مزدوران وی مسموم شد و به شهادت رسید.

همچنین نامه منصور به حاکم مدینه پس از شنیدن خبر وفات امام علیه السلام، که به او فرمان می‌داد وقتی امام علیه السلام را شناسایی کرد، به سرعت او را سر به نیست کند، نشانه‌ای دیگر از نادرستی سخن نویسنده است.

برخوردهای میان امام علیه السلام با خلفا و حاکمان معاصر خود، به ویژه منصور، به قدری فراوان است که علامه مجلسی، حدود پنجاه صفحه از کتاب خود را ذیل عنوان «باب ما جرى بينه عليه السلام و بين المنصور و ولاته و سائر الخلفاء الغاصبين و الامراء الجائرين» به این برخوردها اختصاص داده است؛ برخوردهایی که عمدتاً غیر مسالمت‌آمیز بوده‌اند.

۷. «... ابو خطاب ...». «۱»

ابو الخطاب یکی از یاران امام صادق علیه السلام بوده که مدتی از محضر ایشان بهره می‌برده است. وی بعدها دچار انحراف شد و در زمره بزرگ‌ترین مروجان غلو درآمد؛ اما باین‌حال در هیچ‌یک از منابع رجالی و حدیثی شیعه، از روابط نزدیک او با امام علیه السلام سخنی به میان نیامده، و در عوض روایات و گزارشهای پرشماری در منابع شیعی به چشم می‌خورد که از برخورد شدید امام علیه السلام با ابو الخطاب و اندیشه‌های غلوآمیز او حکایت می‌کند و حضرت علیه السلام بارها او را آماج لعن و نفرین قرار می‌دهد. «۲»

۸. «فلاسفه» «۳»

اصولاً کاربرد واژه فلاسفه درباره کسانی مانند ابو الخطاب درست نیست؛ زیرا فلسفه علمی است که تعریفی خاص دارد که بر این فرد و نیز کسانی مانند

(۱). همان.

(۲). محض نمونه ر. ک: سید ابو القاسم موسوی خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۲۴۵؛ نیز برای اطلاع بیشتر از احوال ابو الخطاب و آثار و افکار او، ر. ک: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مقاله ابو الخطاب.

(۳). ترجمه مدخل، ص ۲۸۹ از همین کتاب.

ص: ۳۰۱

هشام بن حکم، و محمد بن نعمان قابل تطبیق نیست. در این‌گونه موارد باید واژه «متکلمان» را به کار برد.

از نظر تاریخی، تا قبل از ابو یعقوب کندی، که در زمان امام حسن عسکری علیه السلام (۲۶۰ ق) می‌زیسته است، واژه «فیلسوف» برای هیچ یک از دانشمندان مسلمان به کار نرفته است.

۹. «... محمد بن نعمان ملقب به شیطان الطاق ...». «۱»

ابو جعفر محمد بن علی بن نعمان، از بزرگ‌ترین متکلمان پیرو امام صادق علیه السلام است. دفاعیه‌های پرشمار او از مذهب تشیع در کتب مختلف نقل شده است. او در محله‌ای به نام «طاق المحامل» در کوفه به صراف‌ی مشغول بود، و در شناخت

سکه‌های سالم از معیوب به قدری خبره بود که اعجاب مردم را برمی‌انگیخت. از همین روی، به کنایه، او را «شیطان الطاق» می‌خواندند. بعدها همین لقب دستاویز مخالفان او شد تا واژه شیطان را به صورت نوعی مذمت برای او به کار برند؛ اما در مقابل، شیعیان او را «مؤمن الطاق» خواندند.

او از نظر کلامی، به ویژه در باب توحید، کاملاً به آموزه‌های امام جعفر صادق علیه السلام ایمان داشت، و در کتب شیعی هیچ‌گونه عقیده‌ای که نشان‌دهنده نوعی نظام انسان‌انگاری خداوند (تجسیم) باشد، از او مشاهده نمی‌شود، و شیعیان انتساب این نوع عقاید را به وی از جعلیات دشمنان تشیع علیه او، و برای مشوه جلوه دادن اصحاب امام علیه السلام و بالتبع مکتب او دانسته‌اند. «۲»

۱۰. «... مسئله قدر بین جبر و اختیار است ...». «۳»

این تعبیر درست نیست. امام صادق علیه السلام درباره جبر و اختیار می‌فرماید: لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین. نویسنده خواسته است به این حدیث شریف، که موضوع آن از مسائل مهم کلامی و مورد مناقشه در آن زمان بوده است، اشاره

(۱). همان.

(۲). محض نمونه، ر.ک: اسد حیدر، الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۶۹-۷۶.

(۳). ترجمه مدخل، ص ۲۸۹ از همین کتاب.

ص: ۳۰۲

کند. اما باید توجه داشت که در آموزه‌های شیعی از این حدیث با عنوان «امر بین الامرین» یاد می‌کنند، نه قدر. همچنین باید توجه داشت که در این روایت در مقابل جبر، واژه تفویض به کار رفته است، نه واژه اختیار.

در واقع بنابر ترسیم دقیق امام علیه السلام، نظر نهایی شیعه در این مسئله که در یک سوی آن مجبور بودن کامل انسان، و در سوی دیگر تفویض و واگذار شدن همه افعال انسانی به او قرار دارد، اعتقاد به نوعی اختیار است که نه نافی آزادی انسان است و نه خداوند را به منزله مجبورکننده انسان در تمام اعمال خیر و شر خود می‌شناسد. «۱»

۱۱. مسأله جانشینی اسماعیل

تعیین اسماعیل در مقام جانشین از سوی امام صادق علیه السلام سخنی است که اسماعیلیه مدعی آن‌اند و شیعیان امامی به هیچ روی آن را نمی‌پذیرند. آنان در عوض نصوص و تصریحات فراوانی را شاهد می‌آورند که در آنها امام علیه السلام بر جانشینی امام موسی کاظم علیه السلام تأکید دارد.

مسئله جانشینی اسماعیل، با گزارشهایی نیز که از روش و منش اسماعیل در منابع تاریخی آمده است، سازگاری ندارد. بنابراین گزارشها، اسماعیل با گروههای تندروی نشست و برخاست داشت که مطرود امام علیه السلام بودند. «۲»

۱۲. «... که امام جعفر [علیه السلام] را امام پنجم می‌دانستند...». «۳»

پیروان محمد بن اسماعیل امام جعفر صادق علیه السلام را مانند شیعیان امامی، امام ششم می‌دانند، و محمد بن اسماعیل را هفتمین امام و مهدی موعود. «۴»

۱۳. «... عبد الله برادر اسماعیل را که از مادر یکی...». «۵»

این سخن کاملاً اشتباه است. مسلم است که پدر عبد الله و اسماعیل امام

(۱). برای مثال، ر. ک: محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸.

(۲). برای اطلاع بیشتر، ر. ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مقاله «اسماعیل».

(۳). ترجمه مدخل، ص ۲۸۹ از همین کتاب.

(۴). برای اطلاع بیشتر، ر. ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مقاله «اسماعیلیه».

(۵). ترجمه مدخل، ص ۲۹۰ از همین کتاب.

ص: ۳۰۳

جعفر صادق علیه السلام است.

۱۴. «عبد الله چند هفته بعد درگذشت». «۱»

طبق نقل منابع شیعی، عبد الله تا هفتاد روز پس از وفات پدر زنده بود، «۲» و پس از آن درگذشت، و معمولاً برای هفتاد روز «چند هفته» به کار نمی‌رود.

صحیح آن «سمیطیه» یا «سمطیه» است؛ گروهی به ریاست «یحیی بن ابی السمیط» که محمد، فرزند امام صادق علیه السّلام را امام می‌دانستند و امامت را در فرزندان او موروثی می‌شمردند. «۴»

۱۶. «کھانت، سحر و جادو ... مسئله مرموز جفر ...» «۵»

در برخی از کتب روایی شیعه هنگام ذکر منابع علم امام علیه السّلام از اموری همچون صحیفه، جفر، جامعه و مصحف فاطمه علیها السّلام سخن به میان آمده که اینها نسل به نسل از امامی به امام دیگر منتقل می‌شده و امام علیه السّلام از مطالب آنها استفاده می‌کرده و مواردی را به صراحت منبع برخی از معلومات خود می‌خوانده است.

منابع مزبور بنابراین روایات عمدتاً شامل احکام فقهی حلال و حرام، علم انبیای پیشین، علم دانشمندان بنی اسرائیل و پیشگوییهای درباره حوادث آینده بوده است، «۶» و در خصوص جفر در روایتی منسوب به امام صادق علیه السّلام، تعریفی به این قرار آمده است: وعاء من آدم فیه علم التبین و الوصیین و علم العلماء الذین مضوا من بنی اسرائیل؛ «جفر مخزنی است از چرم که علم پیامبران، اوصیا و علم دانشمندان گذشته بنی اسرائیل در آن است».

در هیچ منبع شیعی و بلکه غیرشیعی سخنی از وجود اموری همچون کھانت،

(۱). همان

(۲). ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، ص ۸۹.

(۳). ترجمه مدخل، ص ۲۹۰ از همین کتاب.

(۴). همان، ص ۸۷.

(۵). ترجمه مدخل، ص ۲۹۰ از همین کتاب.

(۶). محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۴ - ۳۵۰.

ص: ۳۰۴

سحر و جادو در این کتب، به میان نیامده است.

۱۷. «... همچنین یکی از پیران صوفی به شمار می‌آید». «۱»

با مروری بر زندگانی امام صادق علیه السلام درمی‌یابیم که او در زندگانی خود نه تنها مشی تصوف را برنگزید، بلکه در مقابل برخی سران تصوف در زمان خود، همچون سفیان ثوری و عباد بن کثیر بصری، موضع گرفت و باورهای آنان همچون لزوم پوشیدن لباس خشن را به نقد می‌کشید. «۲»

اما به هر روی، بعدها برخی از صوفیه برای مشروعیت بخشیدن به سلسله‌های خود، آن حضرت علیه السلام را یکی از اقطاب خود معرفی کردند؛ چنان‌که درباره دیگر امامان علیه السلام و به ویژه امام علی علیه السلام نیز چنین سوء استفاده‌هایی صورت گرفت.

۱۸. «... چنین روایاتی برای تعیین نظرات واقعی او در زمینه‌ای خاص تقریباً بی‌فایده است». «۳»

«بی‌فایده» تعبیری غیرمنصفانه درباره حجم روایات پرشمار امام صادق علیه السلام در علوم گوناگونی همچون فقه، تفسیر و کلام است؛ به گونه‌ای که شیعه امامیه هویت مستقل فقهی و کلامی خود را با آن حضرت علیه السلام به دست آورده است و در منابع عظیم فقهی و کلامی خود برای هر مسئله می‌کوشد تا به سخنی از آن حضرت علیه السلام استناد کند.

در مجامع روایی، فقهی و کلامی شیعه بیشترین استناد به اقوال آن حضرت علیه السلام باز می‌گردد. روایات منقول از آن حضرت علیه السلام حتی در علم کلام چنان فراوان است که برخی دانشمندان شیعی مانند شیخ صدوق (۳۸۱ ق) در عقاید، کتبی همانند التوحید نگاشته‌اند و به روایات آن حضرت علیه السلام بیش از دیگر امامان استناد کرده‌اند. همچنین کتابی مانند اصول کافی کلینی (۳۲۹ ق) مملو از روایات آن حضرت علیه السلام در مسائل مختلف کلامی است که بسیاری از این روایات با نقادیه‌های سندی و محتوایی قابل اثبات بوده، استناد به آنها موجه است.

(۱). ترجمه مدخل، ص ۲۹۰ از همین کتاب.

(۲). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۶۰، ۳۶۱.

(۳). ترجمه مدخل، ص ۲۹۰ از همین کتاب.

ص: ۳۰۵

منابع و مأخذ

۱. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة فی معرفة الاثمة، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق.

۲. جندی، عبد الحلیم، الامام جعفر الصادق علیه السلام، تحقیق شیخ احمد جاسم المالکی، المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الاسلامیه، طهران، ۱۴۲۴ ق.

۳. حیدر، اسد، الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، چاپ سوم، دار الکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۴. خویی، سید ابو القاسم، معجم رجال الحديث، بیروت، ۱۴۰۳.
۵. صفری، نعمت الله، نقش تقیه در استنباط، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۱.
۶. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی.
۷. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۸. موسوی بجنوردی، کاظم، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۹ ش.
۹. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، تعلیق سید محمد صادق بحر العلوم.

ص: ۳۰۷

امام موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام

نویسنده: ئی. کلبرگ (E. Kohlberg)

مترجم: حسین مسعودی

ص: ۳۰۹

[متن ترجمه]

موسی کاظم [علیه السلام]

موسی کاظم [علیه السلام] «کسی که خویشتنداری می‌کند» یا «کسی که ساکت می‌ماند» امام هفتم شیعیان دوازده امامی است. او با کنیه‌ها و القابی چون ابو الحسن اول (یا ماضی)، ابو ابراهیم، ابو علی، و عبد صالح، شناخته می‌شود. او در ابواء (بین مکه و مدینه) یا در مدینه و در ۷ صفر سال ۱۲۸ ق / ۸ نوامبر ۷۴۵ م، متولد شد.

تاریخهای دیگری که مطرح گردیده‌اند از این قرارند: ذو الحجه سال ۱۲۷ ق / سپتامبر ۷۴۵ م، و ۱۲۹ ق / ۷۴۶-۷۴۷ م. مادرش حمیده (یا حمیده) بنت صاعد بربریه (یا اندلسیه) یک ام ولد بود که از یک برده‌فروش بربر خریداری شد. غالبا از او با لقب مصفّه (یعنی پاک شده) یاد می‌کنند.

از دوران اولی زندگانی [امام] کاظم اطلاعات ناچیزی در دست است. در اثری از زیدی ناصر اطروش (متوفای ۳۰۴ ق/ ۹۱۷ م) آمده است که [امام] کاظم در قیام محمد بن عبد الله علیه عباسیان در سال ۱۴۵ ق/ ۷۶۲ م، شرکت کرده است (قس).

W. Madelung, Der Imam al- Qasim ibn Ibrahim, Berlin ۱۹۶۵, ۱۶۰

؛ همچنین ر. ک: ابو الفرج اصفهانی، ص ۲۷۷). او برای اولین بار هنگام وفات پدرش [امام] جعفر صادق در سال ۱۴۸ ق/ ۷۶۵ م شهرت یافت. این واقعه به ایجاد انشعاب و چند دستگی در جامعه شیعه بر سر مسئله جانشینی [امام] صادق

ص: ۳۱۰

انجامید. پسر [امام] صادق به نام اسماعیل، که به جانشینی او تعیین شده بود، پیش از پدرش درگذشت؛ اما پسر دوم [امام] صادق به نام عبد الله، مدت کوتاهی پس از پدرش وفات کرد و هیچ فرزند پسری از خود بر جای نگذاشت. با وجود این، این دو پسر، هر دو پیروانی داشتند، که به ترتیب عبارت‌اند از: اسماعیلیه نخستین و فطحیه. همچنین گروهی به نام سمیطیه (یا سمطیه، شمیطیه) پدید آمد.

آنان استدلال کردند که مقام امامت به فرزند دیگر [امام] صادق به نام محمد می‌رسد. گروه دیگری نیز به نام ناووسیّه به وجود آمد که تأکید می‌ورزیدند [امام] صادق نمرده است و با عنوان مهدی موعود ظهور خواهد کرد. در مقابل، طبق عقیده شیعه اثنا عشری، کاظم [علیه السلام] از پیش و در سنین کودکی از سوی پدرش، امام آینده معرفی شده بود. برخی از شیعیان سرشناس، از امامت [امام] کاظم حمایت کردند، از جمله هشام بن حکم، اما دیگران تا مدتی از پذیرش این امر خودداری ورزیدند.

به‌طوری که شایع است وقتی خبر وفات [امام] صادق به خلیفه عباسی ابو جعفر منصور (دوره خلافت: ۱۳۶-۱۵۸ ق/ ۷۵۴-۷۷۵ م) رسید، وی جاسوسانی به مدینه فرستاد تا هویت جانشین تعیین شده را کشف کنند و او را بکشند. می‌گویند [امام] صادق این حرکت را پیش‌بینی کرده بود و مدت کوتاهی پیش از وفاتش شایع ساخت که او پنج جانشین تعیین کرده است، از جمله منصور (در رتبه اول) و موسی کاظم؛ بنابراین نقشه خلیفه نقش بر آب شد.

[امام] کاظم سیاست تسلیم و سکوت را در پیش گرفت. او خود را وقف عبادت و تفکر کرد و همانند پدرش، آموزه‌های شیعی را در میان شاگردانش رواج داد. اما این امر، او را از آزار و اذیت عباسیان در امان نگاه نداشت. پسر و جانشین منصور، به نام مهدی (دوره خلافت: ۱۵۸-۱۶۹ ق/ ۷۷۵-۷۸۵ م) [امام] کاظم را به بغداد آورد و او را زندانی کرد. می‌گویند در آنجا [امام] کاظم تحت نظر

ص: ۳۱۱

رئیس نظمیه یعنی مسیب بن زهیر ضبی (متوفای ۱۷۵ ق/ ۷۹۱-۷۹۲ م، یا ۱۷۶ ق/ ۷۹۲-۷۹۳ م) قرار گرفت، و او نیز یکی از پیروان [امام] کاظم شد. اگر این روایت صحیح باشد، دستگیری [امام] کاظم، قاعدتا نمی‌توانسته در زمان ولایت

مسیب بر خراسان، صورت گرفته باشد؛ چرا که دوره ولایت او بین سالهای ۱۶۳ و ۱۶۶ ق / ۷۷۹ - ۷۸۰ و ۷۸۲ - ۷۸۳ م. بوده است (ر. ک: طبری، ج ۳، ص ۵۰۰ - ۵۰۱، ۵۱۷. طبق یک روایت کم اعتبارتر، سال ۱۶۶ ق / ۷۸۲ - ۷۸۳ م، سال انتصاب مسیب در مقام والی است. ر. ک: خطیب بغدادی، ج ۱۳، ص ۱۳۷). ظاهراً دوره حبس [امام] کاظم کوتاه بوده است. به طوری که شایع است، آزادی او پس از رؤیایی اتفاق افتاد که در آن، علی بن ابی طالب [علیه السلام] بر مهدی [عباسی] ظاهر شد، و به سبب دستگیری [امام] کاظم بر او عتاب کرد. مهدی، از [امام] کاظم قول گرفت که علیه او و فرزندان دست به شورش نزند؛ سپس سه هزار دینار به امام داد و او را به مدینه بازگرداند (قس. طبری، ج ۳، ص ۵۳۳).

طبق برخی روایات، پس از شکست قیام حسین بن علی صاحب فخر در سال ۱۶۹ ق / ۷۸۶ م، بار دیگر [امام] کاظم در مخاطره قرار گرفت. اگرچه [امام] کاظم از حمایت این قیام خودداری کرده بود و به حسین هشدار داده بود که کشته خواهد شد، خلیفه هادی (دوره خلافت: ۱۶۹ - ۱۷۰ ق / ۷۸۵ - ۷۸۶ م) امام را متهم ساخت که عامل تحریک این قیام بوده است، و نقشه قتل وی را کشید. اما قاضی ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم، هادی را از این تصمیم منصرف کرد و هادی پس از مدت کوتاهی درگذشت. می‌گویند [امام] کاظم، دعایی معروف به جوشن (زره) را به شکرانه آزادی‌اش خواند (ر. ک: ابن طاووس، مهج الدعوات، تهران ۱۳۲۲، ص ۲۱۷ و صفحات بعد).

[امام] کاظم تا زمان به قدرت رسیدن هارون الرشید (دوره خلافت: ۱۷۰ - ۱۹۳ ق / ۷۸۶ - ۸۰۹ م) در مدینه ماند. خلیفه نه سال از دوره خلافتش، [امام] کاظم را

ص: ۳۱۲

زندانی کرد. روایات مختلفی درباره سابقه و زمینه این رویداد بیان شده است.

بنابر یک روایت، هارون الرشید توجه خویش را به دیدگاه‌های هشام بن حکم معطوف ساخت، و چون این دیدگاه‌ها را خطرناک یافت، فرمان دستگیری امام را صادر کرد. بر طبق روایتی دیگر، [امام] کاظم قربانی توطئه‌های دربار عباسی شد:

هنگامی که هارون الرشید، پسر خویش محمد (خلیفه امین آینده) را تحت مراقبت جعفر بن محمد اشعث قرار داد (که بین سالهای ۱۷۰ و ۱۷۱ ق / ۶۷۶ - ۶۷۷ و ۷۸۷ - ۷۸۸ م، ریاست دیوان خاتم را بر عهده داشت، و بعداً تا سال ۱۷۳ ق / ۷۹۰ م، والی خراسان بود)، وزیر هارون یعنی یحیی بن خالد بن برمک، از آن بیم داشت که اگر پسر هارون خلیفه شود، جعفر بن محمد ترقی خواهد کرد و بدین‌سان موقعیت ممتاز برآمده به خطر خواهد افتاد. بنابراین یحیی تصمیم گرفت که با افشای روابط جعفر با علویان او را بی‌اعتبار سازد. برای این منظور او از کمک برادرزاده و رازدار [امام] کاظم یعنی محمد (یا علی) بن اسماعیل بن جعفر بهره برد، که اطلاعاتی را درباره شبکه مالی علویان به یحیی داد. سپس یحیی به هارون الرشید گفت که جعفر بن محمد جزو شیعیان [امام] کاظم است و برای او پول خمس می‌فرستد و نیز [امام] کاظم از سراسر دنیا هدایایی دریافت می‌کند و همچنین [امام] کاظم ملکی (ضیعه) به نام یسیر (نامهای دیگر آن بسریه، بشریه، یسیره، یسیریه) به مبلغ سی هزار دینار خریده است. در روایات دیگر آمده است که به خلیفه اطلاع داده بودند مردم به امامت [امام] کاظم معتقدند و او قصد دارد علیه هارون الرشید شورش کند. کسانی که امام را لو داده‌اند گهگاه چنین معرفی شده‌اند: برادرش محمد یا ابو عبد

الله یعقوب بن داوود زیدی. این امر درباره یعقوب نامحتمل است زیرا در آن زمان، یعقوب مردی علیل و نابینا بود؛ افزون بر این، او را شخصی دانسته‌اند که به فرار علویان از دست حکومت کمک می‌کرد و بعید بوده که چنین شخصیتی به [امام] کاظم خیانت کند.

ص: ۳۱۳

هارون الرشید از فرصت زیارت مکه و مدینه استفاده کرد تا [امام] کاظم را دستگیر کند. می‌گویند این زیارت یا یک عمره بوده (در ماه رجب سال ۱۷۹ ق / سپتامبر - اکتبر ۷۹۵ م، یا رمضان سال ۱۷۹ ق / نوامبر - دسامبر ۷۹۵ م) یا یک حج تمتع بوده است (در ذو الحجه سال ۱۷۹ ق / فوریه - مارس ۷۹۶ م). به گفته برخی منابع، [امام] کاظم را مستقیماً به بغداد فرستادند. بنابر روایات دیگر که ظاهراً موثق‌ترند، وی را ابتدا به بصره بردند و والی آن شهر، عیسی بن جعفر بن منصور، یک سال او را زندانی کرد. سپس هارون الرشید دستور قتل امام را صادر کرد، اما عیسی که تحت تأثیر زهد و تقوای امام قرار گرفته بود از اجرای این دستور سرپیچید و در عوض امام را به بغداد فرستاد. امام تحویل فضل بن ربیع (که در سال ۱۷۹ ق / ۷۹۵ م، به سمت حاجب منصوب شده بود) گردید و در منزل خود تحت نظر قرار گرفت. می‌گویند هارون الرشید به دلیل خوابی که دیده بود مدتی او را آزاد ساخت، اما بار دیگر وی را دستگیر کرد. بعداً، [امام] کاظم به فضل بن یحیی برمکی سپرده شد، و او نیز امام را در منزل تحت نظر قرار داد، اما با او رفتاری محترمانه داشت.

[امام] کاظم می‌توانست با پیروانش، که در این زمان شامل شیعیان محلی و بومی نیز می‌شدند ارتباط داشته باشد. یکی از آنان علی بن یقطین (متوفای ۱۸۲ ق / ۷۹۸ م) بود که [امام] کاظم از او خواست تا با استفاده از نفوذ خود در بین حکام، به شیعیان کمک کند. این امر در راستای این دیدگاه [امام] کاظم بود که خدمت برای یک حکومت نامشروع (یعنی عباسیان در آن زمان) اگر در راه پیشبرد آرمان شیعه باشد، جایز است. علی بن یقطین نیز همچون یک مأمور مالی برای [امام] کاظم عمل می‌کرد و هدایای با ارزشی برای وی می‌فرستاد (ر. ک:

W. Madelung, A treatise of the Sharif al-Murtada on the legality of working for the government, in BSOAS, xliii [۱۹۸۰], ۱۷- ۱۹.)

ص: ۳۱۴

وقتی هارون (که در آن زمان در رقه بود) خبرهایی درباره اوضاع نسبتاً راحت [امام] کاظم دریافت کرد، با عصبانیت نامه‌ای برای فضل نوشت و دستور داد که [امام] کاظم را بکشد. یک روایت حاکی از آن است که فضل از انجام این کار خودداری ورزید و یکصد ضربه شلاق خورد، و [امام] کاظم به رئیس نظمیه، یعنی سندی بن شاهک (پدر بزرگ کشاجم شاعر) تحویل شد. پدر فضل یعنی یحیی بن خالد با عجله به رقه رفت و در تلاش برای فرونشاندن خشم خلیفه و راضی ساختن او، قول داد که مطابق خواست خلیفه عمل کند. هارون الرشید دستور قتل [امام] کاظم را تکرار کرد؛ یحیی به بغداد بازگشت و پیغام [خلیفه] را به سندی داد، و او نیز با دادن رطب مسموم به [امام] کاظم، او را به قتل رساند.

روایتی دیگر، فضل را شخصی توصیف کرده است که [امام] کاظم را مسموم ساخت. طبق گزارش سوم، [امام] کاظم را درون فرشی پیچیده، آن قدر لگدکوب کردند تا وفات یافت. در نهایت، باید خاطرنشان ساخت که طبری در جلد سوم کتابش (ص ۶۴۹) وفات [امام] کاظم را بدون هیچ توصیفی ذکر می‌کند و تلویحا بیان می‌دارد که او به علل طبیعی درگذشت. در واقع این نظر اکثر نویسندگان سنی است، و برخی از دانشمندان معاصر نیز آن را پذیرفته‌اند (مثلا، ف. عمر در مقاله هارون الرشید [در دائرة المعارف اسلام] و

A. Clot, Haroun al- Rachid et le temps de Mille et Une Nuits, Paris ۱۹۸۶, ۹۱

. تاریخهایی که معمولا برای وفات امام ذکر کرده‌اند عبارت‌اند از: ۶، ۲۴ یا ۲۵ رجب سال ۱۸۳ ق/ ۱۳ یا ۳۱ آگوست یا سپتامبر ۷۹۹ م. تاریخهای دیگر عبارت‌اند از: ۱۸۱ ق/ ۷۹۷-۷۹۸ م، رجب ۱۸۲ ق/ آگوست - سپتامبر ۷۹۸ م، رجب ۱۸۴ ق/ جولای - آگوست ۸۰۰ م، ۱۸۶ ق/ ۸۰۴ م، و ۱۸۸ ق/ ۸۰۴ م. او در زندان (یا مسجدی) نزدیک دروازه کوفه معروف به مسیب (برگرفته از نام مسیب بن زهیر) درگذشت.

نحوه وفات [امام] کاظم آن‌گونه که در منابع اثنا عشری توصیف گشته،

ص: ۳۱۵

متکلمان اثنا عشری را با مشکلی مواجه ساخته است، و آن اینکه اگر [امام] کاظم، که عالم بر همه چیز فرض می‌شود، از پیش زمان و چگونگی وفات خویش را می‌دانست اما برای پیشگیری از آن اقدامی نکرد، آیا وی به مرگ خویش کمک نکرده است (معین علی نفسه)؟ یک پاسخ به این سؤال که منسوب به پسر [امام] کاظم یعنی امام هشتم علی الرضا [علیه السلام] است، این است که در واقع [امام] کاظم از رحلت قریب الوقوع خویش آگاه بود و همه اقدامات لازم را ترتیب داده بود، اما در همان لحظه حساس، خداوند او را درباره این امر دچار فراموشی ساخت (القی علی قلبه النسیان؛ «فراموشی را بر قلب او افکند»). طبق روایتی دیگر، فضل بن یحیی برمکی، سه روز پیاپی برای [امام] کاظم میوه مسموم آورد، اما امام به آن دست نزد. هنگامی که روز چهارم غذا را آوردند، امام صدا زد: «الاهی، تو می‌دانی که اگر پیش از امروز آن را خورده بودم به هلاک خویش کمک کرده بودم». سپس او میوه را خورد و بیمار شد. روز بعد طبیبی نزد او فرستادند تا وی را معاینه کند. [امام] کاظم ابتدا توجهی به او نکرد؛ اما با اصرار طبیب، سرانجام، کف دست خود را که بر اثر سمّ به سبزی گراییده بود به وی نشان داد. آن‌گاه طبیب به عباسیان گفت که [امام] کاظم کاملا آگاه است که او را مسموم کرده‌اند.

[امام] کاظم مدت کوتاهی پس از آن درگذشت (ابن بابویه، عیون، ج ۱، ص ۸۶-۸۸؛ همو، امالی، ص ۱۳۰-۱۳۱). معنای ضمنی این مطلب آن است که امام دقیقا تاریخ وفات خویش را می‌دانسته، و بنابر همین آگاهی، سمّ را خورده است.

در داستانی مشابه، یکی از دانشمندان مشهور بغداد توصیف می‌کند که چگونه مدت کوتاهی قبل از وفات [امام] کاظم، سندی [ابن شاهک] هشتاد نفر از سران جماعت را گرد آورد و آنان را نزد [امام] کاظم برد تا- بنا به گفته او- شایعات مبنی بر

بدرفتاری با امام را تکذیب کند. [امام] کاظم اذعان داشت که برای او زندگی راحتی فراهم ساخته بودند، اما سپس افزود: «به من هفت (یا نه) خرمای مسموم

ص: ۳۱۶

دادند؛ من فردا (از شدت اثرات سم) رنگ پریده و بیمار خواهم شد و پس فردا خواهم مرد». این دانشمند سنی روایت می‌کند: «در آن هنگام، سندی بن شاهک را دیدم که همچون برگ نخلی به خود می‌لرزید» (کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۵۸-۲۵۹؛ ابن بابویه، عیون، ج ۱، ص ۷۹). روایتی دیگر بیان می‌دارد که امام در انجام آنچه می‌خواست، آزاد نبود، و او را به خوردن رطبه‌های مسموم مجبور کردند (ابن بابویه، عیون، ج ۱، ص ۷۰-۷۲).

طبق برخی روایات شیعی، وفات [امام] کاظم نتیجه مستقیم گناهان جامعه‌اش بود. همان‌گونه که [امام] کاظم توضیح می‌دهد خداوند از شیعیان خشمگین بود و به امام گفت که بین قربانی کردن خویش برای نجات پیروانش و کشته شدن آنان، یکی را انتخاب کند. او حفظ شیعه را به بهای از دست دادن جان خود، برگزید (کلینی، ج ۱، ص ۲۶۰). مجلسی (مرآة العقول، تهران، ۱۴۰۴ ق/ ۱۹۸۴ م، و سالهای بعد، ج ۳، ص ۱۲۶-۱۲۷) توضیح می‌دهد که خشم خداوند از شیعه، ناشی از بی‌وفایی و سرپیچی آنان از امام، و نیز ترک کردن تقیه (حفظ خود از طریق تظاهر و پنهان سازی) بود. این ترک کردن تقیه باعث شد که هویت امام بر همگان روشن شود، و این به نوبه خود موجب دستگیری او گردید.

پس از وفات [امام] کاظم، سندی (یا هارون الرشید) نمایندگان هاشمیون، طالبیون و دیگر سرشناسان بغداد را گرد آورد، پوشش از چهره امام کنار زد و آنان را وادار ساخت که تصدیق کنند هیچ نشانه‌ای از قتل و جنایت در کار نیست؛ آنگاه پیکر [امام] کاظم را غسل دادند، کفن کردند و به خاک سپردند. بنابر روایتی دیگر، پیکر [امام] کاظم را بر روی پلی در بغداد نهادند تا این عقیده را در میان برخی از شیعیان که او قائم است، یا اینکه نمرده یا دوباره زنده شده، و اینکه او در حال غیبت است تا زمانی که دوباره ظهور کند، ابطال کنند. او در قبرستان اشراف عرب در شمال غربی بغداد (مقابر شونیزی یا مقابر قریش) در باب التبن («دروازه

ص: ۳۱۷

کاه»، در ناحیه‌ای که به کاظمیه معروف شد، دفن گردید. (قس. ۵- ۱۶۰، Baghdad, Le Strange). ابتدا، زیارت مرقد او خالی از خطر نبود. نقل است که [امام] رضا فرموده است، هنگامی که ورود به محوطه خیلی خطرناک باشد، زیارت باید از پشت یک پرده (حجاب) یا یک دیوار (جدار) صورت گیرد. اما سرانجام حرم [امام] کاظم به همراه حرم نوه‌اش یعنی امام نهم، محمد جواد [علیه السلام]، به یکی از مهم‌ترین مراکز زیارتی در عراق تبدیل شد [ر. ک: مدخل کاظمین- KAZIMAYN].

شمار فرزندان [امام] کاظم آن‌گونه که در منابع بیان شده، بین ۳۳ و ۶۰ متغیر است. برخی از روایات، ۱۸ (یا ۱۹) پسر و ۲۳ دختر برشمرده‌اند. طبق یک روایت، [امام] کاظم (بنا به دلایلی که توضیح داده نشده) ازدواج دخترانش را ممنوع ساخت. هیچ

یک از آنان ازدواج نکردند، بجز ام سلمه که در مصر با قاسم ابن محمد بن جعفر بن محمد ازدواج کرد (یعقوبی، ج ۲، ص ۴۱۵).

[امام] کاظم به سبب زهد و تقوایش معروف بود. یکی از زهاد به نام شقیق بن ابراهیم بلخی (متوفای ۱۹۴ ق / ۸۰۹ - ۸۱۰ م) که [امام] کاظم را در سال ۱۴۹ ق / ۷۶۶ - ۷۶۷ م، در قادسیه ملاقات کرد معتقد بود وی مردی مقدس (ولی الله / من الابدال) است (طبری، دلائل الامامه، ص ۱۵۵؛ نبهانی، جامع کرامات الاولیاء، قاهره ۱۳۲۹، ج ۲، ص ۲۶۹ - ۲۷۰)، و صوفیانی چون معروف کرخی (متوفای ۲۰۰ ق / ۸۱۵ - ۸۱۶ م) و بشر حافی (متوفای ۲۲۷ ق / ۸۴۱ - ۸۴۲ م) را نیز با وی مرتبط ساخته‌اند

H. Algar, Imam Musa al- Kazim and Sufi Tradotion, in Islamic Culture, Ixiv[۱۹۹۰], ۱- (۱۴)

همچنین [امام] کاظم یک مجادله‌گر توانمند بود. او در جوانی ابو حنیفه را [در بحث] به سکوت کشاند؛ و مسیحیانی که برای مباحثه درباره مسائل دینی نزد وی

ص: ۳۱۸

آمده بودند، به اسلام گرویدند. معجزات گوناگونی به [امام] کاظم نسبت می‌دهند. [امام] رضا خبر می‌دهد که او در گهواره سخن می‌گفت. در واقع، از همان گهواره بود که او به یکی از شیعیان کوفه به نام یعقوب بن سراج فرمود که نام نوزاد دخترش را تغییر دهد چرا که آن نام (حمیراء، لقب عایشه) منفور خداوند است (البته شایان ذکر است که طبق برخی منابع شیعی، از جمله ارشاد مفید، یکی از دختران [امام] کاظم عایشه نام داشت). او می‌توانست به تمام زبانها سخن بگوید، و با پرندگان و حیوانات (از جمله یک شیر) سخن می‌گفت. هنگامی که درخت بریده شده‌ای را لمس کرد، آن درخت سبز شد و میوه داد.

وفات [امام] کاظم به ایجاد شاخه خاصی از شیعه انجامید. گروهی از شیعیان وفات او را انکار کرده، مدعی شدند که او غایب گشته و با عنوان مهدی باز خواهد گشت. مخالفان، این گروه را واقفه نامیدند، یعنی «کسانی که توقف کردند»؛ زیرا آنان سلسله امامت را با [امام] کاظم خاتمه داده، انتقال امامت به پسرش را زیر سؤال بردند. آنان همچنین به صورتی توهین‌آمیز، به مملو (مخفف کلاب مملو، یعنی «سگهای خیس شده در باران») معروف‌اند، که یا اشاره به حالت پست آنان است، یا به بوی بد آنان که مانند بوی سگهای خیس شده، ظاهراً متعفن‌تر از بوی یک جسد است). بسیاری از واقفیان که اکثراً کوفی بودند در متون خاصی، از نظریه غیبت امام هفتم دفاع کردند که از این آثار تنها عناوین آنها (و گزیده‌هایی از آنها) باقی مانده است. جوان‌ترین این نویسندگان، به نام حسن بن محمد بن سماعی صیرفی کوفی، در سال ۲۶۳ ق / ۸۷۶ - ۸۷۷ م، درگذشت.

واقفیه که قدیمی‌ترین نمونه شیعه «هفت امامی» هستند، ظاهراً در اواخر قرن سوم ق/نهم م، با اثنا عشری که الگوی واقفیه را در غیبت آخرین امام اقتباس نمودند درهم آمیختند (ر. ک: ۹-۳۸, Halm, Schia). برعکس، به نظر نمی‌رسد که آموزه اثنا عشری درباره غیبت «صغرا» و «کبرا» خاستگاه واقفی داشته باشد.

ص: ۳۱۹

در عوض، در روایات از آن خبر داده شده است؛ مانند روایت [امام] جعفر صادق (که شاید اشاره به دو موقعیتی دارد که در آن [امام] کاظم از مدینه بیرون برده خواهد شد) که پیش‌بینی می‌کند پسرش دو بار غایب خواهد شد (انّ لابی الحسن غیبتان)، به گونه‌ای که برخی ادعا خواهند کرد که او مرده است (طوسی، کتاب الغیبة، ص ۳۸؛ قس).

E. Kohlberg, From Imamiyya to Ithna ashariyya, in) BSOAS, xxxix[۱۹۷۶], ۵۳۱- ۵۹۲

. ممکن است انشعاب واقفی بنابر ملاحظات مالی - و نه صرفاً مذهبی - صورت گرفته باشد. [امام] کاظم نمایندگانی (قوام یا وکلا) در نقاط گوناگون داشت و می‌گویند پس از وفاتش برخی از آنان از تحویل دادن پولهایی که به ایشان سپرده شده بود به [امام] رضا خودداری ورزیده، استدلال کردند که [امام] موسی آخرین امام بود. یکی از این وکلا منصور بن یونس بزرگ کوفی بود. سایر وکلا عبارت بودند از علی بن حمزه بطائنی، که گویند سی هزار دینار به وی سپرده شده بود، زید بن مروان قدسی که هفتاد هزار دینار نزد وی بود، و وکیل [امام] کاظم در مصر به نام عثمان بن عیسی عامری رؤاسی (رواسی) که افزون بر مقدار زیادی پول، پنج (یا شش) کنیز (جواری) داشت که با پول امام خریده بود. طبق برخی روایات، عثمان بعداً پشیمان شد؛ کنیزها را آزاد ساخت و پولها را بازگرداند. روایات دیگر حاکی از آن است که او از پس دادن پولها خودداری ورزید اما کنیزها را آزاد کرد و آنان را شوهر داد (کشّی، رجال، ص ۴۹۹-۵۰۰؛ ابن بابویه، عیون، ج ۱، ص ۹۲؛ نجاشی، رجال، قم، ۱۴۰۷، ص ۳۰۰، ش ۸۱۷).

[امام] کاظم نقش مهمی در میان برخی از غلات شیعی ایفا کرد. می‌گویند مفضل بن عمر جعفری خطابی او را در زندان بغداد ملاقات و از او مراقبت می‌کرد؛ و [امام] کاظم او را «پدر دوم» خویش می‌نامید. عارف کوفی، محمد بن بشیر (یا بشیر) بنیان‌گذار بشیریّه - که از روی نام خودش نام‌گذاری شده - به الوهیت [امام]

ص: ۳۲۰

کاظم معتقد بود و ادعا می‌کرد که [امام] کاظم نمرده است بلکه صرفاً غایب شده و با عنوان مهدی باز خواهد گشت. می‌گویند که بشیر ادعا کرده که خود او نیز امام (یا پیغمبر) است تا زمانی که [امام] کاظم باز گردد (ر. ک: ۲۱۵, Halm, Gnosis). ۹-۲۳۵.

نویسندگان سنی عموماً [امام] کاظم را یکی از راویان موثق می‌دانند. با این حال معتقدند وی تنها روایات اندکی نقل کرده است. اثری به نام مسند موسی کاظم نوشته ابو بکر محمد بن عبد الله شافعی بزّاز (متوفای ۳۵۴ ق/ ۹۶۵ م) موجود

است) ۱۹۱، i، GAS. در میان شیعیان اثنا عشری، به [امام] کاظم شمار فراوانی مناجات، پاسخ به پرسشهای شرعی (از جمله سؤالاتی که برادرش علی بن جعفر از او پرسیده است، قس. ۲۱، no، ۸۵، ۵۳۵، i، GAS، و نیز [مطلبی با عنوان] وصیة فی العقل خطاب به هشام بن حکم، نسبت داده شده است. این وصیة به صورت یک نسخه کوتاه و یک نسخه بلند ثبت و ضبط شده است (به ترتیب در کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۳-۲۰؛ ابن شعبه، تحف العقول، ص ۲۸۳-۲۹۷).

می‌گویند اعقاب [امام] کاظم معروف به موسوی، امروزه حدود هفتاد درصد از سادات ایران را تشکیل می‌دهند Amir ۷-۲۶، ۱۹۸۵، London، Tahiri, the spirit of Allah.

ص: ۳۲۱

منابع و مآخذ

۱. ابن ابی حاتم الرازی، کتاب الجرح و التعديل، ج ۴ / ۱، ص ۱۳۹، ش ۶۲۵، حیدر آباد، ۱۳۷۲ ق / ۱۹۵۳ م.
۲. ابن الجوزی، صفة الصفوة، ج ۲، ص ۱۰۳-۱۰۵، حیدر آباد، ۱۳۵۵-۱۳۵۷.
۳. ابن الصباغ، الفصول المهمة، ص ۲۴۳-۲۵۶، تهران، ۱۳۰۳.
۴. ابن بابویه، امالی، ص ۱۲۹-۱۳۲، ۳۳۵-۳۳۸، نجف، ۱۳۸۹ ق / ۱۹۷۰ م.
۵. ابن حزم، جمهرة انساب العرب، چاپ عبد السلام محمد هارون، ص ۵۹-۶۲، قاهره، ۱۳۸۲ ق / ۱۹۶۲ م.
۶. ابن خلکان، وفيات الاعیان، چاپ احسان عباس، ج ۵، ص ۳۰۸-۳۱۰، بیروت، ۱۹۶۸-۱۹۷۲.
۷. ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول، ص ۲۸۳-۳۰۵، بیروت، ۱۳۹۴ ق / ۱۹۷۴ م.
۸. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۰۳-۴۴۲، نجف، ۱۳۷۶ ق / ۱۹۵۶ م.
۹. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۲۹۸-۳۰۳، نجف، ۱۳۵۶.
۱۰. ابو الفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، چاپ احمد صقر، ص ۴۹۹-۵۰۵، بیروت.
۱۱. احمد بن علی الطبرسی (طبرسی)، الاحتجاج، ص ۳۸۵-۳۹۵، بیروت، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م.
۱۲. الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۷-۳۲.
۱۳. الشریف المرتضی، امالی، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم، ج ۱، ص ۱۵۱-۱۵۲، ۲۷۵، قاهره، ۱۳۷۳ ق / ۱۹۵۴ م.

١٤. الشيخ المفيد، الاختصاص، ص ٤٨-٥٦، ١٩٢-١٩٣، ٢٠١-٢٠٢، نجف، ١٣٩٠ ق/ ١٩٧٠ م.
 ١٥. الصفار القمي، بصائر الدرجات، ص ٤٣-٤٤، ١٠٣، ١٢٦، ١٣٦، ٢٣٨، ٢٥٠-٢٥٢، ٢٥٤-٢٥٥، ٢٦٣-٢٦٤، ٢٦٦-٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٦، ٣٠١-٣٠٢، ٣٣٣، ٣٣٨-٣٤١، ٤٤٠-٤٤٢، ٤٧٢-٤٧٤، ٤٨١، ٤٨٣-٤٨٤، قم، ١٤٠٤.
 ١٦. العمري النسابة، المجدي في انساب الطالبين، چاپ احمد المهدوي الدامغاني، ص ١٠٦-١٠٧، قم، ١٤٠٩.
- ص: ٣٢٢
١٧. الفضل بن الحسن الطبرسي (طبرسي)، اعلام الوري، ص ٢٩٤-٣١٤، نجف، ١٣٩٠ ق/ ١٩٧٠ م.
 ١٨. باقر شريف القرشي، حياة الامام موسى بن جعفر: دراسة و تحليل، نجف ١٣٨٩-١٣٩٠ ق/ ١٩٧٠ م.
 ١٩. حميري، قرب الاسناد، ص ١٦٧-١٩٨، نجف، ١٣٦٩ ق/ ١٩٥٠ م.
 ٢٠. ذهبي، ميزان الاعتدال، ج ٣، ص ٢٠٩، ش ١٨٣٥، قاهره، ١٣٢٥.
 ٢١. سعد بن عبد الله القمي، المقالات و الفرق، چاپ محمد جواد، ص ٦٢-٦٣، ٨١، ٨٤، ٨٩-٩٤، ٩٩، ١٠٥-١٠٧، ١١٠، تهران، ١٩٦٣.
 ٢٢. سعيد بن هبة الله الراوندي، الخرائج و الجرائح، ص ٣٨-٤٤، ١٠١-١٠٣، ١٤٨-١٤٩، بمبئي، ١٣٠١.
 ٢٣. طوسي، كتاب الغيبة، ص ١٩-٥٠، نجف، ١٣٨٥.
 ٢٤. عباس القمي، الانوار البهيه، ص ١٥٢-١٧٢، بيروت، ١٤٠٤ ق/ ١٩٨٤ م.
 ٢٥. علي بن عيسى الاربلي، كشف الغمه، ص ٢-٤٨، قم، ١٣٨١.
 ٢٦. كشّي، رجال، ص ٣٤٤-٣٤٦، ٣٧٢-٣٧٣، ٣٨٦-٣٩٧، ٥٠٣، نجف [بي تا].
 ٢٧. كليني، الكافي، ج ١، ص ٢٥٨-٢٦٠، ٣٠٧-٣١١، ٤٧٦-٤٨٦، تهران، ١٣٧٥.
 ٢٨. مجلسي، بحار الانوار، ج ١١، ص ٢٣٠-٣١٧، (چاپ سنگي، ج ٤٨)، تهران، ١٩٥٦-١٩٧٤.
 ٢٩. محسن الامين، اعيان الشيعة، ج ٤/٣، ص ٣-٧٦، دمشق، ١٣٧٣ ق/ ١٩٥٤ م.
 ٣٠. محمد بن جرير بن رستم الطبري، دلائل الامامه، ص ١٤٦-١٧٤، نجف، ١٣٨٣ ق/ ١٩٦٣ م.

۳۱. محمد بن طولون، الاثمة الاثنی عشر (کتاب الشذرات الذهبیه فی تراجم الاثمة الاثنی عشری عند الامامیه) چاپ صلاح الدین المنجد، ص ۸۹-۹۳، بیروت، ۱۳۷۷ ق / ۱۹۵۸ م.

۳۲. محمد حسن آل یاسین، تاریخ المشهد کاظمی، بغداد، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م.

۳۳. هاشم البحرانی، مدینة المعاجز، ص ۳۷۷-۴۱۳، تهران، ۱۳۰۰ ق / ۱۸۸۲ م.

۳۴. همو، الفصول المختاره، ج ۲، ص ۹۹-۱۰۶، [بی جا]، [بی تا].

ص: ۳۲۳

۳۵. همو، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۷-۳۲، ۵۷-۹۲، نجف، ۱۳۹۰ ق / ۱۹۷۰ م.

۳۶. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۸۳، ۴۱۴-۴۱۵، بیروت، ۱۳۷۹ ق / ۱۹۶۰ م.

ص: ۳۲۵

نقد و بررسی

محمد موسی نوری

ص: ۳۲۷

نقد و بررسی دایرة المعارف اسلام چاپ هلند، به دست گروهی از مستشرقان مشهور و نامدار تألیف شده است. این دایرة المعارف، هرچند اطلاعات گسترده و ارزشمندی درباره فرهنگ اسلامی و مشاهیر مسلمانان به دست می دهد، خطاهای بسیار و لغزشهای نظرگیری دارد.

در نوشتاری که پیش روی دارید، مقاله امام کاظم علیه السلام از مدخلهای این دایرة المعارف، به قلم «ئی. کلبرگ»، بررسی و نقد می شود.

این مقاله از دو جنبه ساختاری و محتوایی قابل نقد و بررسی است.

الف) اشکالات ساختاری

این مقاله در قیاس با دیگر مقالات دایرة المعارف در باب زندگانی دیگر امامان شیعه، طولانی تر است، اما با این حال نتوانسته است همه ابعاد زندگانی امام هفتم را پوشش دهد، و چند مبحث مهم را اساساً از قلم انداخته، یا در حد اشاره به آنها پرداخته است، و در نتیجه آن گونه که شایسته است، نتوانسته امام را معرفی کند.

ص: ۳۲۸

اکنون به برخی موضوعاتی می پردازیم که در زندگانی امام کاظم علیه السلام اهمیت بسیار دارد و در مقاله بدانها پرداخته نشده است.

حیات علمی و فکری امام کاظم علیه السلام

از جنبه های بسیار مهم زندگانی امام موسی بن جعفر علیهما السلام حیات علمی و فکری آن حضرت است که در این مقاله به گونه ای بایسته کانون توجه قرار نگرفته، و نویسنده به معرفی چند اثر منسوب به امام کاظم علیه السلام بسنده کرده است؛ در حالی که در مصادر حدیثی شیعه، احادیث پرشماری در باب گستردگی و تنوع علوم آن حضرت به چشم می خورد.

امام جعفر صادق علیه السلام در این باره فرموده است: ان ابني هذا لو سألته عما بین دفتی المصحف لاجابک فیه بعلم. «۱» و همچنین آن حضرت فرمودند: و انه عالم علم العلماء. «۲»

امام کاظم علیه السلام وارث حوزه علمی بزرگ پدرش، امام جعفر صادق علیه السلام بود؛ حوزه ای که در آن چهار هزار نفر در علوم مختلف پرورش یافتند. امام هفتم نیز برنامه علمی پدر را پی گرفت و حوزه ای - اما نه به وسعت حوزه علمی پدرش - تشکیل داد و به تربیت شاگردان بزرگ در علوم گوناگون پرداخت.

سید بن طاووس در این زمینه می نویسد:

«گروه پرشماری از یاران و شیعیان خاص امام کاظم علیه السلام و رجال خاندان هاشمی در محضر آن حضرت گرد می آمدند و سخنان گهربار و پاسخهای ایشان به پرسشهای حاضران را یادداشت می کردند و هر حکمی را که در مورد پیشامدی صادر می فرمود، ضبط می کردند». «۳»

(۱). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۴.

(۲). همان، ص ۲۱.

(۳). شیخ عباس قمی، الانوار البهیة، ص ۱۷۰.

ص: ۳۲۹

بعد علمی آن حضرت بدان پایه بود که بنا به نقل شیخ مفید «فقیه‌ترین اهل زمانش به شمار می‌آمد». «۱»

ابن حجر هیثمی، محدث معروف اهل سنت در الصواعق المحرقة می‌نویسد:

«موسی کاظم علیه السلام وارث علوم و دانشهای پدر و دارای فضل و کمال بود». «۲» وی در ادامه می‌نویسد: «کان أعبد اهل زمانه و أعلمهم و أسخاهم». «۳»

آن حضرت به علمی چون لغت، تاریخ، نجوم، فقه، تفسیر، طب، و ... آگاهی داشت. «۴» تنوع و گستردگی علوم آن حضرت چنان بود که بین راویان به «عالم» معروف و مشهور بود.

شیوه رهبری امام کاظم علیه السلام

موضوع مهم دیگری که در حیات امام کاظم علیه السلام مطرح است، شیوه رهبری ایشان است.

آن حضرت به برخی یاران نزدیک خویش اجازه می‌داد تا در دستگاه حاکم کار کنند.

علی بن یقطين یکی از این افراد بود که با اجازه امام در دستگاه هارون سمت وزارت را بر عهده داشت تا حوایج مؤمنان را برآورده سازد. روایت شده است که علی بن یقطين از امام اجازه خواست تا دستگاه هارون را ترک کند، اما امام اجازه نداد و فرمود: لا تفعل فان لك انسا، و لا خوانك بك عزا، و عسى ان يجبر الله بك كسرا و يكسر بك فائرة المخالفين عن اوليائه، يا على كفارة اعمالكم الاحسان الى اخوانكم، اضمن لى واحده، اضمن لك ثلاثا اضمن لى ان لا تلقى احدا من اوليائنا الا قضيت حاجته و اكرمته، و

(۱). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۵.

(۲). ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۰۳.

(۳). همان.

(۴). برای آگاهی بیشتر در این باره، ر. ک: محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۰؛ ابی العباس حمیری، قرب الاسناد، ص ۱۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۱؛ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۸۳؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۵۹.

اضمن لك ان لا يظلك سقف سجن ابداء و لا ينالك حد سيف ابداء و لا يدخل الفقر بيتك ابداء، يا على من سرّ مؤمنا، فبالله بدا و بالنبي صلى الله عليه و آله ثنّی و بنائلث. «۱» فضل بن یونس نیز یکی دیگر از این افراد بود که با اجازه امام در دستگاه حاکم باقی ماند. «۲»

در مقابل، امام کاظم علیه السلام برخی دیگر از یاران خویش را از کار کردن در دستگاه حاکم باز می‌داشت، و این در مواردی بود که کار کردن در دستگاه ظلمه جز سود شخصی برای آن شخص نداشت.

ارتباط با شیعیان

روشهای برقراری ارتباط با شیعیان یکی از مباحث مهم در حیات امام هفتم است. ایشان در این باره روشهای زیر را به کار می‌گرفت:

گاهی اصحاب امام علیه السلام به ایشان نامه می‌نوشتند و گاه نیز امام علیه السلام با ارسال نامه به اصحاب با آنان ارتباط برقرار می‌کرد. در برخی مواقع، امام علیه السلام اصحاب و شیعیان را به جانشین خود امام رضا علیه السلام ارجاع می‌داد. گاه نیز این ارتباط با یک ملاقات سرّی برقرار می‌شد.

اما مهم‌ترین شکل برقراری ارتباط، از طریق وکلا صورت می‌گرفت. شبکه ارتباطی وکالت (سازمان وکالت) ابزاری برای برقراری ارتباط امامان با شیعیان در زمان عباسیان بود. امام علیه السلام نمایندگان و وکلایی را در مناطق مختلف بدین منظور تعیین می‌کرد. هدف اصلی این سازمان جمع‌آوری خمس، زکات، نذورات، هدایا، و ... از مناطق مختلف توسط وکلا و تحویل به امام، و نیز پاسخ‌گویی امام به پرسشهای فقهی و عقیدتی شیعیان و توجیه سیاسی آنان توسط وکیل امام بود.

این سازمان کاربرد مؤثری در پیشبرد اهداف و مقاصد امامان داشت. دوران امام

(۱). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۶.

(۲). همان، ص ۱۰۹.

ص: ۳۳۱

کاظم علیه السلام عصر اوج‌گیری سازمان وکالت بود؛ سازمانی که به‌طور مستقیم زیر نظر امام کاظم علیه السلام فعالیت می‌کرد. اما در این مقاله به فعالیتهای این سازمان هیچ اشاره‌ای نشده است؛ جز آنجا که به علل انشعاب واقفیه از شیعه اشاره می‌کند. نویسنده در آنجا چند تن از وکلای امام علیه السلام را که با موضوع انشعاب مرتبط است، نام می‌برد.

امام کاظم علیه السلام و مبارزه با انحرافات فکری

روپارویی امام با انحرافات فکری عصر خود، از دیگر مباحث مهمی است که مقاله بدان پرداخته است. امام هفتم در برابر مکاتب فکری انحرافی، مانند غلات، «۱» عمل‌کنندگان به رأی، و «۲» مشبهه «۳» ایستاد و با این انحرافات مبارزه کرد.

ب) اشکالات محتوایی

گذشته از اشکالات ساختاری، مطالبی در مقاله به چشم می‌خورد که اساساً مخدوش و قابل نقد است. اکنون به برخی از این موارد اشاره می‌شود:

۱. مفهوم «کاظم»

در آغاز مقاله، یکی از معانی «کاظم» (لقب امام هفتم) را «کسی که ساکت می‌ماند» دانسته است. اما حقیقت آن است که مسلمانان، به ویژه شیعیان، امام را به دلیل بردباری در برابر معاندان و فرونشاندن غیظ و خشم خویش در مقابل دشمنان به این لقب خواندند. «۴» بنابراین بهتر است کاظم را به «کسی که خشم خود را فرومی‌نشاند» ترجمه کنیم.

(۱). محمد بن حسن طوسی، رجال الکشی، نجف، آداب، ص ۴۰۸.

(۲). العطاردي، مسند الامام الكاظم، ج ۱، ص ۲۴۶.

(۳). محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر باب مجالسة اهل المعاصی.

(۴). ر. ک: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۸۲؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۷۹؛ ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۰۳.

ص: ۳۳۲

۲. شرکت امام کاظم علیه السلام در قیام محمد بن عبد الله

نویسنده مقاله از شرکت امام علیه السلام در قیام محمد بن عبد الله (نفس زکیه) بر ضد عباسیان در سال ۱۴۵ خبر داده است. اما با توجه به اینکه این قیام در عصر امام صادق علیه السلام رخ داده است، و از طرفی آن حضرت هیچ‌گاه با اقدامات سادات بنی الحسن موافق نبود، بعید به نظر می‌رسد که فرزند وی، امام کاظم علیه السلام در این قیام شرکت کرده باشد. «۱»

امام صادق علیه السلام در ماجرای قیام محمد بن عبد الله از مدینه خارج شدند و پس از سرکوبی قیام به دست عباسیان به مدینه بازگشتند. «۲»

پیش از قیام محمد بن عبد الله نیز، منصور از فتنه‌انگیزی عبد الله بن حسن و فرزندان نزد امام صادق علیه السلام گله کرد. حضرت اختلاف میان خود و آنها را یادآور شدند و آیه دوازدهم سوره حشر را قرائت فرمودند: لئن اخرجوا لا یخرجون معهم. «۳»

وانگهی اگر امام کاظم علیه السلام در این قیام شرکت می‌داشت، پس از سرکوبی قیام، منصور ایشان را به اتهام شرکت در قیام دستگیر می‌کرد، درحالی‌که چنین واقعه‌ای در تاریخ ثبت نشده است.

۳. تعیین اسماعیل بن جعفر به جانشینی امام صادق علیه السلام

نویسنده مقاله پس از آنکه درگذشت امام صادق علیه السلام را عامل بروز انشعاب و

(۱). اختلاف میان فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السلام زمانی پدید آمد که عبد الله بن حسن بن حسن، فرزندش محمد را قائم آل محمد معرفی کرد. پس از آن این اختلافات شدت یافت، تا جایی که در جریان بیعت علویان و عباسیان با نفس زکیه، امام صادق علیه السلام حضور نداشت، و وقتی در آن محفل از امام صادق علیه السلام سخن به میان آمد، عبد الله بن حسن، پدر نفس زکیه، گفت حضور جعفر ضرورتی ندارد؛ زیرا او کار شما را خراب می‌کند (ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۴۱؛ قاضی نعمان مغربی، شرح الاخبار، ص ۲۹۹ - ۳۰۰).

(۲). علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه، ص ۳۸۳ - ۳۸۴.

(۳). ابو سعید ابی، نثر الدر، ج ۱، ص ۳۵۵.

ص: ۳۳۳

چند دستگی در جامعه شیعه می‌شمارد، می‌نویسد: «پسر امام صادق علیه السلام به نام اسماعیل که به جانشینی او تعیین شده بود، پیش از پدرش وفات یافت».

تعیین اسماعیل به جانشینی امام صادق علیه السلام، اساساً قابل مناقشه است؛ زیرا افزون بر اینکه از دیدگاه شیعه اثنا عشری امامان دوازده‌گانه از جانب خداوند منصوب، و در روایات رسیده از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و دیگر امامان معصوم علیهم السلام به اسامی آنان تصریح شده است، «۱» روایاتی نیز از خود امام صادق علیه السلام بر جای مانده که جانشینی اسماعیل را انکار و به جانشینی امام کاظم علیه السلام تصریح می‌کند. در این مقام به چند نمونه از این روایات اشاره می‌شود:

۱. فیض بن مختار می‌گوید: روزی خدمت امام صادق علیه السلام بودم. آن حضرت در ضمن برخوردی که پیش آمد تصریح کرد که اسماعیل جانشین او نیست. در ادامه این روایت آمده است که امام صادق علیه السلام فرزندش امام کاظم علیه السلام را در مقام جانشین خود به فیض بن مختار معرفی کرد؛ «۲»

۲. اسحاق بن عمار صیرفی می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام به امامت اسماعیل اشاره کردم، و امام انکار فرمودند؛ «۳»

۳. در روایت آمده است که ولید بن صبیح به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

عبد الجلیل به من گفته که شما اسماعیل را وصی خود قرار داده‌اید. امام علیه السلام این امر را انکار، و امام کاظم علیه السلام را جانشین خویش معرفی کردند. «۴»

(۱). در حدیثی از رسول گرامی اسلام آمده است: «انا سید النبیین و علی سید الوصیین و ان اوصیائی بعدی اثنا عشر، اولهم علی و آخرهم المهدي (شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۲۸۴). گفتنی است قندوزی باب ۹۴ کتابش را به ذکر احادیث رسیده درباره مهدی موعود (عج) اختصاص داده که اکثر آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است.

(۲). محمد بن حسن طوسی، رجال کشی، ص ۳۵۵، ش ۶۶۳.

(۳). محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبه، ص ۳۲۶.

(۴). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۲؛ برای آشنایی بیشتر، ر.ک: محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۸، ۳۱۰-۳۱۱؛ محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۶؛

ص: ۳۳۴

افزون بر آنچه گذشت، در جوامع حدیثی شیعه و برخی منابع اهل سنت، در موضوع معرفی امام کاظم علیه السلام به جانشینی پدر در سنین کودکی و نوجوانی، احادیثی ثبت و ضبط شده است:

۱. ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه می‌نویسد:

روزی منصور بن حازم به امام صادق علیه السلام عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت هر بامداد و پسین جانمایی را دریابند و اگر چنین پیشامدی شد، امام کیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: اگر چنین شد، او امام شماست، و دست بر شانه راست امام موسی کاظم علیه السلام نهاد.

منصور بن حازم می‌گوید: امام کاظم علیه السلام در آن زمان پنج ساله بود؛ «۱»

۲. در حدیث دیگری آمده است: فیض بن مختار گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم که چه کسی پس از شما امام ماست؟

فیض بن مختار می‌گوید: در این هنگام امام کاظم علیه السلام که در آن زمان پسر بچه‌ای بود وارد شد، و امام صادق علیه السلام با اشاره به امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند: وی امام و صاحب شماست، پس به او تمسک جویند؛ «۲»

۳. در حدیثی دیگر نیز که عبد الرحمن بن حجاج از امام صادق علیه السلام درباره امام پس از ایشان می‌پرسد، حضرت، امام کاظم علیه السلام را معرفی می‌فرمایند؛ «۳»

۴. در روایتی دیگر آمده است یعقوب سراج می‌گوید:

نزد امام صادق علیه السلام رفتیم. دیدم کنار گهواره پسرش موسی ایستاده

محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبه، ص ۳۲۴، ۳۲۶؛ محمد بن حسن طوسی، رجال کشی، ص ۳۵۵؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۰.

(۱). ابن صباغ مالکی، الفصول المهمة، ج ۲، ص ۹۳۴؛ محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۶.

(۲). ابن صباغ مالکی، الفصول المهمة، ج ۲، ص ۹۳۳.

(۳). همان.

ص: ۳۳۵

بود و مدتی با وی راز می‌گفت. آن‌گاه که از راز گفتن فارغ شد، نزدیکش رفتیم. به من فرمود: نزد مولایت برو و بر او سلام کن. من کنار گهواره رفتیم و سلام کردم. موسی بن جعفر علیه السلام که در آن هنگام کودکی در گهواره بود، با کمال شیوایی جواب سلام مرا داد و فرمود: برو آن نام را که دیروز بر دختری نهادی عوض کن؛ زیرا خداوند آن نام را ناپسند می‌دارد. یعقوب سراج گوید: دختری برایم به دنیا آمده بود و من نام وی را حمیرا نهاده بودم. امام صادق علیه السلام فرمود: برو و به دستور او (موسی بن جعفر علیه السلام) رفتار کن تا هدایت یابی. گوید: رفتیم و نام دخترم را عوض کردم؛ «۱»

۵. در روایتی به نقل از مفضل بن عمر آمده است:

روزی امام صادق علیه السلام، امام کاظم علیه السلام را که در آن هنگام کودکی بیش نبود، نام برد و فرمود: این است آن مولودی که در خاندان ما برای شیعیان ما با برکت‌تر از آن پدید نیامده. سپس به من رو کرد و فرمود: به اسماعیل جفا و درشتی نکنید. «۲»

۴. اقتباس الگوی غیبت آخرین امام از واقفیه توسط شیعه اثنا عشری

نویسنده، آنجا که انشعاب واقفیه را از شیعه برمی‌رسد، می‌گوید: «واقفیه، ظاهراً در اواخر قرن سوم، با اثنا عشری که الگوی واقفیه را در غیبت آخرین امام اقتباس کردند، درهم آمیختند».

این ادعای نویسنده کاملاً بی‌پایه و اساس است؛ زیرا اندیشه غیبت آخرین امام، پیش از ظهور واقفیه در شیعه وجود داشته است، و ظاهراً یکی از

(۱). محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۷؛ محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۹؛ ابو علی فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۹۹.

(۲). محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۶.

ص: ۳۳۶

علل انشعاب واقفیه وجود همین اندیشه در میان شیعیان بوده است؛ لیکن در تعیین مصداق امام غایب به اشتباه رفتند؛ زیرا بر اساس احادیث متواتر در جوامع حدیثی شیعه، آخرین امام که از نظرها غایب می‌شود دوازدهمین امام است. در این زمینه از رسول گرامی اسلام و دیگر امامان پیش از امام کاظم علیه السلام با ذکر اسامی امامان دوازده‌گانه احادیث پرشماری بر جای مانده، و در برخی از این احادیث به غیبت آخرین امام اشاره شده است. «۱» برای نمونه: وقتی آیه ۵۹ سوره نساء «۲» نازل شد، جابر بن عبد الله انصاری از پیامبر پرسید: اولی الامر چه کسانی هستند؟ پیامبر فرمود: ایشان جانشینان من و امامان مسلمانان هستند؛ نخستین آنان علی بن ابی طالب، سپس حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی، و سپس، هم‌نام و هم‌کنیه من؛ کسی که از شیعیانش غایب خواهد شد. «۳»

چنان‌که ملاحظه می‌شود در این حدیث رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با تصریح به اسامی امامان دوازده‌گانه، غیبت امام دوازدهم را نیز مطرح کرده است.

همچنین در کتاب کمال الدین و تمام النعمه، از علی علیه السلام روایت شده است: قائم غیبتی طولانی دارد و او وقتی قیام کند بیعت کسی در گردن او نیست؛ از این روی، هم ولادتش و هم خودش مخفی است. اوصاف یاد شده در این روایت، کاملاً بر حضرت مهدی (عج) منطبق است؛ نه امام کاظم علیه السلام. «۴»

(۱). در این زمینه احادیث پرشماری وجود دارد. برای اطلاع بیشتر، ر. ک: محمد بن ابراهیم النعمانی، کتاب الغیبه، ص ۹۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۸۱، ۲۴۵؛ محمد بن نعمان (شیخ مفید)، رسائل فی الغیبه، ج ۲، ص ۱۳؛ محمد بن حسن طوسی، الغیبه، ص ۱۴۹، ۱۶۵، ۱۸۱؛ همچنین ر. ک: لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۵، ۸۴، ۹۷، ۱۴۰.

(۲). یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم.

(۳). محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۰۳، ۲۰۸.

(۴). لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر فی امام الثانی عشر، ص ۳۱۶-۳۱۷.

ص: ۳۳۷

باز در کتاب کمال الدین و تمام النعمه، از امام صادق علیه السلام روایت شده که غیبت، در ششمین فرزند وی که دوازدهمین امام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است، واقع می شود. «۱»

در کفایه الاثر نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت قائم (عج) از صلب وی و فرزندش امام کاظم علیه السلام است، و اینکه امامان دوازده نفرند و اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند خداوند آن روز را به قدری طولانی می گرداند تا قائم ظهور کند. «۲»

بنابراین اعتقاد به غیبت آخرین امام نزد شیعیان اثنا عشری، به هیچ روی، اقتباس از واقفیه نیست، و بر اساس روایات متواتر، پیش از ظهور فرقه واقفیه چنین اعتقادی وجود داشته است.

البته باید به یاد آورد نویسنده، پس از آنکه الگوی غیبت آخرین امام را نزد شیعیان اثنا عشری اقتباس از واقفیه می شمارد، می گوید: «برعکس، به نظر نمی رسد که آموزه اثنا عشری در باب غیبت "صغرا" و "کبرا" خاستگاهی واقفی داشته باشد، و در عوض، در روایات از آن خبر داده شده است». اما روایتی که بدان استناد می کند، بنابر برداشت خود نویسنده، به دو موقعیتی اشاره دارد که امام کاظم علیه السلام از مدینه بیرون برده خواهد شد و امام صادق علیه السلام با توجه به این دو موقعیت، پیش بینی می کند که پسرش دو بار غایب خواهد شد.

بنابراین طبق برداشت خود نویسنده، روایت مزبور به غیبت امام دوازدهم (آخرین امام نزد شیعیان اثنا عشری) ربطی ندارد، و از این روی، باید گفت آموزه اثنا عشری در باب غیبت «صغرا» و «کبرا» به نظر نویسنده خاستگاهی واقفی ندارد. او می بایست به روایاتی استناد می جست که به غیبت آخرین امام نزد شیعیان اثنا عشری اشاره دارد؛ و اگر نظر نویسنده جز این باشد و الگوی غیبت

(۱). محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۳.

(۲). لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر فی امام الثانی عشر، ص ۳۱۸.

ص: ۳۳۸

آخرین امام را نزد شیعیان اثنا عشری، اقتباس از واقفیه بدانند، در آن صورت روایاتی که برشمردیم، در رد نظریه وی کافی به نظر می‌رسد.

۵. امام کاظم علیه السلام و ایفای نقش در میان غلات

در بخشی از مقاله آمده است: «امام کاظم علیه السلام نقش مهمی در میان برخی غلات ایفا کرد». سپس در ادامه و در تأیید این اظهارنظر خویش یادآور می‌شود که مفضل بن عمر جعفری خطابی در زندان بغداد با امام ملاقات و از وی مراقبت می‌کرده، و امام کاظم علیه السلام، او را پدر دوم خود نامیده است.

اگر مقصود نویسنده این باشد که امام کاظم علیه السلام در برابر افکار انحرافی غلات هیچ‌گونه واکنشی از خود بروز نمی‌داد، و بلکه برعکس مؤید کارهای آنان بود، مدعایی کاملاً بی‌پایه و اساس است؛ زیرا امامان علیهم السلام، و از جمله امام کاظم علیه السلام، با افکار و اندیشه‌های غلات به شدت مبارزه می‌کردند. در این زمینه احادیث پرشماری بر کفر و الحاد غلات دلالت دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. عن علی علیه السلام: بنی الکفر علی اربع دعائم؛ الفسق و الغلو و الشک و الشبهه؛ «۱» «کفر بر چهار ستون فسق، غلو، شک و شبهه استوار است»؛

۲. در حدیث دیگری آمده است امام صادق علیه السلام محمد بن مقلاص کوفی، یکی از رهبران غلات را لعنت کرد، و به همه بلاد نامه نوشت تا از وی برائت جویند و لعنتش کنند «۲» و اصحاب خود را نیز به قطع ارتباط با غلات ملزم کرد و فرمود:

لا تقاعدوهم و لا توکلوهم و لا تشاربوهم و لا تصافحوهم و لا توارثوهم؛ «۳»

۳. باز از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

(۱). محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ص ۳۶۹.

(۲). نعمان بن محمد (قاضی نعمان)، دعائم الاسلام، ص ۶۲ - ۶۳.

(۳). اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۱۵۱.

ص: ۳۳۹

«کوچک‌ترین چیزی که انسان به واسطه آن از ایمان خارج می‌شود، نشستن در مجلس غلوکنندگان و گوش دادن به سخنان و تصدیق گفته‌های ایشان است. پدرم از جدش رسول الله صلی الله علیه و آله برایم نقل کرد که فرمود: دو طائفه از امت من، [یعنی] غلات و قدریه از اسلام بهره‌ای ندارند»؛ «۱»

۴. روایت کرده‌اند امام کاظم علیه السلام، محمد بن بشیر را که یکی از غلات بود و به الوهیت امام کاظم علیه السلام دعوت می‌کرد، بارها لعنت فرمود. «۲»

جز آنچه گذشت، روایات دیگری نیز بر کفر و الحاد غلات و نیز مبارزه پیوسته امامان علیهم السلام با افکار و اندیشه‌های آنان در دست است، و بر این اساس، نمی‌توان به امام کاظم علیه السلام نسبت داد که در میان غلات نقش مهمی ایفا کرده است.

نتیجه‌گیری

مدخل امام کاظم علیه السلام، گرچه در قیاس با دیگر مقالات دایرة المعارف اسلام درباره معرفی دیگر معصومان علیهم السلام تا حدودی موفق بوده است، در معرض نقدهای بسیار اساسی و مهمی قرار دارد. مهم‌ترین نقدهای وارد بر این مقاله، در دو محور ساختاری و محتوایی قابل بررسی است. از نظر ساختاری، نویسنده نتوانسته است مباحث و موضوعات بسیار مهم و اساسی مطرح را در زندگی امام کاظم علیه السلام، پوشش دهد، و در معرفی امام علیه السلام آن‌گونه که باید موفق نبوده است.

گذشته از اشکالات ساختاری، نویسنده از نظر محتوایی نیز بارها به اشتباه افتاده است.

(۱). محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الخصال، ص ۳۷.

(۲). محمد بن حسن طوسی، رجال کشی، ص ۴۰۸.

ص: ۳۴۰

منابع و مآخذ

۱. ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، محمد بن علی، الخصال.

٢. ابن بابويه قمى (شيخ صدوق)، محمد بن على، كمال الدين و تمام النعمه، تحقيق على اكبر غفارى، انتشارات اسلامى، قم، ١٤٠٥.
٣. ابن شهر آشوب، محمد بن على، مناقب آل ابى طالب، حيدرى، نجف، ١٣٧٦ ق.
٤. ابن نعمان (شيخ مفيد)، محمد بن محمد، الارشاد، مؤسسه آل البيت، قم، ١٤١٣.
٥. ابن نعمان (شيخ مفيد)، محمد بن محمد، رسائل فى الغيبة، دار المفيد، بيروت، ١٤١٤.
٦. ابى، ابو سعيد، نثر الدر، الهيئة العامة للكتب، مصر، ١٩٨١.
٧. اربلى، على بن عيسى، كشف الغمة فى معرفة الائمة عليهم السلام، دار الاضواء، بيروت، ١٤٠٥ ق.
٨. اسد حيدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، دار الكتاب العربى، بيروت، ١٣٩٠ ق.
٩. اصفهاني، ابو الفرج، مقاتل الطالبين، المطبعة الحيدريه، نجف.
١٠. العطاردى، مسند الامام الكاظم، آستان قدس رضوى، مشهد، ١٤٠٩.
١١. حميرى، ابى العباس، قرب الاسناد، قم.
١٢. صافى گلپايگانى، لطف الله، منتخب الاثر فى امام الثانى عشر، مؤسسة السيدة المعصومة، قم، ١٤١٩.
١٣. طبرسى، ابو على فضل بن حسن، اعلام الورى، دار الكتب الاسلاميه، نجف اشرف، ١٣٩٠ ق.
١٤. طبرسى، احمد بن على، الاحتجاج، دار النعمان، نجف، ١٣٨٦ ق.
١٥. طوسى، محمد بن حسن، الغيبة، مؤسسه معارف اسلامى، قم.
١٦. طوسى، محمد بن حسن، رجال الكشى، نجف، آداب.
١٧. قمى، شيخ عباس، الانوار البهيه، مؤسسه منشورات دينى مشهد.
١٨. قندوزى حنفى، سليمان بن ابراهيم، ينابيع الموده لذوى القربى، تحقيق سيد على جمال اشرف الحسينى، دار الاسوه للطباعة و النشر، ١٤١٦، بيروت.
١٩. كلينى، محمد بن يعقوب، اصول كافى، مكتبة الاسلاميه، تهران، ١٣٨٨.

ص: ۳۴۱

۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چ سوم، ۱۳۸۸.

۲۱. مالکی، ابن صباغ، الفصول المهمه، دار الحديث للطباعة و النشر، قم، ۱۴۲۲.

۲۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، چ دوم، بیروت، ۱۴۰۳.

۲۳. مغربی (قاضی نعمان)، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام.

۲۴. مغربی (قاضی نعمان)، نعمان بن محمد، شرح الاخبار، انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۹.

۲۵. نعمانی، محمد بن ابراهیم، کتاب الغیبه، تحقیق علی اکبر غفاری، مکتبه صدوق، تهران.

۲۶. هبشی، ابن حجر، الصواعق المحرقة، مکتبه القاهره، قاهره، ۱۳۸۵.

ص: ۳۴۳

امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام

نویسنده: بی. لوئیس (B. Lewis)

مترجم: حسین مسعودی

ص: ۳۴۵

[متن ترجمه]

علی الرضا ابو الحسن بن موسی بن جعفر [علیهم السّلام]

علی بن موسی الرضا [علیهما السّلام] امام هشتم شیعه اثنا عشری است. وی در مدینه و در سال ۱۴۸ ق / ۷۶۵ م (بنابر قول صفدی)، یا بنابر قول سایر صاحب نظران که احتمالا مطلع تر بوده‌اند، در سال ۱۵۱ ق / ۷۷۰ م (نوبختی، ابن خلّکان، میرخواند) متولد شد. او در شهر طوس و در سال ۲۰۳ ق / ۸۱۸ م وفات یافت.

منابع در سال وفات او اتفاق نظر، اما درباره روز و ماه آن اختلاف نظر دارند (آخر صفر: طبری، صفدی؛ ۲۱ رمضان: صفدی؛ ۱۳ ذو القعدة یا ۵ ذو الحجه: ابن خلّکان). پدر او امام موسی کاظم [علیه السّلام] بود، و مادرش یک ام ولد اهل نوبه [Nubia] - نام سرزمینی باستانی که در مصر و سودان امروزی قرار داشته [بود که نام او به شکلهای مختلفی ذکر شده است (شهد یا

نجیه: نوبختی؛ سکینه: ابن خلکان؛ خیزران: ابن جوزی). او در بخش عمده حیاتش هیچ نقش سیاسی‌ای ایفا نکرد، اما به سبب علم و تقوایش معروف بود. او از پدر خود و از عبید الله بن ارمطه نقل حدیث می‌کرد و در مسجد النبی در مدینه فتوا می‌داد. اولین ظهور وی بر صحنه سیاست در سال ۲۰۱ ق/ ۸۱۶ م بود؛ هنگامی که خلیفه مأمون او را به مرو فرا خواند و او را در مقام وارث خلافت منصوب کرد و لقب «رضا» به او داد.

منابع متفقا بیان می‌دارند که علی بن موسی الرضا [علیهما السلام] تمایلی به پذیرش این

ص: ۳۴۶

انتصاب نداشت و فقط تسلیم پافشاری خلیفه شد. شاهزاده‌ها و رجال بزرگ عباسی و علوی که در رأس آنان پسر مأمون یعنی عباس بود، با وارث جدید که لباسی سبز به تن داشت بیعت کردند. به دستور خلیفه، در سراسر امپراتوری، پرچمها و لباسهای متحد الشکل سبز رنگ جایگزین پرچمها و لباسهای متحد الشکل سیاه رنگ عباسی شد. بعید است که رنگ سبز در این دوران نخستین، به طور خاص با خاندان علی [علیه السلام] مرتبط بوده باشد و معنای دقیق این تغییر رنگ نامعلوم است (قس). ۴. n ۳۷, Gabrieli; ۳. n ۲۱۶, ii, Weil .. متن کامل سند انتصاب، ثبت و ضبط شده است (قلقشندی، صبح، ج ۹، ص ۳۶۲-۳۶۶؛ ابن جوزی، مرآت، پاریس، نسخه خطی عربی، ص ۵۹۰۳، نسخه فرانسوی، ص ۹۴۱ I-۱۵۱؛ ترجمه در کتاب Gabrieli ص ۳۸-۴۵). این سند نشان می‌دهد که مأمون از مسئله اصولی بزرگ‌تری که میان ادعاهای خاندان عباس و خاندان علی [علیه السلام] وجود داشت احتراز کرده و صرفاً علی بن موسی الرضا [علیهما السلام] را به دلیل ویژگیهای فردی، مناسب‌ترین شخص، [به جانشینی خود] منصوب ساخته است؛ به عبارت دیگر، به دلایل سنی [این کار را انجام داد] نه شیعی. همچنین سند مزبور به مسئله حساس جانشینی پس از [امام] رضا هیچ اشاره‌ای نمی‌کند.

این انتصاب، واکنشهای شدید و متضادی برانگیخت. والیان مختلف عباسی، بجز اسماعیل بن جعفر در بصره، با وفاداری فرمانها را اجرا کرده، به زور برای وارث جدید بیعت گرفتند. البته شیعیان سرشار از احساس پیروزی بودند؛ گرچه به رسمیت شناختن ادعایشان به این شکل ناقص و محدود ادا نظر موافق آنان را جلب نکرد. اما در عراق این مرحله، در کنار انتقال مؤثر پایتخت از بغداد به مرو، خشم اهالی را برانگیخت و باعث قیام علیه خلیفه شد. سربازان و امرای عباسی در بغداد نیز به آنان پیوستند و یکی از امرای عباسی را به خلافت برگزیدند.

نفرت مردم عراق، به خصوص متوجه برادران ابن سهل بود و همه مشکلات خود

ص: ۳۴۷

را به آنان نسبت می‌دادند. ظاهراً خود [امام] رضا بود که خالی از حب و بغض، معنای واقعی قیام عراق را برای خلیفه فاش ساخت. مأمون که در نهایت موقعیت را درک کرد، به تدریج سیاست خویش را تغییر داد. در سال ۲۰۳ ق/ ۸۱۸ م، وی عازم بغداد شد و سال بعد وارد آن دیار گردید. در راه، هم فضل بن سهل و هم [امام] رضا درگذشتند؛ فضل در سرخس کشته شد و [امام] رضا پس از یک بیماری کوتاه، در طوس درگذشت. مورخان شیعه علت وفات او را انار مسمومی می‌دانند که به

دست علی بن هشام به وی داده شد (یعقوبی، ج ۲، ص ۵۵۱)، یا آب انار مسمومی که یکی از درباریان تهیه کرده بود و به دست خود خلیفه به او داده شد (مقاتل، ص ۵۶۶-۵۶۷). طبری هیچ اشاره‌ای به احتمال قتل نمی‌کند.

خلیفه در انتظار عمومی برای وی عزاداری کرد و بر جنازه او نماز میت خواند.

امام در کنار مقبره هارون الرشید دفن شد و نام حرمش (مشهد) را بر آن شهر نهادند و این نام جایگزین نام قدیمی تر طوس شد. شیعیان در آثار خود معجزات فراوانی به وی نسبت می‌دهند.

ص: ۳۴۸

منابع و مآخذ

۱. ابن اثیر، کتاب الکامل، زیر نظر سی. جی. تورنبرگ (C. J. Turnberg)، لیدن، ۱۸۵۱-۱۸۷۹، ج ۶، ص ۲۴۹.
۲. ابن الجوزی، مرآت الزمان، ص ۴۰ پشت، نسخه خطی پاریس، عربی، ۱۵۰۵.
۳. ابن خلکان، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، زیر نظر ف. ووستنفلت، گوتینگن ۱۸۳۵-۱۸۵۰ (نقل شده از تعدادی از زندگینامه‌ها)، ش ۴۳۴.
۴. ابو المحاسن، نجوم، ج ۲، ص ۱۷۴-۱۷۵، قاهره، ۱۹۳۰.
۵. جهشیاری، ص ۳۱۲-۳۱۳، قاهره.
۶. طبری، تاریخ الرسل و الملوك، زیر نظر ام. جی. د خویه (M. J. De Goeje) و دیگران، لیدن، ۱۸۷۹-۱۹۰۱، ج ۳، ص ۱۰۲۹ و صفحات بعد.
۷. مسعودی، مروج الذهب، زیر نظر سی. باربییر د مینارد و پاوت د کورتایل (C. Barbier de Meynard et Pavet de Courteille) پاریس، ۱۸۶۱-۱۸۷۷، ج ۷، ص ۳، ۶۱.
۸. میر خواند، روضة الصفا، ج ۳، ص ۱۸-۲۳.
۹. ۵۱۸ ff., ۵۱۵ ff., ۵۰۸ ff., Bal'ami, tr. Zotenberg, iv.
۱۰. ۲۱۵ v.-۲۱۴ v., ۶۵۸۷, fol. Safadi, MS. B. M. Or.
۱۱. ۵۵۰ ff., ii, Ya'kubi Houtsma).

آثار شیعی

۱۲. ابن شهر آشوب، مقاتل الطالبیین، ص ۵۶۱-۵۷۲، قاهره، ۱۴۹.

۱۳. درباره گزارش‌های سیره نگاشتی درباره زندگی و گفتار [امام] علی [بن موسی] الرضا [علیه السلام] ر. ک:

ص: ۳۴۹

نویسندگان معاصر

ص: ۳۵۱

نقد و بررسی

عبد الرضا عرب

ص: ۳۵۳

نقد و بررسی بی‌تردید محوری‌ترین نقش و جایگاه در منظومه اندیشه کلامی شیعه، از آن امامت است. اعتقاد به امامت از مؤلفه‌های اصلی تفکر شیعه و از وجوه تمایز شیعه با دیگر فرقه‌های اسلامی است. از نظر شیعه ولایت و امامت در سه جنبه مطرح است: سیاسی، دینی و معنوی.

از جنبه سیاسی، شیعه معتقد است امام پس از پیامبر، رهبری سیاسی و اجتماعی انسانها را بر عهده دارد. حکومت تنها، حق امام است و نه دیگران؛ گرچه فردی غیر از امام با پشتوانه رأی و بیعت مردم یا بدون آن بر مسند خلافت تکیه زند. بنابراین با حضور امام در جامعه، تنها اوست که شایستگی و لیاقت حکومت بر مردم را دارد. از لحاظ دینی، امام مفسر و بیان‌کننده احکام و مقرراتی است که از سوی خداوند برای انسانها در نظر گرفته شده است. تفسیر امام از احکام و معارف اسلام و آیات قرآن، فصل الخطاب همه تفسیرها و بیانهاست.

جنبه سوم نیز بیانگر آن است که در هر زمان یک انسان کامل که بر جهان و انسان نفوذی غیبی دارد، ناظر بر ارواح، نفوس و قلوب است و بر عالم و آدمیان نوعی سلطه تکوینی دارد. امام همواره هست و به این اعتبار او «حجت است».

ص: ۳۵۴

در پژوهشهای تاریخی درباره امامان شیعه باید به مفهوم حقیقی امامت و جایگاه و رسالت امامان توجه شود. افزون بر این باید امامت به صورت جریانی به هم پیوسته و مرتبط کانون مطالعه قرار گیرد. این جریان تاریخی از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا غیبت امام عصر (عج) تداوم یافته است. اما متأسفانه مطالعات مربوط به امامان علیهم السلام اغلب با روش

جدانگری صورت گرفته است؛ به گونه‌ای که مورخ یا محقق، معمولاً تاریخ هر امام را جدا و غیر مرتبط با امام پیشین بررسی، و به بیان فضایل و مناقب و حوادث مهم زندگانی هر امام بسنده کرده است.

روش جدانگری و جداسازی در بررسی و مطالعه زندگانی امامان علیهم السّلام هرچند ضروری است؛ زیرا موجب می‌شود تمام جزئیات زندگانی ایشان بدون کم‌وکاست حفظ شود و به دست محققان برسد، اما از سویی هم موجب می‌گردد که در نگاهی کلی زندگانی امامان علیهم السّلام را گاه متناقض و در تضاد با یکدیگر ببینیم؛ به گونه‌ای که امام حسن علیه السّلام را فردی محافظه‌کار، امام حسین علیه السّلام را مردی انقلابی و جسور، امام سجاد علیه السّلام را ملازم دعا و عبادت، و امام باقر علیه السّلام را مردی صرفاً مشغول به حدیث و فقه، و ... بدانیم. افزون بر این، مخاطب قادر نخواهد بود دریابد که زندگانی هر امام حلقه‌ای است از یک زنجیر به هم پیوسته. «۱»

اغلب مقالاتی که در دایرة المعارف اسلام درباره امامان شیعه نگاشته شده، آنان را تنها به منزله چهره‌های برجسته و مشهور تاریخی، که گاه با حکومت‌های معاصر خویش تعاملات و تصادماتی داشتند، بر می‌رسند. در این مقالات به معرفی شناسنامه‌ای امامان و بیان حوادث مهم عصر آنان بسنده کرده و رسالت و جایگاه حقیقی ایشان در جامعه، و نیز نقشی را که در جامعه داشته‌اند، مغفول نهاده‌اند.

(۱). عادل ادیب، نقش امامان معصوم در حیات اسلام، ص ۷.

ص: ۳۵۵

از این روی، مقالات مزبور از دیدگاه خواننده شیعه که به اصل امامت و جایگاه رفیع امامان در هدایت انسانها معتقد است، جامعیت لازم را ندارند.

به نظر می‌رسد نویسنده مقاله می‌بایست به ابعاد دیگری از زندگانی امام علی ابن موسی الرضا علیه السّلام اشاره می‌کرد تا مقاله در عین اختصار جامعیت لازم را نیز می‌داشت؛ ابعادی از این جمله:

- سیره اخلاقی، عبادی، سیاسی و اجتماعی امام رضا علیه السّلام؛ «۱»

- آگاهی فوق العاده امام به ادیان و مکاتب و زبانهای گوناگون؛ «۲»

- مناظرات علمی امام با رهبران و پیروان مذاهب و ادیان مختلف؛ «۳»

- مبارزات فکری و سیاسی امام با فرقه‌های منحرف اسلامی نظیر واقفیه، مجسمه، مشبهه؛ «۴»

- تربیت و پرورش شاگردان و شیعیان فرهیخته و اندیشمند و اثرگذار؛ «۵»

- نقش امام رضا علیه السلام در گسترش علم، حکمت، فلسفه و تمدن اسلامی. «۶»

نویسنده امام را تنها در چارچوب جریان‌ات و حوادث سیاسی در نظر آورده و از دیگر جنبه‌های حیات امام غافل مانده است. برای مثال، درباره مقام علمی و معنوی امام، که توجه مورخان و پژوهشگران را به خود جلب کرده، فقط به نیم سطر بسنده کرده است، و از فضایل و مناقب امام، سخنی به میان نیاورده است.

همچنین به کلمات و سخنان حکمت‌آمیز و راهبردی امام و اخلاق و منش نیکوی ایشان اشاره‌ای نکرده است، و

(۱). برای مثال ر. ک: باقر شریف قرشی، حیات الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱.

(۲). برای مثال ر. ک: محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۸۶.

(۳). برای مثال ر. ک: احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۷۰ به بعد.

(۴). برای مثال ر. ک: همان.

(۵). برای مثال ر. ک: محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۶۱.

(۶). برای مثال ر. ک: عبد الله جوادی آملی، علی بن موسی الرضا علیه السلام و الفلسفة الالهيه.

ص: ۳۵۶

مرکز ثقل مقاله، مسئله ولایت عهدی امام است که نویسنده سعی خود را برای تبیین آن به کار بسته است. اما از آنجا که این حادثه را بدون ارتباط با حوادث گذشته مطالعه کرده است، در تبیین و تحلیل آن دچار مشکل شده است.

نویسنده بر آن است «امام در بخش عمده حیاتش هیچ نقش سیاسی ای ایفا نکرده، و نخستین ظهور وی در صحنه سیاست، به سال ۲۰۱ ق بوده است؛ هنگامی که خلیفه مأمون وی را به مرو فراخواند و او را در مقام وارث خلافت منصوب کرد». این در حالی است که مسئله ولایت عهدی، از پیامدهای مبارزات فکری و سیاسی امام در مقابل حکومت بود، و مأمون برای خاموش کردن چراغ هدایت و بیرون ساختن امام از صحنه سیاست به این حربه جدید دست یازیده بود. اما برای آنکه ارتباط مسئله ولایت عهدی با حوادث پیشین و عملکرد سیاسی امام روشن شود، گذری کوتاه و مختصر به دوران امامت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌افکنیم تا زمینه‌ها و ریشه‌های مسئله ولایت عهدی تا حدودی روشن شود:

دوره بیست ساله روزگار امامت و رهبری امام رضا علیه السلام را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد. بخش اول از آغاز امامت تا سفر به خراسان، یعنی از سال ۱۸۳ تا ۲۰۱؛ و بخش دوم از میانه سال ۲۰۱ تا پایان عمر امام، یعنی آخر ماه صفر سال ۲۰۳.

امام، ده سال از مدت یاد شده را در روزگار هارون سپری کرده است (۱۸۳-۱۹۳). در این دوره، هم سیاستهای هارون در قبال امام تغییر یافت، و هم روش امام در رهبری و ادامه حرکت امامت با روش امام هفتم تفاوت داشت.

هارون پس از شهادت امام موسی کاظم علیه السلام از پیامدهای قتل امام هراسناک بود، و از این روی هرچند برخی از درباریان او را به قتل امام رضا علیه السلام ترغیب می‌کردند، از این کار و عواقب آن وحشت داشت؛ زیرا در این صورت قیامهای علویان بیشتر شدت می‌یافت و موجی از نارضایتی در مردم پدید می‌آمد که برای دستگاه

ص: ۳۵۷

حکومت مخاطره‌آمیز بود. «۱» بنابراین هارون با توجه به این ملاحظات سیاسی و برای حفظ حاکمیت خود از روش سابق دست شست و از فشار سیاسی و اجتماعی علیه امام کاست. امام رضا علیه السلام نیز پس از مبارزات امام هفتم، که با سختیها و مصایب فراوان و تحمل سیاهچال‌های هارون همراه بود، و همچنین پس از تحرکات خونین دیگر سادات، مبارزه خود را به گونه‌ای دیگر ادامه داد تا هم تجربه پیشین در مدتی کوتاه تکرار نشده باشد و هم تکلیف بر زمین نمانده باشد.

در این دوران سادات به قیامها و شورشهایی علیه حاکمیت دست زدند که گاه شخصیت امام نیز پشتوانه آنان بود، و به سفارش او از ریختن خون شورشیان جلوگیری می‌شد. «۲» از سوی دیگر، وی به نشر بیشتر فرهنگ اسلامی و تصحیح فلسفه سیاسی و پرورش شیعیان روشنگر می‌پرداخت.

پس از این دوره، در زمان حکومت مأمون، حکومت به تاکتیک جدیدی دست یازید، و امام نیز متناسب با وضع موجود فعالیت‌های سیاسی خود را ترتیب داد. در این دوره برای جلوگیری از نفوذ بیشتر امام در جامعه، حکومت تصمیم گرفت محصولات فرهنگی تمدنها و فرهنگهای دیگر را ترجمه، و در جامعه اسلامی منتشر کند، تا هم اذهان مردم از پیگیری مسئله خلافت و جانشینی پیامبر متوجه مسائل دیگری شود، و هم با ورود مسائل و عالمان جدید به جامعه اسلامی، اهمیت و نفوذ علمی امام کاستی گیرد.

با همین هدف، بیت الحکمه تأسیس و نهضت ترجمه آغاز شد و هسته‌های علمی جدید و جلسات مناظره علمی پرشماری برگزار گردید «۳» تا شاید موقعیت علمی امام تحت الشعاع قرار گیرد. اما امام از این فرصت استفاده کردند و هرچه

(۱). ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۲۶.

(۲). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۵۸.

(۳). ر. ک: ابن ابی اصیبه، عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۴۳؛ ابن ندیم، الفهرست، ص ۳۳۹ و ۳۴۱؛ احمد امین، ضحی الاسلام، ص ۴۹-۷۳.

بیشتر به نشر حقایق اصیل دین اسلام پرداختند و با مباحثات و مناظرات خود با دیگر عالمان، موقعیت علمی خویش را بیش از پیش مستحکم ساختند.

بنابراین امام پیش از ولایت عهدی فعالیت سیاسی داشته است، ولی فعالیت ایشان از نوع مسلحانه، نظامی و امنیتی و ... نبود؛ بلکه فعالیت فکری و روشنگرانه و کاملاً متناسب با فضای موجود بوده است.

افزون بر موارد یاد شده، به نظر می‌رسد برخی مطالبی که در این مقاله آمده است با حقایق تاریخی سازگار نیست، و یا دست‌کم جای خدشه و تأمل دارد، و در این مقام به پاره‌ای از آنها می‌پردازیم:

۱. «او از پدر خود و از عبید الله بن ارمطاة نقل حدیث می‌کرد...» «۱»

بی‌تردید امام از پدر بزرگوار خود حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، بدون واسطه، و از امامان پیش از او، با واسطه حدیث نقل می‌کرد؛ نظیر حدیث «سلسلة الذهب» که در راه مرو، در نیشابور برای مردم بیان فرمودند. «۲» افزون بر این، در مجموعه احادیثی که از امامان نقل شده است، احادیثی وجود دارد که امام رضا علیه السلام مطالبی را از خداوند متعال نقل کرده‌اند؛ احادیثی که به آنها «قدسی» می‌گویند. «۳»

اما نام «عبید الله بن ارمطاة»، در تحقیقی که صورت گرفت، در هیچ یک از کتب رجال و حدیث شیعه و نیز مهم‌ترین کتابهای حدیثی اهل سنت (صاح سته) یافت نشد. پس اولاً، این شخصیت برای ما مجهول است، و ثانیاً، به اعتقاد شیعه، که امام را معدن علم و مهبط وحی می‌داند، «۴» هیچ نیازی نیست امام از فردی غیر معصوم، که در علم و فضل از او پایین‌تر است، روایتی نقل کند، و چنین روایتی به دست ما نرسیده است.

(۱). ترجمه مدخل، ص ۳۴۵ از همین کتاب.

(۲). محمد حسین حرّ عاملی، کلیات حدیث قدسی، ص ۶۲۱.

(۳). محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲.

(۴). همان، ص ۳۲۰.

۲. «مأمون ... به او لقب رضا داد». «۱»

این مطلب گرچه در برخی منابع تاریخی آمده است، به دلیلهایی، خدشه‌بردار است. این ادله به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف. ادله‌ای که تنها از دیدگاه شیعه و معتقدان به ولایت اهل بیت علیهم السّلام قابل تبیین است، و آن اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله، و چه بسا از طریق فرشته وحی، نامها و لقبهای اهل بیت علیهم السّلام را از قبل تعیین کرده‌اند؛ «۲»

ب. ادله‌ای که با هر دیدگاه و عقیده‌ای سازگار است، و آن روایاتی است که از امامان پیشین رسیده و در آنها به لقب «رضا» تصریح شده است.

محض نمونه، مرحوم صدوق از سلیمان بن ابی حفص نقل می‌کند که موسی ابن جعفر علیه السّلام فرزندش را به این نام (رضا) می‌خواند و توصیه می‌فرمود: «شما نیز او را به این نام بخوانید». «۳»

در روایت دیگر از بنظری آمده است: به ابی جعفر محمد بن علی بن موسی - امام جواد علیه السّلام - گفتم: گروهی از مخالفان می‌پندارند مأمون لقب «رضا» را برای پدران قرار داده است؛ زیرا او ولایت عهدی خلیفه را پذیرفته و بدان خشنود شده است. حضرت فرمود: به خدا سوگند، دروغ می‌گویند و نسبت ناروا می‌دهند؛ بلکه خداوند پدرم را رضا نامید؛ زیرا پروردگارش در آسمان از او راضی و پیامبر و امامان در زمین از او خشنودند.

روایتگر حدیث از امام می‌پرسد: مگر این ویژگی پدران نبوده است؟

امام فرمود: چرا، ولی پدرم را یک مشخصه از اجدادمان ممتاز ساخته بود؛ زیرا مخالفان نیز همچون موافقان از او راضی بودند. از این روی، تنها او «رضا» نامیده شده است. «۴»

(۱). ترجمه مدخل، ص ۳۴۵ از همین کتاب.

(۲). ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، معانی الاخبار، ص ۵۱.

(۳). ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۱.

(۴). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۴.

ص: ۳۶۰

آنان که مدعی‌اند لقب «رضا» از سوی مأمون تعیین شده است، آن را به جریان ولایت عهدی مربوط ساخته‌اند، درحالی‌که در اسناد مربوط به دوران قبل از ولایت عهدی همین لقب دیده می‌شود. از جمله در نامه‌ای که از سوی فضل بن سهل برای حضرت ارسال شده و در آن از امام علیه السّلام دعوت شده تا به طوس عزیمت کند، لقب «رضا» آمده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. لعلى بن موسى الرضا ... من وليه الفضل بن سهل ...». «۱»

بر اساس روایتها و مدرکهای یاد شده می توان اطمینان یافت که لقب رضا به ماجرای ولایت عهدی باز نمی گردد. «۲»

۳. «مأمون ... صرفا علی بن موسی الرضا علیه السلام را به دلیل ویژگیهای فردی، به منزله مناسب ترین شخص، به جانشینی خود منصوب کرد». «۳»

نویسنده تنها با تکیه بر متن سند ولایت عهدی به صداقت و راستی گفتار مأمون ایمان پیدا کرده و معتقد است همچنان که در عهدنامه آمده است، امام رضا علیه السلام را به دلیل ویژگیهای شخصیتی اش جانشین خود معرفی کرده است. اما شواهد و دلیلهای فراوانی وجود دارد که عدم صداقت مأمون را ثابت می کند و انگیزه های سیاسی او را از این ظاهر سازی و عوام فریبی روشن می سازد:

برای مثال، چرا مأمون هنگامی که امام علیه السلام در مدینه بود، ایشان را به خلافت منصوب نکرد و حضرت را با اکراه و تحت نظر مأموران به مرو آورد؛ «۴» در حالی که می توانست در مرو به نام امام، خطبه بخواند و خطه ایران را به نمایندگی از سوی حضرت نگهداری کند؟

(۱). جعفر مرتضی عاملی، الحیة السیاسیه للامام الرضا علیه السلام، ص ۴۶۶.

(۲). برای توضیح بیشتر: ر. ک: محمد جواد معینی و احمد ترابی، امام علی بن موسی الرضا منادی توحید و امامت، ص ۱۷.

(۳). ترجمه مدخل، ص ۳۴۶ از همین کتاب.

(۴). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۹.

ص: ۳۶۱

یا چرا دستور داد تا امام را از بصره و اهواز و فارس که اتفاقا راهی سخت و گرم و ناراحت کننده بود عبور دهند؟ «۱»

یا چرا در نخستین دور مذاکرات که به امام پیشنهاد خلافت می داد، خود را ولیعهد خواند، «۲» در صورتی که می بایست ولایت عهدی را پس از حضرت رضا علیه السلام به امام جواد علیه السلام واگذار می کرد یا دست کم به اختیار امام می گذاشت؟

اگر مأمون از سر اعتقاد و ایمان چنین اقدامی کرد، چرا وقتی با امتناع امام علیه السلام روبه رو شد، ایشان را تهدید کرد و حضرت را با جبر و اکراه به قبول ولایت عهدی وادار ساخت؟ «۳»

یا چرا وقتی امام رضا علیه السّلام شهید شد، مأمون که همان ارادت را به امام جواد علیه السّلام نیز اظهار می‌کرد، مقام ولایت عهدی را به آن حضرت تفویض نکرد؟

و چرا مأمون در ماجرای مشهور نماز عید، حضرت را از نیمه راه بازگردانید و نخواست توجه توده مردم به آن حضرت جلب شود؟ «۴» و

مأمون در برابر اعتراض هواخواهان حکومت عباسی در باب ولایت عهدی امام رضا علیه السّلام، مطالبی را بیان کرد که خطوط اصلی سیاست وی را در این باره روشن می‌سازد. او گفت:

«این مرد [امام رضا علیه السّلام] کارهای خود را از ما پنهان کرده و مردم را به امامت خود می‌خواند. ما او را بدین جهت ولیعهد قرار دادیم که مردم را به خدمت ما خوانده، به سلطنت و خلافت ما اعتراف کند، و در ضمن، فریفتگانش بدانند که او آنچنان که ادعا می‌کند نیست، و این امر (خلافت) شایسته ماست نه او؛ و همچنین ترسیدیم اگر

(۱). جلیل عرفان‌منش، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السّلام از مدینه تا مرو، ص ۳۹ به بعد.

(۲). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۹.

(۳). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۶.

(۴). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۶؛ محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۰۹.

ص: ۳۶۲

او را به حال خود بگذاریم، در کار ما شکافی پدید آورد که نتوانیم آن را پر کنیم، و اقدامی علیه ما بکند که تاب مقاومتش را نداشته باشیم. اکنون که با وی این شیوه را پیش گرفته و در کار او مرتکب خطا شده و خود را با بزرگ کردن وی در لبه پرتگاه قرار داده‌ایم، نباید در کار او سهل‌انگاری کنیم؛ بدین سبب باید کم‌کم از شخصیت و عظمت او بکاهیم تا او را نزد مردم به صورتی درآوریم که از نظر آنان شایستگی خلافت را نداشته باشد؛ سپس درباره او چنان چاره بیندیشیم که از خطرات او که ممکن بود گریبانمان را بگیرد، جلوگیری کرده باشیم». «۱»

بنابراین می‌توان هدفهای مأمون را از سپردن ولایت عهدی به امام رضا علیه السّلام، چنین فهرست کرد:

۱. کاستن از تضاد علویان با عباسیان؛

۲. فرونشاندن نهضتها؛

۳. نظارت بر امام و محدود ساختن آن حضرت؛

۴. مخدوش ساختن قداست امام علیه السلام؛

۵. مشروع جلوه دادن خلافت؛

۶. یافتن پایگاه اجتماعی؛

و «۲»

تبیین هریک از این موارد مجال گسترده‌تری می‌طلبد.

(۱). ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۶۷-۱۶۸.

(۲). علامه سید جعفر مرتضی، اندیشمند و محقق برجسته تاریخ اسلام در کتاب پرارزش الحیاة السیاسیة للامام الرضا علیه السلام، یازده نکته را به منزله انگیزه‌های اقدام مأمون در واگذاری اجباری ولایت عهدی به امام رضا علیه السلام بیان کرده و برای هر کدام شواهد و قرائنی برشمرده است که خوانندگان برای اطلاع بیشتر می‌توانند به این کتاب مراجعه کنند.

ص: ۳۶۳

افزون بر این، امام با اتخاذ موضعی منفی در برابر توطئه و ترفند مأمون، بر همگان روشن ساخت که مأمون در واگذاری ولایت عهدی، صادقانه عمل نکرده است و این کار را تنها برای حفظ منافع سیاسی خود انجام داده است:

۱. امام تا وقتی در مدینه بود از پذیرفتن پیشنهاد مأمون خودداری ورزید و آن‌قدر سرسختی نشان داد تا بر همگان معلوم بدارد که مأمون به هیچ روی از او دست برنمی‌دارد. متون تاریخی نیز به صراحت گواهی می‌دهند که دعوت امام از مدینه به مرو، نه به اختیار ایشان، بلکه با اجبار صورت گرفته است؛ «۱»

۲. به‌رغم آنکه مأمون از امام خواسته بود از خانواده‌اش هرکس را می‌خواهد همراه خود به مرو بیاورد، امام با خود هیچ یک از اعضای خانواده، حتی فرزندش امام جواد علیه السلام را نیاورد؛ «۲» درحالی‌که سفر و مأموریتی بزرگ و طولانی در پیش بود، و بنابر ادعای مأمون، رهبری امت اسلام به امام واگذار می‌شد؛

۳. امام در نیشابور و در میان انبوه مردم منتظر، که تشنه شنیدن سخنان ایشان بودند، با بیان روایت معروف سلسله الذهب، دل‌های همه مسلمانان را به کلمه وحدت‌بخش توحید متوجه ساخت و همه دردها و مشکلات و نابسامانیها را در فراموش شدن این گوهر گران‌بها خلاصه کرد؛ و آن‌گاه ادامه داد: «کلمه توحید شرط‌هایی دارد و من از جمله شرط‌های آن هستم».

بدین ترتیب امام بعد دیگری از توحید را برای مردم تشریح کرد و بر مسئله بنیادین دیگری تأکید ورزید که همان ولایت بود. امام بر همه حاکمیت‌های غیر الهی خط بطلان کشید و فلسفه حاکمیت اسلام را اعتلای کلمه حق دانست، که این امر تنها در پرتو ولایت امکان‌پذیر است؛

(۱). بیشتر منابع تاریخی این امر را تأیید می‌کنند. ر. ک: ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۵.

(۲). ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۱۷.

ص: ۳۶۴

۴. امام پس از آنکه به مرو رسید، ماهها گذشت و همچنان از موضع منفی با مأمون سخن گفت. ایشان نه پیشنهاد خلافت را پذیرفت و نه پیشنهاد ولایت عهدی را؛ تا آنکه مأمون با تهدیدهای مداوم به قصد جانش برخاست.

امام با چنین موضع‌گیری‌هایی به گونه‌ای زمینه‌چینی کرد که مأمون را رویاروی حقیقت قرار داد. ایشان به این نیز بسنده نکرد، و در هر فرصتی تأکید می‌ورزید که مأمون او را به اجبار و تهدید به قتل به ولیعهدی رسانده است. «۱»

حتی امام از شهادت خود به دست مأمون خبر داد و پیشاپیش مردم را از اهداف و توطئه‌های مأمون آگاه ساخت؛ «۲»

۵. امام برای پذیرفتن مقام ولیعهدی شرطهایی گذاشت و طی آنها از مأمون خواسته بود هرگز نه کسی را به مقامی بگمارد و نه کسی را عزل کند، نه رسم و سنتی را براندازد و نه چیزی از وضع موجود را دگرگون سازد، بلکه از دور مشاور امر حکومت باشد.

مأمون نیز تمام این شرطها را پذیرفت. بنابراین می‌بینیم که امام بر پاره‌ای از هدفهای مأمون خط بطلان کشید؛ زیرا این موضعگیری دلیل‌گویایی بود بر اینکه:

الف) امام علیه السلام برای حکومت مأمون مشروعیت قایل نیست؛

ب) سیستم موجود هرگز نظر امام را به منزله یک نظام حکومتی تأمین نمی‌کرد؛

ج) مأمون برخلاف آنچه در سر داشت، با قبول این شرطها، نمی‌توانست کارهایی را به نام امام یا به دست او انجام دهد؛

د) امام هرگز حاضر نبود تصمیمهای قدرت حاکم را اجرا کند. «۳»

(۱). ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، امالی، ص ۷۲.

(۲). ابن بابويه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۹؛ ابن بابويه قمی (شیخ صدوق)، علل الشرايع، ج ۱، ص ۲۲۶.

(۳). سيد جعفر مرتضى، الحياة السياسية للامام الرضا عليه السلام، ص ۱۶۸-۱۸۳.

ص: ۳۶۵

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی اصیبه، احمد بن قاسم، عیون الاخبار، اصدار دار الفكر، بیروت، ۱۳۷۶
۲. ابن بابويه قمی (شیخ صدوق)، محمد بن علی، امالی، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۸۰ ق.
۳. ابن بابويه قمی (شیخ صدوق)، محمد بن علی، علل الشرايع، مكتبة الحيدرية، نجف اشرف، ۱۳۸۶ ق.
۴. ابن بابويه قمی (شیخ صدوق)، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، مطبعة الحيدرية، نجف، ۱۳۹۰ ق.
۵. ابن بابويه قمی (شیخ صدوق)، محمد بن علی، معانی الاخبار، مكتبة المفید، قم.
۶. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، المطبعة الرحمانية، مصر.
۷. ابن نعمان (شیخ مفید)، محمد بن محمد، الارشاد، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق.
۸. ادیب، عادل، نقش امامان معصوم در حیات اسلام، ترجمه مینا جیگاره، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵.
۹. اصفهانی، ابو الفرج، مقاتل الطالبیین، منشورات المكتبة الحيدرية، نجف، ۱۳۸۵ ق.
۱۰. امین، احمد، ضحی الاسلام، مكتبة النهضة المصرية، مصر.
۱۱. جوادی آملی، عبد الله، علی بن موسی الرضا علیه السلام و الفلسفة الالهيه، دار الاسراء للنشر، قم.
۱۲. حرّ عاملی، محمد حسین، کلیات حدیث قدسی، ترجمه زین العابدین کاظمی، فقیه کاظمی، تهران، ۱۳۶۴ ش.
۱۳. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، دار النعمان، نجف، ۱۳۸۶ ق.
۱۴. عاملی، جعفر مرتضى، الحياة السياسية للامام الرضا عليه السلام، جامعه مدرسين، قم، ۱۴۰۳ ق.

۱۵. عرفان منش، جلیل، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا از مدینه تا مرو، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۴.

۱۶. قرشی، باقر شریف، حیات الامام الرضا علیه السلام، سعید بن جبیر، قم.

ص: ۳۶۶

۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه سید جواد مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، تهران.

۱۸. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۱۹. معینی، محمد جواد و ترابی، احمد، امام علی بن موسی الرضا منادی توحید و امامت، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۶.

ص: ۳۶۷

امام محمد بن علی الجواد علیهما السلام

نویسنده: دبلیو. مادلونگ (W. Madelung)

مترجم: حسین مسعودی

ص: ۳۶۹

[متن ترجمه]

محمد بن علی الرضا [علیهما السلام]

محمد بن علی الرضا بن موسی بن جعفر، ابو جعفر الجواد یا التقی، نهمین امام شیعه اثنا عشری است. او در رمضان سال ۱۹۵ ق/ ژوئن ۸۱۱ م، در ملک صریّا [؟] متعلق به پدر بزرگش در نزدیکی مدینه به دنیا آمد. مادرش کنیزی به نام سبیکه و اهل نوبه [سرزمینی باستانی که در مصر و سودان امروزی قرار داشته] بود که گفته‌اند از خاندان ماریای قبطی - کنیز پیامبر و مادر پسرش ابراهیم - بود.

بنابر سایر اقوال، نام اصلی وی درّه بود و امام رضا [علیه السلام] او را خیزران می‌نامید.

محمد [علیه السلام] شخصی سیاه پوست توصیف شده و ظاهراً تصمیم خلیفه مأمون برای تزویج دخترش ام الفضل با وی، تا حدودی به همین دلیل مورد انتقاد قرار گرفته است. به هر حال، مخالفت عباسیان با این ازدواج انگیزه عمیق تری داشت و آن مخالفت با سیاستهای علوی گرایانه مأمون بود. در زمان وفات [امام] رضا (۲۰۳ ق / ۸۱۸ م)، محمد [علیه السلام]، تنها پسر او، فقط هفت سال داشت. جانشینی او به امامت، در حالی که خردسالی نابالغ بود، مشاجرات فراوانی را در بین پیروان پدرش برانگیخت. عده‌ای از آنان، برادر [امام] رضا یعنی احمد بن موسی را جانشین وی دانستند. گروهی دیگر به واقفه پیوستند که [امام] موسی کاظم را آخرین امام می‌دانستند و منتظر بازگشت وی بودند. دیگرانی که پس از انتصاب

ص: ۳۷۰

[امام] رضا به جانشینی خلافت، بنابر دلایل فرصت طلبانه از امامت وی حمایت می‌کردند، به جوامع سنی و زیدی خود بازگشتند. از میان کسانی که محمد [علیه السلام] را در مقام امام [به رسمیت] شناختند، عده‌ای معتقد بودند وی از زمان جانشینی خود - بدون ملاحظه سن و سالش - علم کامل و مورد نیاز مسائل دینی را از طریق الهام الهی دریافت کرده است؛ اما دیگران تأکید داشتند که او هنگامی که به بلوغ رسید، این علم را از کتابهای پدرش به دست آورد. عقد ازدواج محمد [علیه السلام] با ام الفضل در نبود او منعقد شد؛ در حالی که وی هنوز یک کودک بود. طبری (ج ۳، ص ۱۰۲۹) این ازدواج را در ذیل وقایع سال ۲۰۲ ق / ۸۱۷ م گزارش می‌دهد که در آن زمان مأمون دختر دیگرش ام حبیب را نیز به ازدواج [امام] رضا درآورد. اما یعقوبی (ج ۲، ص ۵۵۲-۵۵۳) این ازدواج را پس از ورود مأمون به بغداد در سال ۲۰۴ ق / ۸۱۹ م ذکر می‌کند. ازدواج واقعی در سال ۲۱۵ ق / ۸۳۰ م صورت گرفت، یعنی زمانی که مأمون محمد [علیه السلام] را از مدینه فراخواند و سر راه خود برای فرماندهی جنگی علیه بیزانس با او در تکریت در ماه صفر / آوریل ۸۳۰ ملاقات کرد. مأمون به او دستور داد که با ام الفضل در یک جا زندگی کنند و این دو، تا رسیدن فصل زیارت (ژانویه ۸۳۱ م) در منزل احمد بن یوسف که یکی از منشیهای مأمون بود، در ساحل رود دجله در بغداد سکنا گزیدند. آن‌گاه امام به همراه خانواده و بستگانش عازم مکه شد و سپس به ملکش در حوالی مدینه بازگشت. پسر و جانشین او علی [علیه السلام] در سال ۲۱۲ ق / ۸۲۸ م، از یک کنیز متولد شده بود، و ازدواج با ام الفضل بدون فرزند باقی ماند. نقل است که ام الفضل درباره تبعیضی که محمد [علیه السلام] بین او و کنیزان خود قایل می‌شد، به پدرش شکایت کرد، اما مأمون شکایت او را ردّ کرد. جانشین مأمون، یعنی معتصم، یک سال پس از به قدرت رسیدن، به دلایل نامعلومی امام را به بغداد فراخواند. او در محرم ۲۲۰ ق / ژانویه ۸۳۵ م، وارد بغداد شد و اواخر همان سال در آنجا وفات

ص: ۳۷۱

یافت (به نظر می‌رسد که ۶ ذو الحجه / ۳۰ نوامبر ۸۳۵ م، تاریخی است که بیشتر مورد تأیید است). ظاهراً مسعودی (مروج، ج ۷، ص ۱۱۵ - پیوسته ۲۷۹۸) که تاریخ وفات او را ۲۱۹ ق / ۸۳۴ م ذکر کرده، دچار اشتباه شده است. تاریخ دیگری که او ذکر کرده (ج ۷، ص ۱۷۱ - پیوسته ۲۸۵۵) یعنی در زمان خلافت واثق (۲۲۷-۲۳۲ ق / ۸۴۲-۸۴۷ م) ظاهراً از روایاتی استنباط شده مبنی بر اینکه واثق (وارث مسلم در سال ۲۲۰ ق / ۸۳۵ م) بر پیکر امام نماز خواند. برخی از منابع شیعی، معتصم یا ام الفضل را به مسموم کردن او متهم ساخته‌اند، اما شیخ مفید این مطلب را به صراحت انکار می‌کند. او در نزدیک

پدر بزرگش [امام] موسی کاظم در مقابر قریش در ساحل غربی رود دجله دفن گردید؛ مکانی که سرانجام، حرم کاظمین، مرقد هر دو امام را در خود جای داد.

ص: ۳۷۲

منابع و مآخذ

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۵۴-۵۵.
۲. سبط بن الجوزی، تذکرة الخواص، چاپ مح. صادق بحر العلوم، ص ۳۵۸-۳۵۹، نجف ۱۳۸۳ / ۱۹۶۴؛
۳. طبری، ج ۳، ص ۱۱۰۲-۱۱۰۳.
۴. عاملی، اعیان الشیعه، ج ۴، ف ۲، ص ۲۱۵-۲۵۱، دمشق، ۱۹۳۵.
۵. کلینی، الکافی، چاپ ع.ا. الغفاری، ج ۱، ص ۳۲۰-۳۲۲، ۴۹۲-۴۹۷، تهران، ۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۱ م.
۶. مجلسی، بحار الانوار، ص ۱، ۱۱۱-۱۱۲، تهران، ۱۳۳۵ ق / ۱۹۵۶ م.
۷. ۳-۲۶۲، ۱۹۰۸، ed H. Keller, Leipzig, K. Baghddad, Ibn Abi Tahir Tayfur
- ۸.

. ۳۰۷- ۲۹۶، ۸- ۱۹۵۷ / ۱۳۷۷، Tehran, Kazim al- Musawi al- Miryamawi, ed. al- Irshad, Mufid, ۹۵- ۴۸۰، ۱۹۸۱، London, I. K. A. Howard, tr.

۷۴-۷۹، ۱۹۳۱، Istanbul, H. retter, ed. Firak al -shi a, Nawbakhti.

ص: ۳۷۳

نقد و بررسی

سید محمد حسین میر عبد اللهی

ص: ۳۷۵

نقد و بررسی

امام جواد علیه السلام در ماه رمضان یا رجب ۱۹۵ ق در مدینه به دنیا آمد. درباره رنگ پوست ایشان آرای گوناگونی بر جای مانده است، ولی آن گونه که «مادلونگ» گمان کرده نمی شود حضرت را سیاه پوست دانست. ازدواج حضرت با «ام الفضل» نیز با اصرار مأمون صورت گرفت. مادلونگ به ضرس قاطع ادعا کرده که ازدواج در نبود حضرت صورت گرفت و زندگی مشترک آنان نیز به سال ۲۱۵ ق آغاز شد، ولی بنابر روایت مشهور، این ازدواج در سال ۲۰۴ و با حضور حضرت صورت گرفت و بنابر قرائن تاریخی، آن حضرت پیش از سال ۲۱۵ زندگی مشترک خود را با ام الفضل آغاز کرد.

امامت حضرت، بنابر نظر مشهور، هفده سال طول کشید، و اگرچه سن کم حضرت، مشکلاتی را پدید آورد، به زودی با توجه به تصریح های حضرت رضا علیه السلام بر امامت آن حضرت و پرسشهایی که شیعیان به صورت آزمایش، برای آن حضرت مطرح می کردند مسئله امامت ایشان مسلم و قطعی گردید و فضای

ص: ۳۷۶

تاریکی که مادلونگ بدون مقدمه و بررسی جوانب مسئله، برای خواننده ترسیم می کند واقعیتی ندارد. سرانجام نیز آن حضرت، بنابر قول مشهور، با توطئه معتصم و به دست ام الفضل در ذو القعدة یا ذو الحجه ۲۲۰ شهید، و در کنار جدش موسی بن جعفر علیه السلام در کاظمین به خاک سپرده شد.

شیخ مفید نیز اگرچه از شهادت حضرت، اظهار بی اطلاعی کرده است، منابع پیش از او (مانند عیاشی و ابن بابویه) و منابع پس از او به شهادت حضرت تصریح دارند.

نگاه کلی

امامان شیعه علیهم السلام جدای از بعد معنوی و روحانی شان، و اینکه واسطه فیض میان خداوند متعال و آدمیان هستند، و همچنین حجت های خدا بر خلق و کامل کننده دین به شمار می روند، به واسطه تأثیر شگرفی که در دنیای اسلام از خود بر جای گذاشتند همواره کانون توجه مورخان، محدثان و سیره نویسان اسلامی - اعم از شیعه و سنی - بوده اند، و آنان در آثارشان، گاه مفصل و گاه مختصر به شرح حال و حتی نقل برخی کلمات حکیمانه ایشان نیز پرداخته اند. «۱»

تذکره الخواص از ابو الفرج عبد الرحمن بن الجوزی (م ۶۵۴)، مطالب السؤل از محمد بن طلحه شافعی (م ۶۵۲)، الفصول المهمه از ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵)، الشذرات الذهبیه از ابن طولون (م ۹۵۳) «۲» و تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الامم و الملوك) از محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰)، تاریخ بغداد از خطیب بغدادی (م ۴۶۳)، الکامل فی التاریخ از ابن اثیر (م ۶۳۰) و تاریخ الاسلام ذهبی (م ۷۴۸) از جمله آثار گرانمایی اند که به ترجمه و شرح حال امامان معصوم علیهم السلام نیز

(۱). محض نمونه ر. ک: بخش آخر این نوشتار.

(۲). درباره آثار اهل سنت که در آنها به شرح حال امامان معصوم پرداخته شده، ر. ک: رسول جعفریان، تاریخ اسلام، ص ۲۴۷ به بعد.

ص: ۳۷۷

پرداخته‌اند. در این میان مستشرقان اروپایی نیز از این قاعده مستثنا نبوده، در آثار خود، که اغلب برگرفته از منابع اهل سنت است، به معرفی و شرح حال امامان معصوم علیهم السلام پرداخته‌اند. مادلونگ «۱» از جمله مستشرقانی است که به ترجمه و شرح حال اهل بیت علیهم السلام، و از جمله امام جواد علیه السلام، پرداخته و در مقاله خود درباره آن حضرت، عمدتاً به سه محور از زندگانی آن حضرت اشاره کرده است:

۱. مشخصات فردی آن حضرت (تاریخ و محل تولد، نام پدر و مادر، رنگ پوست و شمایل، و تاریخ و چگونگی وفات)؛

۲. ازدواج امام؛

۳. اختلاف امت پس از شهادت امام رضا علیه السلام بر سر امامت آن حضرت.

مادلونگ به ابعاد دیگر زندگانی آن حضرت نپرداخته و در مواردی نیز که بدان اشاره کرده کلام او خالی از مناقشه و تأمل نیست، و شایسته بود وی دست‌کم به بعضی از کلمات حکیمانه آن امام که از منبع وحی سرچشمه گرفته و دانشمندان اسلامی و غیراسلامی با تأمل در آنها توانسته‌اند به معارف بلند و اسرار ژرف و عمیق آن پی ببرند، اشاره کند.

ما در این نوشتار، ضمن نقد و بررسی سه محور یاد شده، محض نمونه بعضی از کلمات آن حضرت را از منابع اهل سنت آورده‌ایم.

ویژگیهای فردی امام جواد علیه السلام

امام ابو جعفر محمد بن علی بن موسی علیه السلام، نهمین پیشوای شیعیان اثنا عشری است. بسیاری از منابع، تولد آن حضرت را پانزدهم، هفدهم یا نوزدهم رمضان سال ۱۹۵ در مدینه دانسته‌اند. «۲» ابو جعفر طبری نیز از امام حسن عسکری علیه السلام نقل

(۱). Madelung.

(۲). محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۲؛ محمد بن فتال نیشابوری، روضة الواعظین،

می‌کند که حضرت در شب جمعه نیمه ماه رمضان سال ۱۹۵ در مدینه به دنیا آمد. «۱» در مقابل، برخی دیگر از منابع، تولد حضرت را در دهم رجب همین سال دانسته‌اند. «۲» سید بن طاووس نیز در اقبال الاعمال می‌نویسد که حضرت ابو جعفر جواد الائمه علیه السلام روز دهم رجب متولد شده است. «۳» همچنین کفعمی در مصباح می‌نویسد: این دعا در ایام رجب بر دست ابو القاسم حسین بن روح از ناحیه مقدسه رسیده است: اللهم انی أسألك بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی و ابنه علی بن محمد المنتجب «۴» این عبارت نیز دلالت دارد که تولد آن حضرت در ماه رجب واقع شده است. بنابراین بهتر بود مادلونگ احتمال تولد آن حضرت را در ماه رجب نیز مطرح می‌ساخت. او تولد امام را در ملک صریا در نزدیکی مدینه دانسته است، ولی در منابع تاریخی از تولد حضرت در خصوص این مکان ذکری به میان نیامده است، بلکه فقط گفته شده که حضرت در مدینه تولد یافته است. «۵»

درباره «صریا» ابن شهر آشوب می‌نویسد:

چون حضرت رضا علیه السلام از دنیا رفت، حسن بن راشد و علی بن مهزیار و جماعت بسیاری از دیگر شهرها به مدینه روی آوردند و از جانشین آن حضرت سراغ گرفتند. پس گفته شد به «صریا» روید، و «صریا» قریه‌ای است که امام موسی بن جعفر علیه السلام آن را در سه مایلی مدینه تأسیس کرده بود «۶»

ص ۲۴۳؛ حسین بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، ص ۹۱؛ محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۳۷۹؛ احمد بن محمد بن ابراهیم بن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۱۷۵؛ علی بن حسین مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۸۳؛ محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ص ۲۷۳؛ محمد بن نعمان (شیخ مفید)، دلائل الامامة، ص ۳۸۳.

(۱). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، دلائل الامامة، ص ۳۸۳.

(۲). محمد بن حسن طوسی، مصباح المتهجد، ص ۵۵۷، به نقل از ابن عیاش.

(۳). علی بن موسی بن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۲۲۷.

(۴). ابو القاسم خزعلی، موسوعة الامام الجواد، ص ۷، به نقل از: کفعمی، مصباح، ص ۷۰۳.

(۵). ر. ک: ابو القاسم خزعلی، موسوعة الامام الجواد، ص ۷-۱۱؛ و منابع سابق.

(۶). محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۸۲.

ص: ۳۷۹

بعضی دیگر از احادیث نیز بر سکونت حضرت رضا در «صریا» دلالت می‌کند. «۱»

به هر روی، بعید نیست تولد حضرت در ملک صریا واقع شده باشد، و اگر چنین هم باشد به سبب نزدیکی آن به مدینه صادق خواهد بود که گفته شود آن حضرت در مدینه به دنیا آمده است. امام جواد علیه السّلام تنها فرزند خانواده بود، چنان که مسعودی از حضرت رضا علیه السّلام نقل می‌کند: [خداوند متعال] تنها یک فرزند روزی من کرده است و هموست که از من ارث می‌برد. «۲» مادر آن حضرت کنیزی به نام «سبیکه» نوبیه «۳» بود، و برخی نیز وی را «خیزران» خوانده‌اند. روایت شده که او از خاندان ماریه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. «۴» ابن شهر آشوب اشاره می‌کند که نام مادر آن حضرت [در اصل] «درّه مریسیّه» «۵» بود و بعدها حضرت رضا علیه السّلام او را خیزران نامید، و بعضی نیز وی را «ریحانه» و کنیه‌اش را «ام الحسن» دانسته‌اند. «۶»

بنابر روایات، در شب جمعه‌ای که آن حضرت به دنیا آمد، امام رضا علیه السّلام به اصحابش فرمود: در این شب فرزندی برای من متولد شده است که شبیه موسی بن عمران علیه السّلام است که شکافنده دریاها بود. پاک قرار داده شده مادری که او را زاییده است، و همانا مادر او طاهره و مطهره آفریده شده است. سپس فرمود: پدر و مادرم فدای آن شهیدی باد (جواد الائمه علیه السّلام) که اهل آسمانها بر او گریه می‌کنند؛ از روی خشم [و کینه] کشته می‌شود؛ و خداوند بر کشنده‌اش غضب کند. پس دیری نپاید که خدا او را به عذاب دردناک دنیوی و عقاب شدید اخروی گرفتار سازد. «۷»

(۱). محض نمونه، ر.ک: عبد الله بن جعفر حمیری، قرب الاسناد، ص ۳۷۷، ح ۱۳۳۳.

(۲). علی بن حسین مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۸۳.

(۳). نوبه: آبادیهای وسیعی را در جنوب مصر شامل می‌شود. ر.ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۵۷.

(۴). محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۳.

(۵). «مریسیّه» منسوب به «مریسه» جزیره بزرگی در بلاد نوبه بوده است (یاقوت حموی، معجم البلدان، ص ۱۳۸).

(۶). محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۷۹.

(۷). علی بن حسین مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۸۳.

ص: ۳۸۰

از القاب حضرت منتجب و مرتضی، «۱» مختار، متوکل، زکی، قانع، ابن الرضا، (و مشهورتر از همه) تقی و جواد یا جواد الائمه است. «۲» ذهبی نیز گوید:

او یکی از افرادی است که به جود و سخاوت شناخته می‌شد و از این‌روی، به «جواد» ملقب گردید. «۳» «ابو جعفر» یا ابو جعفر الثانی و «ابو علی» نیز از کنیه‌های حضرت به شمار می‌رود. «۴»

درباره حضرت جواد علیه السلام گفته‌اند آن حضرت سفیدروی و معتدل بود. «۵» گرچه در برخی نقلها آمده است که حضرت به شدت گندمگون بوده است؛ «۶» تا جایی که عده‌ای از شکاکان درباره نسبت حضرت به خاندان ولایت و امامت تردید روا داشته‌اند، و هنگامی که ایشان را بر قیافه‌شناسان عرضه کردند، همه به سجده افتاده سپس بلند شدند و گفتند: آیا مثل این ستاره درخشنده را بر مثل ما عرضه می‌کنید؟ به خدا قسم او حسب و نسب پاک و پاکیزه‌ای دارد ... و نیست او مگر از ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علی علیه السلام. «۷» ولی به هر روی، چنان‌که مادلونگ در مقاله خود می‌نویسد، حضرت به کلی سیاه‌پوست نبوده است، و شاید نویسنده این عقیده را از کلام «ابی دؤاد» عالم دربار «معتصم» گرفته باشد. او می‌گوید:

روزی درحالی‌که به شدت غضبناک و خشمگین بوده از نزد معتصم بازگشته و هنگامی که از او علت را پرسیدند گفته است که

(۱). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۲۹۵.

(۲). محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۳۷۹.

(۳). محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱۵، ص ۳۸۵.

(۴). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، دلائل الامامه، ص ۳۹۶؛ ابو الفرج بن جوزی، تذکره الخواص، ص ۳۵۸.

(۵). علی بن محمد بن صباح مالکی، الفصول المهمه، ج ۲، ص ۱۰۳۹؛ محمد بن حسن شبلنجی، نور الابصار، ص ۳۲۶.

(۶). محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۳۸۲.

(۷). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، دلائل الامامه، ص ۴۰۴؛ محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۳۸۷.

ص: ۳۸۱

از دست آنچه از این سیاه‌پوست (محمد بن علی بن موسی) به من رسید؛ زیرا معتصم درباره قطع دست دزدی که به گناه خود اعتراف کرده بود از علمای حاضر در مجلس از جمله ابی دؤاد و حضرت جواد علیه السلام نظر خواسته بود. ابتدا ابی دؤاد و بعضی دیگر نظر خود را گفته بودند، ولی معتصم رأی و نظر حضرت جواد علیه السلام را به دلیل استدلال محکم و متقن وی، بر رأی دیگران ترجیح داده بود. «۱»

از این روی، ابی دؤاد به سبب خواری و ذلتی که نصیبش شده بود، خشناک گردیده و آن کلام را به زبان آورده بود، و این امر دلیل نمی‌شود که حضرت سیاه‌پوست بوده باشد و یکی از ادله مخالفت و انتقاد عباسیان با ازدواج وی با ام الفضل دختر مأمون قرار گیرد. مخالفت و انتقاد آن دسته از عباسیان که با سیاستهای زیرکانه و هدفهای پنهان مأمون به‌طور کامل آشنا نبودند، ناشی از این بود که بیم داشتند با ازدواج و پیوند خاندان علوی و عباسی، احتمال انتقال حکومت و خلافت از عباسیان به علویان فزونی گیرد، و این چیزی بود که آنان را نگران ساخته بود. به هر روی، چهره حضرت زیبایی خاصی داشت؛ چنان‌که شیخ صدوق از قول ابو صلت هروی می‌گوید:

[روزی] جوانی نیکو صورت با موهای پیچیده و کوتاه بر من وارد شد که شبیه‌ترین مردم به حضرت رضا علیه السلام بود. پس از او پرسیدم، و ایشان در پاسخ فرمود: ای ابا صلت، من محمد بن علی و حجت خداوند بر تو هستم. «۲»

(۱). ر.ک: محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی، تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۱۰۹.

(۲). ابو القاسم خزعلی، موسوعة الامام الجواد، ج ۱، ص ۳۰، به نقل از: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴۲.

ص: ۳۸۲

ازدواج امام جواد علیه السلام با ام الفضل «۱»

مأمون با اصرار، دختر خود، ام الفضل را به عقد امام درآورد. یکی از هدفهای وی این بود که اتهام قتل حضرت رضا علیه السلام را تا حدودی از خود دور سازد و شیعیان و علویان را آرام کرده، پایه‌های حکومت خویش را استحکام بخشد. از این روی، به گفته یعقوبی هنگامی که مأمون در سال ۲۰۴ وارد بغداد شد [با ظاهرسازی خاص خود این‌گونه] گفت که دوست می‌دارم از اجداد مردی باشم که از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام است. «۲» از این روی، عزم جزم کرد تا دختر خود را به ازدواج امام جواد علیه السلام درآورد. چون این خبر به عباسیان رسید، ناراحت شدند و ترسیدند که امر خلافت از خاندان عباسی بیرون رود. از این روی، در بغداد نزد او جمع شدند و او را قسم دادند که از این کار صرف‌نظر کند و گفتند: ما از ولایت عهدی [حضرت] رضا [علیه السلام] نگران بودیم تا اینکه خدا او را از ما کفایت کرد. مبدا ما را به ناراحتی و نگرانی گذشته بازگردانی!

مأمون در ظاهر از پذیرش درخواست آنان طفره رفت، و چون آنان خواستند مأمون مهلت دهد تا امام بزرگ شود و علم و ادب بیاموزد، مأمون از ایشان خواست او را بیازمایند. عباسیان نیز یحیی بن اکثم، دانشمند بزرگ آن زمان را برای آزمودن حضرت فرستادند، اما هنگامی که او در برابر حضرت درمانده شد، مأمون رو به عباسیان کرد و گفت: آیا شناختید آنچه را انکار می‌کردید؟

سپس به حضرت گفت خود خطبه عقد را جاری کند و حضرت در حضور مأمون خطبه عقد را جاری ساخت و مهر او را برابر مهر جد‌اش فاطمه علیها السّلام (پانصد درهم) قرار داد. مأمون به هریک از حاضران جوایزی داد و سپس از حضرت خواست به تفصیل به پاسخ هریک از شقوق مسئله بپردازد و هنگامی که

(۱). دومین محور در مقاله مادلونگ.

(۲). ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱۹. یعقوبی بیش از این نگفته است.

ص: ۳۸۳

حضرت برای هریک از شقوق مسئله پاسخ وافی و کافی بیان فرمود، مأمون از حضرت خواست که او نیز مسئله‌ای از یحیی بن اکثم بپرسد. «۱»

بنابراین روایت مشهور، عقد ازدواج امام جواد علیه السّلام پس از شهادت حضرت رضا علیه السّلام در بغداد و ظاهراً در همان سال ۲۰۴ منعقد گردیده است؛ عقدی که با درخواست مأمون و به زبان خود امام جاری شد؛ نه در غیاب حضرت (آن‌گونه که مادلونگ قاطعانه ادعا می‌کند). البته از ظاهر روایت دیگری که شیخ صدوق نقل کرده، برمی‌آید که این ازدواج وقتی صورت گرفته است که حضرت در مدینه و امام رضا علیه السّلام در خراسان بودند، و مأمون در یک روز دختر خود «ام حبیب» را به ازدواج حضرت رضا علیه السّلام و دختر دیگر خود ام الفضل را به ازدواج حضرت جواد علیه السّلام درآورده، و خود نیز «بوران» دختر «حسن بن سهل» را برای خود عقد کرد. «۲» طبری نیز در ذیل ماجراهای سال ۲۰۲ به انجام این ازدواج‌ها تصریح کرده است. «۳» به هر روی، بنابر روایت شیخ مفید، در حدود سال ۲۰۴، و پس از شهادت حضرت رضا علیه السّلام که مأمون در بغداد دختر خود ام الفضل را به ازدواج امام جواد علیه السّلام درآورد، حضرت با ام الفضل به مدینه بازگشتند و زندگی مشترک خود را آغاز کردند و در آنجا بودند، تا «معتصم» امام را در سال ۲۲۰ به بغداد فراخواند. «۴» البته بنابر روایت طبری، آغاز زندگی مشترک امام جواد علیه السّلام با ام الفضل به سال ۲۱۵ باز می‌گردد. به گفته طبری هنگامی که مأمون در سال ۲۱۵ برای جنگ با روم از «مدینه السلام» (بغداد) خارج شد و به «تکريت» رسید، [امام] محمد بن علی بن موسی علیه السّلام در شب جمعه ماه صفر این سال بر او وارد شد و با وی ملاقات کرد. در این ملاقات مأمون بر حضرت امر کرد که با دخترش ام الفضل

(۱). شیخ مفید این حدیث را به تفصیل در الارشاد، ج ۲ ص ۲۸۱-۲۸۸ آورده است.

(۲). محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۷.

(۳). محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۴۵.

(۴). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۲۸۱، ۲۸۸-۲۸۹.

ص: ۳۸۴

زندگی زناشویی را آغاز کند، و خانه احمد بن یوسف را که در ساحل رود دجله بود، برای آنان در نظر گرفت. حضرت تا ایام حج در آنجا بودند و سپس با اهل و عیال خود رهسپار مکه شدند، و پس از پایان مراسم حج به مدینه بازگشتند. «۱» این گفته طبری ظاهراً درست نیست؛ زیرا گذشته از اینکه با گفته‌های پیشین وی سازگاری ندارد، قرینه دیگری بر رد آن نیز در دست است. شیخ مفید می‌گوید: هنگامی که آن حضرت با ام الفضل در مدینه بودند، ام الفضل نامه‌ای به پدرش نوشت و شکایت کرد که ابو جعفر کنیز اختیار کرده و هوو بر سر من می‌آورد. پس مأمون در پاسخ او نوشت که ما تو را به ازدواج او در نیاوریم که حلال را بر او حرام کنیم، و از این به بعد این‌گونه شکایت‌ها را پیش ما نیاور. «۲» از طرفی در منابع آمده است که مادر امام علی بن محمد بن علی بن موسی (امام هادی علیه السلام) کنیزی به نام جمانه «۳» یا سمانه بود، «۴» و آن حضرت در نیمه ذی الحجه ۲۱۲ «۵»، و بنابر بعضی دیگر از روایات در رجب سال ۲۱۴ که امام جواد علیه السلام با دختر مأمون حج به جای آوردند متولد شد، «۶» و این گویای آن است که مدعی طبری، یعنی اینکه زندگی مشترک امام با ام الفضل از سال ۲۱۵ آغاز شده، نادرست است.

امامت حضرت جواد علیه السلام «۷»

با شهادت امام رضا علیه السلام در صفر سال ۲۰۳، مقام امامت به آن حضرت رسید، «۸» در حالی که از سن ایشان هفت سال و چند ماه می‌گذشت. «۹» سن کم حضرت سبب

(۱). محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۸۱.

(۲). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ص ۲۸۸، مادلونگ در مقاله خود به این حدیث اشاره کرده است.

(۳). علی بن حسین مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۹۳.

(۴). محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۲۲؛ محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۲۹۷؛ محمد بن فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۲۴۶.

(۵). همان.

(۶). علی بن حسین مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۹۳؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۷۴.

(۷). سومین محور از مباحث مطرح شده در مقاله مادلونگ.

(۸). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۷.

(۹). علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۶۴؛ محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد،

ص: ۳۸۵

اختلافات و مشاجراتی میان اصحاب و کسانی شد که در عهد حضرت رضا علیه السلام مدعی پیروی آن حضرت بودند، و شاید گروهی سن کم حضرت را بهانه‌ای کرده بودند برای جدا شدن از پیکره تشیع و ایجاد اختلاف در میان شیعیان؛ زیرا اولاً، اگرچه انتقال امامت به شخصی با چنین سنی تا آن زمان سابقه نداشت، لیکن امام رضا علیه السلام پیش از شهادت خود با تصریحات متعدد و اتمام حجت بر شیعیان به انحای گوناگون توانسته بود این مسئله را تا حدی بر همگان مسلم و روشن سازد.

محض نمونه:

۱. هنگامی که صفوان بن یحیی خدمت امام رضا علیه السلام رسید و از حضرت پرسید: اگر حادثه‌ای برای شما رخ دهد پس از شما امامت برای چه کسی خواهد بود؟ امام رضا علیه السلام درحالی که حضرت جواد علیه السلام مقابلش نشسته بود و بیش از سه سال نداشت به او اشاره کرد. صفوان گفت: فدایت شوم، او سه سال بیشتر ندارد.

حضرت فرمود: چه اشکالی دارد؟ عیسی علیه السلام حجت خدا بر خلق شد درحالی که کمتر از سه سال داشت؛ «۱»

۲. یحیی بن حبیب نقل می‌کند که گروهی نزد حضرت رضا علیه السلام بودند.

هنگامی که قصد رفتن کردند حضرت به آنان فرمود با او (ابو جعفر) ملاقات کنید و به او سلام دهید و با او تجدید عهد کنید «۲»

و ثانیاً، همان‌گونه که نوبختی (از دانشمندان قرن سوم هجری) می‌گوید، عده‌ای به سبب دنیاطلبی و صرفاً به صورت تصنعی امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام و امام رضا علیه السلام را پذیرفتند، با اینکه پیش‌تر از مرجئه و اهل الحدیث

ج ۲، ص ۲۷۳؛ محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۴۱۱. در برخی منابع دیگر، سن حضرت جواد علیه السلام هنگام وفات پدرش شش سال و چند ماه ذکر شده است. ر.ک: علی بن حسین مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۱۹۲.

(۱). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۲۷۶، ۲۷۹.

(۲). همان، ص ۲۸۰.

بودند، ولی هنگامی که حضرت رضا علیه السلام از دنیا رفت به رأی پیشین خویش بازگشتند و اینها «محدثه» نام گرفتند. «۱» به هر روی، آن گونه که نوبختی در فرق الشیعه، و مادلونگ در مقاله خود اشاره کرده است، پیروان امام رضا علیه السلام پس از شهادت آن حضرت به چند فرقه و دسته تقسیم شدند:

الف) فرقه‌ای به امامت امام جواد علیه السلام قایل شدند؛

ب) فرقه‌ای به امامت احمد بن موسی بن جعفر معتقد شدند و گفتند پدرش امام موسی بن جعفر علیه السلام او را پس از برادرش امام رضا علیه السلام وصی قرار داده است؛

ج) «مؤلفه» که به امامت امام رضا علیه السلام عقیده داشتند و چون حضرت وفات کرد، درباره امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به توقف معتقد شدند و دوباره واقفی گشتند؛

د) «محدثه» که ذکر آن گذشت؛

ه) فرقه‌ای از زیدیه، که چون مأمون با عنوان ولایت عهدی، با امام رضا علیه السلام بیعت کرد، به امامت حضرت معتقد شدند، ولی پس از حضرت رضا علیه السلام به عقیده پیشین خود بازگشتند. «۲»

اما کسانی که به امامت حضرت قایل شدند نیز در کیفیت علم امام اختلاف کردند. پاره‌ای گفتند: امام ناگزیر و به‌طور قطع باید عالم باشد، و علم او از پدرش به او نرسیده؛ زیرا درحالی که چهار سال و اندی از سن او می‌گذشت پدرش را به خراسان بردند، ولی خداوند هنگام بلوغ، علمی که لازمه مقام امامت است به او تعلیم می‌کند. بعضی نیز گفتند: او پیش از بلوغ، امام است و هنگامی که بالغ شد علم لازم را نه از طریق الهام و القای در قلب و شنیدن صدای فرشته، بلکه از راه مطالعه کتابهای پدرش به دست خواهد آورد؛ چرا که وحی منقطع گشته است.

(۱). حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، ص ۸۵.

(۲). همان، ص ۸۵-۸۶.

گروه سومی نیز (که راه صواب رفتند) گفتند: جایز است امام در ظاهر، فردی نابالغ، حتی یک ساله، باشد؛ چه، او «حجة الله» است و قدرت و قوه او از جانب خداست؛ و عالم بودن او در این سن و الهام شدن بر او از جانب خدا و رؤیای صادق و

شنیدن او از فرشته و غیر اینها جایز و ممکن است، همان‌گونه که یحیی ابن زکریا و عیسی بن مریم در کودکی، حجت خدا بر مردم بودند. «۱»

البته مخفی نماند که این گروه ابتدا اندک شمار بودند و برای بسیاری از مردم، حتی کسانی چون «یونس بن عبد الرحمن» مسئله علم امام در آن سن کم، بی‌پاسخ باقی مانده بود، اگرچه اصل امامت آن جناب را پذیرفته بودند. در روایتی آمده است: پس از شهادت حضرت رضا علیه السلام، ریّان بن صلت، صفوان بن یحیی، یونس بن عبد الرحمن و جماعتی از بزرگان شیعه در خانه عبد الرحمن بن حجاج گرد آمدند و ضجه و ناله سر دادند. یونس بن عبد الرحمن گفت:

گریه و ناله را کنار گذارید. اکنون بگویید تا ابو جعفر بزرگ شود، مسائل خود را باید از چه کسی پرسیم؟ در این هنگام ریّان بن صلت خشمگین شده، برخاست و دست را بر حلق یونس گذاشت و درحالی‌که فشار می‌داد گفت: تو خود را در ظاهر مؤمن به امام جواد علیه السلام نشان می‌دهی ولی پیداست که در باطن در امامت او تردید داری، و شک و شرک خود را پنهان می‌کنی. اگر امامت وی از جانب خدا باشد، حتی اگر طفل یک روزه باشد به منزله شیخ است و چنانچه از جانب خدا نباشد، حتی اگر هزار سال نیز عمر کرده باشد، مانند دیگر مردم است. در این هنگام گروهی برخاستند و ریّان را آرام کردند. «۲»

همچنین از پاره‌ای روایات برمی‌آید که شیعیان در همان سالهای نخست امامت

(۱). همان، ص ۸۹ - ۹۰.

(۲). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۹۹.

ص: ۳۸۸

آن حضرت توانستند با طرح پرسشهای مختلف در مجالس گوناگون و از طریق دانش امام، مسئله امامت آن حضرت را برای خویش روشن و قطعی سازند. «۱»

بنابراین بحران موجود در ابتدای امر امامت ایشان به زودی پایان یافت، و شایسته بود مادلونگ به این امر اشاره می‌کرد.

شهادت حضرت جواد علیه السلام

دوران کوتاه امامت هفده یا هیجده ساله امام جواد علیه السلام در فضایی خفقان‌آمیز به سرعت سپری شد، و پس از مأمون معتصم بر کرسی خلافت تکیه زد. بنا به گفته نوبختی و شیخ مفید و برخی دیگر، معتصم در سال ۲۲۰ امام را به بغداد فراخواند، و آن حضرت دو شب مانده به محرم وارد بغداد شد و در آخر ذیقعد همین سال وفات کرد. هنگام وفات، ۲۵ سال

و اندی از سن او می‌گذشت. «۲» شیخ مفید می‌نویسد: گفته‌اند آن حضرت را مسموم کردند ولی خبر آن نزد من ثابت نشده است. «۳» لیکن بسیاری از محدثان و مورخان، مانند مسعودی، طبری، اربلی (از محمد بن سعید)، عیاشی، فتال نیشابوری، ابن صباغ مالکی (با تعبیر «گفته می‌شود») و ابن شهر آشوب بر شهادت آن حضرت به امر معتصم یا با توطئه او و به دست ام الفضل تصریح کرده‌اند. «۴» ابن

(۱). ر. ک: محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۹۹، ۱۰۰؛ علی بن حسین مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۱۸۶ به بعد.

(۲). حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، ص ۹۱؛ محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۲۹۵؛ محمد بن فتال نیشابوری، ابو الفرج بن جوزی، روضة الواعظین، ص ۲۴۳؛ محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۴۱۱؛ علی بن محمد بن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ج ۲، ص ۱۰۵۷؛ محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۲؛ تذکرة الخواص، ص ۳۵۸؛ مؤمن بن حسن شبلنجی، نور الابصار، ص ۳۳۰.

(۳). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۲۹۵.

(۴). علی بن حسین مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۱۹۲؛ محمد بن نعمان (شیخ مفید)، دلائل الامامة، ص ۳۹۵؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۴۵؛ محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی، تفسیر

ص: ۳۸۹

شهر آشوب از ابن بابویه نیز نقل کرده که آن حضرت به دستور معتصم مسموم شده است. «۱»

درباره سال وفات آن حضرت اختلافی نیست، ولی در باب ماه و روز وفات، برخی پنجم، «۲» و بعضی ششم ذو الحجه را مشخص کرده‌اند. «۳» ابن اثیر و اربلی نیز وفات آن حضرت را در ماه ذو الحجه دانسته‌اند. «۴»

همچنین مسعودی در مروج الذهب وفات حضرت را در سال ۲۱۹ دانسته «۵» که اشتباه است. همان‌طور که گفته او و ابن اثیر در الکامل که واثق بر آن حضرت نماز خوانده، «۶» یا در جای دیگر که مسعودی می‌نویسد: گفته شده که آن حضرت در خلافت واثق وفات کرده است، «۷» درست نیست و با واقعیات تاریخی نمی‌سازد؛ اگرچه مسعودی در این نقل قول تنها نیست و علی بن عیسی اربلی از محمد بن سعید، و همچنین ابن شهر آشوب در مناقب و ابن جریر در دلائل نیز به صراحت گفته‌اند که آن حضرت در زمان خلافت واثق به شهادت رسیده است. «۸» شاهد آنکه، مسعودی خود در مروج الذهب می‌نویسد:

عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۰؛ محمد بن فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۴۳؛ علی بن محمد بن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ج ۲، ص ۱۰۵۸؛ محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۴۱۱.

(۱). محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۱.

(۲). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، دلائل الامامه، ص ۳۹۵؛ علی بن حسین مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۱۹۲؛ احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۵۵ (به نقل از محمد بن سعد)؛ علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۶۴.

(۳). محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۲۱؛ احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۵۵، هر دو به نقل از: محمد بن سنان و روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۴۳ (با تعبیر و گفته شده).

(۴). علی بن محمد شیبانی (ابن اثیر)، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۴۵۵؛ علی بن عیسیٰ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۴۴.

(۵). علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۸۸.

(۶). همان؛ الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۴۵۵.

(۷). علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۸۸.

(۸). علی بن عیسیٰ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۴۵؛ محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۴۱۱؛ محمد بن نعمان (شیخ مفید)، دلائل الامامه، ص ۳۹۵.

ص: ۳۹۰

در روز وفات معتصم یعنی پنجشنبه هجده ربیع الاول سال ۲۲۷ با الواثق بالله به خلافت بیعت شد و در تاریخ بغداد و الکامل و دیگر منابع نیز به همین صورت، تاریخ به خلافت رسیدن واثق، سال ۲۲۷ دانسته شده است. «۱» در حالی که، بنابر آنچه گذشت، امام جواد علیه السلام به اجماع منابع، در سال ۲۲۰ به شهادت رسیده است. گذشته از این، به گفته خطیب بغدادی و برخی دیگر، واثق در سال ۱۹۶ متولد شده است. «۲» بنابراین در سال ۲۲۰ یعنی هفت سال قبل از رسیدن به خلافت، جوانی ۲۴ ساله بوده و ظاهراً چنان موقعیت اجتماعی‌ای نداشته است که به خود اجازه دهد - یا اجازه یابد - تا بر پیکر امام جواد علیه السلام نماز بخواند.

کلمات امام جواد علیه السلام

از کلمات حضرت جواد علیه السلام:

۱. يوم العدل على الظالم أشد من يوم الجور على المظلوم؛ «۳» «روز عدل برای ظالم سخت‌تر است از روز جور و ستم برای مظلوم».

۲. الجمال فی اللسان و الکمال فی العقل؛ «۴» «زیبایی انسان در زبان او ظاهر می‌شود و کمال او در عقلش».

۳. یا علی: ما خاب من استخار و لا ندم من استشار...؛ «۵» «پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام

(۱). علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۷۷؛ احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۶؛ علی بن محمد شیبانی (ابن اثیر)، الکامل، ج ۶، ص ۵۲۶؛ ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۳۶.

(۲). احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۶؛ محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱۷، ص ۳۷۹.

(۳). علی بن محمد بن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ج ۲، ص ۱۰۵۵.

(۴). همان، ص ۱۰۵۴.

(۵). احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۵۴.

ص: ۳۹۱

فرمود: ای علی، نومید و درمانده نشود کسی که از خدا طلب خیر (استخاره) کند و پشیمان نشود کسی که پیش از انجام کار به مشورت بپردازد».

۴. من استفاد اخا فی الله فقد استفاد بیتا فی الجنة؛ «۱» «کسی که در راه خدا برادری دینی برای خود برگزیند، در حقیقت در بهشت برای خود خانه‌ای خریده است».

(۱). همان، ص ۵۵.

ص: ۳۹۲

منابع و مآخذ

* قرآن.

۱. ابن ابی الفتح اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفة الاثمه، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، مکتبه بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ ق.

٢. ابن النعمان (شيخ مفيد)، محمد بن محمد، الارشاد، كنگره هزاره شيخ مفيد، قم، ١٤١٣.
٣. ابن بابويه (شيخ صدوق)، محمد بن علي بن حسين، عيون اخبار الرضا، تحقيق سيد مهدي لاجوردى، محمد رضا مشهدى، قم، ١٣٧٧ ش.
٤. ابن جرير طبرى، محمد، تاريخ طبرى، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٨.
٥. ابن جوزى حنفى، ابو الفرج عبد الرحمن، تذكرة الخواص، تحقيق محمد صادق بحر العلوم، مكتبة نينوى، تهران.
٦. ابن خلکان، ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهيم البرمكى الاربلى، وفيات الاعيان، تحقيق احسان عباس، دار الثقافة، بيروت.
٧. ابن رستم طبرى، محمد بن جرير، دلائل الامامه، تحقيق و نشر مؤسسة البعثة، قم، ١٤١٣.
٨. ابن شهر آشوب، محمد بن علي، مناقب آل ابي طالب، تصحيح سيد جعفر رسولى محلاتى، انتشارات علامه، قم.
٩. ابن صباغ مالکى، على بن محمد، الفصول المهمه فى معرفة الائمة، تحقيق سامى عبد العزيز، دار الحديث، قم، ١٣٨٠ ش.
١٠. ابن طاووس، على بن موسى، الاقبال بالاعمال الحسنه، تحقيق جواد قيومى اصفهانى، مكتب الاعدام الاسلامى، قم، ١٤١٦.
١١. ابن عثمان ذهبى، محمد بن احمد، تاريخ الاسلام، تحقيق عمر عبد السلام تدمرى، دار الكتاب العربى، بيروت، ١٤١١.
١٢. ابن عياش سمرقندى، محمد بن مسعود، تفسير عياشى، تحقيق سيد هاشم رسولى محلاتى، مكتبة العلميه الاسلاميه، تهران.
- ص: ٣٩٣
١٣. ابن محمد شيبانى (ابن اثير)، عز الدين على بن محمد، الكامل فى التاريخ، دار صادر، بيروت، ١٤٠٢.
١٤. حموى، ياقوت، معجم البلدان، تحقيق فريد عبد العزيز جندى، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤١٠.
١٥. حميرى، عبد الله بن جعفر، قرب الاسناد، تحقيق و نشر مؤسسه آل البيت، قم، ١٤١٣.
١٦. خزعلى، ابو القاسم، موسوعة الامام الجواد عليه السلام، مؤسسه ولى العصر للدراسات الاسلاميه، قم، ١٤١٩.
١٧. خطيب بغدادى، احمد بن علي، تاريخ بغداد، دار الكتاب العربى، بيروت.

۱۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۲.
۱۹. طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتهجد، تحقیق شیخ حسین اعامی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۸.
۲۰. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، انتشارات مسجد چهارده معصوم، تهران.
۲۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳.
۲۳. مسعودی، علی بن حسین، اثبات الوصیه، منشورات رضی، قم.
۲۴. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، دار الاندلس، بیروت.
۲۵. مؤمن شبلنجی، شیخ مؤمن بن حسن، نور الابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار، منشورات الشریف الرضی.
۲۶. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعہ، تحقیق بحر العلوم، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۴.
۲۷. نیشابوری، محمد بن قتال، روضة الواعظین، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۳۶۸ ش.
۲۸. یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، تحقیق خلیل منصور، دار الاعتصام، قم، ۱۴۲۵.

ص: ۳۹۵

امام علی بن محمد الهادی علیهما السلام

نویسنده: بی. لوئیس (B. Lewis)

مترجم: حسین مسعودی

ص: ۳۹۷

[متن ترجمه]

عسکری [امام هادی علیه السلام]

عسکری، ابو الحسن علی بن محمد [علیهما السلام]، دهمین امام شیعه اثنا عشری است.

وی عموماً با لقب نقی و هادی شناخته می‌شود. او پسر امام نهم محمد بن علی الرضا [علیهما السّلام] است و در مدینه متولد شده است. بسیاری از علمای شیعه، تاریخ تولد او را رجب ۲۱۴ ق/ سپتامبر ۸۲۹ م ذکر می‌کنند؛ گرچه سایرین بیان می‌دارند که او در ذی الحجه ۲۱۲ یا ۲۱۳ ق/ فوریه- مارس ۸۲۸ یا ۸۲۹ م به دنیا آمد. طبق برخی منابع، مادرش ام الفضل دختر مأمون بود. بر طبق برخی منابع دیگر، او یک ام ولد مغربی بود به نام سمانه یا سوسن. احتمال دوم قوی‌تر است چرا که در برخی از وقایع‌نامه‌ها آورده‌اند که ازدواج محمد [علیه السّلام] با ام الفضل- گرچه در ۲۰۲ ق/ ۸۱۷-۸۱۸ م منعقد گردید- تا سال ۲۱۵ ق/ ۸۳۰ م به زفاف و زناشویی نینجامید (طبری، ج ۳، ص ۱۰۲۹، ۱۱۰۲-۱۱۰۳؛ مسعودی، ج ۷، ص ۶۱-۶۲؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۵۲-۵۵۳. برخی از روایات شیعی بیان می‌دارند که ام الفضل همسرش را مسموم ساخت و او بدون داشتن فرزندی درگذشت.

مجلسی، ج ۱۲، ص ۹۹ و صفحات بعد). پدرش در سال ۲۲۰ ق/ ۸۳۵ م درگذشت و او نیز همانند پدرش در کودکی به امامت رسید. (بازتاب مشکلات عقیدتی ناشی از این امر را می‌توان در آثار کلامی شیعی یافت.) او تا هنگام به قدرت رسیدن متوکل با آرامش در مدینه می‌زیست، اما سیاست ضد علوی

ص: ۳۹۸

متوکل به زودی برای وی مشکلاتی به بار آورد. در سال ۲۳۳ ق/ ۸۴۷-۸۴۸ م، یا ۲۳۴ ق/ ۸۴۸-۸۴۹ م، به دلیل گزارش‌هایی مبنی بر فعالیتهای فتنه‌جویانه ابو الحسن [علیه السّلام] که به دست خلیفه رسید، یحیی بن حرثمه بن اعین به مدینه فرستاده شد تا امام را تحت الحفظ به سامرا بیاورد (طبری، ج ۳، ص ۱۳۷۹؛ نوبختی، ص ۷۷؛ ج ۲، ص ۲۷۱). به نظر می‌رسد که امام احترام خلیفه را جلب کرد و هرچند تحت مراقبت قرار داشت، مورد آزار و اذیت قرار نگرفت. او به سبب تقوا و تواضعش بسیار مورد احترام بود. وی تا زمان وفاتش یعنی جمادی الثانی یا رجب ۲۵۴ ق/ ژوئن- جولای ۸۶۸ م در سامرا ماند. اطلاق نسبت عسکری به او، از نام عسکر سامرا گرفته شده است. او در منزل خویش در همان شهر به خاک سپرده شد. بنابر روایات شیعی، وی به دستور خلیفه مسموم گردید (قس. مسعودی، مروج، ج ۸، ص ۳۸۳ که ظاهراً از قبل این داستان را می‌داند).

اما مقاتل الطالبیین، او را در زمره شهدای علوی قرار نمی‌دهد. باب امام، محمد ابن عثمان العمری (متوفای ۳۰۴ یا ۳۰۵ ق/ ۹۱۶-۹۱۸ م) بود که پدرش عثمان ابن سعید، باب و وکیل امام هشتم و نهم بود (مجلسی، ص ۱۵۰ که در آنجا فهرست ثقات و وکلای او نیز آمده است؛ استرآبادی، منهاج المقال، تهران، ۱۳۰۶، ص ۳۰۵). شیعه اثنا عشری پسر او حسن [علیه السّلام] را- که او نیز عسکری نامیده می‌شود- امام یازدهم می‌دانند. اما گروهی دیگر معتقدند پسرش محمد که پیش از او درگذشت امام غایب است (نوبختی، ص ۷۸-۷۹، ۸۳). شاید محمد بن نصیر نمیری با این گروه مرتبط باشد. وی مقامی الهی به علی النقی [علیه السّلام] نسبت می‌داد و ادعا می‌کرد که باب او و فرستاده اوست. او را بنیان‌گذار نصیری می‌دانند (مجموع الاعیاد، ویراسته (ار. استراثمن)) R. Strothmann (در) Der Islam (Isl)، ۱۹۴۶، نوبختی، ص ۷۸؛ اشعری، ج ۱، ص ۱۵؛ کشی، ص ۳۲۳؛ قس. نصیری، نمایه) Abul-Hasan Ali al-Askari - v. s. .

ص: ۳۹۹

منابع و مآخذ

گزارش کامل از زندگی، آثار، معجزات، اصحاب و رفتار با خلفای [عهد] امام دهم [علیه السلام] به همراه نقل قول‌هایی از منابع:

اظهارنظرهای نخستین در زیر آمده است:

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۲۶-۱۵۳، تهران، ۱۳۰۲.

۲. مسعودی، مروج، ج ۷، ص ۲۰۶-۲۰۹، ۳۷۹-۳۸۳.

۳. مفید، الارشاد، ذیل عنوان، تهران، ۱۳۰۸.

خوانندگان می‌توانند افزون بر متون مزبور در این مقاله، به آثار ذیل نیز مراجعه کنند:

(۴) Ikbal ۴۲..ed., ۱۶۴ ff., [I : ۷۱۳ b], Schefer, ed., Abul -Ma ali ,Bayan ,

(۵) D .M .Donaldson ,The Shi ite Religion London ۱۹۳۳ , ۲۰۹ ff..

(۶) De Slanes translation ,ii , ۲۱۴ -۶- ,i , ۴۴۵-۶) Ibn Khallikan ,

(۷) J .N .Hollister ,The Shi a of India ,London ۱۹۵۳ , ۸۷ -۸۹..

(۸) Shahrastani ,ed .Cureton ,i , ۱۲۸ ff .,ed .Badran ۳۴۷ -۸..

(۹) al -Nawbakhti ,Firak al -Shi a ,ed .Ritter ,۷۷..

(۱۰) al -Ya kubi)Houtsma(,ii , ۶۱۴..

ص: ۴۰۱

نقد و بررسی

سید قاسم رزاقی موسوی

ص: ۴۰۳

نقد و بررسی مقاله «برنارد لوئیس» «۱» درباره زندگی امام هادی علیه السلام در دایرة المعارف اسلام از جهات گوناگونی قابل توجه و بررسی است:

الف) کلیت مقاله و میزان بیان واقعیت زندگانی امام هادی علیه السلام؛

ب) آموزه‌های جزئی نوشتار، بررسی تاریخی، و بیان موارد قوت و ضعف آن.

بخش اول. بررسی کلیت مقاله

به نظر می‌رسد مؤلف در معرفی امام هادی علیه السلام موفق نبوده و نتوانسته است تحقیق علمی شایسته‌ای ارائه دهد.

از آنجا که منابع استنادی مستشرقان، و در واقع شاکله اصلی تفکر تاریخی آنان را آثار مستشرقان پیشین و منابع اهل سنت تشکیل می‌دهد، انتظار چندانی نیز نمی‌توان داشت. دیدگاه مغرضانه مستشرقان نخستین که برگرفته از کینه‌توزیهای کلیسا با اسلام بوده، به مستشرقان بعدی، و حتی مستشرقان معاصر، منتقل شده و در آثار آنان قابل بررسی و اثبات است. اگرچه از دهه‌های

.. B. Lewis.(۱)

ص: ۴۰۴

آخر قرن بیستم حرکت‌های علمی نوینی برای ایجاد دوره‌ای جدید از اسلام‌شناسی در غرب در حال شکل‌گیری است که از جمله شاخصه‌های آن انصاف علمی و بهره‌مندی از منابع و متون نخستین اسلام است، این ویژگیها در مقاله لوئیس چندان ملاحظه نمی‌شود. او در معرفی امام هادی علیه السلام تنها به بیان تاریخ تولد و وفات، و انتقال امام از مدینه به سامرا اشاره کرده، و در همین موارد نیز، برای شبهه‌آفرینی، به صورت مشکوک و مبهم، به بعضی موارد اختلافی تاریخی پرداخته است. او به موقعیت اجتماعی و سیاسی و فرهنگی زمانه، وضعیت امام و جایگاه او در میان شیعیان، برخورد خلفا با ایشان، و واکنش امام علیه السلام و اقدامات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی امام در مقام رهبر شیعیان هیچ اشاره‌ای نکرده است؛ حال آنکه برای معرفی رهبر شیعیان، باید به این موضوعها پرداخته می‌شد.

البته باید به یاد داشت که از دوران امام جواد علیه السلام، تا امام حسن عسکری علیه السلام، به دلیل محدودیتهای اعمال شده از سوی خلفا و مراقبت شدیدی که درباره ایشان صورت می‌گرفت، این امامان نمی‌توانستند آشکارا فعالیت کنند؛ به ویژه امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام که در منطقه خاص نظامی «عسکر» سکونت داشتند و کاملاً در محدودیت به

سر می‌بردند. بنابراین برای درک واقعیات مربوط به دوران این امامان علیهم السّلام باید تحقیق و تأمل بیشتری کرد و با تتبع در متون تاریخی به مواردی دست یافت و با تحلیل آن موارد و در نظر گرفتن اوضاع آن عصر به نتایجی رسید.

بیان موضوعهای اختلافی در زندگی امام هادی علیه السّلام - مانند طرح دو احتمال درباره مادر امام هادی علیه السّلام (اگرچه احتمال دوم ترجیح داده می‌شود)، تردید در شهادت امام و انتساب به اعتقادات سنتی شیعه و عدم ارائه توضیح درباره منطقه نظامی عسکر و طرح آن به گونه‌ای که نام یک منطقه به نظر رسد، و نپرداختن به اوضاع اجتماعی و سیاسی دوران امام هادی علیه السّلام - اگر دلیلی بر غرض‌ورزی مؤلف نباشد، دست‌کم نشان کم‌توجهی وی به این موارد و در نتیجه محققانه نبودن این مقاله و دور

ص: ۴۰۵

بودن آن از واقعیت است. در بخش دوم این نوشتار به این نکات بیشتر توجه خواهد شد و با بیان تفصیلی این اوضاع و شرایط به نقایص مقاله در این زمینه اشاره خواهیم کرد.

بخش دوم

۱. درباره تاریخ تولد امام علیه السّلام با تحلیلی ساده می‌توان احتمال اول یعنی سال ۲۱۴ را ترجیح داد. اما مؤلف فقط با بیان عباراتی مبهم (از جمله: «بسیاری از علمای شیعه»، و «دیگران بیان می‌دارند») صرفاً دو احتمال را مطرح کرده است. ولی از آنجا که همه منابع، سن امام را هنگام شهادت چهل یا چهل و یک سال می‌دانند، و از طرفی اکثر منابع سال شهادت امام را ۲۵۴ دانسته‌اند، احتمال اول ترجیح می‌یابد.

۲. درباره مادر امام هادی علیه السّلام، نویسنده دو احتمال را مطرح کرده است: «ام فضل» دختر مأمون، و «سمانه» ام ولد غربی. در ترجیح قول دوم بهتر بود به اکثریت منابع اشاره می‌شد؛ زیرا اکثر منابع از «سمانه» نام برده‌اند، و فقط در بعضی منابع، با لفظ «قیل»، که احتمال آن بسیار ضعیف است، از «ام الفضل» نام برده شده است، و این، هیچ اعتباری ندارد.

۳. مسئله امامت حضرت هادی علیه السّلام در دوران کودکی و اینکه این امر در آثار کلامی شیعی مشکلات عقیدتی ایجاد کرده، از نکات قابل توجه در این نوشتار است.

اگرچه بحث تفصیلی در این زمینه در حوزه تخصصی علم کلام است، تأثیر منفی آن را در این نوشتار تاریخی نمی‌توان فرو نهاد و اشاره‌ای کوتاه به آن ضروری است.

امامت از دیدگاه شیعه

امام، از منظر شیعه، جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در هدایت جامعه و رهبر امت در ابعاد گوناگون اجتماعی، سیاسی و مذهبی است.

نزد شیعه، خلافت و رهبری جامعه، منصبی الهی است، و رهبر باید از

ص: ۴۰۶

سوی خداوند تعیین شود. هدایت جامعه با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آغاز شده و پس از او دوازده امام که نامهای آنان در روایات شیعی آمده است، این راه را ادامه می‌دهند.

ویژگی خاص مقام امامت مصون بودن از گناه، خطا و اشتباه است، و از آنجا که «عصمت» مقامی معنوی و الهی است، شرایط جسمی و مادی لازم ندارد و هر جا خداوند اراده کند (با حفظ شرایط خاص که البته مستلزم جبر نیز نخواهد بود) اعمال می‌شود.

از این روی، شیعیان واقعی در مقام امامت ائمه علیهم السلام هیچ تردیدی نداشتند.

وقتی امامی پس از خود را دقیقاً مشخص کرده باشد یا از طریق دیگری امامت او اثبات شده باشد، شیعیان او را می‌پذیرند و تمام اوصاف امام را برای او ثابت می‌دانند. پس شیعیان بین امامت امام علی علیه السلام با امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام، که در سنین کودکی به امامت رسیدند، هیچ فرقی قایل نیستند.

اگرچه درک این مسئله برای برخی شیعیان که مرتبه اعتقادی پایین‌تری دارند مشکل بود و حتی انحرافات را به همراه داشت، این مسئله مشکلی در علم کلام شیعه پدید نیاورد.

در ادامه این نوشتار به زوایایی از زندگانی امام هادی علیه السلام می‌پردازیم که مؤلف به آن اشاره نکرده یا به قدر لازم بدان نپرداخته است.

ویژگیهای اخلاقی امام

از جمله نکاتی که در مقاله مغفول مانده یا به آن کم‌توجهی شده ویژگیهای اخلاقی امام است. امام هادی علیه السلام به منزله امام و پیشوای شیعیان، نمونه انسان کامل و برخوردار از ویژگیهای اخلاق اسلامی بود. نمونه‌هایی از این ویژگیها بدین قرارند:

ابن شهر آشوب می‌نویسد:

ص: ۴۰۷

«امام هادی علیه السلام خوش‌خوترین و راستگوترین مردم بود. کسی که او را از نزدیک می‌دید، خوش‌برخوردترین انسانها را دیده بود و اگر آوازه‌اش را از دور می‌شنید، وصف کامل‌ترین فرد را شنیده بود. هرگاه در حضور او خاموش بودی، هیبت

و شکوه وی تو را فرا می‌گرفت، و هرگاه اراده گفتار می‌کردی، بزرگی و بزرگواری‌اش بر تو پرده درمی‌انداخت. او از دودمان رسالت و امامت و میراث‌دار جانشینی و خلافت بود ...» «۱»

ابن صباغ مالکی می‌گوید:

«فضیلت ابو الحسن، علی بن محمد الهادی علیه السلام بر زمین پرده گسترده و رشته‌هایش را به ستاره‌های آسمان پیوسته است. هیچ فضیلتی نیست که با او پایان نیابد و هیچ عظمتی نیست که تمام و کمال به او تعلق نگیرد. هیچ خصلت والایی بزرگ نمی‌نماید مگر آنکه گواه ارزش آن در وی آشکار است. او شایسته و برگزیده و بزرگواری است که در سرشت والا پسندیده شده است ... هر کار نیکی با وجود او رونق یافته. او از نظر شکوه، آرامش، پاکی و پاکیزگی بر اساس روش نبوی و خلق نیکوی علوی آراسته شده که هیچ فردی از آفریدگان خدا بسان او نیست و به او نمی‌رسد و امید رسیدن به او را نیز ندارد.» «۲»

نمونه‌های این سجایای اخلاقی را در عبادت، ساده‌زیستی، دانش، آگاهی از اسرار، مهربانی، بخشش، سخت‌کوشی، بردباری، شکوه و هیبت امام می‌توان جست‌وجو کرد.

(۱). ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۱.

(۲). ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ج ۲، ص ۲۶۸.

ص: ۴۰۸

موارد بی‌شماری از این ویژگیها در شخصیت و زندگی این امام در منابع مطرح شده است که پرداختن به همه موارد از حوصله این نوشتار به دور است، و فقط به چند نمونه کوتاه بسنده می‌شود:

ساده‌زیستی امام

امام هادی علیه السلام از دنیا چیزی در بساط زندگی نداشت. بنده‌ای وارسته از دنیا بود.

شبی که به خانه‌اش هجوم بردند او را تنها یافتند، با پشمینه‌ای که همیشه بر تن داشت، و خانه‌ای که در آن هیچ اسباب و اثاث چشمگیری دیده نمی‌شد. کف خانه‌اش خاک‌پوشی بود و بر سجاده حصیری خود نشسته، کلاهی پشمین بر سر گذاشته و با پروردگارش مشغول نیایش بود. «۱»

آگاهی از اسرار

خبران اسباطی می‌گویند:

«نزد ابو الحسن الهادی علیه السلام، در مدینه رفتیم و خدمت ایشان نشستیم.

امام پرسید: از واثق (خلیفه عباسی) چه خبر داری؟ گفتم: قربانت شوم، او سلامت بود و ملاقات من با او از همه بیشتر و نزدیک تر است. اما الان حدود ده روز است که او را ندیده‌ام. امام فرمود:

مردم مدینه می‌گویند او مرده است. گفتم: ولی من از همه او را بیشتر می‌بینم و اگر چنین بود، باید من هم آگاه می‌بودم. ایشان دوباره فرمودند: مردم مدینه می‌گویند او مرده.

از تأکید امام بر این کلمه فهمیدم منظور امام از مردم، خودشان هستند. پس فرمود: جعفر (متوکل عباسی) چه؟ عرض کردم: او در

(۱). علی محمد علی دخیل، ائمتنا، ج ۲، ص ۲۱۷.

ص: ۴۰۹

زندان و در بدترین وضعیت است. فرمود: بدان که او هم اکنون خلیفه است. سپس پرسید: ابن زیّات (وزیر واثق) چه شد؟ گفتم:

مردم پشتیبان او و فرمان‌بردارش هستند. امام فرمود: این قدرت برایش شوم بود.

پس از مدتی سکوت فرمود: دستور خدا و فرمانهای او باید اجرا شوند و گریزی از مقدرات او نیست. ای خیران، بدان که واثق مرده، متوکل به جای او نشسته و ابن زیّات نیز کشته شده است.

عرض کردم: فدایت شوم، چه وقت؟! با اطمینان فرمود: شش روز پس از آنکه از آنجا خارج شدی. «۱»

احترام به اهل دانش

امام به مردم و نیز دانشمندان و علما احترام فراوان می‌گذاشت. «روزی امام در مجلسی نشسته بودند و جمعی از بنی هاشم، علویان و دیگر مردم نیز در آن مجلس حضور داشتند. دانشمندی از شیعیان وارد شد. او در مناظره‌ای اعتقادی و کلامی، شماری از ناصبیان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام را مجاب و رسوا ساخته بود. به محض ورود این شخص به مجلس، امام از جای برخاست و به نشانه احترام سوی او رفت و وی را نزد خود در بالای مجلس نشاند و با او مشغول صحبت شد. برخی حاضران از این رفتار امام ناراحت شدند و اعتراض کردند.

امام در پاسخ آنان فرمود: اگر با قرآن داورى کنم، راضی می‌شوید؟ گفتند: آری.

امام تلاوت فرمود: "ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که به شما گفته شد در مجلس جا برای دیگران باز کنید، چنین کنید. تا خداوند (رحمتش را) برایتان گسترده سازد، و چون گفته شد برخیزید، برخیزید تا خداوند به مرتبه (منزلت)

(۱). محمد بن محمد بن نعمان مفید، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۰۱.

ص: ۴۱۰

مؤمنان و کسانی که علم یافته‌اند بالا برد. نیز فرموده است: "آیا کسانی که دانشمندان با آنان که نیستند برابرند؟"

خداوند مؤمن دانشمند را بر مؤمن غیر دانشمند مقدم داشته، همچنان که مؤمن را بر غیر مؤمن برتری داده است. آیا به راستی آن که می‌داند با آن که نمی‌داند، برابر است؟ پس چرا انکار و اعتراض می‌کنید؟ خدا به این مؤمن دانشمند برتری داده است. شرف مرد به دانش اوست، نه به نسب و خویشاوندی‌اش. او نیز با دلایلی محکم که خدا به او آموخته، دشمنان ما را شکست داده است. «۱»

بخشش

امام هادی علیه السلام همانند دیگر امامان علیهم السلام همواره با بخششهای خود، دیگران را به شگفتی وامی‌داشتند و آن قدر می‌بخشیدند که در وصف ایشان می‌گفتند: «انفاق امام هادی علیه السلام به حدی بود که جز پادشاهان کسی نمی‌توانست چنان باشد، و برابر با بخششهای ایشان تا آن زمان از کسی دیده نشد. اسحاق جلاب می‌گوید:

برای ابو الحسن گوسفندان بسیاری خریدم. پس مرا خواست و از منزلش به جایی برد که بلد نبودم، و فرمود تمام گوسفندان را به افرادی که دستور داده بود ببخشم. «۲»

وضعیت فرهنگی - اجتماعی عصر امام

بررسی مسائل فرهنگی - اجتماعی عصر امام، از غفلت نویسنده در این باره حکایت دارد. تحقیق علمی درباره معرفی رهبر یک گروه مذهبی اقتضا می‌کند که حوزه‌های گوناگون اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بررسی شود، ولی در این مقاله

(۱). احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری و شیخ محمد هادی، ج ۲، ص ۵۰۰.

(۲). محمد بن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۴۹۸.

ص: ۴۱۱

چنین تحقیقی صورت نگرفته است. در این مقام، اوضاع فرهنگی عصر امام را بر می‌رسیم:

دوران امام هادی علیه السلام با گسترش فرهنگی و گرایشهای اعتقادی و بحثهایی علمی همراه بود که از برخورد میان مکتبهای کلامی و تحولات فرهنگی گوناگونی پدید آمده بود. مباحثی کلامی همچون جبر و تفویض، رؤیت خداوند، تجسیم، و خلق قرآن افکار عمومی جامعه را دستخوش تاخت و تازهای فکری ساخته بود. این تحولات فکری در رویکرد دولت عباسی به مسائل علمی و فرهنگی و نهضت ترجمه ریشه داشت که از دوران مأمون آغاز شده بود، و ورود فلسفه و کلام و افکار و اندیشه‌های دیگر ملل جهان را به جهان اسلام و پیدایش آراء و نظرهای گوناگون، و در نتیجه آشفتگی اوضاع فرهنگی و اجتماعی جهان اسلام را در پی داشت. میراث این آشفتگی نیز پیدایی گروههای گوناگونی چون غلات، واقفیه، صوفیه، و مجسمیه بود.

دستگاه خلافت از این جریانها به مثابه حربه‌ای برای ایجاد اختلاف در جامعه اسلامی و تضعیف مبانی فکری و اعتقادی مردم بهره می‌برد.

در این میان، نقش امام به منزله پیشوای جامعه اسلامی آشکار می‌شود. امام هادی علیه السلام با تیزبینی در شناخت این توطئه و استحاله فرهنگی جامعه، نقشه‌های دین‌ستیزانه آنان را برملا می‌ساخت، و در زمینه‌های فرهنگی فعالیت‌های گسترده‌ای داشت که برخی از آنها را می‌توان چنین برشمرد:

الف) مبارزه فرهنگی با گروههای منحرف عقیدتی

دوران امامت حضرت هادی علیه السلام اوج پیدایش مکتبهای گوناگون عقیدتی بود، که فضای باز فکری پدید آمده از سوی حکومت عباسی زمینه آن را فراهم می‌ساخت. این گروهها عبارت بودند از:

ص: ۴۱۲

۱. غلات: این گروه عقاید تند و انحرافی داشتند. آنان در توصیف امام راه مبالغه در پیش گرفتند و او را تا حد الوهیت و پرستش بالا بردند. همچنین با بهره‌گیری از عقاید انحرافی، بسیاری از واجبات الهی را حرام و بسیاری از گناهان کبیره را بر خود حلال شمردند و با بدعتهای گوناگون در دین به خواسته‌های نفسانی خود رنگ شرعی و دینی دادند.

سران این فرقه در دوران امام هادی علیه السلام از این قرار بودند: فارس بن حاتم، حسن بن محمد مشهور به ابن بابای قمی، قاسم بن یقطین، و محمد بن نصیر نمیری. امام با موضع‌گیری صریح و جدی، از آنان براءت جست، و حتی دستور قتل یکی از آنان را صادر کرد.

ایشان در پاسخ شیعیان که از عقاید منحرف علی بن حسکه پرسیده بودند، چنین نگاشت: «ابن حسکه - نفرین خدا بر او باد - دروغ‌گویی بیش نیست، و من او را در شما و دوستان و شیعیان خود نمی‌پندارم. خدا او را لعنت کند»

من از کسی که چنین سخنانی می‌گوید بیزاری می‌جویم و از چنین گفته‌هایی به خدا پناه می‌برم. شما نیز از آنان برائت و بیزاری جوید و آنان را در فشار قرار دهید». امام در ادامه دستور قتل آنان را صادر می‌کند. «۱»

۲. صوفیه: از دیگر عقاید انحرافی این دوران، که با رخنه در جامعه اسلامی سبب بدنامی شیعه و تشویش افکار عمومی جامعه شد «تصوف» بود. پیروان این عقاید با ارائه چهره‌ای عارف، زاهد، خداپرست و بی‌میل به دنیا، مردم را گمراه می‌ساختند و در حقیقت در پی اغراض سودجویانه خود بودند.

امام با واکنشهای سریع این توطئه عقیدتی را خنثا می‌ساخت. روزی امام با یاران خود در مسجد النبی نشسته بودند. گروهی از صوفیه وارد شدند و در گوشه‌ای از مسجد نشسته، دور هم حلقه زدند و با حالت ویژه خود مشغول

(۱). محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۵۵.

ص: ۴۱۳

تهلیل شدند. امام با دیدن اعمال فریبکارانه آنان به یاران خود فرمودند: «به این جماعت حيله‌گر و دورو توجهی نکنید. اینان هم‌نشینان شیاطین و ویران‌کنندگان پایه‌های استوار دین‌اند. برای رسیدن به اهداف تن‌پرورانه و رفاه‌طلبانه، چهره‌ای زاهدانه از خود نشان می‌دهند، و برای به دام انداختن مردم ساده‌دل، شب‌زنده‌داری می‌کنند هرکس به دیدار آنان برود ... گویی به زیارت شیطان و همه بت‌پرستان رفته است ...». «۱»

۳. واقفیه: واقفیه نیز از دیگر فرقه‌های انحرافی دوران امام هادی علیه السلام بودند که امامت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را نپذیرفتند و در امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام متوقف شدند، و با انکار امامان پس از او و موضع‌گیری در برابر امامان، مردم را از پیروی ایشان باز می‌داشتند.

امام هادی علیه السلام عقاید انحرافی آنان را باطل شمرد و مانند غلات و صوفیان آنان را لعن و نفرین کرد. امام در پاسخ نامه ابراهیم بن عقبه که از امام پرسید: آیا اجازه دارم در قنوت نمازهایم آنان را لعن و نفرین کنم، به صراحت پاسخ مثبت داد. «۲»

برخورد با عقاید انحرافی مجسمه که به رؤیت حسی خداوند عقیده داشتند نیز از دیگر مبارزات فرهنگی امام به شمار می‌آید.

ب) تحریر رساله کلامی

از جمله فعالیتهای علمی- فرهنگی امام در زمینه گسترش اعتقادات تشیع، نگارش رساله کلامی است که در پاسخ به مشکلات اعتقادی اهالی اهواز صورت گرفته است. امام در این رساله به گونه‌ای شیوا و مستدل درباره قرآن و عترت، معرفی تقلید و لزوم تمسک به آن، و جبر و تفویض بحث کرده‌اند. «۳»

(۱). شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۸.

(۲). همان، ص ۴۶، به نقل از رجال کشی، ص ۴۶۰.

(۳). احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸۷.

ص: ۴۱۴

ج) مناظره‌های علمی و اعتقادی

امامان معصوم علیهم السلام گنجینه معارف الهی و زبان گویای دین‌اند. آنان با بیان شیوا و روشنگر خود جهل و تاریکی را از بین می‌برند و نور دانایی را در دلها می‌تابانند.

خلافت عباسی از زمان مأمون با تحولی علمی روبه‌رو شد. در این دوره افکار و عقاید گوناگونی به جهان اسلام راه یافت و خلفای عباسی برای نشان دادن برتری و فضل خود و مبارزه با فضایل امامان علیهم السلام مناظراتی میان امامان و دانشمندان مختلف داخلی و خارجی ترتیب می‌دادند تا به‌زعم خود، با درهم شکستن چهره علمی امامان، دانش و امامت ایشان را به چالش بکشند. البته نه تنها در این اقدام به موفقیتی نمی‌رسیدند، بلکه رسوا و مفتضح می‌شدند. متوکل عباسی بدین منظور دو تن از دانشمندان به نامهای «یحیی بن اکثم» و «ابن سکیت» را فراخواند تا نشست علمی با امام ترتیب دهند.

مناظره با ابن سکیت: متوکل از ابن سکیت خواست تا پرسشهای خود را مطرح کند. او نیز پرسید: چرا موسی با عصا برانگیخته شد، عیسی با شفای بیماران و زنده کردن مردگان و محمد صلی الله علیه و آله با قرآن و شمشیر؟

امام در پاسخ فرمود: موسی با عصا و ید بیضا در دوره‌ای برانگیخته شد که مردم تحت تأثیر جادو بودند. او نیز به همین منظور برای آنان معجزه‌ای آورد که جادویشان را از بین ببرد و حجت را بر ایشان تمام سازد. عیسی با شفای بیماران خاص و بدون درمان و زنده کردن مردگان برانگیخته شد؛ زیرا در آن زمان پزشکی و پیشرفتهای آن مردم را شگفت‌زده کرده بود اما محمد صلی الله علیه و آله در دوره‌ای برانگیخته شد که شعر و شمشیر بر اندیشه مردم حکمرانی می‌کرد، و او نیز با قرآن تابنده و شمشیر برنده بر شعر و شمشیرشان چیره گشت و پیام خدا را به آنان رساند و حجت را بر ایشان تمام فرمود. ابن سکیت سپس گفت: اکنون حجت خدا چیست؟ امام با کنایه، مهر خاموشی بر

ص: ۴۱۵

زبان دشمن زد و فرمود: عقل که به خوبی درمی‌یابد آن‌که به خدا دروغ بدهد، رسوا می‌شود. «۱»

مناظره با یحیی بن اکثم: شکست ابن سکیت در این گفت‌وگوی کوتاه، خشم یحیی بن اکثم را برانگیخت. او با ناراحتی گفت: ابن سکیت را به مناظره چه کار؟

او هم‌نشین نحو و شعر و لغت است. سپس کاغذی بیرون آورد که در آن پرسشهایی را مطرح کرده بود، و پاسخ را از امام به صورت مکتوب خواست.

پرسشهای او درباره تأویل قرآن و تفسیر برخی آیات قرآن، گواهی زن، احکام خنثی، دلیل بلند خواندن نماز صبح و مسائلی درباره عملکرد امیر مؤمنان علی علیه السلام بود.

امام با دقت، ظرافت و کمال به پرسشهای وی پاسخ داد و افزون بر اثبات جایگاه علمی خود، سیزده پرسش پیچیده را برای شیعیان پاسخ گفت. «۲»

(د) دفع شبهه‌های دینی و پاسخ‌گویی به مسائل گوناگون

امام در مقام پیشوای جامعه مسئولیت هدایت امت را بر عهده دارد، و از همین روی، همواره باید جامعه را از شبهات علمی و دینی نجات دهد. یکی از مسائلی که از جمله بزرگ‌ترین فتنه‌جوییهای عصر امام به شمار می‌آمد موضوع «مخلوق بودن قرآن» بود. این مسئله از سالها قبل مطرح شده و مدتها اندیشه مسلمانان را به خود مشغول ساخته بود.

معتزله که به گونه‌ای افراطی به عقل‌گرایی دارند قرآن کریم و احادیث را مخلوق خداوند می‌دانستند، و اشاعره در برابر آنان به مخالفت برخاسته، قرآن را قدیم و غیرمخلوق می‌شمردند.

(۱). ابی جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، به تحقیق یوسف التجاعی، ج ۴، ص ۴۳۴.

(۲). همان، ص ۴۳۵.

ص: ۴۱۶

در گیرودار نزاعهای حاصل از این فتنه، که دستگاه خلافت نیز به آن دامن می‌زد، امام هادی علیه السلام، وارد عرصه شدند و با بدعت شمردن این بحثها، اندیشه ناب محمدی صلی الله علیه و آله را برای پیروان خویش تبیین کردند. امام برای روشن ساختن این امر، برای پیروان خود در بغداد نوشتند:

«... نظر من درباره جدالی که بر سر (مخلوق بودن یا نبودن) قرآن درگرفته، این است که آن بدعتی بیش نیست، که در گناه این بدعت، پرسش‌کننده و پاسخ‌دهنده هر دو یکسان‌اند. چرا که برای پرسش‌کننده سودی در بر نخواهد داشت و برای

پاسخ‌دهنده نیز جز رنج ناشی از طرح موضوعی که از فهم و درک او خارج است، باقی نخواهد ماند. همانا خالق جز خدا وجود ندارد و جز او، همه آفریدگانش هستند. قرآن نیز کلام خداوند بزرگ است...» «۱»

امام هادی علیه السلام به این ترتیب شیعیان را از آشفتگی رهانیدند. این پرسش از امام رضا علیه السلام نیز پرسیده شد و امام قاطعانه پاسخ داد: «قرآن کلام خداست.

همین و بس...» «۲»

نمونه‌های بی‌شماری از پاسخ امام به پرسشهای فقهی و غیرفقهی شیعیان در کتب تاریخی به چشم می‌خورد. از جمله، از امام درباره مصرف زکات پرسیدند.

ایشان فرمودند: «... به کسانی که به جسم بودن خدا معتقدند زکات ندهید و پشت سر آنان نماز نیز نخوانید». «۳»

روزی متوکل عباسی بیمار شد و نذر کرد اگر بهبود یابد، شمار زیادی سکه طلا صدقه دهد. پس از مدتی بهبود یافت و خواست به نذرش وفا کند. فقهای

(۱). محمد بن علی القمی (شیخ صدوق)، التوحید، ص ۲۲۴.

(۲). همان.

(۳). شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۵۷.

ص: ۴۱۷

دربار را خواست و از آنان درباره مقدار «کثیر» پرسش کرد. اختلاف آراء درگرفت و ناگزیر از امام هادی علیه السلام کمک خواستند. امام فرمودند: «باید هشتاد سکه زر بپرداز». این پاسخ شگفتی حاضران را برانگیخت. امام فرمودند: خداوند در قرآن می‌فرماید: لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ... و همه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که شمار جنگها و سریه‌های زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هشتاد نبرد بوده است. متوکل حیرت زده شد و ده هزار درهم برای امام فرستاد. «۱»

ه) تربیت شاگردان و تقویت دین‌مداران

از دیگر فعالیتهای علمی - فرهنگی امام شناخت نیروهای مستعد و تربیت آنان در زمینه معارف دینی و نشر آن بود. اگرچه محدودیتها و فشارهای دستگاه حاکم مانع این فعالیتها می‌شد، امام علیه السلام در حد توان و امکان، در این مهم می‌کوشید.

شمار شاگردان امام هادی علیه السلام را بیش از ۱۸۵ تن شمرده‌اند. «۲» برخی از چهره‌های برجسته شاگردان امام هادی علیه السلام عبارتند از:

۱. حضرت عبد العظیم حسنی: ایشان مردی پارسا از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام بود. وی به قدری مورد اعتماد و احترام اهل بیت علیهم السلام بود که امام هادی علیه السلام در شأن او فرمود: در زیارت قبر عبد العظیم حسنی ثواب زیارت قبر حسین بن علی علیه السلام انتظار می‌رود. «۳»

ابو حماد رازی می‌گوید: نزد امام هادی علیه السلام رفتم و درباره احکام شرعی مسائلی پرسیدم و ایشان پاسخ دادند. سپس به من فرمودند: «هرگاه در امر دینت دچار مشکلی شدی از عبد العظیم حسنی بپرس». «۴»

(۱). احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۷.

(۲). محمد بن حسن طوسی، رجال طوسی، ص ۴۰۸.

(۳). ابو القاسم خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۴۸.

(۴). همان.

ص: ۴۱۸

از نکته‌های برجسته درباره شخصیت او، عرضه اعتقادات خویش به امام معصوم زمانش است. «۱»

۲. فضل بن شاذان: از شاگردان بزرگ مکتب امام هادی علیه السلام و امامان پیشین بود.

او روایات پرشماری از امامان علیهم السلام نقل کرده است.

۳. حسین بن سعید اهوازی: او اهل کوفه بود و همراه برادرش به اهواز و سپس به قم مهاجرت کرد. تلاشهای او در زمینه‌های گوناگون فقهی و اجتماعی انکارناپذیر است.

۴. ابو هاشم جعفری: او مردی جلیل القدر است و نزد امامان جایگاهی ویژه داشت. وی محضر امام رضا علیه السلام تا حضرت صاحب العصر (عج) را درک کرده است. «۲»

۵. ابن سکیت اهوازی: از بزرگان لغت، و نویسنده کتاب اصلاح المنطق است. از نزدیکان امام جواد و امام هادی علیهما السلام و مورد وثوق اهل بیت علیهم السلام و فردی شجاع بود. او تربیت فرزندان متوکل را بر عهده داشت و متوکل از علاقه او به اهل بیت علیهم السلام آگاه بود.

روزی متوکل از او پرسید دو فرزند من (معتز و نوید) نزد تو محبوب‌ترند یا حسن و حسین. او بی‌باکانه پاسخ داد: قنبر، غلام علی علیه السلام نزد من محبوب‌تر از تو و فرزندان است. این پاسخ، دستاویز قتل او شد، و پس از شکنجه به شهادت رسید. «۳»

و. بسترسازی فرهنگ انتظار

فشار سیاسی و سرکوبگری حاکمان عباسی روز به روز فزونی می‌یافت و شیعیان بیشتر در محاصره قرار می‌گرفتند. از سویی، شیعه به تدریج در آستانه تحولی شگرف و جدید به نام غیبت قرار می‌گرفت، و خلأ وجود امام برای مردمی که او را پناهگاه خویش می‌دانستند بسیار سخت و مشکل‌آفرین بود، و چه بسا احتمال

(۱). عباسقلی خان سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۹۳؛ شیخ صدوق، امالی، ص ۲۷۸.

(۲). شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۲، ص ۶۹۳.

(۳). همان، ص ۶۹۶.

ص: ۴۱۹

داشت به انحراف آنان از دین بینجامد. از این‌روی، امام هادی علیه السلام برای آماده‌سازی افکار عمومی به دو حرکت مهم دست زد:

۱. روایتهای ناظر به غیبت: برای آماده‌سازی ذهنهای شیعیان، امام هادی علیه السلام مطالبی درباره حضرت مهدی (عج) و غیبت ایشان مطرح می‌کرد و زمینه را برای غیبت حضرت حجت و انتظار فرج آماده می‌ساخت. در روایتی آمده است:

«جمعه، روز نوهام مهدی است که گروه جویای حق گرد او جمع می‌شوند، و اوست که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌گونه که پر از جور و ستم شده است. زمانی که پیشوای شما از میان شما رفت، هر آن منتظر فرج باشید». «۱»

۲. شبکه ارتباطی وکالت: از جمله اقدامات امام در زمینه هدایت و کنترل جامعه اسلامی و همچنین ایجاد زمینه برای عصر غیبت، ایجاد شبکه ارتباطی وکالت بود. امام، افرادی را با عنوان وکیل و نایب برای خود برمی‌گزید و به مناطق مختلف می‌فرستاد تا در نتیجه ارتباط مردم با آنان زمینه برای دوران غیبت و مسئله نواب خاص و نواب عام پدید آید.

اوضاع سیاسی عصر امام هادی علیه السلام و مبارزات سیاسی آن حضرت

از دیگر حوزه‌هایی که نویسندگان مغفول نهاده، اوضاع سیاسی عصر امام است.

برای روشن شدن وضعیت سیاسی عصر امام می‌توان به این موارد اشاره کرد:

الف) اوضاع داخلی دولت عباسی

زوال هیبت و عظمت حکومت، از مهم‌ترین ویژگی‌های این دوره خلافت عباسیان بود. دوران امامت حضرت هادی علیه السلام هم‌زمان با انتقال میان دو عصر متفاوت خلافت عباسی بود: تبدیل دوران شکوه و عظمت خلفای پیشین عباسی به دوران

(۱). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۴.

ص: ۴۲۰

زوال دستگاه حکومت، که معلول نفوذ ترکان به دستگاه خلافت، گسترش اختلافات داخلی، شورش سران و فرماندهان بلند پایه عباسی نظیر افشین ترک بود. از سوی دیگر نیز، جنگ با دشمن خارجی، یعنی روم، ضعف عباسیان را تشدید می‌کرد.

ب) فساد و خوش‌گذرانی درباریان

خلافت در این دوره در دست خلفای سست عنصر و نالایقی بود که بیشتر وقتشان صرف عیاشی و خوش‌گذرانی می‌شد، و دار الخلافه اسلامی بزمگاه شبانه درباریان و محل هنرنمایی رقاصان و مغنیان بود. کاخهای پرتجمل بنا می‌کردند و هزاران کنیز در حرمسرای خود داشتند، و در نتیجه از امور مملکت و حکومت باز می‌ماندند.

این وضعیت در دوران متوکل به اوج خود رسیده بود. او مبالغه‌های هنگفتی را صرف چنین مجالسی می‌کرد، و در حرمسرای خود چهار هزار کنیز داشت. «۱»

ج) شکل‌گیری جنبشهای مخالف

چنین وضعیتی، واکنشهای مردمی را در پی داشت. تبعیضهای قومی، فشارهای اقتصادی و سیاسی، هرج و مرج‌گرایی دولتمردان عباسی، و ظلم و ستم بر مردم، قلمرو حکومت را صحنه درگیریهای گوناگونی ساخته بود. هریک از گروهها برای دستیابی به اهداف خود با دستگاه خلافت درمی‌افتاد. این جنبشهای مخالف را می‌توان به دو گروه آشوبگر و فتنه‌طلب، و نهضت‌های اصلاحی تقسیم کرد. از جمله این نهضت‌های اصلاحی که به‌طور عمده علویان آنها را ساماندهی می‌کردند، می‌توان به قیام محمد بن قاسم، قیام یحیی بن عمر، قیام حسن بن زید، و قیام حسین بن محمد اشاره کرد، که البته همه این قیامها با شکست روبه‌رو شدند.

(۱). علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۱۵.

بی‌برنامگی و عدم جامع‌نگری قیامها، ناهماهنگی اعتقادی عناصر انقلابی، سرکوبهای شدید دستگاه خلافت و کمبود نیروهای انقلابی از جمله دلایل ناکامی این قیامهاست. امام هادی علیه السلام نیز از همین روی، علیه دستگاه عباسی قیام کرد. دلایل این رویکرد، به‌طور خلاصه، از این قرارند: ۱. فراهم نبودن زمینه لازم برای موفقیت؛ ۲. تلاش برای پی‌ریزی جامعه بیدار؛ ۳. حفظ مصالح کلی و دراز مدت جامعه اسلامی.

ه) مبارزات سیاسی امام هادی علیه السلام

اگرچه موقعیت برای قیام امام فراهم نبود، ایشان به منظور هدایت و بیدار ساختن امت در جهت مبارزه با حاکمان ظالم، اقداماتی انجام دادند که از این قرارند:

۱. به چالش کشیدن مشروعیت حکومت: امام با استفاده از هر فرصتی، مشروعیت حکومت عباسی را به چالش می‌کشید و مسلمانان را از هرگونه همکاری با آنان بر حذر می‌داشت. ایشان در پاسخ‌نامه محمد علی بن عیسی که از کارکنان دولت عباسی بود و درباره همکاری با آنان پرسش کرده بود فرمود:

«آن مقدار از همکاری که به جبر و زور صورت گرفته اشکال ندارد و خداوند عذریذیر است، ولی جز آن ناروا و ناپسند است». «۱»

۲. مبارزه با فقیهان درباری: از جمله شگردهای مردم‌فریبی خلفای عباسی بهره‌گیری از فقیهان درباری برای جلب اعتماد مردم و تظاهر به اسلام‌گرایی بود.

امام هادی علیه السلام به مبارزه با این هدف برخاست و با رویارویی با آنان، به گونه‌ای دیگر، مشروعیت حکومت را به چالش می‌کشید. «۲»

۳. تقویت پایگاههای مردمی: در موقعیتی که اوضاع جامعه نگران‌کننده بود و

(۱). محمد بن حسن حر عاملی، وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۷.

(۲). ر. ک: همان، ج ۱۸، ص ۴۰۸.

شیعیان به تنگ آمده بودند، امام با دلداری دادن به مردم و پشتیبانی از آنان، مانع انهدام پایگاه مقاومتی مردم و ناامیدی‌شان می‌شد. امام می‌کوشید تا بینش سیاسی مردم و اهداف مکتبی آنان را در مبارزه با حکام جور تقویت کند و با بهره‌گیری از علم امامت خود با آگاهی دادن از آینده و برجیده شدن بساط ظلم، پیروان خویش را امیدوار می‌ساخت.

۴. ایجاد شبکه ارتباط مخفی - سازمان وکالت: پیش‌تر گذشت که امام با هدف آماده‌سازی مردم برای عصر غیبت «شبکه ارتباطی وکالت» را با گزینش وکلای خود در مناطق مختلف به راه انداخت.

از سوی دیگر، امام با ایجاد این شبکه می‌توانست با مردم نواحی مختلف در ارتباط باشد، تا جمع‌آوری مالیاتهای اسلامی، پاسخ‌گویی به مشکلات فقهی و عقیدتی مردم، و در نهایت کنترل و هدایت جامعه اسلامی امکان‌پذیر باشد.

امام برای سازماندهی شبکه وکالت، سرزمین اسلامی را به چهار منطقه تقسیم کرد.

۱. بغداد، مدائن و کوفه؛ ۲. ناحیه دوم، به مرکز بصره و اهواز؛ ۳. ناحیه سوم، به مرکز قم و همدان؛ ۴. ناحیه چهارم، به مرکز حجاز، یمن و مصر.

دستاوردهای عملی این سازمان هماهنگ، پس از تبعید ایشان به سامرا بیشتر تجلی یافت، و با عدم امکان تماس مستقیم با امام، نقش سازنده این سازمان افزایش یافت.

وکیلان امام هادی علیه السلام عبارت بودند از: ایوب بن نوح دراج النخعی، ابو علی بن راشد، علی بن جعفر، و ابراهیم بن محمد همدانی.

نامه‌های امام در نصب وکلا یا تذکرات به آنان در تاریخ ضبط شده است؛ از جمله نامه امام به اهالی بغداد در تبعیت از ابو علی، و نامه به ایوب بن نوح، که در پی می‌آید.

ص: ۴۲۳

امام در نامه به شیعیان خود در بغداد، مدائن و عراق (کوفه) بر اطاعت از ابو علی تأکید کرد و فرمود: «من فرمان‌برداری از ابو علی را همچون پیروی از خود لازم می‌دانم و سرپیچی از دستور او را مخالفت با خود می‌انگارم. پس بر همین روش پایدار بمانید که خداوند به شما پاداش دهد...». «۱»

امام در نامه‌ای دیگر به وکلای خود نوشت:

«ای ایوب بن نوح، به موجب این فرمان از برخورد با «ابو علی» خودداری کن. هر دو موظفید در ناحیه خاص خویش به وظایفی که بر عهده‌تان واگذار شده است عمل کنید ای ایوب، بر اساس این دستور هیچ چیز از مردم بغداد و مدائن نپذیر

و به هیچ یک از آنان اجازه تماس با من را نده ای ابو علی، به تو نیز سفارش می‌کنم که آنچه را به ایوب دستور دادم عیناً اجرا کنی». «۲»

امام و خلفای معاصر

دوران امامت امام هادی علیه السلام بیش از ۳۳ سال طول کشید که سیزده سال آن در مدینه سپری شد. در این مدت، شیعیان از اطراف خدمت امام شرفیاب شده، تعلیم دینی‌شان را می‌آموختند. رونق ارتباط با امام و محبوبیت روزافزون او، حکام عباسی و نمایندگان آنان را به هراس انداخت؛ تا جایی که «برичه عباسی» در نامه‌ای به متوکل نوشت: «اگر تسلط بر حریمهای شریف را می‌خواهی، علی بن محمد [علیه السلام] را از این شهر بیرون کن؛ زیرا او مردم را به سوی خود فراخوانده و شمار بسیاری نیز دعوتش را پذیرفته‌اند ...». «۳»

امام پس از آگاهی از مضمون نامه، در نامه‌ای به متوکل از دشمنیها و کینه‌توزی

(۱). محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۵۱۳.

(۲). همان، ص ۵۱۴.

(۳). علی بن حسین مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۳۳.

ص: ۴۲۴

برичه به متوکل شکایت کرد و مضمون نامه را دروغ‌پردازی نویسنده دانست. اما متوکل در نامه‌ای مزورانه و دو پهلوی از امام دعوت کرد تا به سامرا بیاید و در کنار خلیفه که قدر و منزلت او را می‌شناسد، در کمال احترام روزگار سپری کند. او از این طریق می‌توانست رفتار امام را تحت نظر بگیرد، و از طرفی برичه را از منصب خود برکنار ساخت و یحیی بن هرثمه را به مدینه فرستاد تا امام را به سامرا بیاورد.

چند نکته در انتقال امام به سامرا:

۱. محبوبیت امام در مدینه

محبوبیت بیش از حد امام در مدینه تعجب یحیی بن هرثمه را برانگیخت. مردم که از هدفهای شوم خلیفه آگاهی داشتند، نگران وضع امام بودند، و با تجمع در منزل امام فریاد اعتراض و شیون و زاری برآوردند. یحیی بن هرثمه می‌گوید:

من تا آن روز چنین زاری و شیونی ندیده بودم و هرچه کوشیدم تا آنان را آرام کنم نتوانستم. سوگند خوردم که درباره امام قصد و دستور بدی ندارم، ولی فایده‌ای نداشت. سپس خانه او را تفتیش کردم ولی در آنجا چیزی جز قرآن، کتاب و چیزهایی مانند آن نیافتم «۱»

۲. رخدادهای بین راه

امام در سال ۲۳۳ از مدینه به سامرا تبعید شد. یحیی بن هرثمه در ابتدای سفر با قاطعیت و سخت‌گیری با امام رفتار می‌کرد، اما در بین راه کرامتهایی از امام دید که سبب علاقه‌مندی و تغییر روش او شد؛ از جمله جریان تشنگی شدید در میان راه، که همه را در معرض هلاکت قرار داده بود. پس از مدتی به دشت سرسبزی رسیدند که درختها و نه‌رهای بسیاری در آن بود. پس از آنکه سیراب شدند و

(۱). علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۲.

ص: ۴۲۵

مرکب‌هایشان را نیز آب دادند، به راه افتادند. اما یکی از همراهان کوزه آبش را جا گذاشته بود و هنگامی که برای برداشتن کوزه برگشتند، جز صحرایی بی‌آب و علف چیزی ندیدند، ولی کوزه را در آنجا یافتند. وقتی به محضر امام رسیدند، ایشان با تبسمی فقط از کوزه پرسیدند. «۱»

۳. سفارش اسحاق بن ابراهیم حاکم بغداد به یحیی

هرثمه می‌گوید:

«وقتی به بغداد رسیدیم ابتدا با اسحاق بن ابراهیم، امیر بغداد روبه‌رو شدیم. وی به من گفت: ای یحیی، این مرد فرزند پیامبر است. اگر متوکل را بر کشتن او تشویق کنی، بدان که دشمن تو رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود.» «۲»

۴. اهانت به امام هادی هنگام ورود به سامرا

متوکل برای تحقیر امام، ایشان را در محل «خان صعالیک» که محل تجمع گدایان بود جای داد. سپس امام به سامرا در محل تبعیدگاه نظامی (عسکر) سکونت یافتند، و متوکل برای آنکه فعالیتهای امام را زیر نظر داشته باشد جاسوسانی را در چهره خدمتکار به خانه امام فرستاد.

اقدامات متوکل

متوکل که کینه خاندان نبوت علیهم السّلام و امام هادی علیه السّلام را در دل داشت، اقدامات پرشماری انجام داد تا شخصیت و موقعیت امام را تخریب کند. اما هیچ یک از این اقدامها ثمری نداشت؛ مثلاً:

(۱). همو، اثبات الوصیه، ص ۲۳۴.

(۲). همو، مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۷۳.

ص: ۴۲۶

۱. برپایی مجلس بزم و پیشنهاد نوشیدن جرعه‌ای شراب که امام با شدت مقابله و استنکاف ورزید؛ «۱»

۲. دستور بازرسی شبانه منزل امام.

به متوکل گزارش دادند که از قم برای امام اسلحه، توشه و اشیای دیگری فرستاده‌اند و او قصد شورش دارد. متوکل دستور بازرسی شبانه داد. پس از بازرسی منزل که با ناکامی همراه بود، امام را نزد متوکل آوردند. متوکل چون امام را دید هیبت و عظمت امام او را فراگرفت و بی‌اختیار حضرت را احترام کرد و در کنار خود نشاند و جام شرابی را که در دست داشت به آن حضرت تعارف کرد. امام سوگند یاد کرد و گفت: گوشت و خون من با چنین چیزی آمیخته نشده است، مرا معاف دار. او دست برداشت و گفت شعری بخوان.

امام فرمود: من شعر کم از بر دارم. گفت: باید بخوانی. امام این اشعار را خواند:

«زمامداران جهان‌خوار و مقتدر بر قله کوهسار شب را به روز آوردند، در حالی که مردان نیرومند از آنان پاسداری می‌کردند، ولی قله‌ها نتوانستند آنان را (از خطر مرگ) برهانند.

آنان پس از مدتها عزت از جایگاههای امن به زیر کشیده شدند، و در گودالها (گورها) جایشان دادند؛ چه منزل و آرامگاه ناپسندی! ...

چه اموال و ذخایری انبار کردند، ولی همه آنها را ترک گفتند و رفتند و ...».

تأثیر کلام امام چندان بود که متوکل و اهل مجلس به سختی گریستند. متوکل دستور داد بساط شراب را جمع کنند و چهار هزار درهم به امام تقدیم کرد و ایشان را با احترام به منزل باز گرداند. «۲»

(۱). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۴.

(۲). علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱.

ص: ۴۲۷

امام در زندان متوکل

متوکل به رغم حضور امام در منطقه عسکر که جایی شبیه زندان بود، دستور داد مدتی ایشان را زندانی کنند. سپس دستور قتل حضرت را صادر کرد که البته اجرا نشد و دو روز پس از آن، متوکل، خود به قتل رسید. «۱»

متوکل به چهار تن از درخیمان خود دستور داده بود تا با شمشیرهای برهنه امام را به قتل برسانند، ولی جلادان با مشاهده وقار و شکوه امام، چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که تصمیم خود را فراموش کردند. «۲»

اما سرانجام توطئه دشمنان به ثمر نشست و ایشان به دستور معتز و سم معتمد که در انار یا آب یا آب انار ریخته شده بود، مسموم و در سوم رجب سال ۲۵۴ هجری قمری به شهادت رسید.

منبع‌شناسی

منابع مورد استناد مؤلف از منابع اصیل و اولی تاریخ اسلام است. اما باید توجه داشت که اولاً، اکثر این منابع تألیفات علمای اهل سنت‌اند و از این‌روی، با گرایش‌ات اهل تسنن تدوین شده و از دیدگاه شیعی قابل نقداند.

ثانیاً، از این منابع، به گونه‌ای محققانه و علمی استفاده نشده و مؤلف فقط در بیان تاریخها از آنها بهره گرفته است؛ در حالی‌که می‌توان با تأملی بیشتر نکات کامل‌تری نیز به دست آورد که در این نوشتار به اختصار به پاره‌ای از آنها اشاره شد.

نتیجه

درباره این مقاله باید گفت، مؤلف در معرفی زندگانی امام هادی علیه السلام به نکات بسیار ساده و ابتدایی اکتفا کرده و به ابعاد شخصیتی این امام هیچ اشاره‌ای نداشته

(۱). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۵.

(۲). همان، ص ۱۹۶.

ص: ۴۲۸

است. ویژگیهای اخلاقی، اوضاع فرهنگی و اجتماعی، موقعیت سیاسی عصر امام، و اقدامات متقابل او در جایگاه رهبر شیعیان، از جمله نکاتی است که در معرفی امام باید به آنها پرداخته می‌شد. حتی اگر بنابر اختصار بود، باز هم ممکن بود که به نکات کلیدی و رؤس این موضوعات پرداخت. از این‌روی، می‌توان گفت مقاله در معرفی زندگانی امام هادی علیه السلام از بنیه‌های تحقیقی لازم برخوردار نبوده، نمی‌توان آن را تحقیقی درخور دانست. ما در نقد این مقاله بیان مختصری از اوضاع فرهنگی، اجتماعی و سیاسی عصر امام و اقدامات ایشان ارائه دادیم تا از حداقل مطالب در باب شناخت این امام غافل نشده باشیم.

ص: ۴۲۹

منابع و مآخذ

۱. ابن بابویه القمی (شیخ صدوق)، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، التوحید، تحقیق هاشم الحسینی الطهرانی، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۷۸.
۲. ابن بابویه القمی (شیخ صدوق)، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، امالی.
۳. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، انتشارات ذوی القربی، ۱۴۲۱ ق.
۴. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، به تحقیق یوسف التجاعی، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
۵. خوئی، ابو القاسم، معجم رجال الحديث، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۲ ق.
۶. سپهر، عباسقلی خان، ناسخ التواریخ، کتاب‌فروشی اسلامی، تهران.
۷. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، تحقیق عبد الرحیم ربّانی شیرازی، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت.
۸. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، منشورات کتابچی تهران.
۹. طبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری و شیخ محمد هادی، اسوه، قم، ۱۴۱۳.
۱۰. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، مصحح حسن مصطفوی، انتشارات دانشگاه مشهد، مشهد، اسفند ۱۳۴۸.
۱۱. طوسی، محمد بن حسن، رجال طوسی، مکتبه الحیدریه، نجف، ۱۳۸۱ ق.
۱۲. علی دخیل، علی محمد، ائمتنا، دار المکتبه الامام الرضا، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۱۳. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، نشر فراهانی، چاپخانه مهات، ۱۳۶۳ ق.

۱۴. قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، تهران، مقدّس، ۱۳۷۹.

۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الاصول من الکافی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳.

۱۶. مالکی، ابن صباغ، الفصول المهمه، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۹ ق.

۱۷. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

ص: ۴۳۰

۱۸. مسعودی، ابو الحسن علی بن الحسین بن علی، اثبات الوصیه، انصاریان، قم، ۱۴۱۷ ق.

۱۹. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، شریف رضی، قم، ۱۳۸۰.

۲۰. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، مؤسسه آل البيت، قم.

ص: ۴۳۱

امام حسن بن علی العسکری علیهما السلام

نویسنده: جی. الیاش (Eliash). J]

مترجم: حسین مسعودی

ص: ۴۳۳

[متن ترجمه]

حسن عسکری [علیه السلام]

حسن عسکری، ابو محمد حسن بن علی [علیهما السلام]، یازدهمین امام شیعه اثنا عشری است.

او با القاب صامت، زکی، خالص، نقی، رفیق و هادی شناخته می‌شود. در زمان حیاتش، پیروانش عموماً وی را ابن الرضا (امام علی بن موسی الرضا [علیه السلام]، امام هشتم) می‌نامیدند. نسبت عسکری به او مانند پدرش امام دهم از «عسکر

سامرا» ناشی شده است. او در مدینه متولد شد. اکثر منابع شیعی اثنا عشری، تاریخ ولادت او را ربیع الاول ۲۳۰ ق/ نوامبر ۸۴۴ م ذکر می‌کنند، اما کلینی رمضان ۲۳۲ ق/ آوریل ۸۴۷ م را تاریخ ولادت او دانسته است (اصول، ص ۳۲۴).

مادرش یک ام ولد به نام حدیث بود. برخی منابع نام او را سوسن یا سلیل ثبت کرده‌اند. [امام] حسن به همراه پدرش در سال ۲۳۳ ق/ ۸۴۷-۸۴۸ م، یا ۲۳۴ ق/ ۸۴۸-۸۴۹ م به سامرا آورده شد و در همان جا به زندگی خود ادامه داد. اگرچه او زندگی خود را در حبس و انزوای شدید گذراند، در مدت شش سال امامت خود دایما تحت مراقبت بود و مدتی نیز به دستور معتمد زندانی شد. برادرش جعفر در توطئه علیه او مشارکت کرد.

بنابر روایات شیعه اثنا عشری، [امام] حسن عسکری را، پدرش امام دهم به فاصله کوتاهی پس از وفات امامی که قبلاً تعیین شده بود، یعنی برادرش محمد

ص: ۴۳۴

ابو جعفر، و چند روز پیش از وفات پدرشان در ۲۵۴ ق/ ۸۶۸ م، امام معرفی کرد.

وفات برادر [امام] حسن یعنی محمد در زمان حیات پدرشان، به دلیل این [عقیده] که امام دهم آخرین امام است، و نیز به دلیل ادعای امامت از سوی جعفر، موجب بروز اختلافات فرقه‌ای گردید.

امام یازدهم در اول رجب سال ۲۶۰ ق/ ۲۵ دسامبر ۸۷۳ م در بستر بیماری افتاد و هفت روز بعد درگذشت. او در منزل خود و در کنار پدرش دفن گردید.

باب او عثمان بن سعید بود. منابع نخستین شیعه (کلینی، اصول، ص ۳۲۶؛ مفید، ارشاد، ص ۳۶۵) می‌گویند طیّ یک هفته بیماری امام، خلیفه معتمد طبیبان و خدمتکاران خود را برای مراقبت از وی فرستاد و بسیاری از شخصیت‌های سرشناس عباسی و علوی از او عیادت کردند. منابع بعدی شیعه، معتمد را به مسموم کردن وی متهم می‌سازند.

هنگام وفات امام یازدهم، اختلاف دیگری بر سر مسئله اعقاب او در گرفت [ر].

ک: مدخل محمد القائم - [MUHAMMAD AL -KAIM]. برخی معتقد بودند که وی کودکی به نام محمد از خود بر جای گذاشت؛ [و] دیگران این نظر را انکار می‌کردند. گروه اخیر اتفاق نظر نداشتند: عده‌ای معتقد بودند که حسن عسکری [علیه السلام]، همان «قائم» بوده است و باز خواهد گشت؛ [و] دیگران وفات او را بدون اینکه فرزندی از خود بر جای گذارد، دلیل بر خطای خود در حمایت از امامت وی دانسته و به برادرش جعفر روی آورده‌اند. شهرستانی دوازده فرقه مختلف را ذکر می‌کند (ملل، ج ۲، ص ۱۲۸-۱۳۱) درحالی‌که مسعودی از بیست فرقه سخن می‌گوید (مروج، ج ۸، ص ۴۰).

ص: ۴۳۵

منابع و مآخذ

گزارشی قدیمی و مشروح از زندگی، معجزات، اصحاب و نمایندگان امام یازدهم [علیه السلام]، در آثار زیر آمده است:

۱. ابن اثیر، کتاب الکامل، زیر نظر سی. جی. تورنبرگ (C. J. Turnberg)، لیدن، ۱۸۵۱-۱۸۷۹، ج ۷، ص ۱۸۹.

۲. ابن المعاد، شذرات، ج ۲، ص ۱۴۱ و صفحات بعد.

۳. ابن طولون، الائمة الاثنی عشر، چاپ صلاح الدین المنجد، ص ۱۱۳، بیروت، ۱۹۵۸.

۴. ابو المحاسن، نجوم، ج ۳، ص ۳۲، چاپ قاهره.

۵. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۴ جلد، قاهره، ۱۳۴۹ / ۱۹۳۱، ج ۷، ص ۳۶۶.

۶. کلینی، اصول، ص ۲۰۲-۲۰۴، ۳۲۴-۳۳۳، چاپ سنگی، بمبئی، ۱۳۰۲.

گزارشی کامل از منابع، به همراه بسیاری از نقل قول‌ها، در آثار زیر ارائه شده است:

۷. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۵۴-۱۷۹، تهران، ۱۳۰۲.

۸. مفید، کتاب الارشاد، ص ۳۶۵-۳۶۸، تهران، ۱۳۰۸.

افزون بر منابع مذکور در مقاله، می‌توانید به موارد زیر نیز رجوع کنید:

۹. اقبال عباس، خاندان نوبختی، فهرست، تهران، ۱۳۱۱ ش.

۱۰. D. M. Donaldson, The Shi'ite Religion, London ۱۹۳۳, ۲۵-۲۱۷.

۱۱. Ibn Khallikan (De Slanes trans), ۳۹۰-۱.

۱۲. J. N. Hollister, The Shi'a of India, London ۱۹۵۳, ۹۰-۲.

۱۳. Nawbakhti, Firak al-Shi'a, ed. Ritter, ۷۸-۸۹.

ص: ۴۳۷

نقد و بررسی

نقد و بررسی مقاله امام حسن عسکری علیه السّلام به قلم «جی. الیاش» نگاشته شده است. از نکات مثبت این مدخل آن است که - برخلاف برخی دیگر مدخلها - مؤلف به منابع کهن شیعی، همچون کافی، ارشاد و نیز بحار الانوار، در کنار منابع کهن تاریخی، همچون مروج الذهب، و همچنین منابع فرقه‌نگاری همچون ملل و نحل شهرستانی مراجعه کرده است؛ هرچند وی تمام ادعاها و نقل‌های خود را با استناد نیاورده است.

چنان‌که شمار موارد قابل نقد نیز در قیاس با برخی دیگر مدخلها کمتر به نظر می‌رسد، و تعصبات ضد شیعی نیز در نگاشته وی محسوس نیست.

با وجود نکات یاد شده، این مدخل اطلاعات بسیار اندک و ناقصی درباره شخصیت فردی و اجتماعی امام حسن عسکری علیه السّلام ارائه کرده است. افزون بر این، پاره‌ای اطلاعات نادرست تاریخی را نیز می‌توان در این مجموعه یافت.

الیاش ابتدا به معرفی نام، القاب و رتبه امام حسن عسکری علیه السّلام در میان امامان دوازده‌گانه شیعی پرداخته و سپس تاریخ ولادت ایشان را ربیع الاول سال ۲۳۰ ق/ نوامبر ۸۴۴ م دانسته و آن را به اکثر منابع شیعی نسبت داده است. وی در ادامه به نقل از کلینی، تاریخ ولادت را رمضان سال ۲۳۲ ق/ آوریل ۸۴۷ م عنوان کرده

است. حال آنکه در روایات - جز در یک نسخه از نقل کلینی - «۱» ماه ربیع الثانی است؛ «۲» چنان‌که سال ولادت نیز ۲۳۱ «۳» و ۲۳۲ «۴» نقل شده است، نه ۲۳۰، و روز ولادت آن حضرت، به قول مشهور، هشتم ربیع الثانی است، «۵» و چهارم «۶» و ششم «۷» و دهم «۸» ربیع الثانی نیز نقل شده است.

مؤلف سپس به نام مادر گرامی آن حضرت، و نیز تاریخی اشاره می‌کند که امام به همراه پدر گرامی‌اش علیهما السّلام به سامرا برده شد. هرچند وی این تاریخ را بین سالهای ۲۳۳ و ۲۳۴ می‌داند، سخن درست در این باره سال ۲۳۳ است. «۹» شیخ مفید تاریخ احضار امام هادی علیه السّلام را به سامرا سال ۲۴۳ دانسته است؛ «۱۰» اما - بنابر عقیده پاره‌ای محققان - «۱۱» به نظر می‌رسد خاستگاه این اشتباه آن بوده که در این تاریخ یکی از شیعیان، نامه متوکل در باب احضار امام هادی علیه السّلام را استنساخ کرده، و تاریخ استنساخ نامه در انتهای آن، تاریخ رخداد ماجرا قلمداد شده است. «۱۲»

(۱). محمد بن یعقوبی کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۰۳. بنابر نسخه‌ای از کافی، کلینی ولادت امام یازدهم را در ماه رمضان، و بنابر نسخه دیگری - که مورد اعتماد مرحوم علی اکبر غفاری، محقق و مصحح کافی، بوده - آن حضرت در ماه ربیع الثانی به دنیا آمده است.

- (۲). سعد بن عبد الله اشعری قمی، المقالات و الفرق، ص ۱۰۲.
- (۳). علی بن عسیمی اربلی، کشف الغمة، ج ۳، ص ۱۹۷.
- (۴). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۳۱۳.
- (۵). فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۳۱؛ محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۵۲۳.
- (۶). شمس الدین محمد بن مکی عاملی، الدروس، ص ۱۵.
- (۷). احمد بن محمد بن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۹۴.
- (۸). محمد بن حسن طوسی، مصباح المتعجد، ص ۷۹۲.
- (۹). محمد بن فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۲۴۶؛ محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۵۰۵؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۲۷، علی بن عسیمی اربلی، کشف الغمة، ج ۳، ص ۱۹۳.
- (۱۰). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۳۱۲.
- (۱۱). رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السّلام، ج ۲، ص ۱۴۳.
- (۱۲). در ابتدای روایت کلینی درباره نامه متوکل به امام هادی علیه السّلام آمده است: «محمد بن

ص: ۴۴۱

به انزوا کشیدن و تحت نظر گرفتن حضرت و نیز حبس ایشان به دست خلفای عباسی در طول دوران اقامت در سامرا موضوع بعدی مقاله است. روایات ناظر به بازداشت و حبسهای امام حسن عسکری علیه السّلام متعدد است؛ از جمله در عصر مستعین (۲۴۸-۲۵۲ ق) که با خلع وی، حضرت آزاد شد. «۱» خبر مشابهی نیز درباره عصر معتز نقل شده است. وی در سال ۲۵۲ ق به خلافت رسید و با شیعیان بسیار سخت گیر بود. «۲» از این نقلها برمی آید که امام حسن عسکری علیه السّلام در دوران حیات پدر گرامی اش نیز به زندان افتاده است.

خبر دیگر، از محبوس شدن آن حضرت در دوران خلافت مهدی (۲۵۵-۲۵۶ ق) حکایت دارد. بنابراین نقل، مهدی قصد داشت آن حضرت را از میان بردارد، اما با کشته شدن خود مهدی، خداوند آن حضرت را از خطر مرگ رهانید. «۳» از این نقل، همچنین، محبوس شدن حضرت در سالهای نخستین امامت برمی آید.

نقلی نیز ناظر به محبوس شدن آن حضرت در دوره خلافت معتمد عباسی (۲۵۶-۲۷۹ ق) است. بنابراین نقل، امام حسن عسکری علیه السلام به سال ۲۵۹ ق، یعنی چند ماه پیش از شهادت، به دستور معتمد به حبس افتاد. «۴»

مؤلف در ادامه سخن، به امامت آن حضرت و نصب او به این مقام در فاصله کوتاهی پس از وفات برادرش محمد- که پیش‌تر در مقام امام بعدی معرفی شده بود- و نیز چند روز پیش از وفات پدرش- امام هادی علیه السلام- اشاره کرده است.

یحیی عن بعض اصحابنا قال: أخذت نسخة كتاب المتوكل الى أبي الحسن الثالث عليه السلام من يحيى بن هرثمة في سنة ثلاث و اربعين و مائتين و هذه نسخة...» (الكافي، ج ۱، ص ۵۰۱، ح ۷). عبارت یاد شده در ابتدای این روایت قرینه‌ای است بر اینکه سال ۲۴۳، سال استنساخ نامه است و نه صدور آن.

(۱). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۲ (به نقل از: ابن طاووس، مهج الدعوات، ص ۳۴۲).

(۲). علی بن عیسی اربلی، کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۱۲.

(۳). محمد بن حسن طوسی، کتاب الغیبة، ص ۲۰۵، ۲۲۳؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۳، به نقل از: مهج الدعوات، ص ۳۴۳.

(۴). محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۴، به نقل از: مهج الدعوات، ص ۳۴۴.

ص: ۴۴۲

علمای شیعه بر اینکه امام هادی علیه السلام برادر بزرگ‌تر امام حسن عسکری علیه السلام، یعنی ابو جعفر سید محمد، را پیش‌تر، با اشاره و دلالت امام بعدی معرفی کرده باشد، اتفاق نظر ندارند. از آنجا که سید محمد شایستگی‌هایی داشت، شیعیان تصور می‌کردند وی امام بعدی است. اما پس از درگذشت وی سه سال پیش از رحلت امام هادی علیه السلام، شیعیان با راهنمایی و دلالت امام هادی علیه السلام از جانشینی امام حسن عسکری علیه السلام در امر امامت آگاه شدند. «۱» از این مسئله گاه با عنوان «بداء» در امر امامت یاد می‌کنند، اما با صرف‌نظر از اصل مسئله بداء، و معنا و تفسیر و دلیل آن، «۲» بنابر روایتی از امام صادق علیه السلام- که بداء در هر چیزی ممکن است جز در نبوت و امامت- «۳» می‌توان گفت اگر درباره امامت امام حسن عسکری یا امام کاظم علیهما السلام مسئله بداء مطرح شده، نه به دلیل تعیین سید محمد یا اسماعیل به امامت، بلکه به سبب تصور و توقع شیعه بوده است؛ و به نظر می‌رسد مؤلف نیز سخن خود را بر این اساس استوار ساخته است. اما برخلاف ادعای وی، دلیل روشنی برای اثبات تعیین سید محمد به امامت در دست نیست.

مؤلف در بخشی دیگر به رحلت امام عسکری علیه السلام پس از چند روز بیماری اشاره می‌کند. مؤلف، تاریخ آغاز بیماری را اول رجب سال ۲۶۰ و رحلت امام علیه السلام را هفت روز پس از آن دانسته است، اما برای این ادعا سندی ارائه نمی‌کند؛ در حالی که رحلت آن حضرت، بنابر قول معروف، روز هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ رخ داده است. «۴»

(۱). محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ص ۴۹۳؛ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۶؛ محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۳۱۵؛ محمد بن حسن طوسی، کتاب الغیبه، ص ۲۰۳؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۳۳-۱۳۴.

(۲). ر.ک: محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۶، محمد بن نعمان (شیخ مفید)، اوائل المقالات، باب البداء، ص ۸۰.

(۳). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الفصول المختارة، ص ۳۰۹؛ علی بن یونس عاملی، الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۷۳؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۳.

(۴). محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۰۳.

ص: ۴۴۳

به گفته مؤلف، در آن هفت روز بیماری، خلیفه - معتمد - طبیبان و خدمتکاران خود را به مراقبت از حضرت گماشت و بسیاری از شخصیتهای سرشناس عباسی و علوی نیز از ایشان عیادت کردند. هرچند مؤلف به هدف خلیفه از این کار اشاره‌ای نکرده، روشن است که این مراقبتهای ویژه با هدفی سیاسی و به منظور کسب اطمینان و خبر از چگونگی وضع آن حضرت صورت می‌گرفته است. بنا به نقل کلینی از احمد بن عبید الله بن خاقان، که از شخصیتهای وابسته به دربار عباسی بوده است، پس از بیماری حضرت، خلیفه، عبید الله بن خاقان را همراه پنج تن از خاصان خلیفه - از جمله نحریر خادم - مأمور ملازمت خانه امام کرد، و شماری پزشک و نیز قاضی القضاة را به همراه ده تن از خاصان خویش ملازم حضرت ساخت تا پس از رحلت حضرت، شهادت دهند که به مرگ طبیعی از دنیا رفته است! «۱» گفتنی است همین حرکت خلیفه، از شواهد گویای توطئه وی بر ضد حضرت، و مشکوک بودن رحلت ایشان است.

مؤلف، خبر توطئه مسموم کردن حضرت را به فرمان معتمد عباسی به منابع بعدی شیعه نسبت می‌دهد. در منابع نخستین شیعی، خبری صریح درباره شهادت حضرت و چگونگی آن در دست نیست؛ اما در منبعی از قرن ششم، مسموم شدن حضرت گزارش شده است. «۲» جز این گزارش، قرآینی نیز برای تأیید شهادت آن حضرت قابل ارائه است؛ از جمله آنکه حضرت - چنانکه گذشت - بارها مجبوس شد و تحت مراقبت بود و همواره در معرض خطر می‌زیست. رحلت او در سنین جوانی (۲۸ سالگی)، و نیز تلاش خلیفه بر اثبات وفات حضرت به گونه طبیعی نیز از شواهد این مدعا به شمار می‌روند. افزون بر این، بنابر روایت امام حسن مجتبی علیه السلام (ما منّا الا مسموم او

(۱). همان، ص ۵۰۵.

(۲). مجمل التواریخ و القصص، ص ۴۵۸.

مقتول)، «۱» حتی درباره امامانی که دلیل صریحی بر شهادتشان در دست نیست، می‌توان این مدعا را اثبات کرد.

آخرین بخش از سخن مؤلف، به اختلاف شیعه بر سر مسئله امامت، پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام باز می‌گردد. چنان‌که مؤلف نیز اشاره کرده است درباره تعداد گروههای پدید آمده بر سر این اختلاف، اتفاق نظر وجود ندارد.

مسعودی به بیست فرقه «۲» و شهرستانی - برخلاف سخن مؤلف - به یازده فرقه اشاره کرده است؛ «۳» اما سعد بن عبد الله اشعری (م ۳۰۱ ق) که از بزرگان شیعه امامیه در دوره مزبور است، و بدین جهت سخن او بر دیگران ترجیح دارد، از پانزده فرقه نام می‌برد که امامیه یکی از آنهاست. امامیه بر آن‌اند که امام حسن عسکری علیه السلام فرزند پسری به نام محمد دارد که پس از رحلت پدر، در غیبت به سر می‌برد، و پس از مدتی به امر خدا ظهور کرده، عدالت را در عالم خواهد گسترده. گروه دیگری نیز معتقد بودند امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا نرفته و امام غایب و قائم هموست. چنان‌که برخی دیگر، با اعتقاد به رحلت امام حسن عسکری علیه السلام معتقد بودند ایشان زنده شده، قائم و غایب است. در این میان، کسانی نیز به امامت دو تن از برادران امام عسکری علیه السلام معتقد شدند. برخی نیز معتقد شدند پس از امام هادی علیه السلام امامت از آن سید محمد - فرزند ارشد حضرت - بوده، او غایب و قائم است؛ زیرا در امر امامت به بداء عقیده نداشتند. همچنین گروهی دیگر به دلیل اعتقاد به فرزندان نبودن امام حسن عسکری علیه السلام، امامت را پس از امام هادی علیه السلام از آن فرزندش، جعفر، می‌دانستند. برخی نیز پس از جعفر به امامت علی بن جعفر معتقد شدند. «۴»

(۱). علی بن محمد خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۲۲۶ - ۲۲۷؛ علی بن یونس عاملی، الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۲۸.

(۲). علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱۲.

(۳). محمد بن عبد الکریم شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۷۰ - ۱۷۲.

(۴). سعد بن عبد الله اشعری قمی، المقالات و الفرق، ص ۱۰۲ - ۱۰۸.

بنابر استناد یکی از محققان به سخن ابو حاتم رازی در کتاب الزینة - که آن را در اواخر قرن سوم نگاشته است - در این دوره، سرانجام شیعیان عراق در باب امامت به دو گروه مخالف هم تقسیم شدند: گروهی به فرزند حضرت عسکری علیه السلام اعتقاد داشتند؛ و گروهی نیز گرد فرزندان و فرزندزادگان «جعفر» گرد آمده بودند. از سرنوشت دیگر گروهها نیز تا قرن چهارم چندان خبری در دست نیست. «۱»

چنان‌که پیش‌تر گذشت، در این مقاله کوتاه، مؤلف به گوشه‌هایی از زندگانی امام عسکری علیه السلام اشاره کرده، و زوایای بسیاری در این مقاله پنهان مانده است.

تبیین دوره حساس امامت آن حضرت، و چگونگی رهبری شیعه؛ شیوه‌ها و راهکارهای ارتباطی آن حضرت با شیعیان در نقاط دور و نزدیک، که از جمله مهم‌ترین آنها وکلا و نمایندگان آن حضرت بودند؛ نقش ایشان در آماده‌سازی شیعه برای ورود به عصر غیبت و تلاش برای اثبات ولادت فرزندشان - حضرت مهدی علیه السلام؛ نشان دادن فرزندشان به خاصان شیعه، با رعایت اصل احتیاط و تقیه؛ و بالاخره نقش مهم علمی و ارشادی و معنوی آن حضرت، از محورهای مهمی هستند که در مقاله مغفول مانده است.

(۱). سید حسین مدرسی طباطبایی، مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۱۸، به نقل از: ابو حاتم رازی، کتاب الزینة، ص ۲۹۳.

ص: ۴۴۶

منابع و مآخذ

۱. ابن النعمان (شیخ مفید)، محمد بن محمد بن نعمان، اوائل المقالات، تحقیق ابراهیم انصاری، دار المفید، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
۲. ابن النعمان (شیخ مفید)، محمد بن محمد، الفصول المختارة، تحقیق سید علی میر شریفی، دار المفید، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
۳. ابن حمدان رازی، ابو حاتم احمد، کتاب الزینة، بغداد، ۱۳۹۲ ق.
۴. ابن خلکان، ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهیم البرمکی الاربلی، وفيات الاعیان، تحقیق احسان عباس، بیروت، ۱۹۶۸ م.
۵. ابن شهر آشوب السروی المازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، حیدری، نجف، ۱۳۷۶ ق.
۶. ابن فروخ الصفار، محمد بن الحسن، بصائر الدرجات الکبری، اعلمی، تهران، ۱۴۰۴ ق.
۷. ابن نعمان (شیخ مفید)، محمد بن محمد، الارشاد، تحقیق مؤسسة آل البيت علیهم السلام، دار المفید، قم.
۸. ابی اخلف الاشعری القمی، سعد بن عبد الله، المقالات و الفرق، تصحیح دکتر محمد جواد مشکور، مؤسسة مطبوعاتی عطایی، تهران، ۱۹۶۳ م.
۹. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الائمه علیهم السلام، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق.

۱۰. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السّلام، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ ش.
۱۱. خرّاز القمی، علی بن محمد بن علی، کفاية الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، تحقیق سید عبد اللطیف حسینی، بیدار، قم، ۱۴۰۱ ق.
۱۲. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم بن ابی بکر احمد، الملل و النحل، دار المعرفة، بیروت، ۱۳۹۵ ق.
۱۳. طبرسی، فضل بن الحسن، اعلام الوری باعلام الهدی، تحقیق و نشر مؤسسة آل البيت علیهم السّلام، قم، ۱۴۱۷ ق.
- ص: ۴۴۷
۱۴. طوسی، محمد بن حسن، الغيبة، تحقیق عباد الله الطهرانی و علی احمد الناصح، مؤسسة المعارف الاسلامیة، قم، ۱۴۱۱ ق.
۱۵. طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتعبد، مؤسسة فقه الشيعة، بیروت، ۱۴۱۱ ق.
۱۶. عاملی (شهید اول)، شمس الدین محمد بن مکی، الدروس الشرعیة، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۲ ق.
۱۷. عاملی (شهید اول)، شمس الدین محمد بن مکی، الدروس، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۴ ق.
۱۸. عاملی، علی بن یونس، الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم، تحقیق محمد باقر بهبودی، مكتبة المرتضوية، ۱۳۸۴ ق.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۸ ق.
۲۰. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۲۱. مجمل التواریخ و القصص، به کوشش محمد رمضانی، کلاله خاور، تهران، ۱۳۰۹ ش.
۲۲. مدرسی طباطبائی، سید حسین، مکتب در فرایند تکامل، ترجمه هاشم ایزدپناه، ایالات متحده، نیوجرسی، ۱۳۷۴ ش.
۲۳. مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، دار الاندلس، بیروت، ۱۹۷۳ م.
۲۴. نیشابوری، محمد بن الفتال، روضة الواعظین، تحقیق سید حسن خراسان، حیدریة، نجف، ۱۳۸۶ ق.
- ص: ۴۴۹

امام م ح م د القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف

نویسنده: جی. جی. جی. ترهار (J. G. J. ter Haar)

مترجم: حسین مسعودی

ص: ۴۵۱

[متن ترجمه]

محمد قائم [عجل الله تعالی فرجه]

محمد قائم به عقیده شیعه اثنا عشری یا دوازده امامی، امام دوازدهم است.

هنگامی که امام یازدهم حسن بن علی عسکری [علیهما السلام] در سال ۲۶۰ ق / ۸۷۴ م درگذشت، این سؤال که چه کسی باید جانشین وی شناخته شود، جامعه [نخستین] شیعی را به گروه‌های متعددی تقسیم کرد.

شهرستانی ([در] کتاب الملل و النحل) یازده گروه را برمی‌شمارد؛ نوبختی ([در] فرق الشیعة) چهارده گروه، سعد قمی، ([در] کتاب المقالات و الفرق) پانزده گروه و مسعودی ([در] مروج الذهب) بیست گروه مختلف را برمی‌شمارد.

نظریاتی را که این گروه‌ها مطرح ساختند می‌توان به پنج دسته تقسیم کرد: اول.

کسانی بودند که ادعا کردند وی هرگز جانشینی ندارد و سلسله امامت متوقف شده است؛ دوم. به عقیده گروه دیگر، او از اول، هرگز یک امام واقعی نبوده است؛ زیرا امام دهم ابو الحسن علی بن محمد [علیهما السلام] پسرش محمد را جانشین خویش معرفی کرد؛ سوم. کسانی بودند که ادعا کردند حسن بن علی عسکری [علیه السلام] خودش مهدی و قائم (آل محمد) است؛ چهارم. گروهی بر این عقیده بودند که باید برادر کوچک‌ترش، جعفر جانشین او شود؛ و در نهایت عده‌ای معتقد بودند امام یازدهم پسری بر جای گذاشت که جانشین وی است.

ص: ۴۵۲

این نظر، عقیده رسمی شیعه اثنا عشری شد. بیشتر منابعی که این عقیده بر آن مبتنی است، اتفاق نظر دارند که این پسر در پانزده شعبان به دنیا آمد، اما درباره سال تولدش اختلاف نظر دارند. طبق برخی منابع، او در سال ۲۵۵ ق / ۸۶۹ م، و طبق برخی دیگر، در سال ۲۵۸ ق / ۸۷۲ م یا حتی در سال ۲۶۱ ق / ۸۷۵ م، پس از وفات پدرش متولد گردید. یکی از قدیمی‌ترین منابع (مسعودی، [در] اثبات الوصیة) بیان می‌دارد که مادر امام دوازدهم کنیزی به نام نرجس بود. منابع بعدی نام او را به شکلهای مختلفی ذکر کرده‌اند؛ از جمله: سیقل (سقیل)، سوسن یا ریحانه، یا حتی ادعا می‌کنند که نام وی ملکه بنت یش و نوه امپراتور بیزانس بود.

به عقیده شیعه اثنا عشری، حسن بن علی عسکری [علیهما السلام] به دلیل آزار و اذیت شدید از سوی عباسیان، تا جایی که ممکن بود این واقعیت را پنهان داشت که وی پسری برای جانشینی خود دارد، و این مطلب را تنها برای عده قلیلی از خاصان پیروانش فاش ساخت. اصولاً به همین دلیل، این پسر بلافاصله پس از وفات پدرش در سال ۲۶۰ ق/ ۸۷۳-۸۷۴ م (یا به گفته برخی منابع، مدت کوتاهی پس از تولدش) غایب گردید.

در مدت اولین دوره غیبت (الغیبة القصيرة یا الغیبة الصغری) او وظایف امامتش را از طریق نواب چهارگانه انجام می‌داد، یعنی عثمان بن سعید عمری، محمد بن عثمان عمری، حسین بن روح نوبختی، و علی بن محمد سامری. از جمله وظایف آنان، دریافت یک پنجم یا خمس [اموال] به نیابت از امام و نیز رساندن توقیعات امام- یعنی اظهارات یا پاسخهای او به پرسشها به شکل مکتوب و امضا شده به پیروانش بود. وفات آخرین سفیر (۱۵ شعبان ۳۲۹ ق/ ۱۵ می ۹۴۱ م) آغاز دوره غیبت کامل یا بزرگ‌تر (غیبة الکبری) بود که تا ظهور مجدد امام دوازدهم در دوره آخر الزمان، ادامه خواهد یافت. درباره نام امام دوازدهم، برخی از منابع ادعا می‌کنند نام پیامبر یعنی ابو القاسم محمد بر او نهاده شد. اما به

ص: ۴۵۳

گفته منابع دیگر، پیروان حسن بن علی عسکری [علیهما السلام] صریحاً از پرسیدن نام پسرش منع گردیده‌اند. به همین دلیل، سنت دیرینه در متون شیعی این است که به نام خاص امام دوازدهم اشاره نگردد، بلکه عناوین و القاب وی یعنی حجة، و صاحب الامر یا صاحب الزمان ذکر می‌گردد که بر ولایت و مرجعیت وی در جامعه شیعی تأکید دارد، یا القاب مهدی و قائم (آل محمد) که حاکی از عملکرد آخر زمانی اوست.

ص: ۴۵۴

منابع و مأخذ

۱.

A. A. Sachedina, Islamic Messianism. The idea of the Mahdi in Twelver Shi ism, Albany .
۱۹۸۱.

۲.

J. M. Hussain, The Occultation of the Twelfth Imam. A historical background, The .
Muhammadi Trust, London ۱۹۸۲.

(دو کتاب فوق، از دیدگاه شیعه اثنا عشری به منابع مربوط می‌پردازند).

ص: ۴۵۵

نقد و بررسی

نصرت الله آیتی

ص: ۴۵۷

نقد و بررسی مقاله محمد قائم علیه السلام، با اینکه نقاط مثبت و امتیازاتی ستودنی دارد، از جهات گوناگونی نیازمند اصلاح و تکمیل است. نقدهای وارد بر این مدخل را می توان به سه بخش کلی، جزئی و شکلی تقسیم کرد.

الف) نقدهای کلی

۱. یکی از اساسی ترین نقدهایی که بر این مقاله وارد است پرداختن بیش از حد به برخی مباحث جزئی و مغفول نهادن مباحث اساسی است. برای نمونه، شماری از مباحث اساسی که جا داشت در این مدخل به آنها اشاره شود بدین قرارند:

الف) بشارت پیامبر صلی الله علیه و آله «۱» و امامان معصوم علیهم السلام «۲» درباره امام مهدی (عج) و زمینه سازی برای این امر؛

ب) زمینه سازی پیامبر صلی الله علیه و آله «۳» و امامان معصوم علیهم السلام برای غیبت امام مهدی (عج)، «۴»

(۱). محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۴۸۳ - ۴۹۰.

(۲). همان، ص ۵۳۹، ۵۶۴، ۵۸۲، ۵۸۳ و

(۳). همان، ص ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷ و

(۴). همان، ص ۵۳۹، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۸۳، ۵۸۸، ۵۹۵، ۵۹۹ و

ص: ۴۵۸

و نگارش یافتن کتابهایی با عنوان «الغیبة» پیش از تولد آن حضرت، که نشان دهنده قطعی بودن امر غیبت حضرت است؛ «۱»

ج) حکومت جهانی مهدوی؛ «۲»

د) انتظار و دوران غیبت کبرا «۳» (رهبری شیعه، چگونگی ارتباط با امام، و ...)

ه) ظهور و علایم آن «۴» (با توجه به اینکه بخش عمده‌ای از روایات پیشوایان شیعه درباره امام مهدی (عج) به این موضوع می‌پردازد). توجه به این نکته ضروری است که بحث‌های یاد شده، گرچه در مدخل مهدویت نیز قابل طرح‌اند، اعتقاد به امام مهدی (عج) را در میان شیعیان دوازده امامی نمی‌توان از مطالب یاد شده جدا ساخت، و به دست آوردن تصویری کامل از امام مهدی (عج) در میان شیعیان دوازده امامی، جز با پرداختن به مباحث یاد شده امکان‌پذیر نخواهد بود؛

و) آخرین موضوعی که می‌توان به آن اشاره کرد، مغفول‌گذاشتن این نکته اساسی است که محمد قائم شیعه علیه السلام، همان مهدی موعود اسلام است. متأسفانه در هیچ جای این مدخل، به عقیده نجات‌بخشی شیعه درباره امام مهدی (عج) و اینکه به اعتقاد شیعیان دوازده امامی محمد قائم علیه السلام همان مهدی موعود اسلام است اشاره‌ای وجود ندارد.

در مقابل بحث‌های مهمی که به آنها پرداخته نشده است، به نکاتی جزئی نیز می‌توان اشاره کرد که طرح آنها هیچ ضرورتی نداشت؛ مانند اختلاف در نام مادر آن حضرت، یا عدم تصریح به نام مبارک حضرت.

(۱). محمد بن حسن طوسی، الشیعة و اصولهم، ص ۱۰، ۱۶، ۱۳۴، ۲۹۴ و

(۲). محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۴۷۵، ۴۸۱، ۵۲۷، ۶۰۳ و ج ۲، ص ۷، ۲۱ و

(۳). همان، ج ۲، ص ۱۱، ۱۳، ۳۹، ۷۰، ۷۳ و

(۴). ابن ابی زینب نعمانی، الغیبه، ص ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۶۴ و

ص: ۴۵۹

۲. به دلیل طرح ناقص برخی مباحث، پاره‌ای از اعتقادات شیعه برای خواننده‌ای عادی که از حکمت این عقاید آگاهی ندارد، خرافه می‌نماید، که البته نویسنده در این باره تعمدی نداشته است، اما می‌توانست با استفاده از واژگانی مناسب‌تر، یا ارجاع به منابع دیگر، این مشکل را برطرف سازد. محض نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) درباره غیبت امام مهدی (عج) آمده است: «... اصولاً به همین دلیل این پسر بلافاصله پس از وفات پدرش غایب گردید». از ظاهر این عبارت - برای خواننده ناآشنا با اندیشه مهدویت در میان شیعیان - برمی‌آید که به اعتقاد شیعیان، امام مهدی (عج) به گونه‌ای ناگهانی، شبیه آنچه در فیلم‌های تخیلی رخ می‌دهد، نامرئی شده است، و به این ترتیب، نویسنده مسئله غیبت را خرافی جلوه می‌دهد. وی می‌توانست با استفاده از عبارتهایی مانند: «زندگی پنهانی خود را آغاز کرد» و یا «خود را از انظار مردم دور نگاه داشت» یا عبارتهای مشابه از این برداشت نادرست پیشگیری کنند؛ «۱»

ب) در بحث خمس آمده است: «از جمله وظایف آنان، دریافت یک پنجم یا خمس به نیابت از امام بود». این عبارت نیز برای یک مخاطب عادی، امام و نواب آن حضرت را - نعوذ بالله - پول پرست، شبیه آنچه در میان ارباب کلیسا مطرح بوده، جلوه می‌دهد. بهتر بود در کنار این مطلب، به وظیفه دیگر آنان که توزیع صحیح اموال بود، اشاره، و با توضیح مختصری این تقیصه برطرف می‌شد؛ مثلاً «نواب از طرف امام خمس اموال را دریافت کرده و برای کمک

(۱). محمد بن علی بن بابویه قمی، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۵۹۸، ۶۰۰ و ج ۲، ص ۱۵. در این روایات غیبت امام مهدی (عج) به غیبت حضرت یوسف تشبیه شده و مسلم است که حضرت یوسف علیه السلام نامرئی نبودند، بلکه هویت ایشان برای اطرافیان ناشناخته بود. همچنین است مسئله غیبت امام مهدی (عج). همچنین درباره کیفیت غیبت امام مهدی (عج) به این روایات نیز می‌توان تمسک جست (همان، ج ۲، ص ۲۹، حدیث ۴۶ و ...).

ص: ۴۶۰

به فقرای شیعه، حل اختلافات مالی شیعیان، و امثال آن، آن را هزینه می‌کردند؛ «۱»

ج) در باب نهی از نام بردن حضرت مهدی (عج) نیز، این موضوع بدون توضیح و تبیین برای خواننده ناآشنا، خرافی می‌نماید. نویسنده می‌توانست این جمله را به متن بیفزاید:

«از آنجا که حاکمان عباسی گمان می‌کردند امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی ندارد، اگر به نام مبارک امام مهدی (عج) تصریح می‌شد و نام ایشان بر سر زبانها می‌افتاد، حساسیت دستگاه برانگیخته می‌شد و آنها را برای یافتن آن حضرت تحریک می‌کرد، و این امر موجب به زحمت افتادن امام علیه السلام و شیعیان می‌گشت. از این‌روی، تصریح به نام حضرت ممنوع شد.» «۲»

این توضیح یا توضیحی مشابه آن می‌توانست تقیصه یاد شده را جبران کند؛

د) در جایی دیگر آمده است: «... او وظایف امامتش را از طریق نمایندگان یا سفرای چهارگانه انجام می‌داد». این عبارت باید این‌گونه تکمیل می‌شد:

«وظایفی نظیر گرفتن خمس، را که انجام آنها با غیبت منافات داشت از طریق نمایندگان خود انجام می‌داد»، تا خواننده تصور نکند که امام مهدی (عج) در دوران غیبت هیچ وظیفه‌ای ندارد و خود هیچ کاری را انجام نمی‌دهد.

۳. تأکید بیش از حد بر نقاط اختلافی که برای یک مخاطب عادی اصل مسئله را نیز امری اختلافی و شبهه‌ناک جلوه می‌دهد. محض نمونه، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

(۱). قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسة المهدی (عج)، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۹۷؛ محمد بن یعقوب کلینی، کافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۵۱۸، حدیث ۷. تفصیل این مطلب را می‌توان در فصل پنجم کتاب سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم السّلام، نوشته دکتر محمد رضا جباری مطالعه کرد.

(۲). محمد بن حسن طوسی، الغیبة، ص ۳۶۰، ۳۶۴.

ص: ۴۶۱

الف) مقاله با یک بحث اختلافی آغاز می‌شود؛ اختلاف بر سر جانشینی امام حسن عسکری علیه السّلام. نویسنده می‌توانست مقاله را با معرفی امام مهدی (عج)، نام پدر و مادر، تاریخ تولد، یا ... آغاز کند و سپس به این موضوع پردازد که شیعیان معتقد به امامت امام حسن علیه السّلام به گروه‌های دیگری نیز تقسیم شدند، و بنابر نقل شیخ مفید تا سال ۳۷۳ همه آنان منقرض گشتند و همه شیعیان بر امامت امام مهدی (عج) اتفاق نظر داشتند؛ «۱»

ب) طرح اختلاف درباره زمان ولادت؛

ج) طرح اختلاف درباره نام مادر حضرت (عج)؛

د) طرح اختلاف درباره تصریح به نام مبارک حضرت؛

باید توجه داشت که وجود اختلاف در این مسائل قابل انکار نیست، اما نویسنده می‌توانست اقوال مشهور را ملاک قرار دهد و اقوال غیرمعروف را در پایان هر بحث مطرح سازد، درحالی‌که نویسنده اقوال شاذ و نادر را در عرض اقوال مشهور قرار داده و بلکه گاهی اقوال شاذ را بر رأی مشهور برتری داده است؛ مانند بحث اختلاف در امامت امام مهدی (عج)، که نظر مشهور شیعیان را در پایان آورده است.

۴. فقدان نظم منطقی در برخی بخشهای مدخل. برخی از این موارد عبارت‌اند از:

الف) ابتدا مسئله اختلاف شیعیان بر سر امامت امام مهدی (عج) طرح شده است، و سپس، علت این اختلاف، فشار عباسیان، تولد مخفیانه امام مهدی (عج) و تعمّد امام حسن علیه السّلام در مخفی نگاه داشتن فرزند خود، مطرح شده است، در صورتی که اگر ابتدا علت بیان می‌شد و سپس به مسئله اختلاف بر سر جانشینی امام عسکری علیه السّلام اشاره می‌گشت، این اختلاف طبیعی جلوه می‌کرد.

(۱). محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الفصول المختاره، ص ۳۲۱.

بحث از القاب امام مهدی (عج) نیز می‌باید در ابتدا و پس از معرفی حضرت مطرح می‌شد، نه در آخر.

۵. آخرین نقد اساسی این مقاله محدود بودن منابع این تحقیق از یک سوی، و دست چن‌دم بودن آنهاست. نویسنده می‌توانست با مراجعه به کتابهای کهن شیعه، مانند الامامة و التبصرة ابن بابویه، غیبت نعمانی، کمال الدین شیخ صدوق و غیبت شیخ طوسی، دیدگاه شیعیان را درباره امام مهدی (عج)، که در احادیث جلوه‌گر شده است، شناسایی کند.

ب) نقدهای جزئی

۱. سال وفات امام حسن عسکری علیه السلام در صفحه اول، ۸۷۴ میلادی، و در صفحه دوم ۸۷۳-۸۷۴ میلادی دانسته شده است که از تردید در تعیین سال میلادی نشان دارد.

۲. تعبیر «چه کسی جانشین وی شناخته شود» تعبیر درستی نیست؛ زیرا گویای آن است که امام از سوی پیروان تعیین شد، و اختلاف بر سر تعیین بود. تعبیر صحیح از این قرار است: «چه کسی امام بعدی است».

۳. معیار دسته‌بندی فرقه‌های یاد شده در منابع به پنج دسته، مشخص نشده است و می‌توان آنها را به بیش از پنج دسته تقسیم کرد. برای مثال معتقدان به امامت علی که به عقیده آنان فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بود در هیچ یک از دسته‌های یاد شده جای نمی‌گیرد. «۱»

۴. استفاده از نام ابو القاسم محمد برای امام دوازدهم صحیح نیست، و باید میان نام و کنیه فرق نهاد.

(۱). «قالوا: انّ له حسن بن علی علیه السلام خلفا ذکرا یقال له علی، و کذبوا القائلین بمحمد، و زعموا انّه لا ولد للحسن غیر علی، انّه قد عرفه خاصّة ابیه و شاهده و هی فرقه قليلة بناحية سواد الکوفه» (سعد بن عبد الله اشعری قمی، المقالات و الفرق، تصحیح محمد جواد مشکور، ص ۱۱۴).

۵. وظایف نواب، بیش از موارد یاد شده در مقاله است و نویسنده دست‌کم می‌توانست به برخی از موارد مهم‌تر اشاره کند. «۱»

۶. شیعیان از پرسیدن نام امام مهدی (عج) منع نشده بودند و حتی در منابع پرشماری به نام آن حضرت اشاره شده است، بلکه آنان از ذکر نام آن حضرت منع شده بودند. «۲»

۷. نام جد مادری آن حضرت «یشوعا» یا «یوشعا» است. «۳»

ج) نقدهای شکلی

۱. استفاده از نام «محمد قائم» در میان شیعیان و دیگر مسلمانان رواج ندارد، و برای عنوان مدخل اصلی، می‌باید از اسامی و القاب معروف و رایج استفاده شود.

۲. بهتر بود به جای استفاده از تعبیر «اثنا عشری یا دوازده امامی»، اصطلاح اثنا عشری به کار می‌رفت و «دوازده امامی» داخل پرانتز می‌آمد.

۳. در تألیف مقالات دایرة المعارفی باید از منابع دست اول، و به خصوص متقدم، استفاده شود. در این مقاله، استفاده از کتاب ملل و نحل شهرستانی متوفای ۵۴۸ هجری، آن هم با وجود منابع متقدم، هیچ لزومی نداشت؛ گذشته از آن که در صورت استفاده نیز دست‌کم باید ترتیب تاریخی تألیف منابع رعایت می‌شد. «۴»

(۱). نقش وکلای آن حضرت:

- نقش مبارزاتی بر ضد منحرفان و مدعیان دروغین بابیت، ص ۳۳۴.

- نقش تمهیدی برای ورود شیعه به عصر غیبت، ص ۳۳۱.

- نقش اجتماعی و خدماتی نسبت به امامان علیهم السّلام و شیعیان، ص ۳۳۲.

(محمد رضا جباری، سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم السّلام).

(۲). محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۵۲.

(۳). همان، ص ۱۳۲.

(۴). منابع متقدم برای بررسی بهتر درباره زندگی آن حضرت (عج):

ص: ۴۶۴

۴. در ذکر برخی اسامی اندکی سهل‌انگاری شده است؛ مثلاً نامهای «صیقل» «۱» و «سمری» «۲» به صورت «سیقل» و «سامری»، درج شده است.

در مجموع باید گفت مقاله حاضر در جایگاه مدخل دایرة المعارفی، نتوانسته تصویر و گزارش کاملی از عقاید شیعه و حتی دیگر مسلمانان درباره امام مهدی (عج) ارائه دهد، و جنبه موعود بودن آن حضرت و پیشینه این اندیشه در میان مسلمانان، و

همچنین مسئله غیبت و چگونگی آن و ... کانون توجه قرار نگرفته است. همچنین نویسنده در تألیف مقاله از منابع اندک و متأخر بهره گرفته است، درحالی که می توانست از منابع متقدم معتبر و بیشتری استفاده کند، و چون می خواسته تصویر و گزارشی از امام مهدی (عج) ارائه دهد، به ویژه می باید بیشتر از منابع شیعی بهره می برد.

- منتخب اثبات الرجعة، نوشته فضل بن شاذان نیشابوری، از اصحاب امام رضا علیه السلام.

- الامامة و التبصرة من الحيرة، نوشته علی بن حسین بن بابویه (م ۲۲۹ ق).

- الغيبة، نوشته ابن ابی زینب نعمانی، در ۳۴۳ ق.

- کمال الدین و تمام النعمة، نوشته شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق).

- جوابات المسائل العشر، نوشته شیخ مفید، (م ۴۱۳ ق).

(۱). نام مادر آن حضرت (عج): «صیقل»

- محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۱۵۶؛ ابو الفرج بن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۳۲۵؛ مؤمن حسن مؤمن شبلنجی، نور الابصار، ص ۳۴۲؛ محمد بن حسن طوسی، الغيبة، ص ۲۷۲؛ سید صدر الدین صدر، کتاب المهدی، ص ۱۳۴.

(۲). محمد بن حسن طوسی، الغيبة، ص ۳۹۳.

ص: ۴۶۵

منابع و مآخذ

۱. ابن النعمان (شیخ مفید)، محمد بن محمد، الفصول المختارة، تحقیق سید علی میر شریفی، دار المفید، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

۲. ابن بابویه القمی (شیخ صدوق)، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، کمال الدین و تمام النعمة، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ج دوم، ۱۳۸۲.

۳. ابی اخلف الاشعری القمی، سعد بن عبد الله، المقالات و الفرق، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تصحیح محمد جواد مشکور، چاپ سوم، ۱۳۶۱ ق.

۴. راوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح، مؤسسة المهدی (عج)، قم، ۱۴۰۹.

۵. طوسی، محمد بن حسن، الشيعة و اصولهم، مكتبة المحقق الطباطبائي، قم، ۱۴۲۰.

۶. طوسی، محمد بن حسن، الغيبة، مؤسسة المعارف الاسلامية، قم، چاپ سوم، ۱۴۲۵.

۷. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۷۷.

۸. محمد رضا جباری، سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم السّلام، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله، چ دوم، ۱۳۸۲.

۹. نعمانی، ابن ابی زینب، الغيبة، نشر صدوق، تهران، چ دوم، ۱۳۷۶.

ص: ۴۶۷

نمایه ها

نمایه اشخاص و اعلام

آرزینا لالانی، ۲۸۱

آل اعین، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۸۲

آیت الله بروجردی، ۲۶۸

ئی. کلبرگ، ۲۲۳، ۳۲۷

ابا صلت، ۳۸۱

ابراهیم، ۴۹، ۵۱، ۶۰، ۷۳، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۷۰، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۹۸، ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۶۹، ۳۷۷، ۳۹۲، ۴۱۰، ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۴۶

ابراهیم بن عقبه، ۴۱۳

ابراهیم بن محمد همدانی، ۴۲۲

ابراهیم بن یزید نخعی، ۲۷۳

ابن ابی الحديد، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٦، ٥٧، ٦٠، ٦١، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٧٥، ٨٦، ٩٠، ٩٨، ١١٠، ١٣٤، ١٤٢، ١٨١، ٢٠٦، ٢٢٦، ٢٣٤، ٢٣٦، ٢٦٢

ابن ابی الدنيا، ١٩٥، ١٩٦، ٢٠٦

ابن ابی شبيه، ٥٢، ١٣٨، ١٤٢، ١٨٩، ٢٠٦

ابن ابی عاصم، ٥٢

ابن ازرق، ٢٦٥

ابن اسحاق، ٢٤٧

ابن الخیرتين، ٢١١

ابن الرضا، ٣٨٠، ٤٣٣

ابن الکواء، ٢٣

ابن بابای قمی، ٤١٢

ابن جریح، ٢٤٣

ابن حجر هيثمی، ٣٢٩، ٣٣١

ابن حزم، ٧٢، ٣٢١

ابن حنبل، ٩٠، ١٤٨

ابن حنساء طایبی، ١٠٥

ابن حنفيه، ١٥٢، ٢١٤، ٢١٥

ابن خلدون، ١١٠، ١٣٩، ١٧٦، ١٨١، ١٩٩

ابن زبیر، ١٤٩، ١٥٠، ١٥٣، ١٨٢، ١٨٣، ١٩١، ١٩٨

ابن زيات، ٤٠٩

ابن زياد، ١٥٢، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٦، ١٧٤، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢١٢

ابن سعد، ٩٠، ١٠٩، ١٣٥، ١٣٧، ١٣٩، ١٤٠، ١٤٢، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٦١، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٦، ١٨١، ١٨٢، ٢١٢، ٢١٧، ٢٢٥، ٢٣٥، ٢٤٢، ٢٥٠

ابن سكيت، ٤١٤، ٤١٥

ابن سكيت اهوازي، ٤١٨

ابن سهل، ٣٤٦

ابن شعبه، ٢١٦، ٢٥٠، ٣٢٠، ٣٢١

ابن شهاب زهري، ١٢٣، ١٢٤

ابن صباغ مالكي، ٣٣٤، ٣٧٦، ٣٨٨، ٣٩٢، ٤٠٧

ابن طولون، ٣٧٦، ٤٣٥

ابن عباس، ٢٥، ٣١، ٥١، ٦٤، ٦٦، ٧١، ٨١، ٨٥، ١٠٠، ١٤٠، ١٥٢، ١٧١، ١٩٢، ١٩٦

ص: ٤٦٨

ابن عبد البر، ٩٠، ١٠٩، ١٢٧، ١٤٢

ابن عدي، ١١٩، ١٣٤، ١٣٦

ابن عمر، ٦١، ٢٦٥

ابن قتيبه دينوري، ٤٨، ٦٠، ٦٨، ٩١، ٢٥٨

ابن كثير دمشقي، ٥٥، ٢٣٦

ابن ملجم، ٣٤، ٣٥

ابن نباته، ۸۵

ابن ندیم، ۱۳۴، ۱۴۲، ۲۷۹، ۳۵۷، ۳۶۵

ابو ابراهیم، ۳۰۹

ابو اسحاق سیبسی، ۲۱۵، ۲۴۳

ابو الاشهب، ۱۴۰

ابو الاشهب جعفر بن حیان عطاردی بصری، ۱۴۰

ابو الجارود، ۲۴۶، ۲۷۸

ابو الجارود زیاد بن منذر، ۲۴۶

ابو الحسن، ۱۴۴، ۲۹۹، ۳۴۵، ۳۹۷، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۲۳، ۴۲۹، ۴۵۱

ابو الحسن اول، ۳۰۹

ابو الحسن دارقطنی علی بن عمر، ۵۳

ابو الحسن مدائنی، ۱۳۴

ابو الحسن مرغینانی، ۲۷۵

ابو الخطاب، ۳۰۰

ابو الشیخ انصاری، ۱۳۹

ابو الفرج، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۴۲، ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۳۲۱، ۳۴۰، ۳۶۵، ۳۸۰، ۳۸۸، ۳۹۲، ۴۶۴

ابو الفرج اصفهانی، ۱۰۶، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۸۱، ۲۰۶، ۲۳۳، ۳۰۹، ۳۵۷، ۳۶۳

ابو الفرج عبد الرحمن بن الجوزی، ۳۷۶

ابو القاسم حسکانی، ۵۴

ابو القاسم حسين بن روح، ٣٧٨

ابو القاسم محمد، ٤٥٢، ٤٦٢

ابو الهيثم بن تيهان، ٥٩

ابو ايوب انصاري، ٥٩، ٧٩

ابو بصير، ٢٦٧

ابو بكر، ١٩، ٢٠، ٢١، ٢٢، ٤٩، ٥٠، ٥٩، ٦٦، ٦٧، ٩٨، ١٢٨، ١٣٩، ٢٠٦، ٢١١، ٢٢٦، ٢٤٤، ٢٨٧

ابو بكر بن ابي داوود، ٥٣

ابو بكر محمد بن عبد الله شافعي بزّاز، ٣٢٠

ابو تراب، ٣٥، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٩٤

ابو جعفر، ٥٣، ٢٤١، ٢٦٧، ٣٨٠، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٧، ٤٢٩، ٤٣٣، ٤٦٥

ابو جعفر الباقر عليه السّلام، ٢٦٥، ٢٦٩، ٢٧٣، ٢٧٦، ٢٧٩

ابو جعفر الثاني، ٣٨٠

ابو جعفر الجواد، ٣٦٩

ابو جعفر جواد الائمه عليه السّلام، ٣٧٨

ابو جعفر سيد محمد، ٤٤٢

ابو جعفر طبري، ٣٧٧

ابو جعفر محمد بن علي عليهما السّلام، ٢٥٨، ٢٥٩

ابو جعفر محمد بن علي بن موسى عليهما السّلام، ٣٧٧

ابو جعفر منصور، ٣١٠

ابو حاتم رازی، ۴۴۵

ابو حنیفه، ۹۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۷، ۲۴۵، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۸، ۳۱۷

ابو خالد کابلی، ۲۱۴

ابو خطاب، ۲۸۸، ۳۰۰

ابو ذر، ۲۳، ۵۷

ابو ذر غفاری، ۲۲

ابو رمثه حبیب بن حیان، ۱۸۹

ابو سعید خدری، ۵۹، ۱۳۸، ۱۳۹

ابو سعید مسعود بن ناصر سجستانی، ۵۴

ابو سفیان، ۲۰، ۴۸، ۴۹، ۱۲۹، ۲۰۵

ابو صالح کلی، ۱۳۵

ابو صلت هروی، ۳۸۱

ابو طالب، ۱۹

ابو طالب مکی، ۱۳۶

ابو عبد الله، ۱۴۳، ۱۶۴، ۲۱۱، ۲۸۷

ابو علی، ۵۳، ۷۰، ۹۴، ۳۰۹، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۸۰، ۴۲۲، ۴۲۳

ص: ۴۶۹

ابو علی بن راشد، ۴۲۲

ابو عیاش زرقی، ۵۹

ابو غالب زراری، ۲۷۲

ابو محمد حسن بن علی، ۴۳۳

ابو مخنف، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۰۰، ۲۰۲

ابو منصور عجلی، ۲۷۵

ابو منصور عجلی کوفی، ۲۴۵

ابو موسی اشعری، ۲۹، ۶۸، ۷۷، ۸۹، ۱۹۲

ابو نعیم اصفهانی، ۲۷۹

ابو هاشم، ۲۴۹

ابو هاشم جعفری، ۴۱۸

ابو هريره، ۱۰۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۸۹

ابو یعقوب کندی، ۳۰۱

ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم، ۳۱۱

ابی جعفر محمد بن علی بن موسی، ۳۵۹

ابی دؤاد، ۳۸۰، ۳۸۱

اتان کلبرگ، ۲۵۵، ۲۵۶

احمد بن ابی طاهر طیفور، ۵۱

احمد بن عبید الله بن خاقان، ۴۴۳

احمد بن موسی، ۳۶۹

احمد بن موسی بن جعفر، ۳۸۶

احمد بن يوسف، ۳۷۰، ۳۸۴

اخطب خوارزم، ۲۷۴، ۲۷۵

ادوارد براون، ۴۶

ار. استراثن، ۳۹۸

ار. ای. نیکلسون، ۲۴۷

ازارقه، ۲۶۵

اسامة بن زيد، ۲۵، ۴۸، ۶۰، ۱۳۸، ۱۸۹

اسحاق بن ابراهيم، ۴۲۵

اسحاق بن ابراهيم موصلي، ۱۳۴

اسحاق بن عمار صيرفي، ۳۳۳

اسحاق جلاب، ۴۱۰

اسد حيدر، ۲۵۰، ۲۸۱، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۳۸، ۳۴۰

اسلام، ۲۴، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۶۵، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۸۷، ۸۹، ۱۱۴، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۶، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۲۷، ۴۵۸

اسماعيل، ۵۵، ۵۶، ۸۳، ۹۱، ۹۳، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۱۳، ۲۲۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۲، ۳۱۰، ۳۳۳، ۳۳۵، ۴۴۲

اسماعيل بن جعفر، ۳۱۲، ۳۳۲، ۳۴۶

اسماعيلی، ۲۷۷، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۸

اسماعيليه نخستين، ۳۱۰

اشاعره، ۴۱۵

اشرس، ٢٦٣، ٢٦٤

اشعث، ٦٨، ١٠٥، ١٠٦، ١٤١، ٣١٢

اصبغ مرواني، ٢٣٣

اصمعي، ٢٢٦، ٢٢٩

اصمغ بن مظهر، ٢٢٩

اعين بن نضبيعه مجاشعي، ٧٨

اف. اشوالي، ٢٤٣

افشين ترك، ٤٢٠

الباقر عليه السلام، ٢٦٥، ٢٦٧، ٢٦٩، ٢٧٣، ٢٧٦، ٢٧٩

الباقر، ٢٥٨

التقي، ٧٦، ٣٦٩

الشريف الرضي، ٣٦، ١٤٤، ٣٩٣

الغبية الصغرى، ٤٥٢

المحكمة الاولى، ٣٠

الواثق بالله، ٣٩٠

الوكيل، ٢٤٩

الياش، ٤٣٤، ٤٣٩

ام الحسن، ٣٧٩

ام الفضل، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٨١.

ص: ٤٧٠

٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٨، ٣٩٧

امام باقر عليه السلام، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦٨، ٢٧١، ٢٧٥

امام جواد عليه السلام، ٣٥٩، ٣٦١، ٣٦٣، ٣٧٧، ٣٧٩، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٦، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٩٠، ٤٠٤، ٤٠٦

امام حسن عليه السلام، ٧٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ٢٢٧، ٣٥٤، ٤٦١

امام حسن عسكري عليه السلام، ٣٠١، ٣٧٧، ٤٠٤، ٤٣٩، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٤، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٢

امام حسن مجتبي عليه السلام، ١١٣، ١٩٨، ٤١٧، ٤٤٣

امام حسين عليه السلام، ١٩١، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٨، ١٩٩

امام دهم عليه السلام، ٤٣٣، ٤٣٤

امام رضا عليه السلام، ٣٣٠، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٧٧، ٣٧٩، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٤١٦، ٤١٨، ٤٦٣

امام زين العابدين عليه السلام، ٢٢٥

امام سجاد عليه السلام، ٢٠٣، ٢٢٤، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٧، ٣٥٤

امام صادق عليه السلام، ٢٥٧، ٢٦٦، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٧، ٣٣٨، ٤٤٢

امام عصر «عجل الله تعالى فرجه»، ٢٤٧

امام كاظم عليه السلام، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩

امام مجتبي عليه السلام، ١١٤، ١١٦، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٥، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٩٣، ٢٦٤

امام موسى بن جعفر عليهما السلام، ٣٢٨

امام مهدی «عجل الله تعالى فرجه»، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴

امام نهم علیه السلام، ۳۱۷، ۳۹۷

امام هادی علیه السلام، ۳۸۴، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴

امام هفتم علیه السلام، ۲۹۷، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۵۶، ۳۵۷

امام یازدهم علیه السلام، ۳۹۸، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۵۱

امامیه، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۹، ۲۷۴، ۲۷۷، ۳۰۴، ۴۴۴

امت، ۴۹، ۶۳، ۲۶۰، ۲۶۷، ۳۳۹، ۳۷۷، ۴۰۵، ۴۱۵، ۴۲۱

ام حبیب، ۳۷۰، ۳۸۳

امّ حبیبیه، ۵۶

ام سلمه، ۱۷۱، ۳۱۷

ام عبد الله، ۲۱۶، ۲۴۱

ام فروه، ۲۸۷

ام فضل، ۴۰۵

ام ولد غربی، ۴۰۵

امویان، ۳۴، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۷

امویها، ۱۱۴

امهات شتی، ۱۳۵

امیر مؤمنان، ۴۴، ۴۵

امین، ۹۰، ۱۳۵، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۹۷، ۳۱۲، ۳۵۷، ۳۶۵

اندلسیّه، ۳۰۹

انس بن مالک، ۱۸۹

انصار، ۲۴، ۲۵، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۶۶

اوزاعی، ۲۴۳

ص: ۴۷۱

اویس، ۱۵۱

اهل الکساء، ۹۸

اهل بیت، ۵۰، ۵۱، ۸۳، ۹۸، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۶۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۷، ۳۵۹، ۳۶۵، ۳۷۷، ۴۰۹، ۴۱۷، ۴۱۸

اهل سنت، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۲، ۷۰، ۸۳، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۸۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۹، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۵۸، ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۰۳

ایوب بن نوح، ۴۲۲، ۴۲۳

ایوب بن نوح دراج النخعی، ۴۲۲

باذام، ۱۳۶

باقر، ۸۶، ۱۱۸، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۷، ۳۲۱، ۳۵۵، ۳۶۵

باقر العلم، ۲۴۱

باقریه، ۲۴۹، ۲۷۹، ۲۸۰

بحیر بن ریحان حمیری، ۲۰۰

بخاری، ۸۳، ۹۳، ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۳، ۲۵۰

برامکه، ۳۱۲

براء بن عازب، ۵۹، ۱۳۸، ۱۸۹

برقی، ۲۷۲

برنارد لوئیس، ۴۰۳

برّه، ۲۱۱

بریحه، ۴۲۳، ۴۲۴

بریحه عباسی، ۴۲۳

بریده بن خصیب، ۱۸۹

بریر، ۱۶۵، ۱۶۶

بزطی، ۳۵۹

بسر، ۷۸

بشر حافی، ۳۱۷

بشیریّه، ۳۱۹

بغاة، ۸۷

بغدادی، ۵۴، ۷۲، ۹۲، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۸۹، ۲۰۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۱۱، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳، ۴۳۵

بلاذری، ۴۷، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۰، ۷۳، ۸۳، ۹۱، ۹۹، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۵۰،

۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۸۱، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۳۴، ۲۳۶

بنت صاعد بربریّه، ۳۰۹

بنی اسد، ۱۶۶

بنی اسرائیل، ۳۰۳

بنی امیه، ۲۴، ۵۶، ۸۳، ۸۷، ۱۳۰، ۱۹۶، ۲۰۴

بنی عباس، ۱۳۵، ۲۴۹، ۲۶۲، ۲۶۳

بنی عبد شمس، ۱۰۳

بنی فاطمه، ۲۶۳، ۲۶۶

بنی قریظه، ۲۰، ۴۷

بنی مدلیج، ۸۲

بنی هاشم، ۲۰، ۴۹، ۵۹، ۱۰۳، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۹۱، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۴، ۴۰۹

بوران، ۳۸۳

بیان بن سمعان، ۲۷۵

پسر سمیه، ۱۶۶

پیامبر صلی الله علیه و آله، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۶۲، ۶۴، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۸۹، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۸۹، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۶۱، ۲۶۳، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۵۹، ۴۰۵، ۴۱۷

تابعین، ۵۹، ۱۳۵، ۲۷۳

ترمذی، ۱۴۸، ۱۸۹، ۲۰۷

تسنن، ۵۰، ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۴۴، ۲۸۷، ۲۹۰، ۴۲۷

تشیع، ۴۶، ۵۰، ۵۳، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۷۷، ۳۰۱، ۳۸۵، ۴۱۳

تصوف، ۲۴۷، ۳۰۴، ۴۱۲

تقی، ۲۰۷، ۳۸۰

تمام بن عباس، ۷۹

ص: ۴۷۲

توایون، ۱۶۷

توایین، ۲۲۷

تقیف، ۸۹

ثمود، ۸۳

جابر بن حیان، ۲۹۰

جابر بن عبد الله انصاری، ۱۸۹، ۲۴۱، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۳۳۶

جابر بن یزید، ۲۷۷

جابر بن یزید جعفی، ۲۴۵، ۲۷۶

جارودیہ، ۲۴۶

جاریۃ بن قدامہ، ۷۸

جبرئیل، ۱۰۷، ۱۴۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۹۰

جراح بن سنان اسدی، ۱۰۱

جعدہ، ۱۰۶، ۱۲۸، ۲۲۷

جعدہ بنت اشعث، ۱۰۵، ۱۴۱

جعفر بن ابی طالب، ۵۷

جعفر بن محمد علیهما السلام، ۲۶۱

جعفر بن محمد اشعث، ۳۱۲

جعفر بن محمد سيد الاهل، ۲۹۶

جعفر صادق، ۲۴۹، ۳۰۹

جميل بن درّاج، ۲۷۲

جنگ پدر، ۲۰، ۲۵

جنگ جمل، ۲۷، ۶۰، ۶۳، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۹۳

جنگ حنين، ۲۰

جنگ خيبر، ۲۰، ۴۷، ۷۹

جنگ صفين، ۶۷، ۹۹، ۲۶۵

جنگ عسیره، ۸۲، ۸۴

جنگ نهروان، ۶۹، ۷۲، ۷۳

جوزجانی، ۶۱

جهان شاه، ۲۱۱

جهم، ۱۸۹

جی. الیاس، ۴۳۴، ۴۳۹

جی. جی. جی. تره‌ار، ۴۵۳

جیده، ۲۱۱

حاکم نیشابوری، ۵۴، ۹۱، ۱۸۹، ۲۰۷

حبيب بن مظاهر، ۱۵۹، ۱۶۶

حجر بن عدى، ٨٠، ١٠٤، ١٤٨، ١٥١

حجّة، ٤٥٣

حديث، ٣٩، ٤٦، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٧٩، ٨٣، ٩٢، ١٠٥، ١٢٤، ١٣٤، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٩، ١٨٤، ٢١٥، ٢٤٤، ٢٤٦، ٢٦٠، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٨٠، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٩٧، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٣٤، ٣٣٦، ٣٣٨، ٣٤٥، ٣٥٤، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٥، ٣٨٣، ٣٨٤، ٤٣٣، ٤٥٩، ٤٦٠

حرب، ٤٩، ٩١، ٩٧، ١٣٨، ١٤٤

حر بن يزيد تميمي يربوعى، ١٥٥

حروريون، ٣٠، ٣٧

حروريه، ٢٦٣

حرّه، ٢١٣، ٢٢٧

حزب بصره، ٦٤

حسن، ١٩، ٤٧، ٤٩، ٥٠، ٥٣، ٥٤، ٥٦، ٥٨، ٧٢، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٧، ١٠٨، ١١٣، ١١٤، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٩، ١٤٠، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٨، ١٩١، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٩، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٧، ٢٢٨، ٢٣٤، ٢٤١، ٢٤٨، ٢٦٢، ٢٦٤، ٢٧٦، ٢٧٨، ٢٨٠، ٢٨٢، ٢٩١، ٣٠١، ٣٠٣، ٣٠٥، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٨٦، ٣٨٨، ٣٩٣، ٤٠٤، ٤١٢، ٤١٧، ٤١٨، ٤٢١، ٤٢٣، ٤٢٩، ٤٣٤، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٤٦، ٤٥٨، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٤، ٤٦٥

حسن بصرى، ١٤٠

حسن بن راشد، ٣٧٨

حسن بن زيد، ٤٢٠

حسن بن سهل، ٣٨٣

حسن بن على، ٣٣٦، ٣٣٣، ٤٥١، ٤٥٢، ٤٥٣

حسن بن محمد، ٤١٢

حسن بن محمد بن حسن خراز قمی، ۲۶۰

حسن بن محمد بن سماعی صیرفی کوفی، ۳۱۸

ص: ۴۷۳

حسن عسکری، ۴۳۳، ۴۴۲

حسین علیه السلام، ۷۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰،
۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۳۴، ۲۳۶، ۳۵۴

حسین بن روح نوبختی، ۴۵۲

حسین بن سعید اهوازی، ۴۱۸

حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، ۱۸۷

حسین بن علی صاحب فنج، ۳۱۱

حسین بن محمد، ۴۲۰

حسین کریمان، ۲۷۸

حصین بن حارث بن عبد المطلب، ۵۹

حضرت ابراهیم علیه السلام، ۱۱۹

حضرت حجت، ۴۱۹

حضرت فاطمه علیها السلام، ۴۸

حضرت موسی علیه السلام، ۱۱۹

حکم بن ابی العاص، ۲۲۶

حکم بن عتیبه، ۲۱۵

حکیمین، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۶، ۷۷

حمّاد، ۲۷۳

حمّاد بن ابی سلیمان، ۲۷۳

حمیده، ۲۹۰، ۳۰۹

حمیرا، ۳۳۵

حنابلہ، ۵۳

حنفی، ۵۴، ۲۴۵، ۲۷۴، ۲۹۸، ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۹۲

حیدر، ۳۵، ۸۱، ۸۲، ۲۵۰، ۲۸۱، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۳۸، ۳۴۰

خالد بن سعید، ۴۸

خالد بن معمر سدوسی، ۶۸

خرّاز قمی، ۲۶۰، ۲۸۰، ۲۸۲، ۴۴۴

خزیمہ بن ثابت، ۵۹

خطیب بغدادی، ۵۳، ۵۴، ۷۲، ۹۲، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۸۹، ۲۰۷، ۳۱۱، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳، ۴۳۵

خلفا، ۴۳، ۴۹، ۶۶، ۱۳۱، ۱۳۵، ۳۰۰، ۴۰۴، ۴۶۲

خلیفہ چہارم، ۱۹

خلیفہ اول، ۵۰، ۲۴۴

خلیفہ بن خیاط، ۷۸، ۹۲

خوارج، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۸۶، ۸۸، ۱۰۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۲۶۳، ۲۶۵

خولی، ۱۶۴، ۱۷۲

خولی بن یزید اصبحی، ۱۶۴

خیزران، ۳۴۵، ۳۶۹، ۳۷۹

دبلیو. سی. چیتیک، ۲۱۶

درّه، ۳۶۹

درّه مریسیّه، ۳۷۹

دونالدسون، ۱۰۸، ۱۱۵، ۲۹۷

دیلمیان، ۱۵۶

ذهبی، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۹۲، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۸۲، ۲۱۷، ۲۵۰، ۳۲۲، ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۹۰، ۳۹۲

ریاب، ۲۳۴

ربیعہ، ۱۰۱

رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ، ۷۲، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۹

رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۷۱، ۷۲، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۱۱۸، ۱۳۸،

۱۳۹، ۲۲۶، ۲۲۷، ۳۵۴، ۳۷۹، ۳۸۲، ۴۲۵

رضا، ۷۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۹، ۳۹۲

رضا تجدد، ۱۴۲، ۲۴۶

ربّان بن صلت، ۳۸۷

ریحانہ، ۳۷۹، ۴۵۲

زبیر، ۲۰، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۴۸، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۸۴، ۹۹، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۱،

۱۹۲، ۱۹۸، ۲۱۴، ۲۳۳، ۲۳۴

زبیریان، ۲۲۵

ص: ۴۷۴

زبیریون، ۲۱۳

زراره، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳

زرارة بن اعین، ۲۴۴، ۲۷۰

زرقاء، ۲۲۶

زکریا، ۹۲، ۱۶۹، ۱۷۵، ۳۸۷

زمینهای سواد، ۲۳

زهري، ۵۶، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۱۵

زهیر، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۳۱۱، ۳۱۴

زهیر بن قین بجلی، ۱۵۴

زیاد، ۵۰، ۵۹، ۶۱، ۶۸، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۸۹، ۲۰۳،

۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۴۶، ۲۶۳

زیاد بن ابیه، ۳۴

زید، ۲۵، ۴۸، ۶۰، ۱۳۸، ۱۸۹، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۸، ۲۹۸، ۴۲۰

زید بن ارقم، ۵۹

زید بن حسن، ۲۴۸، ۲۶۴

زید بن صوحان، ۶۴

زید بن علی بن الحسین، ۲۰۳، ۲۵۸، ۲۸۰

زید بن مروان قندی، ۳۱۹

زیدی ناصر اطروش، ۳۰۹

زیدیه، ۱۷۷، ۲۱۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۹۸، ۳۸۶

زین العابدین، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۵۹، ۳۶۵

زینب علیها السلام، ۲۰۴

سادات بنی الحسن، ۳۳۲

سادات حسنی، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۳، ۲۵۷، ۲۶۴

ساکیس، ۱۱۵

سامرا، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۳، ۴۴۰، ۴۴۱

سبئیہ، ۲۴

سبیکہ، ۳۶۹، ۳۷۹

سپاہ جمل، ۶۴، ۶۵، ۷۲

سپاہ شام، ۷۲

سجّاد، ۲۰۴، ۲۱۲

سجستانی، ۵۴

سعد، ۴۷، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۷۲، ۸۳، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۵۰، ۳۲۲، ۴۴۶، ۴۶۵

سعد بن ابی وقاص، ۲۵، ۶۰، ۶۲، ۱۳۵، ۱۵۶

سعد بن عبد الله اشعری، ۲۸۰، ۴۴۴

سعد بن معاذ، ۴۷

سعد قمی، ۴۵۱

سعید بن قیس همدانی، ۷۶، ۱۰۰

سفیان بن ثور، ۶۷

سفیان بن عیینه، ۲۶۸

سفیان ثوری، ۳۰۴

سقیل، ۴۵۲

سکینه، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۳۴۵

سکینه بنت حسین، ۲۱۴

سلسله الذهب، ۳۵۸، ۳۶۳

سلمان فارسی، ۱۱۹

سلیل، ۴۳۳

سلیمان، ۹۴، ۱۴۳، ۲۰۷، ۲۳۱، ۳۳۳، ۳۴۰

سلیمان بن ابی حفص، ۳۵۹

سلیمان بن سرد خزاعی، ۱۳۱، ۱۵۱، ۱۶۷

سمانه، ۳۸۴، ۳۹۷، ۴۰۵

سمری، ۴۶۴

سمطیه، ۳۰۳، ۳۱۰

سمیطیه، ۳۰۳، ۳۱۰

سنان، ۷۷، ۱۰۱، ۱۶۴، ۳۸۹

سنان بن انس بن عمرو نخعی، ۱۶۴

سندی، ۱۲۹، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۸، ۳۰۴، ۳۱۴، ۳۱۵،

ص: ۴۷۵

۳۱۶، ۴۴۲

سندی بن شاهک، ۳۱۴، ۳۱۶

سنی، ۱۹، ۴۴، ۵۱، ۵۴، ۷۲، ۹۷، ۱۷۶، ۱۸۴، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۸۷، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۰،
۳۴۶، ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۸۵

سنیان، ۲۹۵

سوسن، ۳۹۷، ۴۵۲

سهل بن حنیف، ۵۹، ۶۴، ۷۹

سید بن طاووس، ۲۲۸، ۲۵۶، ۳۷۸

سید رضی، ۸۶، ۹۲

سید محمد حسین طباطبائی، ۲۸۱

سیقل، ۴۵۲، ۴۶۴

سیوطی، ۸۳، ۹۲، ۱۳۶، ۲۵۰

شاه زنان، ۲۱۱

شبث بن ربعی، ۱۶۱

شبلنجی، ۸۲، ۱۳۶، ۳۸۰، ۳۸۸، ۳۹۳، ۴۶۴

شبیبر، ۱۷۴

شريح بن هاني، ٧٦

شقران، ٤٨

شقيق بن ابراهيم بلخي، ٣١٧

شمر، ١٥٧، ١٦١، ١٦٣، ١٦٥

شمر بن ذى الجوشن، ١٥٧، ٢١٢

شميطيه، ٢٩٠، ٣٠٣، ٣١٠

شوذب مولى بنى يشكر، ٢٦٣

شهرستاني، ٤٩، ٩٢، ٢٤٩، ٢٧٩، ٢٨٠، ٤٣٤، ٤٣٩، ٤٤٤، ٤٤٦، ٤٦٣

شيخ مفيد، ٥٩، ٦٤، ٦٥، ٧٢، ٩١، ١٢٤، ١٢٥، ١٣٥، ١٨٣، ٢٠٧، ٢٢٨، ٢٣٦، ٢٦٠، ٢٦٥، ٢٦٨، ٣٢٩، ٣٣١، ٣٣٣، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٥، ٣٧١، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٨٠، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٢، ٤٤٠، ٤٤٢، ٤٤٦، ٤٤١، ٤٦٣، ٤٦٥

شيخين، ٨٤

شيعه، ١٩، ٣٨، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٥، ٦١، ٦٢، ٦٦، ٧٢، ٨٣، ١١٤، ١٢٣، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٥١، ١٥٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٨٤، ١٨٨، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢١١، ٢١٤، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦٢، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٧٠، ٢٧٢، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩٧، ٢٩٨، ٣٠٠، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١٣، ٣١٦، ٣١٨، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٣١، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٤٥، ٣٤٧، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٩، ٣٧٦، ٣٨٧، ٣٩٧، ٣٩٨، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤١٢، ٤١٨، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٤٠، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٤٦، ٤٤٧، ٤٥٢، ٤٥٤، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤

شيعيان اماميه، ٢٥٩

صاحب الامر، ٤٥٣

صاحب الزمان، ٤٥٣

صاحب العصر (عج)، ٤١٨

صالح، ۷۵، ۸۳، ۹۲، ۱۰۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۳۰۹

صحابه، ۲۰، ۵۹، ۱۳۵، ۱۳۹

صاح سته، ۳۵۸

صدوق، ۲۲۴، ۲۳۶، ۲۵۸، ۲۷۴، ۲۸۲، ۳۰۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۸۱،
۳۸۳، ۳۹۲، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۹، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵

صعصعه، ۲۳

صفدی، ۱۴۳، ۳۴۵

صفوان بن یحیی، ۳۸۵، ۳۸۷

صفین، ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۷، ۳۹، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۹۴، ۹۹، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۴۴،
۱۵۷، ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۶۵

صوفی، ۲۴۷، ۲۹۰، ۳۰۳

صوفیه، ۳۰۴، ۴۱۱، ۴۱۲

صهیونیسم، ۱۱۴

صیقل، ۴۶۴

ص: ۴۷۶

ضرار بن حمزه، ۸۱

طالبیون، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۳۱۶

طاهره، ۳۷۹

طب، ۱۷۴، ۳۲۹

طراویح، ۸۹

طفيل بن حارث، ٥٩

طلحه، ٢٠، ٢٢، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٣٠، ٤٨، ٥٥، ٥٦، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٤، ٨٤، ٩٩، ١٣٥، ٣٧٦

طه حسين، ٣٩، ١٤٠، ١٩٣، ١٩٤، ٢٠٧

عابس، ١٦٦

عاشورا، ٢٢٨، ٢٣٤

عائشه، ٢٦، ٢٧، ٣٠، ٦٤، ٨٧، ٩٩، ١٠٦، ١٨٩، ٢٢٧، ٣١٨

عائشه بنت عثمان، ٢١٣

عباد بن كثير بصرى، ٣٠٤

عبادة بن صامت، ٥٩

عباس، ٢٠، ٢٥، ٣١، ٤٨، ٥١، ٦٤، ٦٦، ٧١، ٧٩، ٨١، ٨٥، ٩٠، ٩٩، ١٠٠، ١٠٣، ١٢٣، ١٣١، ١٣٥، ١٤٠، ١٥٢، ١٥٦، ١٧١، ١٩٢، ١٩٦، ٢١٥، ٢١٧، ٢٣٣، ٢٣٧، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٣، ٢٧٩، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٨، ٣٤٠، ٣٤٦، ٣٩٢، ٤١٣، ٤١٨، ٤٢٩، ٤٣٥، ٤٤٦

عباس بن عبد المطلب، ٤٨

عباسيان، ١٠٣، ١١٣، ١٣٣، ١٣٥، ٢٤٧، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٩٩، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١٣، ٣١٥، ٣٣٠، ٣٣٢، ٣٦٢، ٣٦٩، ٣٨١، ٣٨٢، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٥٢، ٤٦١

عبد الجليل، ٣٣٣

عبد الحلیم الجندی، ٢٩٥، ٢٩٩

عبد الحميد كاتب، ٨٥، ٨٦

عبد الرحمن بن حجاج، ٣٣٤، ٣٨٧

عبد الرحمن بن سمره، ٣٤، ١٣١

عبد الرحمن بن عتاب، ٨٧

عبد الرحمن بن عوف، ٢٢، ١٣٥

عبد الرحمن بن ملجم مرادى، ٣٤

عبد الزهرا حسيني، ٨٦

عبد العزيز دورى، ٢٤٧

عبد العظيم حسنى، ٤١٧

عبد الله افطح، ٢٩٧

عبد الله بن بديل، ٦٥

عبد الله بن جعفر، ٥١، ١٥٣، ١٦٢، ٢٦٦، ٢٨٢، ٣٧٩، ٣٩٢

عبد الله بن حسن، ١٣٣، ٢٢٨، ٢٣٤، ٣٣٢

عبد الله بن حسن بن حسن، ٣٣٢

عبد الله بن حوزة، ١٦٥

عبد الله بن زبير، ١٤٩، ١٥٣، ٢١٤، ٢٣٣

عبد الله بن سبأ، ٢٤، ٢٤٦

عبد الله بن عامر حضرمى، ٧٨

عبد الله بن عباس، ١٠٠، ١٤٠، ١٥٢، ٢١٥، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٦٣، ٢٧٩

عبد الله بن عطاء مكي، ٢٤٣

عبد الله بن عمر، ٣٣، ١١٦، ١٥٢، ١٨٩، ٢٦٥

عبد الله بن كواء، ٧٠

عبد الله بن نافع ازرق خارجي، ٢٤٥

عبد الله بن نوفل، ١٢٨، ١٣٠

عبد الله بن يقطر، ١٥٤

عبد الملك، ٤٧، ٥٦، ٨٣، ٨٩، ٩١، ٩٢، ٩٣، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٥، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٨، ٢٥٨، ٢٦١، ٢٦٤، ٢٦٧، ٢٧٠، ٢٧٧

عبد الملك بن مروان، ٢٦٧

عبد صالح، ٣٠٩

عبد مناف، ٢٢٨

عبيد الله، ٧٨، ١٠٠، ١٠١، ١٠٣، ١٢٤، ١٣١، ١٣٢، ١٤٠، ١٥٢، ٢١٢، ٢١٥، ٣٤٥، ٣٥٨، ٤٤٣

عبيد الله بن عباس، ٩٩، ١٠٠، ١٠٣، ١٢٣، ١٣١، ١٤٠

عثمان، ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨

ص: ٤٧٧

٢٩، ٣١، ٣٣، ٤٣، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٩، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٩٨، ١٠٣، ١٢٩، ١٣٠، ١٣٥، ١٣٩، ١٤٠، ١٥٤، ١٩٢، ٢١٣، ٢٢٦، ٣١٩، ٣٨٠، ٣٩٠، ٣٩٢، ٣٩٨، ٤٥٢

عثمان بن حنيف، ٥٩، ٦١، ٦٤

عثمان بن سعيد، ٣٩٨، ٤٣٤

عثمان بن سعيد عمري، ٤٥٢

عثمان بن عيسى عامري رواسي، ٣١٩

عجلي، ١٣٦، ١٤٤، ١٦٨، ٢٤٥، ٢٧٥

عدي بن حاتم، ١٠٠

عسقلان، ۱۶۷

عقبه بن سمعان، ۲۰۲

عقیل، ۸۵، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۹۹، ۲۰۰

علمای بغداد، ۱۳۷

علی علیه السلام، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۲۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۳۰۴، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۸۰، ۳۹۰، ۴۰۶، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸

علی اصغر، ۲۰۲، ۲۱۲

علی اکبر، ۱۶۲، ۲۱۲، ۲۳۷، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۹۳، ۴۴۰، ۴۴۷

علی الرضا، ۳۶۹

علی اوسط، ۲۱۲

علی بن ابراهیم قمی، ۲۴۶، ۲۷۸

علی بن ابی طالب، ۴۳، ۵۳، ۵۴، ۸۲، ۸۳، ۹۳، ۱۱۰، ۱۸۴، ۱۹۲، ۲۲۳، ۳۳۶، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۲۹

علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، ۲۲۳

علی بن جعفر، ۳۲۰، ۴۲۲، ۴۴۴

علی بن حاتم قزوینی، ۲۷۸

علی بن حسکه، ۴۱۲

علی بن حمزه بطائنی، ۳۱۹

علی بن محمد، ۶۲، ۹۳، ۱۸۳، ۲۸۲، ۳۳۶، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۴۴، ۴۴۶

علی بن محمد الهادی علیهما السّلام، ۴۰۷

علی بن محمد بن علی بن موسی، ۳۸۴

علی بن محمد سامری، ۴۵۲

علی بن موسی، ۱۸۳، ۲۳۶، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۹۲، ۴۱۳، ۴۳۳

علی بن مهزیار، ۳۷۸

علی بن یقطین، ۳۱۳، ۳۲۹

علی شهید، ۲۱۲

علی مکی هلالی، ۱۸۹

عمار بن یاسر، ۵۹، ۸۲، ۹۹

عمر، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۳۳، ۳۸، ۴۷، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۸۹، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۵۶، ۳۸۷، ۳۹۲، ۴۲۰

عمر بن خطاب، ۲۴۲، ۲۶۴

عمر بن سعد، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۸۲، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۲

عمر بن سعد بن ابی وقاص، ۱۵۶

عمر بن عبد العزیز، ۲۴۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۷

عمر بن عبد العزیز اموی، ۲۶۶

عمرو بن حجاج، ۱۶۰

عمرو بن حجاج زبیدی، ۱۵۶

عمرو بن حمق خزاعی، ۵۹، ۸۰

عمرو بن دينار، ٢١٥، ٢٤٣

عمرو بن سعيد، ١٥٣

عمرو بن سعيد اشدق، ١٥٣

عمرو بن عاص، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٢٠٥

عمرو بن عبدود، ٨٠

عمرو بن عبيد معتزلي، ٢٤٥

ص: ٤٧٨

عمرو عاص، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٧٦

عوانة بن حكم، ١٣٤

عياشي، ١١٥، ٣٧٦، ٣٨١، ٣٨٨، ٣٩٢، ٤٢٠

عيسى عليه السلام، ٣٨٥

عيسى بن جعفر بن منصور، ٣١٣

عيسى بن مريم، ٣٨٧

غالب، ٤٩، ١١٤، ١٣٤، ١٦٧، ٢١٧، ٢٦٣، ٢٦٤

غاليان، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٨٢

غزاله، ٢١١

غزالي، ٢٠٣

غلات، ١٦٨، ٢٤٦، ٢٨٨، ٣١٩، ٣٣١، ٣٣٨، ٣٣٩، ٤١١، ٤١٢، ٤١٣

غيبية الكبرى، ٤٥٢

فارس بن حاتم، ٤١٢

فاسقين، ١٧٨

فاطمه عليها السلام، ٤٨، ٤٩، ٨٤، ٢٦٦، ٣٨٢

فاطمه زهرا عليها السلام، ١١٧

فدك، ١٩، ٤٧، ٢٤٢، ٢٦٦

فرزدق، ١٥٣، ٢١٤، ٢٢٨، ٢٣٢، ٢٣٣

فروة بن نوفل اشجعي، ٧١

فضل، ٢٤، ٤٧، ٤٨، ٩٢، ١٤٣، ٣١٤، ٣٢٩، ٣٣٥، ٣٤٠، ٣٤٧، ٣٥٨، ٣٩٣، ٤٠٥، ٤١٤، ٤٤٠، ٤٤٢، ٤٤٦

فضل بن ربيع، ٣١٣

فضل بن سهل، ٣٤٧، ٣٦٠

فضل بن شاذان، ٤١٨، ٤٦٣

فضل بن يحيى برمكي، ٣١٣، ٣١٥

فضل بن يونس، ٣٣٠

فطحيه، ٢٩٧، ٣١٠

فليپ حتى، ١١٥

فيض بن مختار، ٣٣٣، ٣٣٤

قائم، ٣١٦، ٣٣٢، ٣٣٦، ٣٣٧، ٤٣٤، ٤٤٤، ٤٥١، ٤٥٣، ٤٥٨، ٤٦٣

قاسطين، ٧٢، ١٩٣

قاسم، ١٦٢، ٣٦٥، ٤٠٣، ٤٢٠

قاسم بن محمد بن جعفر بن محمد، ۳۱۷

قاسم بن یقطين، ۴۱۲

قاعدين، ۶۲، ۱۱۷

قنم، ۴۸، ۷۸

قدریه، ۳۳۹

قراء، ۲۸

قریش، ۲۴، ۸۹، ۱۹۱، ۲۱۸، ۳۷۱

قریشیان، ۲۰

قنبر، ۴۱۸

قیس، ۷۶، ۷۷، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۹۲

قیس بن سعد، ۵۹، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۹۲

قیس بن سعد بن عباده انصاری، ۹۹

قیس بن مسهر صیداوی، ۱۵۴

قیصری، ۱۲۸

کائناتی، ۳۷، ۳۸، ۳۹

کرب و بلا، ۱۷۱

کردری، ۲۴۵، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۲

کردوس بن هانی، ۷۷

کسرای، ۱۲۸

کفعمی، ۳۷۸

کلب، ۱۶۵

کلبِ رگ، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۹، ۳۲۰، ۳۲۷

کلبی، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۰

کندی، ۱۰۱، ۱۶۳، ۳۰۱

کوفیان، ۱۲۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۷

کیسانیه، ۲۱۵

لامنس، ۳۷، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۵۹، ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۰۵

لیلة الهير، ۲۸

مادلونگ، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲

ص: ۴۷۹

۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۸

مارقین، ۷۲، ۱۹۳

ماریای قبطی، ۳۶۹

ماریه، ۳۷۹

مالک، ۵۶، ۱۶۳، ۱۸۹

مالک اشتر، ۲۳، ۵۶، ۶۰، ۶۷، ۷۶

مالک بن حویرث، ۱۳۸، ۱۸۹

مالک بن نصر، ۱۶۳

مأمون، ۱۳۵، ۲۱۷، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۷، ۴۰۵، ۴۱۱، ۴۱۴

متقی هندی، ۹۳، ۱۷۱

متوکل، ۳۸۰، ۳۹۷، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۴۰

متوکل عباسی، ۱۳۵، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۱۶

مجسمه، ۳۵۵، ۴۱۳

مجسمیه، ۴۱۱

محدثه، ۳۸۶

محرّم، ۲۸، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۸۲، ۲۴۱، ۳۷۰، ۳۸۸

محلّون، ۹۹

محمد، ۲۱، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۱۴، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۴، ۱۸۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۹، ۴۳۴، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵

محمد ابو جعفر، ۴۳۳

محمد ابو زهره، ۲۹۶

محمد الطیار، ۲۷۲

محمد القائم، ۴۳۴

محمد باقر محمودی، ۸۶

محمد بن ابی بکر، ۹۸، ۱۳۹

محمد بن اسماعیل، ۸۳، ۹۳، ۱۴۳، ۲۸۹، ۳۰۲

محمد بن بشیر، ۳۱۹، ۳۳۹

محمد بن حسن حرّ عاملی، ۲۸۰، ۴۱۲، ۴۲۱

محمد بن حنفیه، ۳۵، ۲۱۴

محمد بن سعید، ۳۸۸، ۳۸۹

محمد بن طلحه شافعی، ۳۷۶

محمد بن طیار، ۲۴۵، ۲۷۲

محمد بن عبد الله، ۷۲، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۹، ۳۲۰، ۳۳۲

محمد بن عبد الله (نفس زکیه)، ۳۳۲

محمد بن عثمان العمری، ۳۹۸

محمد بن عثمان عمری، ۴۵۲

محمد بن علی علیهما السلام، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱

محمد بن علی بن عبد الله بن عباس، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۳، ۲۷۹

محمد بن علی بن عطیه، ۱۳۶

محمد بن علی بن موسی، ۳۵۹، ۳۸۱، ۳۸۴

محمد بن قاسم، ۴۲۰

محمد بن محمد بن نعمان عکبری، ۲۶۰

محمد بن مسلمه، ۶۱، ۱۳۵

محمد بن مسلمه انصاری، ۲۵

محمد بن مقلاص کوفی، ۳۳۸

محمد بن نصیر نمیری، ۳۹۸، ۴۱۲

ص: ۴۸۰

محمد بن نعمان، ۱۴۴، ۲۰۷، ۲۲۸، ۲۶۰، ۲۸۹، ۳۰۱، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۰۹، ۴۲۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۶۱

محمد جواد، ۷۲، ۹۱، ۲۰۸، ۲۵۰، ۳۲۲

محمد حسین جعفری، ۲۸۱

محمد دشتی، ۸۶

محمد علی بن عیسی، ۴۲۱

محمد قائم، ۴۵۸، ۴۶۳

محمد مهدی مازندرانی حائری، ۱۶۹

محمد نفس زکیّه، ۲۸۸

مختار، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۵، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۸۰

مرجنه، ۳۸۵

مرحب، ۸۲

مروان، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۱۰۶، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۶۷، ۳۱۹

مروان بن حکم، ۹۸، ۱۰۶، ۱۳۸، ۱۴۸، ۲۰۱، ۲۱۳

مروانیان، ۱۱۳

مستعين، ٤٤١

مسطح بن اثاثه، ٥٩

مسعود بن مخرمه، ١٨٩

مسلم، ٢١، ٢٥، ٦٦، ٨٣، ٩١، ٩٤، ١٣٤، ١٤٢، ١٥٢، ١٥٤، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٦، ٢٢٧، ٣٠٢، ٣٧١، ٣٧٥، ٣٨٥، ٤٥٩

مسلمانان، ٣٧، ٤٧، ٥٩، ٧٠، ٧١، ٧٩، ٨٧، ١٠٨، ١٢٢، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٧، ١٤١، ١٤٨، ١٧٦، ١٩٠، ١٩٣، ١٩٧، ٢٠٢، ٢٠٥

٢٢٦، ٢٢٧، ٢٣٢، ٢٣٥، ٢٤٥، ٢٤٣، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٩٥، ٢٩٦، ٣٢٧، ٣٣١، ٣٣٦، ٣٦٣، ٤١٥، ٤٢١، ٤٦٣، ٤٦٤

مسلم بن عقبه، ٢١٣، ٢٢٧

مسلم بن عقيل، ١٥١، ١٥٢، ١٦٢، ١٩٩

مسلم بن عوسجه، ١٦٦

مسلمين، ٢٠، ٢٨، ٣٣، ٤٩، ٦٤، ١٠٢، ١٠٤، ١٠٥، ١٢٧، ١٣١، ١٧٨، ٢٤٣

مسور بن مخرمه، ١٣٨

مسيب بن زهير، ٣١٤

مسيب بن زهير ضبي، ٣١١

مسيحيه، ١١٤، ١٧٩

مسيبه، ٣٥٥

مصعب بن زبير، ٢٣٣، ٢٣٤

مصفه، ٣٠٩

مطهره، ٣٧٩

معاذ بن عفراء، ٢٢٩

معاوية، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٨، ٥٨، ٥٩، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٧٨، ٨٠،
٨١، ٨٤، ٨٩، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٨، ١١٤، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣،
١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٧، ١٣٨، ١٤١، ١٤٨، ١٤٩، ١٥١، ١٧٩، ١٨١، ١٨٢، ١٩١،
١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٢٧

معاوية بن ابي سفيان، ٩٧

معتز، ٤٢٧، ٤٤١

معتزلى، ٢٤٥، ٢٩٨

معتزليان، ٢٨٩

معتصم، ١٣٥، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٦، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٣، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠

معتمد، ٤٢٧، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٤١، ٤٤٣

معروف كرخى، ٣١٧

مغيرة بن سعيد، ٢٧٥

مغيرة بن سعيد عجلي، ١٦٨، ٢٤٥

مغيرة بن شعبه، ٢٥

مغيريه، ١٦٨

مفضل بن عمر، ٣٣٥

مفضل بن عمر جعفى خطايبى، ٣١٩، ٣٣٨

مقرم، ١٧٦

ملكه بنت يش، ٤٥٢

ص: ٤٨١

مطوره، ۳۱۸

منصور، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۳۲، ۳۹۳

منصور بن حازم، ۳۳۴

منصور بن یونس بزرگ کوفی، ۳۱۹

منصور عباسی، ۱۳۳، ۲۴۳

موسوی، ۹۲، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۲۰

موسی، ۹۴، ۱۸۳، ۲۳۶، ۲۵۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۳۳

موسی بن جعفر علیهما السلام، ۳۳۵، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۱۳

موسی بن زبیر، ۲۱۴

موسی کاظم، ۳۱۰، ۳۲۰، ۳۶۹

موفق بن احمد اخطب خوارزم، ۲۷۴

مهاجران، ۴۹

مهندی، ۴۴۱

مهدی، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۶۰، ۲۹۰، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۳۳، ۳۹۲، ۴۱۹، ۴۵۱، ۴۵۳

مهدی (عج)، ۳۳۶، ۴۱۹، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴

مهدی منتظر، ۲۷۹

مهدی موعود، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۱۰، ۴۵۸

میرخواند، ۳۴۵، ۳۴۸

مؤلفه، ۳۸۶

ناصری، ۶۱

نافع، ۱۶۵، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۶۴، ۲۶۵

نافع بن ازرق، ۲۶۵

نافع مولى ابن عمر، ۲۶۵

ناکتن، ۷۲، ۱۹۲، ۱۹۳

ناووسیه، ۳۱۰

نیهانی، ۳۱۷

نجاشی، ۲۷۶، ۳۱۹

نحریر خادم، ۴۴۳

نرجس، ۴۵۲

نصیری، ۳۹۸

نعمان بن بشیر انصاری، ۱۵۲

نّفّار، ۲۴، ۲۷

نفس زکیه، ۲۸۸، ۲۹۸، ۳۳۲

نقی، ۳۹۷، ۴۳۳

نوبختی، ۷۲، ۹۴، ۲۱۸، ۲۵۱، ۲۸۰، ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۴۵، ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۳۵، ۴۵۱، ۴۵۲

واثق، ۱۳۵، ۳۷۱، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۸، ۴۰۹

واصل بن عطا، ۲۸۸

واقدي، ٤٧، ٤٠، ٤١، ٨٠، ٨٩، ٩٤، ١١٩، ٢١١، ٢٣٧

واقعه حره، ٢٢٧

واقعه دولاب، ٢٤٥

واقفه، ٣١٨، ٣٦٩

واقفيه، ٣١٨، ٣٣١، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٥٥، ٤١١، ٤١٣

وچيا واليري، ٢٩، ٣٨، ٤٣، ١٠٨، ١١٤، ١١٥، ١٨٠، ١٨٧

ولهاوزن، ١٥٣، ١٧٩، ٢٠٤

وليد، ٢٢، ١٤٩، ١٥٠، ١٨١، ١٩٨، ٢٠٣، ٢١٣، ٢١٦، ٢٤٨، ٢٨٨

وليد بن صبيح، ٣٣٣

وليد بن عتبة بن ابي سفيان، ١٤٩، ١٩٨

وليد بن عقبه، ٢٢

وليد بن يزيد بن عبد الملك، ٢٤٨

وليعهد، ٣٤١

وهايان، ٢٨٩

هادي، ٩٣، ٢٨٢، ٣١١، ٣٩٧، ٤٠٤، ٤١٠، ٤٢٥، ٤٢٩، ٤٣٣

هارون، ٣٩، ٩٤، ١٤٤، ١٧٤، ٢٠٨، ٣١٢، ٣١٤

ص: ٤٨٢

٣٢١، ٣٢٩، ٣٥٦، ٣٥٧

هارون الرشيد، ٣٥، ٢٤٣، ٣١١، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٦، ٣٤٧

هاشم بن عتبة، ٥٩

هاشميان، ٤٨

هاشميون، ٣١٦

هاني، ٧٦، ٧٧، ٢٠٠

هاني بن عروه، ١٥٤

هشام، ٤٧، ٨٣، ٨٩، ٩١، ١٣٦، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٦، ٢٤٢، ٢٤٨، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٧٧، ٢٨٩، ٣٠١، ٣١٠، ٣١٢، ٣٢٠، ٣٤٧

هشام بن اسماعيل، ٢١٣

هشام بن عبد الملك، ٢١٤، ٢٤٢، ٢٥٨، ٢٦١، ٢٦٤، ٢٧٧

هشام بن محمد كلي، ١٣٥، ١٥٠

همدان، ١٠١، ٤٢٢

هوكلي، ١١٥

يحيى، ٩١، ١٤٣، ١٥٣، ١٧٥، ٢٠٦، ٢٣٦، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣٨٥، ٣٨٧، ٤٢٥، ٤٤٠

يحيى بن ابي السميطة، ٣٠٣

يحيى بن اكنم، ٣٨٢، ٣٨٣، ٤١٤، ٤١٥

يحيى بن حبيب، ٣٨٥

يحيى بن حرثمة بن اعين، ٣٩٨

يحيى بن خالد، ٣١٤

يحيى بن خالد بن برمك، ٣١٢

یحیی بن زکریا، ۱۶۹، ۳۸۷

یحیی بن زید، ۲۹۸

یحیی بن عمر، ۴۲۰

یحیی بن هرثمه، ۴۲۴

یزدگرد سوم، ۲۱۱

یزید، ۱۰۶، ۱۲۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۱،
۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷

یزید بن نویره، ۵۹

یشوعا، ۴۶۳

یعقوب بن سراج، ۳۱۸

یعقوب سراج، ۳۳۴، ۳۳۵

یوسف بن عمر، ۲۵۸

یوشعا، ۴۶۳

یونس بن عبد الرحمن، ۳۸۷

یهود، ۷۹

یهودیان بنی قریظه، ۴۷

ص: ۴۸۳

نمایه کتب

اتقان، ۳۶

اختيار معرفة الرجال، ٢٦٢، ٢٧٢، ٢٧٦، ٢٧٨، ٢٨٠، ٢٨٢، ٢٩٧، ٤٢٣، ٤٢٩

اصلاح المنطق، ٤١٨

ايعان الشيعة، ١١٠، ١٨٤، ٢١٨، ٢٥١، ٢٩٧، ٣٢٢، ٣٧٢

اقبال الاعمال، ٣٧٨

الاقبال، ٢٢٨، ٢٣٦، ٣٩٢

ام الكتاب، ١٦٨، ٢٤٦، ٢٧٧

الامام الصادق و المذاهب الاربعة، ٢٨١

الامامة و التبصرة، ٤٦٢

انجيل، ١٧٤

بصائر الدرجات، ٢٦٧، ٣٢١، ٤٤٢، ٤٤٦

تاريخ الاسلام، ٥٣، ٥٦، ٩٢، ٣٨٠، ٣٩٠، ٣٩٢

تاريخ الرسل و الامم و الملوك، ٣٧٦

تاريخ بغداد، ٥١، ٥٤، ٧٢، ٩٢، ١٣٧، ١٤٣، ١٨٩، ٢٠٧، ٣٢١، ٣٧٢، ٣٧٦، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٣، ٤٣٥

تاريخ طبري، ٥٦، ٥٧، ٦٤، ٧١، ٧٣، ٩٣، ١٢٤، ١٢٩، ١٣٧، ١٣٩، ١٤٠، ١٤٣، ١٩٢، ١٩٨، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٧، ٢٥٩، ٣٧٦، ٣٩٢

تحف العقول، ٢١٦، ٢٥٠، ٢٨٠، ٣٢٠، ٣٢١

تذكرة الخواص، ٥٦، ٩٢، ١٣٧، ١٤٣، ٢٠٤، ٢٠٧، ٣٧٢، ٣٨٠، ٣٨٨، ٣٩٢، ٤٦٤

تفسير قمى، ٢٧٨

التوحيد، ٣٠٤، ٤١٦، ٤٢٩

تورات، ٤٧، ١٧٤، ٢٤١

جامع كرامات الاولياء، ٣١٧

حلية الاولياء، ٢١٧، ٢٥٠

دايرة المعارف ايرانيكا، ٢٥٥

دايرة المعارف دين، ٢٥٦

دلائل، ٢٠، ٢٦، ٣١، ٥٥، ٦٩، ٨٨، ١١٠، ١٤٧، ١٨٣، ٢٠٣، ٢٣١، ٢٥١، ٢٦٠، ٢٧٤، ٢٩٩، ٣١٧، ٣٢٢، ٣٧٠، ٣٧٧، ٣٧٨،
٣٨٠، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٢، ٤٢١

رسالة الجعفي، ٢٧٧

رسالة الحقوق، ٢١٦

السنة، ٢٥٠

الشذرات الذهبية، ٣٢٢، ٣٧٦

شواهد التنزيل، ٥٤

صبح، ٤٨، ١٥٨، ٣٤٦، ٤١٥

صحيفه، ٢١٦، ٣٠٣

الصحيفة الكاملة، ٢١٦

الصّحيفة في الزهد، ٢١٦

الصواعق المحرقة، ٣٢٩، ٣٣١، ٣٤١

طبقات، ١٣٩، ٢١٧، ٢٢٧، ٢٥٠

عيون، ١١٠، ٢١٧، ٢٢٤، ٢٣٦، ٢٥٠، ٢٥٨، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٩، ٣٢٢، ٣٥٧، ٣٥٩، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٨١، ٣٨٣، ٣٩٢

غيت، ١٥٣، ٣١٦، ٣١٨، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٥٤، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٢، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٥٢، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤

ص: ٤٨٤

فرق الشيعة، ٧٢، ٩٤، ٤٥١

الفصول المهمة، ٣٢١، ٣٣٤، ٣٧٦، ٣٨٠، ٣٨٨، ٣٩٠، ٣٩٢، ٤٠٧، ٤٢٩

الفهرست، ١٣٤، ١٤٢، ٣٥٧، ٣٦٥

قرآن، ٢١، ٢٢، ٢٤، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣١، ٣٦، ٥٠، ٥١، ٥٥، ٦٤، ٦٥، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٨٤، ١٠٠، ١٠٧، ١٥٨، ١٦٠، ١٦٦،

١٧٢، ١٧٥، ٢٣٣، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٤٦، ٢٧١، ٣٥٣، ٣٩٢، ٣٩٣، ٤٠٩، ٤١١، ٤١٣، ٤١٤، ٤١٥، ٤١٦، ٤١٧، ٤٢٤

الكامل، ٤٩، ٥٣، ٦١، ٩٠، ١٠٩، ١١٩، ١٣٤، ١٣٦، ١٨١، ٢١٨، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٣٧، ٢٦٥، ٢٨٢، ٣٤٨، ٣٧٦، ٣٨٩، ٣٩٠،

٣٩٢، ٤٣٥

كتاب الخصال، ٢١٦

كشف المحجوب، ٢٤٧

كفاية الاثر، ٢٦٠، ٢٨٢، ٣٣٧، ٤٤٤، ٤٤٦

كمال الدين و تمام النعمه، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٤٠

محاسن، ٨٣، ٢٤٥

المحاسن و المساوى، ١٩٢، ٢٠٦، ٢٤٣

مرآت، ٢٥١، ٣٤٦، ٣٤٨

مروج، ١٤٨، ٢٤٨، ٣٩٨، ٣٩٩

مروج الذهب، ٥٦، ٦٥، ٨٠، ٨١، ٨٨، ٩٣، ٩٤، ١٠٩، ١٣٤، ١٣٧، ١٤٤، ١٨٣، ١٩٢، ٢٠٨، ٢٣٧، ٣٤٨، ٣٨٤، ٣٨٩، ٣٩٠،

٣٩٣، ٤٢٠، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٩، ٤٤٤، ٤٥١

المستدرک على الصحيحين، ٥٤، ٩١، ١٨٩، ٢٠٧

مسند احمد حنبل، ٥٢

مصباح، ٣٧٨، ٣٩٣، ٤٤٠، ٤٤٦

مصحف فاطمة عليها السلام، ٣٠٣

المصنف، ٥٦، ٩٠، ١٣٨، ١٤٢، ٢٠٦

مطالب السؤل، ٣٧٦

معرفة الرجال كشّي، ٢٨٠

مقاتل، ١٠٠، ١٠٩، ١١٧، ١١٩، ١٢٢، ١٣٢، ١٣٨، ١٤٠، ١٤٢، ١٨١، ١٩٢، ٢٠٦، ٢١٧، ٣٢١، ٣٣٢، ٣٤٠، ٣٤٨، ٣٥٧، ٣٦٣، ٣٦٥، ٣٩٨

مقدمه، ١٧٦، ٢٠٥، ٢١٦، ٢٦٥، ٢٧٢، ٢٨٢، ٣٧٦

مناقب، ٣٩، ٥٢، ٥٤، ٨٠، ٩٠، ٩٣، ١١٠، ١٣٧، ١٤١، ١٤٢، ١٨٣، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ٢٠٦، ٢١٧، ٢٢٤، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٣٦، ٢٤٥، ٢٥٠، ٢٥٩، ٢٧٤، ٢٨٢، ٣٢١، ٣٢٩، ٣٣١، ٣٤٠، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨٤، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٢، ٣٩٣، ٤٠٧، ٤١٥، ٤٢٩، ٤٤٠، ٤٤٦

منهاج المقال، ٣٩٨

مهج الدعوات، ٣١١، ٤٤١

نهج البلاغه، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٨٥، ٨٦، ٨٨، ٩٢، ١١٧، ١١٨، ١٢٧، ١٣٤، ١٣٩، ١٤٢، ٢٣٤، ٢٤٢

الوافي، ١٣٧، ١٣٨، ١٤٣، ٢٤٩

ص: ٤٨٥

نمايه اماكن

آفريقا، ١٣٩

ابر شهر، ٢٦٣

ابواء، ٣٠٩

اخنونيه، ١٠١، ١٠٣، ١٣١

اذرح، ٣١، ٣٣، ٣٤

اردن، ٣١، ١٠٠

انباء، ٣٢، ٤٢٤

اورشليم، ١٨١، ٢٥٥

اهواز، ١٤١، ٣٤١، ٤١٣، ٤١٨، ٤٢٢

باب التين، ٣١٤

برلين، ١٥٠

بصره، ٢٣، ٢٧، ٣٠، ٤٤، ٧٨، ٨٧، ١٠٠، ١٠٢، ١٠٤، ١٢٢، ١٣٤، ١٤٠، ١٥٢، ١٨٢، ٢٨٨، ٢٩٨، ٣١٣، ٣٤١، ٤٢٢

بغداد، ٥١، ٥٣، ٥٤، ٧٢، ٩٢، ١٣٧، ١٤٣، ١٨٩، ٢٠٧، ٢١٧، ٣١٠، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٩، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٣٨، ٣٤٤

٣٤٧، ٣٧٠، ٣٧٢، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٣، ٤١٦، ٤٢٢، ٤٢٣، ٤٢٥، ٤٣٥، ٤٤٤

بقيع، ١٠٤، ١٦٧، ٢١٦، ٢٨٩

بقيع الغرق، ٢٤٩

بندينجين، ٧١

بيزانس، ٢١٣، ٢٢٤، ٣٧٠، ٤٥٢

بين النهرين، ١٠٤

تكرت، ٣٧٠، ٣٨٣

تنعيم، ١٥٣، ٢٠٠

ثعلبيه، ١٥٤، ٢٠٠

جاييه، ٢٢

جوزجان، ٢٩٨

جوف، ٣١

حجاز، ٥٩، ١٣٧، ١٥٤، ٢٣٤، ٢٧٣، ٢٨٨، ٢٩٨، ٤٢٢

حروراء، ٣٠

حسم، ١٥٥

حميمه، ٢٤٩

حوأب، ٦٤

خان صعاليك، ٤٢٥

خراسان، ٣٤، ٧٨، ١٣٧، ١٣٩، ٢٤٣، ٣١١، ٣٥٦، ٣٨٣، ٣٨٦

خوارزم، ٢٧٤، ٢٧٥

خوزستان، ١٤١

دار الاماره، ٦٤

دجله، ٣٠، ٣٧٠، ٣٨٤

دستبا، ١٥٦

دمشق، ٥٣، ٥٤، ٧٣، ٨٣، ٩٠، ٩١، ١٠٩، ١٤٢، ١٤٨، ١٦٦، ١٧١، ١٨١، ١٨٩، ١٩٣، ١٩٧، ٢٠٦، ٢١٢، ٢٤٥، ٢٤٨

٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٦، ٢٦٧، ٣٢٢، ٣٧٢

دومة الجندل، ٣١

ذو حسم، ۱۵۵

رضوا، ۱۶۸

رقّه، ۱۶۷، ۳۱۴

رود خازر، ۲۱۵

رود دجله، ۳۰، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۴

ص: ۴۸۶

روم، ۱۷۲، ۲۳۲، ۲۶۷، ۲۷۰، ۳۸۳، ۴۲۰

ری، ۱۵۶

زیاله، ۱۵۴

ساباط مدائن، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵

ساباط مظلم، ۱۰۱

سجستان، ۲۱۱

سرخس، ۳۴۷

سغد، ۲۶۴

سمرقند، ۲۶۳

سند، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۶، ۲۱۱، ۲۲۵، ۲۴۴، ۲۷۹، ۳۴۶، ۳۶۰

سودان، ۳۴۵، ۳۶۹

شام، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۶۷، ۷۲، ۷۳، ۸۴، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۷۰، ۱۹۷، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۴۷

صریا، ۳۶۹، ۳۷۸، ۳۷۹

طائف، ٢٢٦

طاق المحامل، ٣٠١

طفّ، ١٦٥

طوس، ٣٤٥، ٣٤٧، ٣٦٠

عراق، ٢٣، ٢٦، ٢٨، ٢٩، ٣١، ٣٤، ٤٥، ٥٩، ٧٣، ٧٦، ١٠٠، ١٠٢، ١١٥، ١٣٠، ١٣٧، ١٥٣، ٢٠٢، ٢١٤، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٦١، ٢٦٣، ٢٧٠، ٢٧٥، ٢٨١، ٢٨٩، ٣١٧، ٣٤٦، ٣٤٧، ٤٢٣، ٤٤٥

عربستان، ٣٤

عرفات، ٢٢

عكر، ١٥٦

غادريه، ١٦٦

فارس، ٣٤، ١١٤، ١٤١، ٣٦١

فرات، ١٥٦، ١٦٢، ١٦٣، ٢١١، ٢٢٤

فسا، ١٤١

فلسطين، ٢١، ١٠٠

قادسيه، ١٠٥، ٣١٧

قبا، ١٩، ١٧٣

كاظمين، ٣١٧، ٣٧١، ٣٧٦

كاظميه، ٣١٧

كربلا، ١٤٧، ١٥٠، ١٥٦، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٢، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٧٠، ١٧١، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٨٣، ١٨٨، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢٢٤، ٢٤٧، ٢٥٩، ٢٦١

کرد، ٢٦٤

كوفه، ٢٢، ٢٣، ٢٧، ٣٠، ٣٢، ٣٤، ٣٥، ٧١، ٧٧، ٧٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٦، ١١٧، ١٢٢، ١٢٦، ١٢٧، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٦٠، ١٦٦، ١٧٢، ١٧٥، ١٧٨، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٨، ١٩١، ١٩٥، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢١٢، ٢٦٥، ٢٧٣، ٢٧٦، ٢٨٨، ٢٩٨، ٣٠١، ٣١٤، ٣١٨، ٤١٨، ٤٢٢، ٤٢٣

مدائن، ١٠١، ١٢٢، ١٢٤، ١٢٥، ٤٢٢، ٤٢٣

مدینه، ١٩، ٢٠، ٢١، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٦٤، ٧٨، ٧٩، ٨٩، ١٠٥، ١٠٨، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٢، ١٥٥، ١٦٧، ١٧٧، ١٨٢، ١٨٩، ١٩١، ١٩٨، ٢٠١، ٢٠٢، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٩، ٢٥٩، ٢٦٤، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٧٣، ٢٨٧، ٢٨٩، ٣٠٠، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٣، ٣١٩، ٣٣٢، ٣٣٧، ٣٤٥، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٣، ٣٦٥، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧٥، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٩٧، ٣٩٨، ٤٠٤، ٤٠٨، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٣٣

مرو، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٥٦، ٣٥٨، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٥

مسجد النبی، ٣٤٥، ٤١٢

مسجد مدینه، ٢٥٩

مسكن، ١٠١، ١٠٣

مشهد، ٢٧٥، ٢٨٢، ٣٤٠، ٣٤٧، ٣٦٥، ٤٢٩

مشهد علی، ٢١٢

مصر، ٢٣، ٢٥، ٢٦، ٣٢، ٥٩، ٨٩، ٩١، ٣١٧، ٣١٩، ٣٤٠، ٣٤٥، ٣٦٩، ٣٧٩، ٤٢٢

معان، ٣١

ص: ٤٨٧

مقابر قریش، ٣١٦

مکه، ١٩، ٢٥، ٢٦، ٧٨، ٨٤، ٩٠، ٩٢، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥٢، ١٥٣، ١٧٥، ١٧٧، ١٧٨، ١٨١، ١٨٢، ١٩١، ١٩٨، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢١٤، ٣٠٩، ٣١٣، ٣٧٠، ٣٨٤

ملک صرّیا، ۳۶۹، ۳۷۸، ۳۷۹

منی، ۲۰، ۲۲

موصل، ۱۰۰

نخیله، ۷۳

نوبه، ۳۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۳۱۶، ۳۴۵، ۳۶۹، ۳۷۹

نهروان، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳

نیشابور، ۳۵۸، ۳۶۳

نینوا، ۱۵۶

هلند، ۳۲۷

یمن، ۱۹، ۳۴، ۷۸، ۱۳۷، ۱۵۳، ۲۰۰، ۴۲۲

ینبوع، ۲۱۳